



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

توسعه و تکامل

شیراز، چاپخانه

سام امام

امیرالمؤمنین

خطبه

۱-۱۵

جلد دوم و نهم

کتاب مرکز

انتشارات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب ( علیه السلام )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۱	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۱۲
۲۱	مشخصات کتاب
۲۲	اشاره
۳۸	کلمات قصار در یک نگاه
۴۲	گفتار حکیمانه ۱- بهترین روش در فتنه ها
۴۲	اشاره
۴۴	شرح و تفسیر: بهترین روش در فتنه ها
۵۰	گفتار حکیمانه ۲- از این کارها بپرهیز
۵۰	اشاره
۵۲	شرح و تفسیر: از این کارها بپرهیز
۵۶	گفتار حکیمانه ۳- چهار نقطه ضعف
۵۶	اشاره
۵۸	شرح و تفسیر
۶۴	گفتار حکیمانه ۴- قوی و صبور باش
۶۴	اشاره
۶۶	شرح و تفسیر
۷۲	گفتار حکیمانه ۵- علم و ادب و تفکر
۷۲	اشاره
۷۴	شرح و تفسیر
۷۸	گفتار حکیمانه ۶- حفظ اسرار و حُسن رفتار
۷۸	اشاره
۸۰	شرح و تفسیر
۸۶	گفتار حکیمانه ۷- آثار صدقه

۸۶	.....	اشاره
۸۸	.....	شرح و تفسیر: آثار صدقه
۹۲	.....	گفتار حکیمانه ۸-شگفتی های انسان
۹۲	.....	اشاره
۹۴	.....	شرح و تفسیر
۱۰۰	.....	گفتار حکیمانه ۹-اقبال و ادبای دنیا
۱۰۰	.....	اشاره
۱۰۲	.....	شرح و تفسیر
۱۰۴	.....	گفتار حکیمانه ۱۰-روش معاشرت با مردم
۱۰۴	.....	اشاره
۱۰۶	.....	شرح و تفسیر
۱۰۸	.....	گفتار حکیمانه ۱۱-شکر قدرت
۱۰۸	.....	اشاره
۱۱۰	.....	شرح و تفسیر
۱۱۴	.....	گفتار حکیمانه ۱۲-ناتوان ترین مردم
۱۱۴	.....	اشاره
۱۱۶	.....	شرح و تفسیر
۱۲۰	.....	گفتار حکیمانه ۱۳-راه تداوم نعمت ها
۱۲۰	.....	اشاره
۱۲۲	.....	شرح و تفسیر
۱۲۶	.....	گفتار حکیمانه ۱۴-نتیجه بی مهتری بستگان
۱۲۶	.....	اشاره
۱۲۸	.....	شرح و تفسیر
۱۳۰	.....	گفتار حکیمانه ۱۵-سرزنش گرفتاران چرا؟
۱۳۰	.....	اشاره
۱۳۲	.....	شرح و تفسیر

- گفتار حکیمانه ۱۶- پیشی گرفتن تقدیر و تدبیر ..... ۱۳۴
- اشاره ..... ۱۳۴
- شرح و تفسیر ..... ۱۳۶
- گفتار حکیمانه ۱۷- تغییر حکم یا تغییر شرایط ..... ۱۳۸
- اشاره ..... ۱۳۸
- شرح و تفسیر ..... ۱۴۰
- گفتار حکیمانه ۱۸- بی طرف های منفی ..... ۱۴۴
- اشاره ..... ۱۴۴
- شرح و تفسیر ..... ۱۴۶
- گفتار حکیمانه ۱۹- نتیجه تسلیم در برابر آرزوها ..... ۱۴۸
- اشاره ..... ۱۴۸
- شرح و تفسیر: نتیجه تسلیم در برابر آرزوها ..... ۱۵۰
- گفتار حکیمانه ۲۰- چشم پوشی از لغزش جوانمردان ..... ۱۵۲
- اشاره ..... ۱۵۲
- شرح و تفسیر ..... ۱۵۴
- گفتار حکیمانه ۲۱- نتیجه ترس و کم رویی ..... ۱۵۶
- اشاره ..... ۱۵۶
- شرح و تفسیر ..... ۱۵۸
- گفتار حکیمانه ۲۲- اگر حق ما را بگیرند..... ۱۶۳
- اشاره ..... ۱۶۳
- شرح و تفسیر ..... ۱۶۵
- گفتار حکیمانه ۲۳- مرد عمل باش! ..... ۱۶۷
- اشاره ..... ۱۶۷
- شرح و تفسیر ..... ۱۶۹
- گفتار حکیمانه ۲۴- کفاره گناهان بزرگ ..... ۱۷۳
- اشاره ..... ۱۷۳

- ۱۷۵ ..... شرح و تفسیر
- ۱۷۹ ..... گفتار حکیمانه ۲۵- از مهلت الهی بترس
- ۱۷۹ ..... اشاره
- ۱۸۱ ..... شرح و تفسیر
- ۱۸۵ ..... گفتار حکیمانه ۲۶- برای همیشه پنهان نمی ماند
- ۱۸۵ ..... اشاره
- ۱۸۷ ..... شرح و تفسیر
- ۱۹۱ ..... گفتار حکیمانه ۲۷- مدارا کردن با بیماری
- ۱۹۱ ..... اشاره
- ۱۹۳ ..... شرح و تفسیر
- ۱۹۵ ..... گفتار حکیمانه ۲۸- برترین زهد
- ۱۹۵ ..... اشاره
- ۱۹۷ ..... شرح و تفسیر
- ۲۰۱ ..... گفتار حکیمانه ۲۹- ملاقات سریع!
- ۲۰۱ ..... اشاره
- ۲۰۳ ..... شرح و تفسیر
- ۲۰۷ ..... گفتار حکیمانه ۳۰- از پرده پوشی خداوند مغرور مباش
- ۲۰۷ ..... اشاره
- ۲۰۹ ..... شرح و تفسیر
- ۲۱۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۱- ارکان ایمان و ارکان کفر و شک
- ۲۱۱ ..... اشاره
- ۲۱۱ ..... بخش اول
- ۲۱۱ ..... اشاره
- ۲۱۵ ..... شرح و تفسیر: ارکان ایمان
- ۲۱۵ ..... اشاره
- ۲۱۷ ..... پایهٔ اول ایمان: صبر



- ۲۱۹ ..... پایۀ دوم ایمان: یقین
- ۲۲۰ ..... پایۀ سوم ایمان: عدل
- ۲۲۴ ..... پایۀ چهارم ایمان: جهاد
- ۲۲۶ ..... نکته: اصول موفقیت در کارها
- ۲۲۹ ..... بخش دوم
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۳۱ ..... شرح و تفسیر: ارکان کفر و شک
- ۲۳۶ ..... شاخه های شک
- ۲۴۰ ..... نکته: ارکان نفاق
- ۲۴۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۲- بهتر از خوب و بدتر از بد
- ۲۴۱ ..... اشاره
- ۲۴۳ ..... شرح و تفسیر
- ۲۴۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۳- افراط و تفریط ممنوع!
- ۲۴۵ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... شرح و تفسیر
- ۲۵۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۴- برترین غنا
- ۲۵۱ ..... اشاره
- ۲۵۳ ..... شرح و تفسیر
- ۲۵۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۵- اثر نسبت های ناروا
- ۲۵۵ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... شرح و تفسیر
- ۲۶۱ ..... گفتار حکیمانه ۳۶- آرزوهای طولانی و سوء عمل
- ۲۶۱ ..... اشاره
- ۲۶۳ ..... شرح و تفسیر
- ۲۶۷ ..... گفتار حکیمانه ۳۷- تشریفات زشت و زیان آور
- ۲۶۷ ..... اشاره

- ۲۶۹ ..... شرح و تفسیر
- ۲۷۱ ..... نکته
- ۲۷۳ ..... گفتار حکیمانه ۳۸- چهار نکته سرنوشت ساز
- ۲۷۳ ..... اشاره
- ۲۷۵ ..... شرح و تفسیر
- ۲۸۵ ..... گفتار حکیمانه ۳۹- مستحبات بی ارزش
- ۲۸۵ ..... اشاره
- ۲۸۷ ..... شرح و تفسیر
- ۲۸۹ ..... گفتار حکیمانه ۴۰- فرق جایگاه زبان عاقل و احمق
- ۲۸۹ ..... اشاره
- ۲۹۱ ..... شرح و تفسیر
- ۲۹۳ ..... گفتار حکیمانه ۴۱- باز هم فرق عاقل و احمق
- ۲۹۳ ..... اشاره
- ۲۹۵ ..... شرح و تفسیر
- ۲۹۶ ..... نکته
- ۲۹۹ ..... گفتار حکیمانه ۴۲- بیماری و ریزش گناهان
- ۲۹۹ ..... اشاره
- ۳۰۱ ..... شرح و تفسیر
- ۳۰۵ ..... نکته
- ۳۰۷ ..... گفتار حکیمانه ۴۳- مجاهدی وارسته
- ۳۰۷ ..... اشاره
- ۳۰۹ ..... شرح و تفسیر
- ۳۱۱ ..... نکته
- ۳۱۳ ..... گفتار حکیمانه ۴۴- خوشا به حال چنین کسان
- ۳۱۳ ..... اشاره
- ۳۱۵ ..... شرح و تفسیر

- گفتار حکیمانه ۴۵- دوستان و دشمنان واقعی من ..... ۳۱۹
- اشاره ..... ۳۱۹
- شرح و تفسیر ..... ۳۲۱
- گفتار حکیمانه ۴۶- بلای عجب ..... ۳۲۵
- اشاره ..... ۳۲۵
- شرح و تفسیر ..... ۳۲۷
- گفتار حکیمانه ۴۷- چهار فضیلت مهم اخلاقی ..... ۳۲۹
- اشاره ..... ۳۲۹
- شرح و تفسیر ..... ۳۳۱
- گفتار حکیمانه ۴۸- راه پیروزی ..... ۳۳۵
- اشاره ..... ۳۳۵
- شرح و تفسیر ..... ۳۳۷
- گفتار حکیمانه ۴۹- حمله های خطرناک ..... ۳۴۱
- اشاره ..... ۳۴۱
- شرح و تفسیر ..... ۳۴۳
- گفتار حکیمانه ۵۰- راه تسخیر دل ها ..... ۳۴۵
- اشاره ..... ۳۴۵
- شرح و تفسیر ..... ۳۴۷
- گفتار حکیمانه ۵۱- عیوب پنهان ..... ۳۴۹
- اشاره ..... ۳۴۹
- شرح و تفسیر ..... ۳۵۱
- گفتار حکیمانه ۵۲- رابطه عفو و قدرت ..... ۳۵۲
- اشاره ..... ۳۵۲
- شرح و تفسیر ..... ۳۵۵
- گفتار حکیمانه ۵۳- سخاوت واقعی ..... ۳۵۹
- اشاره ..... ۳۵۹

- ۳۶۱ ..... شرح و تفسیر
- ۳۶۳ ..... گفتار حکیمانه ۵۴- چهار جمله پربار
- ۳۶۳ ..... اشاره
- ۳۶۵ ..... شرح و تفسیر
- ۳۶۹ ..... گفتار حکیمانه ۵۵- دو شاخه مهم صبر
- ۳۶۹ ..... اشاره
- ۳۷۱ ..... شرح و تفسیر
- ۳۷۳ ..... گفتار حکیمانه ۵۶- دامنه غنا و فقر
- ۳۷۳ ..... اشاره
- ۳۷۵ ..... شرح و تفسیر
- ۳۷۷ ..... گفتار حکیمانه ۵۷- سرمایه بی پایان
- ۳۷۷ ..... اشاره
- ۳۷۹ ..... شرح و تفسیر
- ۳۸۱ ..... گفتار حکیمانه ۵۸- ریشه اصلی شهوات
- ۳۸۱ ..... اشاره
- ۳۸۳ ..... شرح و تفسیر
- ۳۸۷ ..... گفتار حکیمانه ۵۹- هشداری که بشارت است!
- ۳۸۷ ..... اشاره
- ۳۸۹ ..... شرح و تفسیر
- ۳۹۱ ..... گفتار حکیمانه ۶۰- خطرات زبان
- ۳۹۱ ..... اشاره
- ۳۹۳ ..... شرح و تفسیر
- ۳۹۵ ..... گفتار حکیمانه ۶۱- گزیدن شیرین!
- ۳۹۵ ..... اشاره
- ۳۹۷ ..... شرح و تفسیر
- ۳۹۹ ..... گفتار حکیمانه ۶۲- پاداش برتر

- ۳۹۹ ..... اشاره
- ۴۰۱ ..... شرح و تفسیر
- ۴۰۵ ..... گفتار حکیمانه ۶۳- نقش شفاعت کننده
- ۴۰۵ ..... اشاره
- ۴۰۷ ..... شرح و تفسیر
- ۴۰۹ ..... گفتار حکیمانه ۶۴- سوارانی در خواب!
- ۴۰۹ ..... اشاره
- ۴۱۱ ..... شرح و تفسیر
- ۴۱۳ ..... گفتار حکیمانه ۶۵- غربت واقعی
- ۴۱۳ ..... اشاره
- ۴۱۵ ..... شرح و تفسیر
- ۴۱۷ ..... گفتار حکیمانه ۶۶- طلب از ناهل
- ۴۱۷ ..... اشاره
- ۴۱۹ ..... شرح و تفسیر
- ۴۲۳ ..... گفتار حکیمانه ۶۷- بخشش کم
- ۴۲۳ ..... اشاره
- ۴۲۵ ..... شرح و تفسیر
- ۴۲۹ ..... گفتار حکیمانه ۶۸- زینت فقر و غنا
- ۴۲۹ ..... اشاره
- ۴۳۱ ..... شرح و تفسیر
- ۴۳۵ ..... گفتار حکیمانه ۶۹- نگران مباش
- ۴۳۵ ..... اشاره
- ۴۳۷ ..... شرح و تفسیر
- ۴۳۹ ..... گفتار حکیمانه ۷۰- افراط و تفریط نشانه جهل است
- ۴۳۹ ..... اشاره
- ۴۴۱ ..... شرح و تفسیر

- گفتار حکیمانه ۷۱- نشانه کمال عقل - ۴۴۵ .....  
اشاره - ۴۴۵ .....  
شرح و تفسیر ..... ۴۴۷  
گفتار حکیمانه ۷۲- بیداد روزگار - ۴۴۹ .....  
اشاره - ۴۴۹ .....  
شرح و تفسیر ..... ۴۵۱  
گفتار حکیمانه ۷۳- روش تعلیم و تربیت ..... ۴۵۷  
اشاره - ۴۵۷ .....  
شرح و تفسیر ..... ۴۵۹  
گفتار حکیمانه ۷۴- هر نفسی گامی است! - ۴۶۳ .....  
اشاره - ۴۶۳ .....  
شرح و تفسیر ..... ۴۶۵  
گفتار حکیمانه ۷۵- همه معدودها محدودند! ..... ۴۶۷  
اشاره - ۴۶۷ .....  
شرح و تفسیر ..... ۴۶۹  
گفتار حکیمانه ۷۶- سالی که نکوست... ..... ۴۷۱  
اشاره - ۴۷۱ .....  
شرح و تفسیر ..... ۴۷۳  
گفتار حکیمانه ۷۷- برو این دام بر مرغ دگر نه! ..... ۴۷۵  
اشاره - ۴۷۵ .....  
شرح و تفسیر ..... ۴۷۷  
نکته ها - ۴۸۱ .....  
۱-دنیای مذموم و ممدوح ..... ۴۸۱  
۲-نکتۀ شگفت انگیز! ..... ۴۸۱  
گفتار حکیمانه ۷۸- دلایل بطلان مکتب جبر - ۴۸۲ .....  
اشاره - ۴۸۲ .....

- ۴۸۵ ..... شرح و تفسیر
- ۴۹۲ ..... نکته ها
- ۴۹۲ ..... ۱- جبر و اختیار
- ۴۹۴ ..... ۲- آیا اختیار انسان با توحید مخالف است؟
- ۴۹۵ ..... ۳- قضا و قدر در آثار اسلامی
- ۴۹۷ ..... گفتار حکیمانه ۷۹- دانش را هر جا بیابی فرا گیر!
- ۴۹۷ ..... اشاره
- ۴۹۹ ..... شرح و تفسیر
- ۵۰۱ ..... گفتار حکیمانه ۸۰- دانش گمشده مؤمن است
- ۵۰۱ ..... اشاره
- ۵۰۳ ..... شرح و تفسیر
- ۵۰۵ ..... گفتار حکیمانه ۸۱- معیار ارزش انسان
- ۵۰۵ ..... اشاره
- ۵۰۷ ..... شرح و تفسیر
- ۵۱۱ ..... گفتار حکیمانه ۸۲- پنج اصل مهم زندگی انسان
- ۵۱۱ ..... اشاره
- ۵۱۳ ..... شرح و تفسیر
- ۵۱۹ ..... گفتار حکیمانه ۸۳- دوگانگی و غلو
- ۵۱۹ ..... اشاره
- ۵۲۱ ..... شرح و تفسیر
- ۵۲۳ ..... گفتار حکیمانه ۸۴- نسل پربار
- ۵۲۳ ..... اشاره
- ۵۲۵ ..... شرح و تفسیر
- ۵۲۷ ..... گفتار حکیمانه ۸۵- خطرات ترک «نمی دانم»
- ۵۲۷ ..... اشاره
- ۵۲۹ ..... شرح و تفسیر

- گفتار حکیمانه ۸۶-اهمیت رأی پیر ..... ۵۳۱
- اشاره ..... ۵۳۱
- شرح و تفسیر ..... ۵۳۳
- گفتار حکیمانه ۸۷-نومیدی چرا؟! ..... ۵۳۵
- اشاره ..... ۵۳۵
- شرح و تفسیر ..... ۵۳۷
- گفتار حکیمانه ۸۸-دو امان از عذاب الهی ..... ۵۳۹
- اشاره ..... ۵۳۹
- شرح و تفسیر ..... ۵۴۱
- گفتار حکیمانه ۸۹-راه اصلاح و به سامان رسیدن امور ..... ۵۴۵
- اشاره ..... ۵۴۵
- شرح و تفسیر ..... ۵۴۷
- گفتار حکیمانه ۹۰-فقیه کامل ..... ۵۵۱
- اشاره ..... ۵۵۱
- شرح و تفسیر ..... ۵۵۳
- نکته: دو بال خوف و رجا ..... ۵۵۴
- گفتار حکیمانه ۹۱-راه رفع خستگی روح ..... ۵۵۷
- اشاره ..... ۵۵۷
- شرح و تفسیر ..... ۵۵۹
- گفتار حکیمانه ۹۲-بهترین و بدترین نوع علم ..... ۵۶۱
- اشاره ..... ۵۶۱
- شرح و تفسیر ..... ۵۶۳
- گفتار حکیمانه ۹۳-فلسفه امتحان الهی ..... ۵۶۷
- اشاره ..... ۵۶۷
- شرح و تفسیر ..... ۵۶۹
- نکته ها ..... ۵۷۱



- ۵۷۱ ..... ۱-جهان میدان آزمایش
- ۵۷۳ ..... ۲-معیار پاداش و کیفر؟
- ۵۷۵ ..... گفتار حکیمانه ۹۴-خیر در چیست؟
- ۵۷۵ ..... اشاره
- ۵۷۷ ..... شرح و تفسیر
- ۵۸۱ ..... گفتار حکیمانه ۹۵-ارزش تقوی
- ۵۸۱ ..... اشاره
- ۵۸۳ ..... شرح و تفسیر
- ۵۸۵ ..... گفتار حکیمانه ۹۶-دوست و دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۸۵ ..... اشاره
- ۵۸۷ ..... شرح و تفسیر
- ۵۸۹ ..... نکته: معیار ارزش در اسلام و قرآن
- ۵۹۱ ..... گفتار حکیمانه ۹۷-عمل بی ارزش
- ۵۹۱ ..... اشاره
- ۵۹۳ ..... شرح و تفسیر
- ۵۹۵ ..... نکته: خوارج کیانند؟
- ۵۹۹ ..... گفتار حکیمانه ۹۸-تنها روایت کردن کافی نیست
- ۵۹۹ ..... اشاره
- ۶۰۱ ..... شرح و تفسیر
- ۶۰۳ ..... گفتار حکیمانه ۹۹-تفسیر دلپذیر إنا لله و...
- ۶۰۳ ..... اشاره
- ۶۰۵ ..... شرح و تفسیر
- ۶۰۷ ..... گفتار حکیمانه ۱۰۰-در برابر مداحان
- ۶۰۷ ..... اشاره
- ۶۰۹ ..... شرح و تفسیر
- ۶۱۳ ..... گفتار حکیمانه ۱۰۱-سه شرط خدمت به مردم

- ۶۱۳ - اشاره - - - - -
- ۶۱۵ - شرح و تفسیر - - - - -
- ۶۱۹ - گفتار حکیمانه ۱۰۲ - پیش گویی عجیب - - - - -
- ۶۱۹ - اشاره - - - - -
- ۶۲۱ - شرح و تفسیر - - - - -
- ۶۲۵ - نکته: ارزش های واقعی - - - - -
- ۶۲۷ - گفتار حکیمانه ۱۰۳ - - - - -
- ۶۲۷ - اشاره - - - - -
- ۶۲۹ - شرح و تفسیر: تضاد دنیاپرستی و علاقه به آخرت - - - - -
- ۶۳۵ - گفتار حکیمانه ۱۰۴ - - - - -
- ۶۳۵ - اشاره - - - - -
- ۶۳۷ - شرح و تفسیر: زاهدان در دنیا - - - - -
- ۶۴۱ - نکته ها - - - - -
- ۶۴۱ - ۱- نوف بکالی کیست؟ - - - - -
- ۶۴۲ - ۲- راز و نیاز شبانه - - - - -
- ۶۴۳ - ۳- زیان های موسیقی - - - - -
- ۶۴۵ - گفتار حکیمانه ۱۰۵ - - - - -
- ۶۴۵ - اشاره - - - - -
- ۶۴۷ - شرح و تفسیر: وظیفه ما - - - - -
- ۶۵۱ - گفتار حکیمانه ۱۰۶ - نتیجه تخریب دین برای دنیا - - - - -
- ۶۵۱ - اشاره - - - - -
- ۶۵۳ - شرح و تفسیر - - - - -
- ۶۵۷ - گفتار حکیمانه ۱۰۷ - عالم جاهل منش - - - - -
- ۶۵۷ - اشاره - - - - -
- ۶۵۹ - شرح و تفسیر - - - - -
- ۶۶۱ - گفتار حکیمانه ۱۰۸ - اعجوبه جهان خلقت! - - - - -

- ۶۶۱ ..... اشاره
- ۶۶۳ ..... شرح و تفسیر
- ۶۶۸ ..... نکته: آیا قلب کانون صفات خوب و بد انسان است؟
- ۶۷۱ ..... گفتار حکیمانه ۱۰۹- ما از افراط و تفریط دوریم -
- ۶۷۱ ..... اشاره
- ۶۷۳ ..... شرح و تفسیر
- ۶۷۷ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۰- مجریان فرمان خدا -
- ۶۷۷ ..... اشاره
- ۶۷۹ ..... شرح و تفسیر
- ۶۸۳ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۱ و ۱۱۲- بی وفایی دنیا و از دست رفتن سریع عزیزان -
- ۶۸۳ ..... اشاره
- ۶۸۵ ..... شرح و تفسیر
- ۶۸۹ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۳- هیجده اندرز مهم -
- ۶۸۹ ..... اشاره
- ۶۹۱ ..... شرح و تفسیر
- ۷۰۵ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۴- معیار حُسن ظن و سوء ظن -
- ۷۰۵ ..... اشاره
- ۷۰۷ ..... شرح و تفسیر
- ۷۱۱ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۵- پایان عمر و فنا -
- ۷۱۱ ..... اشاره
- ۷۱۳ ..... شرح و تفسیر
- ۷۱۵ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۶- هشدار به چهار چیز -
- ۷۱۵ ..... اشاره
- ۷۱۷ ..... شرح و تفسیر
- ۷۲۱ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۷- افراط و تفریط مایه هلاکت -
- ۷۲۱ ..... اشاره

- ۷۲۳ ..... شرح و تفسیر
- ۷۲۷ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۸- فرصت را از دست ندهید
- ۷۲۷ ..... اشاره
- ۷۲۹ ..... شرح و تفسیر
- ۷۳۱ ..... گفتار حکیمانه ۱۱۹- دنیا مار خوش خط و خال!
- ۷۳۱ ..... اشاره
- ۷۳۳ ..... شرح و تفسیر
- ۷۳۷ ..... گفتار حکیمانه ۱۲۰- ویژگی های قبایل قریش
- ۷۳۷ ..... اشاره
- ۷۳۹ ..... شرح و تفسیر
- ۷۴۳ ..... درباره مرکز

## پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۱۲

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان.

مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۷-۶ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۳-۷ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۷۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد هشتم، ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فیپا).

یادداشت: ناشر جلد نهم، دهم الی دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) میباشد.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۸. خطبه ۲۰۱-۲۴۱-ج. ۱۰. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۳۲-۵۳-ج. ۱۱. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۷۹-۵۴-ج. ۱۲. گفتار حکیمانه ۱-۱۲۰

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲/م۷پ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۵۴۵۷

ص: ۱

**اشاره**

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: ۲

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.  
ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-044-1

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه‌ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

BP۳۸/۰۴۲۲/م۷

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:  
مرحوم محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا -  
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهنا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان





## فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹	
نامه ۱	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
نامه ۲	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
نامه ۳	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴

۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قباله‌ای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قباله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	<b>نامه ۴</b> .....
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	<b>نامه ۵</b> .....
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	<b>نامه ۶</b> .....
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	<b>نامه ۷</b> .....
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small> .....

فهرست مطالب	۷
نامه ۸.....	۹۹
نامه در یک نگاه.....	۹۹
شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....	۱۰۱
نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....	۱۰۲
نامه ۹.....	۱۰۵
نامه در یک نگاه.....	۱۰۵
بخش اول.....	۱۰۹
شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....	۱۱۰
بخش دوم.....	۱۱۵
شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....	۱۱۶
بخش سوم.....	۱۲۵
شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....	۱۲۵
نکته: باز هم درباره قتل عثمان.....	۱۲۹
نامه ۱۰.....	۱۳۳
نامه در یک نگاه.....	۱۳۳
بخش اول.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک.....	۱۳۶
بخش دوم.....	۱۳۹
شرح و تفسیر: از غفلت برحذر باش.....	۱۳۹
بخش سوم.....	۱۴۳
شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....	۱۴۳
نکته ها.....	۱۴۶
۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش.....	۱۴۶
۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟.....	۱۴۸
بخش چهارم.....	۱۴۹
شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!.....	۱۴۹

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
<b>نامه ۱۱</b> .....	۱۵۵
نامه در یک نگاه.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر.....	۱۵۸
<b>نامه ۱۲</b> .....	۱۶۳
نامه در یک نگاه.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
<b>نامه ۱۳</b> .....	۱۷۱
نامه در یک نگاه.....	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق.....	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر.....	۱۷۶
<b>نامه ۱۴</b> .....	۱۷۹
نامه در یک نگاه.....	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه.....	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان.....	۱۸۸
<b>نامه ۱۵</b> .....	۱۹۱
نامه در یک نگاه.....	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد.....	۱۹۳
<b>نامه ۱۶</b> .....	۱۹۷
نامه در یک نگاه.....	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر.....	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه.....	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش.....	۲۰۹
<b>نامه ۱۷.....</b>	<b>۲۱۱</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم.....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر.....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا ﷺ.....	۲۲۴
<b>نامه ۱۸.....</b>	<b>۲۲۷</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن.....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
<b>نامه ۱۹.....</b>	<b>۲۳۷</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر و ندان.....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه.....	۲۴۳
<b>نامه ۲۰.....</b>	<b>۲۴۵</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان.....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد.....	۲۴۹
<b>نامه ۲۱.....</b>	<b>۲۵۱</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد.....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸	۱. رابطه اعمال و پاداش ها
۲۵۹	۲. «زیاد» مرد نمک شناس
۲۶۱	<b>نامه ۲۲</b>
۲۶۱	نامه در یک نگاه
۲۶۳	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
۲۶۶	نکته ها
۲۶۶	۱. پاسخ به یک سؤال
۲۶۶	۲. انسان فاعل مختار است
۲۶۹	<b>نامه ۲۳</b>
۲۶۹	گفتار امام <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۲۷۲	شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش
۲۷۷	نکته ها
۲۷۷	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸	۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»
۲۸۱	<b>نامه ۲۴</b>
۲۸۱	وصیت نامه در یک نگاه
۲۸۴	شرح و تفسیر: دستور حساب شده ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲	نکته ها
۲۹۲	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷	<b>نامه ۲۵</b>
۲۹۸	وصیت نامه در یک نگاه
۳۰۱	بخش اول
۳۰۲	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱	بخش دوم

۳۱۲	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.....
۳۱۷	بخش سوم.....
۳۱۸	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.....
۳۲۳	نکته‌ها.....
۳۲۳	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.....
۳۲۳	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.....
۳۲۷	<b>نامه ۲۶</b> .....
۳۲۷	نامه در یک نگاه.....
۳۲۹	بخش اول.....
۳۲۹	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.....
۳۳۳	بخش دوم.....
۳۳۴	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.....
۳۳۷	نکته‌ها.....
۳۳۷	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.....
۳۳۹	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.....
۳۴۱	<b>نامه ۲۷</b> .....
۳۴۱	نامه در یک نگاه.....
۳۴۵	بخش اول.....
۳۴۵	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.....
۳۴۹	بخش دوم.....
۳۵۰	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.....
۳۵۳	بخش سوم.....
۳۵۴	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.....
۳۶۲	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.....
۳۶۵	بخش چهارم.....
۳۶۶	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمیت.....



۳۷۱	بخش پنجم .....
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید.....
۳۷۴	نکته‌ها.....
۳۷۴	۱. خطر منافقان.....
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی .....
۳۸۱	<b>نامه ۲۸</b> .....
۳۸۱	نامه در یک نگاه .....
۳۸۵	بخش اول.....
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟.....
۳۹۳	بخش دوم .....
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر.....
۳۹۸	نکته‌ها.....
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا .....
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی‌طالب .....
۴۰۵	بخش سوم .....
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small> .....
۴۱۳	نکته‌ها.....
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!.....
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام .....
۴۱۷	بخش چهارم .....
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!.....
۴۲۳	بخش پنجم .....
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان .....
۴۳۱	بخش ششم .....
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی .....
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!.....

فهرست مطالب	۱۳
نامه ۲۹.....	۴۳۹
نامه در یک نگاه.....	۴۳۹
شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره.....	۴۴۲
نامه ۳۰.....	۴۴۷
نامه در یک نگاه.....	۴۴۷
شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!.....	۴۵۰
نامه ۳۱.....	۴۵۷
نامه در یک نگاه.....	۴۵۸
بخش اول.....	۴۶۱
شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟.....	۴۶۱
بخش دوم.....	۴۶۹
شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه.....	۴۷۰
بخش سوم.....	۴۷۵
شرح و تفسیر: محکم‌ترین وسیله نجات.....	۴۷۵
بخش چهارم.....	۴۷۹
شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن.....	۴۸۰
نکته‌ها.....	۴۸۴
۱. حیات و آبادی قلب.....	۴۸۴
۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار.....	۴۸۶
بخش پنجم.....	۴۹۱
شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است.....	۴۹۲
نکته‌ها.....	۴۹۸
۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر.....	۴۹۸
۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی.....	۴۹۹
بخش ششم.....	۵۰۱
شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر.....	۵۰۱

نکته: علوم نافع و غیر نافع .....	۵۰۵
بخش هفتم .....	۵۰۷
شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه .....	۵۰۸
نکته: آثار تربیت در جوانی .....	۵۱۳
بخش هشتم .....	۵۱۵
شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران .....	۵۱۶
نکته‌ها .....	۵۱۸
۱. مجموعه پراز اسراری به نام تاریخ .....	۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام <small>علیه السلام</small> به تاریخ گذشتگان .....	۵۲۰
بخش نهم .....	۵۲۱
شرح و تفسیر .....	۵۲۱
بخش دهم .....	۵۲۷
شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز .....	۵۲۸
بخش یازدهم .....	۵۳۵
شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست .....	۵۳۶
نکته: مقایسه علم و جهل بشر .....	۵۳۹
بخش دوازدهم .....	۵۴۱
شرح و تفسیر: پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> را راهنمای خود قرار ده .....	۵۴۱
بخش سیزدهم .....	۵۴۵
شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او .....	۵۴۶
نکته‌ها .....	۵۵۰
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی .....	۵۵۰
۲. آغاز خلقت و دوام فیض .....	۵۵۲
بخش چهاردهم .....	۵۵۵
شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند .....	۵۵۶
بخش پانزدهم .....	۵۶۱

۵۶۱	شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....
۵۶۷	بخش شانزدهم.....
۵۶۷	شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش.....
۵۷۱	بخش هفدهم.....
۵۷۲	شرح و تفسیر: زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست!.....
۵۷۷	بخش هجدهم.....
۵۷۷	شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!.....
۵۸۱	بخش نوزدهم.....
۵۸۳	شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....
۵۹۶	نکته: شرایط استجاب دعا.....
۵۹۹	بخش بیستم.....
۶۰۰	شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....
۶۰۵	بخش بیست و یکم.....
۶۰۶	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن.....
۶۱۵	بخش بیست و دوم.....
۶۱۵	شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند.....
۶۱۸	نکته: مسافران جهان دیگر!.....
۶۱۹	بخش بیست و سوم.....
۶۲۰	شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده.....
۶۲۹	بخش بیست و چهارم.....
۶۳۱	شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانها.....
۶۴۷	بخش بیست و پنجم.....
۶۴۸	شرح و تفسیر: در برابر بدی‌ها نیکی کن!.....
۶۵۷	بخش بیست و ششم.....
۶۵۷	شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن.....
۶۶۳	بخش بیست و هفتم.....



مرحوم سید رضی در این بخش از کتاب خود ۴۸۰ سخن کوتاه از کلمات حکمت آمیز امیر مؤمنان علی علیه السلام را گردآورده است؛ ولی در میان جمله ۲۶۰ و ۲۶۱ فصلی گشوده که عنوانش سخنان کوتاهی از آن حضرت است که ظاهراً پیچیده است و احتیاج به تفسیر دارد و در این بخش به ۹ جمله از کلمات قصار امام اشاره کرده است و چه خوب بود این بخش را در آخر کلمات قصار قرار می داد تا ترتیب طبیعی آن به هم نخورد.

نگاهی اجمالی به مجموع این کلمات قصار نکات مهمی را روشن می سازد:

۱. این کلمات، سخنان حکمت آمیزی است که کمتر نظیری جز در آیات قرآن و کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. گنجینه گرانبهایی است از درس های بسیار آموزنده که دین و دنیای هر انسانی با آن مرتبط است و گاه جمله ای از آن می تواند عنوان یک مقاله ای سودمند و یا موضوع یک کتاب گردد و به یقین منطبق ساختن زندگی بر آنها سبب پیشرفت و سربلندی و نجات در دنیا و آخرت است.

۲. این کلمات تنها ناظر به موضوع خاصی نیست، بلکه مانند گلستانی است که از مجموعه گل های زیبا، معطر و روح نواز تشکیل شده است؛ گاه از معارف الهی سخن می گوید و گاه از مسائل فقهی و زمانی از مسائل اخلاقی و در مواردی

از مسائل اجتماعی و سیاسی و خلاصه آنچه انسان در شئون مختلف حیات خود به آن نیاز دارد جمله یا جمله‌هایی درباره آن در این کلمات قصار هست.

۳. بعضی از این کلمات جمله بسیار جالبی بوده که در لابه لای یک خطبه یا یک نامه از سوی آن حضرت آمده است؛ ولی به سبب برجستگی آن، بعداً جدا شده و در بخش کلمات قصار جای گرفته است در حالی که بعضی دیگر به طور مستقل از هر مطلب دیگری از آن حضرت صادر شده و گاه پاسخ برخی از سؤالات است و به همین دلیل از تنوع خاصی برخوردار است.

۴. بخش مهمی از این کلمات به قدری در افکار عمومی مسلمانان جا افتاده که به صورت ضرب المثل در آمده و هر کس برای اثبات مقصود خود از آن کمک می‌گیرد.

۵. گرچه این کلمات به عنوان سخنان کوتاه مطرح شده؛ ولی به ندرت بخش‌هایی در آن است که سخن کوتاه نیست بلکه نسبتاً مفصل و طولانی است مانند استوار دانستن ایمان بر چهار پایه (کلمه ۳۱)، سخن امام به کمیل بن زیاد (کلمه ۱۴۷) و صفات یکی از دوستان بسیار بزرگوار امام که در کلمه ۲۸۹ آمده است و گفتار امام درباره وضع دنیا (کلمه ۳۶۷).

۶. بعضی معتقدند تمام این جمله‌های کوتاه از خطبه یا نامه‌ای گرفته شده و در ابتدا به این صورت نبوده است. (۱) هر چند اثبات این مطلب احتیاج به تتبع کامل دارد.

۷. جالب اینکه تمام آنچه در این کلمات نورانی و پرمعنا آمده بدون استثنا با موازین عقل و فطرت هماهنگ است و به همین دلیل نیاز به سند خاصی ندارد.

به علاوه صدور چنین کلمات والایی معمولاً از غیر امام معصوم عادتاً ناممکن است، هرچند در کتاب مصادره نهج البلاغه برای بسیاری از آنها منابعی غیر از

ص: ۱۸

نهج البلاغه نیز ذکر شده است.

۸. البته کلمات قصار امام امیرالمؤمنین منحصر به آنچه در این بخش از نهج البلاغه ذکر شده نیست شاهد این سخن کتاب غررالحکم نوشته «شیخ عبدالواحد آمدی» از علمای قرن ششم است که در آن بیش از چهار هزار از کلمات قصار آن حضرت به صورت حروف تهجی و به گونه ای منظم و جالب گردآوری شده است. همچنین در گفتار دانشمندان دیگر مانند «ابن ابی الحدید» بخش دیگری از کلمات قصار آن حضرت که در نهج البلاغه نیامده است دیده می شود.

نامبرده در جلد آخر شرح نهج البلاغه خود حدود یک هزار کلمه دیگر بر این کلمات قصار افزوده که به طور مستقل نیز در سال ۱۹۲۹ میلادی در بیروت به چاپ رسیده است.

شایان توجه این که یکی از محققان (مصطفی درایتی) اخیراً در مقدمه کتاب غررالحکم نام گروهی از کسانی که کلمات قصار امام علیه السلام را گردآوری کرده اند و بالغ بر ده نفر می شوند با ذکر کتاب هایشان آورده است و اولین آنها را «جاحظ» از علمای قرن سوم هجری می شمرد که کتابش به عنوان مأه کلمه (یکصد کلمه) منتشر شده و آخرین آنها را نویسنده کتاب زبده الحقایق (مرحوم میر قاری کوبی گیلانی) ذکر می کند که کلمات قصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی بن ابی طالب علیه السلام در همین کتاب جمع آوری شده است.

این مقدمه را با کلام جالبی از شعبی (از علمای قرن اول و فقیه و شاعر، متوفای ۱۰۴) درباره بخشی از کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم او می گوید: «امیرمؤمنان علی نه جمله کوتاه به صورت ارتجالی و بدون مقدمه بیان فرموده که چشم و چراغ بلاغت و گوهرهای ناب حکمت است و هیچ کس نتوانسته است حتی مثل یکی از آنها را بیان کند؛ سه جمله درباره مسائل



حکیمانه و سه جمله در مورد مناجات و سه جمله در مورد آداب است.

اما آن سه جمله ای که درباره مناجات است این است که در پیشگاه الهی عرضه داشت:

«إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا؛ خدایا برای عزت من همین بس که بنده تو باشم» و

«كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا؛ و این افتخار برای من بس است که تو پروردگار من باشی» و

«أَنْتَ كَمَا أَحْبَبْتُ فَأَجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ؛ تو آن گونه هستی که من دوست دارم مرا نیز آن گونه قرار ده که تو دوست داری».

و اما سه جمله ای که در موضوعات حکمت آمیز است این است که فرمود:

«قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛ ارزش هر کس به اندازه کارهای خوب و پرارزشی است که می تواند انجام دهد» و

«مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ؛ آن کس که قدر و مقام خود را بشناسد هرگز هلاک نمی شود» و

«الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ انسان در زیر زبانش پنهان شده است (و شخصیتش هنگام سخن گفتن آشکار می شود)».

و اما آن سه جمله که درباره آداب اجتماعی است چنین است که فرمود:

«امْنٌ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ؛ به هر کس می خواهی نعمت ببخشی تا امیر او باشی» و

«اِحْتِجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أُسِيرَهُ؛ به هر کس می خواهی نیازمند باش تا اسیرش باشی» و

«اسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ؛ از هر کس می خواهی بی نیاز شو تا همسان و همانندش باشی».

\*\*\*

ص: ۲۰

## گفتار حکیمانه ۱- بهترین روش در فتنه ها

### اشاره

و قال علیه السلام

كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرَ فَيْرُكَبَ، وَلَا ضَرْعَ فَيُحْلَبَ .

امام علیه السلام فرمود:

در فتنه ها همچون شتر کم سن و سال باش؛ نه پشت او قوی شده که سوارش شوند نه پستانی دارد که بدوشند! (۱)

ص: ۲۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این جمله-به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر-از کلمات مشهور امام علیه السلام است که قبل از سید رضی «ابوحیان توحیدی» (متوفای ۳۸۰) در کتاب الامتاع والمؤانسه و بعد از سید رضی مرحوم آمدی در کتاب غررالحکم (با تفاوتی) آن را آورده است و از روایتی که رضی الدین علی بن یوسف حلّی (برادر علامه حلّی) در کتاب العُدد القویه آورده است استفاده می شود که این جمله بخشی از وصیتی است که امام علیه السلام برای فرزندش امام حسن علیه السلام بیان فرموده است (البته با تفاوت هایی) و از جمله این تفاوت ها اضافه جمله «وَلَا وَبَرَ فَيَسْلَبُ؛ و نه پشمی دارد که آن را بچینند» است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷).



امام علیه السلام در این حکمت پرمعنا می فرماید: «در فتنه ها همچون شتر کم سن و سال باش؛ نه پشت او قوی شده که سوارش شوند نه پستانی دارد که بدوشند»؛ (قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرٌ فَيَرْكَبُ، وَلَا ضَرْعٌ فَيُحَلَبُ).

برای روشن شدن محتوای این کلام بسیار پرمعنا لازم است قبلاً دو واژه «فتنه» و «ابن لبون» تفسیر شود:

فتنه، از ماده «فتن» (بر وزن متن) در اصل به معنای قرار دادن طلا در کوره است تا خالص از ناخالص جدا شود سپس به معنای هرگونه آزمایش و امتحان و بلا- و عذاب و حتی شرک و بت پرستی و آشوب های اجتماعی آمده است و در اینجا منظور همان آشوب های اجتماعی است.

لبون، به شتری گفته می شود که به جهت زائیدن مکرر پیوسته در پستانش شیر است (لبون به معنای شیر دار است از ماده لبن) و ابن لبون به بچه چنین شتری گفته می شود که دو سال آن تمام شده و وارد سال سوم شده است؛ نه قوت و قدرت چندانی دارد که بتوان بر پشت او سوار شد و نه پستان پر شیری (زیرا هم کم سن و سال است و هم نر) و به این ترتیب هیچ گونه استفاده ای از آن در آن سن و سال نمی توان کرد.

از اینجا روشن می شود که هدف امام این است که انسان به هنگام

شورش های اهل باطل و فتنه های ناشی از خصومت آنها با یکدیگر نباید آلت دست این و آن شود؛ باید خود را دور نگه دارد و به هیچ یک از دو طرف که هر دو اهل باطل اند کمک نکند.

در این گونه موارد معمولاً هر کدام از طرفین به سراغ افراد بانفوذ و باشخصیت می آیند تا از نفوذ و قدرت آنها برای کوبیدن حریف استفاده کنند.

در این هنگام باید این افراد بلکه تمام افراد، خواه ضعیف باشند یا قوی نهایت مراقبت را به خرج دهند که در دام فتنه گران و غوغاسالاران نیفتند مبادا دین و یا دنیای آنها آسیب ببیند و همان گونه که در بالا آمد در بعضی از روایات جمله

«و لا وَبَرَ فَيْسَلَبُ» نیز به آن افزوده شده است یعنی شتر دو ساله پشمی هم ندارد که آن را بچینند و از آن استفاده کنند.

نمونه این فتنه ها در صدر اسلام و قرون نخستین فراوان بود که امامان اهل بیت و یارانشان همواره از آن کناره گیری می کردند حتی داستان قیام ابو مسلم بر ضد بنی امیه گرچه در ظاهر برای کوبیدن باطلی بود ولی در باطن برای تبدیل باطلی به باطل دیگر و حکومت بنی عباس به جای بنی امیه بود. به همین دلیل هنگامی که ابو مسلم به وسیله نامه ای پیشنهاد حکومت و خلافت را به امام صادق علیه السلام کرد امام آن را نپذیرفت زیرا می دانست در پشت پرده این قیام چه اشخاصی کمین کرده اند و به تعبیر دیگر امام می دانست این یک فتنه است که دو گروه باطل به جان هم افتاده اند و نباید به هیچ کدام امتیازی داد.

روایاتی که از ائمه هدی علیهم السلام درباره فضیلت عزلت و گوشه گیری به ما رسیده است غالباً ناظر به این گونه شرایط است.

از جمله امام امیرالمؤمنین علیه السلام طبق آنچه در غررالحکم آمده می فرماید:

«الْعَزْلَةُ أَفْضَلُ شَيْمٍ الْأَكْيَاسِ؛ گوشه گیری برترین خصلت افراد باهوش و زیرک

است». (۱) و در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

«سَلَامَةُ الدِّينِ فِي إِعْتِرَافِ النَّاسِ؛ سلامت دین انسان در کناره گیری از مردم است». (۲)

در حدیث گویا و روشنی از امام صادق علیه السلام می خوانیم هنگامی از آن حضرت سؤال کردند: چرا گوشه گیری را انتخاب کرده اید؟ فرمود:

«فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَ الْإِخْوَانُ فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَسِيكَنَ لِلْفُؤَادِ؛ زمانه فاسد شده و برادران تغییر روش داده اند به همین دلیل، آرامش دل را در تنهایی یافتیم». (۳)

قرآن مجید نیز اشاراتی به این معنا دارد از جمله درباره حضرت ابراهیم می خوانیم که او گروه بت پرستان را مخاطب قرار داد و گفت: «وَأَعْتَرْتُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي»؛ از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید و می پرستید کناره گیری می کنم و (تنها) پروردگارم را می خوانم». (۴)

در داستان اصحاب کهف نیز در آیه ۱۶ سوره «کهف» اشاره به گوشه گیری آنها از گروه فاسد و مفسد شده است.

از آنچه گفته شد به خوبی روشن می شود که هرگز منظور امام علیه السلام این نبوده است که اگر گروهی باطل بر ضد مؤمنان و طرفداران حق برخیزند نباید به حمایت مؤمنان حق جو برخاست؛ این سخن بر خلاف صریح قرآن است که می فرماید: «فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ اگر گروهی از مسلمانان بر گروه دیگری ظلم و ستم روا داشتند (و اصلاح در میان آن دو از طریق مسالمت آمیز امکان پذیر نشد) با جمعیت ستمگر پیکار کنید تا به سوی حق باز گردند». (۵)

ص: ۲۵

۱-۱. غررالحکم، ص ۳۱۸، ح ۷۳۵۰.

۲-۲. همان، ص ۳۱۹، ح ۷۳۶۵.

۳-۳. میزان الحکمه، ج ۸، ماده عزلت، ح ۱۲۹۱۱.

۴-۴. مریم، آیه ۴۸.

۵-۵. حجرات، آیه ۹.

ممکن است تفاوت بین جمله «لا ظَهْرَ فَيْزِ كَبِّ» و جمله «وَ لَا ضَرْعَ فَيْحَلْبِ» در این باشد که نه کمک های مستقیم به فتنه جویان کن (مانند سواری دادن مرکب) که خودش وارد معرکه شود و نه کمک های غیر مستقیم مانند کمک های مادی به این گروه ها کردن رواست شبیه شیر دادن برای تغذیه افراد.

همان گونه که در سند این حکمت اشاره شد این کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام بخشی از وصیت طولانی است که امام امیر مؤمنان علی علیه السلام به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است که قسمتی از آغاز آن را برای مزید فایده در اینجا می آوریم. فرمود:

«كَيْفَ وَ أَنَّى بِحِكِّ يَا بُنَيَّ إِذَا صَبَرْتَ فِي قَوْمٍ صَبِيهِمْ غَاوٍ وَ شَابُّهُمْ فَاتِكَ وَ شَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا يَنْهَى عَنِ مُنْكَرٍ وَ عَالِمُهُمْ حَبٌّ مَوَاهٍ مُسَيِّتٌ حَوْذٌ عَلَيْهِ هَوَاهُ مُتَمَسِّكٌ بِعَاجِلِ دُنْيَاهُ أَشَدُّهُمْ عَلَيْكَ إِقْبَالًا يَرُودُكَ بِالْغَوَائِلِ وَ يَطْلُبُ الْحِيلَةَ بِالتَّمَنَّى وَ يَطْلُبُ الدُّنْيَا بِالْإِجْتِهَادِ خَوْفُهُمْ آجِلٌ وَ رَجَاؤُهُمْ عَاجِلٌ لَمَّا يَهَابُونَ إِلَّا مَنْ يَخَافُونَ لِسَانَهُ وَ لَا يُكْرِمُونَ إِلَّا مَنْ يَرْجُونَ نَوَالَهُ دِينُهُمُ الرَّبَّاءُ كُلُّ حَقٍّ عِنْدَهُمْ مَهْجُورٌ يُحِبُّونَ مَنْ غَشَّهُمْ وَ يَمْلُونَ مَنْ دَاهَنَهُمْ قُلُوبُهُمْ خَاوِيَهُ لَا يَشْتَمِعُونَ دُعَاءَهُ وَ لَا يُجِيبُونَ سَائِلًا قَدِ اسْتَوَلَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْعُغْلَةِ إِنْ تَرَكْتَهُمْ لَمْ يَتْرُكُوكَ وَ إِنْ تَابَعْتَهُمْ اغْتِيَالُوكَ إِخْوَانُ الظَّاهِرِ وَ أَعْدَاءُ السَّرَائِرِ يَتَصَيَّحُونَ عَلَى غَيْرِ تَقْوَى فَإِذَا افْتَرَقُوا دَمَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا تَمُوتُ فِيهِمُ السُّنَنُ وَ تَحْيَا فِيهِمُ الْبِدْعُ فَأَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ أَسِفَ عَلَى فَقْدِهِمْ أَوْ سِيرَ بِكَثْرَتِهِمْ فَكُنْ عِنْدَ ذَلِكَ يَا بُنَيَّ كَذَابِنِ اللَّبُونِ لَمَّا ظَهَرَ فَيْزِ كَبِّ وَ لَمَّا وَبَرَ فَيْسَلِبَ وَ لَمَّا ضَرَعُ فَيْحَلْبِ؛ فرزندم چگونه خواهی بود هنگامی که در میان قومی گرفتار شوی که کودک آنها گمراه و جوانشان هواپرست و پیرانشان امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند، عالم آنها حيله گر فريبکاری است که هوای نفس بر او چیره شده و به دنیای زودگذر چسبیده و از همه بیشتر (ظاهرا) به تو روی می آورد و در انتظار حوادث دردناکی برای توست و با آرزوها چاره جویی می کند و دنیا را با تمام قدرت می طلبد.

(مردم آن زمان) ترسشان از نظر دور و امیدشان نزدیک است (به عذاب های آخرت بی اعتنا و به مواهب دنیا شدیداً علاقه مند هستند) تنها از کسی حساب می برند که از زیانش می ترسند و اکرام نمی کنند مگر کسی را که امید بخششی از او دارند. دینشان ربا و هر حقی نزد آنها به فراموشی سپرده شده، افراد فریبکار را دوست دارند و سراغ کسانی می روند که از همه بیشتر چاپلوسی کنند.

دل های آنها خالی (از یاد خدا) است، سخن حقی را نمی شنوند و به درخواست سائلی پاسخ نمی گویند، مستی غفلت بر آنها غالب شده، اگر آنها را رها کنی دست از تو بر نمی دارند و اگر از آنها پیروی کنی فریبت می دهند، در ظاهر برادرند و در باطن دشمن، رفاقت آنها با یکدیگر بر اساس بی تقوایی است و هنگامی که از هم جدا شوند یکدیگر را نکوهش می کنند، سنت های الهی در میان آنها می میرد و بدعت ها زنده می شود نادان ترین مردان کسی است که از فقدان آنها متأثر شود یا از کثرت آنها خوشحال. فرزندم در چنین شرایطی که (آتش فتنه ها شعله ور است) همچون شتر کم سن و سال باش نه پستی دارد که سوار شوند و نه پشمی که بچینند و نه پستانی که بدوشند.... (۱)

\*\*\*

ص: ۲۷





و قال علیه السلام

أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعُ، وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ، وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ .

امام علیه السلام فرمود:

هر کس طمع را پیشه کند خود را حقیر کرده و کسی که ناراحتی هایش را (نزد این و آن بدون هیچ فایده) فاش کند به ذلت خویش راضی شده و آن کس که زبانش را بر خود امیر کند شخصیتش حقیر خواهد شد. (۱)

ص: ۲۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این جمله به اضافه چهار جمله بعد از آن که خواهد آمد همگی در وصیتی که امام علیه السلام به مالک اشتر فرموده دیده می شود و مرحوم صاحب کتاب تحف العقول که قبل از سید رضی می زیسته در شرح کلمات قصار علی علیه السلام تمام آن را با تفاوت هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹) و این نشان می دهد که بخشی از آنچه در بحث کلمات قصار نهج البلاغه آمده جمله های به هم پیوسته ای بوده است که مرحوم سید رضی به سبب معانی مستقلی که داشته اند آنها را از هم جدا کرده است.



از این کارها پرهیز

امام علیه السلام در این کلام نورانی اش به پیامدها و آثار سوء سه رذیله اخلاقی در عباراتی کوتاه و فشرده اشاره فرموده است.

نخست می فرماید: «هر کس طمع را پیشه کند خود را حقیر ساخته است».

(أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعَ).

واژه «طمع» به معنای بیش از حق خود طالب بودن و گرفتن مواهب زندگی از دست دیگران است و تعبیر به «استشعر» که به معنای پوشیدن لباس زیرین است اشاره به این است که طمع را به خود چسبانده و از آن جدا نمی شود؛ بدیهی است که افراد طماع برای رسیدن به مقصود خود باید تن به هر ذلتی بدهند و دست سؤال به سوی هر کس دراز کنند و شخصیت خود را برای نیل به اهداف طمعکارانه خود بشکنند.

در سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يَقْوَدُهُ إِلَىٰ طَبَعٍ؛ در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خطر این صفت مذموم مخصوصاً برای علما وارد شده است که فرمود:

«إِنَّ الصَّيْفَ الْزَّلَّالَ الَّذِي لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ أَقْدَامٌ وَعَجِيبٌ أَيْدِيهِ أَنْ يَأْتِيَ بِكَارِهِمْ مِنْ أَسْفَلٍ مِنْ رَأْسِهِمْ»  
کاملاً احمقانه است؛ شبیه آنچه درباره طماع معروف عرب به نام «اشعب» نقل شده که بسیاری از اوقات هنگامی که راه می رفت دامن خود را به دست

می گرفت و آن را در برابر آسمان باز نگه می داشت و می گفت: شنیده ام بعضی از پرندگان در حال پرواز تخم می گذارند شاید تخم آن پرنده در دامن من بیفتد. و یا نقل می کنند هنگامی که گروهی از کودکان او را در کوچه و بازار آزار می دادند برای پراکنده ساختن آنها گفت: شنیده ام در فلان خانه حلوا پخش می کنند بچه ها به سوی آن خانه دویدند ناگهان دیدند خود اشعب نیز به سوی آن خانه می دود گفتند: تو چرا؟ گفت: شاید حرف من درست باشد.

این داستان ها خواه واقعیت داشته باشد یا نه اشاره به کارهای ننگ آوری است که انسان به جهت طمع انجام می دهد.

نقطه مقابل طمع قناعت است که سبب عزت آدمی می شود همان گونه که امیرمؤمنان فرمود:

«عَزَّ مَنْ قَنَعَ؛ آن کس که قناعت پیشه کند عزیز خواهد بود».<sup>(۱)</sup>

و به گفته شاعر: آز بگذار و پادشاهی کن گردن بی طمع بلند بود!

در دومین نکته می فرماید: «کسی که سفره دل خویش را (نزد این و آن بدون هیچ فایده) باز کند (و مشکلات خود را فاش سازد) رضایت به ذلت خود داده است»؛ (وَ رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ).

روشن است هر گاه انسان نزد طیب درد خود را بگوید و از وی راه درمان بطلبد یا پیش قاضی ظلمی را که بر او رفته بیان سازد و از او احقاق حق بخواهد یا نزد دوستش از گرفتاری خود برای گرفتن وام سخن بگوید کار خلافی نکرده و به دنبال مشکل گشایی بوده؛ اما طرح مشکلات نزد کسانی که هیچ گونه توانایی بر حل آن ندارند اثری جز ذلت و سرافکنندگی انسان نخواهد داشت. در این گونه موارد باید خویشتن دار بود و لب به شکایت نگشود.

ص: ۳۲

---

۱ - ۱. غررالحکم، ص ۳۹۲، ح ۹۰۱۸. در بعضی از عبارات این جمله به این صورت نقل شده است: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۵۰).

آن گاه امام علیه السلام در جمله سوم می فرماید: «کسی که زبانش را بر خود امیر سازد شخصیت او تحقیر می شود»؛ (وَ هَآئِثْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَن أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ).

منظور از امیر شدن زبان آن است که از تحت کنترل عقل و فکر خارج شود و هرچه بر زبانش آمد بگوید. بدیهی است سخنانی که از فکر و عقل و تقوا سرچشمه نمی گیرد در بسیاری از موارد خطرهایی ایجاد می کند که انسان قادر بر جبران آن نیست و گاه اسباب رنجش افراد آبرومند و سبب ایجاد اختلاف در میان مردم و کینه و دشمنی نسبت به گوینده و دیگران می شود و چه زیبا می گوید شاعر عرب:

إِحْفَظْ لِسَانَكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ لَا يَلْدَغَنَّكَ إِنَّهُ تُعْبَانُ

كَمْ فِي الْمَقَابِرِ مِنْ قَتِيلِ لِسَانِهِ كَأَنَّ تَهَابُ لِقَاءِ الْأَقْرَانِ

ای انسان زبان خود را حفظ کن - مراقب باش تو را نگزد که ازدهایی است.

چه بسیارند کسانی که در گورستان ها خفته اند و کشته زبان خویشند - همان کسانی که همطرازان آنها از ملاقات با آنها وحشت داشتند.

در حدیث دیگری در سلسله همین کلمات قصار می خوانیم:

«مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ؛ کسی که زیاد سخن گوید اشتباهات زیادی خواهد کرد». (۱) و این خطای بسیار باعث تحقیر و بی ارزش شدن او در نظرها می شود.

کوتاه سخن این که انسان عاقل باید زبانش را در اختیار عقلش قرار دهد نه این که عقلش را در اختیار زبان که اولی مایه سعادت است و دومی اسباب حقارت.

شایان توجه است صفات سه گانه نکوهیده ای را که امام در این بیان کوتاه ذکر کرده (طمع، فاش کردن ناراحتی ها نزد هر کس و امیر ساختن زبان بر خود) هر سه در این جهت مشترکند که سبب ذلت و خواری می شوند و این هماهنگی در اثر سبب شده است که امام علیه السلام هر سه را کنار هم قرار دهد.

ص: ۳۳



و قال عليه السلام البخل عار، والجبن منقصة، والفقير يخرس الفطن عن حجته،

والمقل غريب في بلده.

امام عليه السلام فرمود:

بخل ننگ است و ترس مایه نقصان، فقر شخص زیرک را از بیان دلایل گنگ می سازد و آن کس که فقیر و تنگدست است حتی در شهر خود غریب است. (۱)

ص: ۳۵

---

۱- ۱). سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.





چهار نقطه ضعف

امام علیه السلام در این حکمت والا به چهار نقطه ضعف اخلاقی و اجتماعی انسان اشاره می کند و آثار سوء هر یک را بر می شمرد تا همگان از آنها فاصله بگیرند.

نخست می فرماید: «بخل ننگ است»؛ (الْبُخْلُ عَارٌ).

بخل آن است که انسان حاضر نباشد چیزی از مواهب خداداد را در اختیار دیگران بگذارد، هرچند امکانات او بسیار بیش از نیازهای او باشد و نقطه مقابل آن سخاوت و کرم است که گاه سبب می شود انسان حتی وسائل مورد نیاز خود را به دیگران ببخشد و خود به کمترین مواهب حیات قناعت کند.

عار بودن بخل و افتخار بودن کرم و سخاوت بر کسی پوشیده نیست، زیرا اولاً بخل سبب نفرت مردم از بخیل می شود و افراد نزدیک و دور از او فاصله می گیرند و ثانیاً بخل سبب سنگدلی و قساوت است، زیرا بخیل ناله مستمندان را می شنود و چهره رقت بار آنها را می بیند و در عین حال به آنها کمکی نمی کند و این مایه قساوت است. ثالثاً بخل سبب می شود که بسیاری از منابع اقتصادی از گردش تجاری سالم خارج شود و به صورت کنز و اندوخته در آید در حالی که گروه هایی در جامعه ممکن است به آن نیاز داشته باشند. رابعاً افراد بخیل گاه به زن و فرزند خود نیز تنگ و سخت می گیرند به اندازه ای که مرگ او را آرزو می کنند و این عار و ننگ دیگری است. خامساً افراد بخیل به سبب دلبستگی

فوق العاده غیر منطقی به مال و ثروتشان از نظر تفکر اجتماعی بسیار ضعیف و ناتوانند و این هم ننگ و عار دیگری است، لذا امام علیه السلام در عهدنامه معروف مالک اشتر به او توصیه می کند که هرگز بخیل را در مشورت خود دخالت ندهد که او را به ترک حق دعوت می کند و از ته دستی و فقر می ترساند؛

(لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُّكَ الْفَقْرَ) .

داستان هایی که از بخیلان و سخاوتمندان در تاریخ مانده دلیل روشنی بر گفتار امام علیه السلام است، هرچند گاهی این داستان ها مبالغه آمیز است؛ از جمله درباره «محمد بن یحیی» که بر خلاف باقی برامکه فوق العاده بخیل بود نوشته اند که پدرش به یکی از خواص او گفت: تو چگونه از دوستان نزدیک «محمد بن یحیی» هستی در حالی که لباست پاره شده؟ گفت: سوزنی که پارگی لباس را با آن بدوزم ندارم و اگر «محمد بن یحیی» خانه ای داشته باشد به وسعت فاصله میان بغداد و نوبه (۱) مملو از سوزن سپس جبرئیل و میکائیل نزد او آیند و یعقوب نبی را به عنوان ضامن حاضر کنند و از او بخواهند سوزنی به عنوان عاریت دهد تا پیراهن پاره شده یوسف را بدوزند او هرگز چنین کاری نخواهد کرد. (۲)

امام علیه السلام در یکی دیگر از این کلمات قصار (حکمت ۳۷۸) سخن بسیار جامعی درباره بخل فرمود آنجا که می فرماید:

«الْبُخْلُ جَمَاعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل تمام عیوب را در بر دارد و انسان را به سوی هر بدی و زشتی می کشاند».

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم:

«الْبُخْلُ يُمَزَّقُ الْعِرْضُ؛ بخل آبروی انسان را بر باد می دهد». (۳)

ص: ۳۸

۱- ۱). منطقه ای است در جنوب مصر و نزدیک حبشه.

۲- ۲). شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۰۷.

۳- ۳). بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۷.

به همین دلیل در کلام بعضی از بزرگان آمده است:

«أَبْخَلَ النَّاسَ بِمَالِهِ أَجْوَدُهُمْ بِعَرَضِهِ؛ بخیل ترین مردم در مورد مال خود سخاوتمندترین آنها در مورد آبروی خویش است».

(۱)

آنگاه امام به رذیله دوم اخلاقی اشاره کرده می فرماید: «ترس مایه نقصان می شود»؛ (وَ الْجُبْنُ مَنَقَصَةٌ).

افراد ترسو هرگز نمی توانند از قابلیت ها، شایستگی ها و استعدادهای خود استفاده کنند و نتیجه آن عقب ماندگی در زندگی است. به علاوه هنگامی که دین و جان و ناموس و کشور آنها به خطر بیفتد از جهاد ابا دارند و به جای این که در صف مجاهدان باشند در صف قاعدان و بیماران و از کار افتادگان و کودکان قرار می گیرند. هرگز هیچ آدم ترسویی به مقامی نرسیده؛ نه کشف مهمی کرده نه پیروزی چشمگیری به دست آورده و نه به قله های کمال رسیده است.

از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«لَا يُؤْمَنُ رَجُلٌ فِيهِ الشُّحُّ وَالْحَسِيدُ وَالْجُبْنُ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَلَا حَرِيصًا وَلَا شَجِيحًا؛ هیچ یک از کسانی که دارای بخل و حسد و جبن باشند به حقیقت ایمان نمی رسند و مؤمن ترسو و بخیل و حریص نخواهد بود» (۲) حتی امیر مؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر توصیه می کند «که هرگز افراد ترسو را به حوزه مشاوران خود راه مده»؛

(وَ لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا... وَ لَا جَبَانًا) و همان گونه که امام علیه السلام در نامه مالک اشتر اشاره فرموده سرچشمه جبن و ترس سوء ظن به ذات پاک پروردگار است، زیرا می دانیم خداوند به افراد با ایمان وعده داده که من شما را تنها نمی گذارم به جنگ مشکلات بروید و از من یاری بطلبید. آن گاه امام در سومین جمله اشاره به آثار فقر در زندگی انسان ها می کند

ص: ۳۹

۱- ۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۰۸.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۶۴، ح ۶۸.

و می فرماید: «فقر شخص زیرک را از بیان دلیلش گنگ می سازد»؛ (وَ الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ).

اشاره به این که از یک سو افراد فقیر در خود احساس حقارت می کنند و هر اندازه فطن و باهوش باشند بر اثر این احساس حقارت از گفتن حرف حساب خود و دفاع از حقوق خویشتن باز می مانند و از سوی دیگر چون می دانند بسیاری از مردم برای سخنان آنها بهایی قائل نمی شوند چون غالباً دنیاپرستند و برای افراد ثروتمند شخصیت قائلند همین احساس سبب می شود که فقیران نتوانند حرف حق خود را بیان کنند.

درباره آثار سوء فقر و تنگدستی روایات زیادی از معصومین علیهم السلام وارد شده که حتی فقر را در سرحد کفر معرفی کرده اند و این به سبب آن است که پیروان خود را برای مبارزه با فقر تشجیع کنند. در دنیای امروز نیز در مقیاسه ای عظیم این حقیقت به چشم می خورد که دولت های ثروتمند و زورگو با شجاعت سخنان باطل خود را همه جا مطرح می کنند در حالی که دولت های فقیر از رساندن حرف حساب خود به گوش جهانیان عاجزند.

البته این اصل استثنائاتی نیز دارد؛ افراد فقیری را می شناسیم که همچون ابوذر شجاعانه به مبارزه با طاغوت های زمان برخاستند و حجت خود را بر آنها تمام کردند هرچند این قیام ها گاه به قیمت جان آنها تمام شد؛ ولی این افتخار را در تاریخ خود ثبت کردند که در صف اول از صفوف مبارزان راه حق بودند.

اگر در بعضی از روایات مدحی از فقر شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را فخر خویش شمرده یا اشاره به فقر الی الله است که قرآن مجید بیان کرده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» ۱ و یا اشاره به ساده زیستی و قناعت است که در ظاهر شباهت با فقر دارد.

حضرت در چهارمین و آخرین جمله که در واقع تکمیل کننده جمله سوم است می افزاید: «آن کس که فقیر و تنگدست است حتی در شهر خود غریب است»؛ (وَ الْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ) .

زیرا غریب کسی است که دوست و آشنایی ندارد و احساس تنهایی می کند و می دانیم دنیاپرستان از افراد فقیر و تنگدست فاصله می گیرند و آنها را در شهر خود غریب می گذارند و به عکس ثروتمندان حتی در بلاد دوردست از وطنشان غریب نیستند همان گونه که شاعر می گوید:

منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست هر جا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت

دیگری می گوید:

آن را که بر مراد جهان نیست دسترس در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناس

بعضی میان فقیر و مُقِلّ این فرق را گذاشتند که فقیر به کسی می گویند که در عین فقر، فقر خویش را نیز اظهار می کند و مقل کسی است که فقیر است و خویشتن دار.

ممکن است این تفاوت را از حدیثی که از معصومین علیهم السلام نقل شده است گرفته باشند، زیرا در حدیثی از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام می خوانیم که در پاسخ این سؤال که کدام صدقه افضل است فرمود:

«جُهْدُ الْمُقِلِّ؛ صدقه کسی که کم درآمد باشد (و در عین تنگدستی انفاق کند)» سپس به این آیه تمسک فرمود:

«وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند در تنگدستی باشند». (۱)

ریشه «مُقِلّ» که از ماده «قَلت» گرفته شده، نشان می دهد که با فقیر متفاوت است.

ص: ۴۱



و قال عليه السلام الْعَجْزُ آفَةٌ، وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ، وَالزُّهْدُ ثَرَوَةٌ وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ،  
وَنِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضِيُّ.

امام علیه السلام فرمود:

عجز و ناتوانی آفت است و صبر، شجاعت و زهد، ثروت و تقوا و پرهیزگاری سپری است (در برابر گناهان و خطرات شیطان و هوای نفس) و رضایت و خشنودی (از تقدیرات الهی) بهترین همنشین است. (۱)

ص: ۴۳

---

۱- ۱). سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.





امام در چهارمین کلمه از کلمات قصارش به پنج وصف از اوصاف انسانی اشاره می کند که یکی منفی و چهار وصف از آن مثبت است و آثار هر کدام را در جمله بسیار کوتاهی بر می شمارد.

نخست می فرماید: «عجز و ناتوانی آفت است»؛ (الْعَجْزُ آفَةٌ).

عجز مفهوم وسیعی دارد که هر گونه ناتوانی علمی، جسمی، اقتصادی و فکری را شامل می شود و به یقین اینها بزرگ ترین آفات زندگی انسان است؛ انسان عاجز، ذلیل و خوار عقب مانده و شکست خورده و بی ارزش و بی مقدار است به همین دلیل اسلام می گوید: بکوشید و هر گونه عجز را از خود دور سازید و با قدرت و قوت به اهداف مالی و معنوی خود برسید. البته گاه می شود که عجز و ناتوانی بدون اختیار دامان انسان را می گیرد، ولی غالباً چنین نیست، بلکه نتیجه کوتاهی ها و بی برنامه گی هاست. همان گونه که در حدیث جالبی که کلینی در کافی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرد می خوانیم:

«إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوْجَ الْكَسَلِ وَالْعَجْزِ فَنَتَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که اشیاء با یکدیگر ازدواج کردند تبلی و ناتوانی نیز به هم پیوستند و فرزند آنها فقر بود». (۱)

سپس در دومین نکته اشاره به آثار مثبت صبر و شکیبایی کرده می فرماید:

ص: ۴۵

«صبر شجاعت است»؛ (وَ الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ) .

بدیهی است صبر چه در مقابل عوامل معصیت باشد، چه در مسیر اطاعت پروردگار چه در برابر مصائب روزگار انجام گیرد، نوعی شجاعت محسوب می شود و تنها شجاعانند که از عهده شکیبایی در این مراحل سه گانه بر می آیند.

نمونه کامل این سخن همان چیزی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در صدر اسلام از پیغمبر و یاران باوفایش تجربه کرده بود که در برابر انواع مشکلاتی که از سوی دشمنان اسلام هر روز به شکلی انجام می شد صبر و استقامت کرده بودند و با شجاعت تمام آنها را پشت سر گذاشتند و اگر این شکیبایی شجاعانه مسلمانان صدر اول در دوران محاصره شعب ابی طالب و هجرت به حبشه و سپس هجرت به سوی مدینه و بعد از آن حضور در میدان های جنگ بدر، خیبر، خندق و حنین نبود امروز آیینی به نام اسلام بر بخش عظیمی از جهان سایه نیفکنده بود.

در واقع مسلمانان هم در برابر خواسته های دل استقامت و صبر نشان دادند، هم در مسیر اطاعت پروردگار و هم در مقابل مصائب و مشکلات پی در پی.

همان گونه که در حدیثی در جلد دوم کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرماید:

«الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ» . (۱)

در کلمات بزرگان نیز تعبيرات جالبی درباره صبر آمده است از جمله این که گفته اند:

«الصَّبْرُ مُرٌّ لَا يَتَجَرَّعُهُ إِلَّا حُرٌّ؛ صبر تلخ است ولی جز آزادگان این شربت ناگوار را نمی نوشند».

نیز گفته اند

«إِنَّ لِلْأَزْمَانِ الْمُحْمُودَةِ وَالْمِدْمُومَةِ أَعْمَاراً وَ أَجَالاً كَأَعْمَارِ النَّاسِ وَ أَجَالِهِمْ فَاصْبِرُوا لِزَمَانِ السُّوءِ حَتَّى يَفْنَى عُمْرُهُ وَ يَأْتِيَ أَجْلُهُ؛  
دوران های خوب

ص: ۴۶

و بد عمر و اجلی دارند مانند عمر و اجل انسان ها؛ به هنگامی که دوران سختی پیش آید صبر کنید تا عمرش پایان گیرد و اجلس فرا رسد».

نیز گفته اند:

«إِذَا تَصَّيْفَتَكَ نَازِلَةً فَافْرِهِيَ الصَّبْرَ عَلَيْهَا وَ أَكْرِمْ مَثْوَاهَا لَدَيْكَ بِالتَّوَكُّلِ وَ الْإِحْتِسَابِ لِتُرْحَلَ عَنْكَ وَ قَدْ أَبَقْتُ عَلَيْكَ أَكْثَرَ مِمَّا سَلَبْتُ مِنْكَ؛ هنگامی که حادثه سختی به میهمانی تو آمد با صبر و شکیبایی از آن پذیرایی کن و جایگاه آن را با توکل بر خدا و حساب عند الله گرامی بدار تا زمانی که این میهمان از نزد تو برود در حالی که بیش از آنچه از تو گرفته است برای تو باقی خواهد گذارد».<sup>(۱)</sup>

آن گاه در سومین جمله می فرماید: «زهد ثروت است»؛ (وَ الزُّهْدُ ثَرَوَةٌ).

اشاره به اینکه انسان از ثروت آیا چیزی جز بی نیازی می خواهد و آدم زاهد قانع، از همه خلق بی نیاز است و چه بسا ثروتمندانی که جزء نیازمندان هستند.

زهد همان بی اعتنایی به زرق و برق دنیا و مال و منال و شهرت و آوازه است.

زاهد کسی نیست که فاقد این امور باشد بلکه زاهد کسی است که دل بسته و وابسته به این امور نباشد؛ خواه آن را داشته باشد یا نه! بلکه می توان گفت:

زاهدان از ثروتمندان غنی ترند، چرا که ثروتمندان از یک سو باید پیوسته ثروت خود را حساب و کتاب کنند و از سوی دیگر مراقب باشند سارق و دشمنی آن را از دست آنها نگیرد در حالی که زاهدان از همه اینها بی نیازند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةِ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهَا؛ زَيْنَكَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا؛ ای علی خداوند تو را به زینتی آراسته که هیچ بنده ای به زینتی بهتر از آن نزد خداوند آراسته نشده است تو را به زهد در دنیا آراسته است».<sup>(۲)</sup> و در حقیقت چنین است چون آراستگی به زهد انسان را به بسیاری از صفات دیگر از فضایل اخلاقی می آراید.

ص: ۴۷

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۹۰.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۹۷، ح ۱۰۳.

به همین دلیل در حدیث دیگری از امام صادق صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا... حَرَامٌ عَلَي قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی ها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن زهد در دنیا است... سپس فرمود: حلاوت ایمان بر دل و جان شما حرام است تا زمانی که دل هایتان زهد در دنیا پیشه کند». (۱)

آن گاه در چهارمین جمله می فرماید: «تقوا و پرهیزگاری سپری است (در برابر گناهان و خطرات شیطان و هوای نفس)»؛ (و الْوَرَعُ جُنَّةٌ).

ورع به معنای تقوا یا حد اعلای تقواست به گونه ای که انسان حتی از شبهات پرهیز کند. این فضیلت انسانی از حالت خداترسی باطنی سرچشمه می گیرد که چون در برابر او گناهی ظاهر شود سدی در میان او و گناه ایجاد کند.

تعبیر به «جنه» تعبیر جالبی است، زیرا سپر و سیله ای دفاعی در مقابل آماج تیرهای دشمن یا شمشیرها و نیزه هاست گویا هوای نفس و شیطان پیوسته قلب انسان را هدف تیرهای خود قرار می دهد و انسان با ورع به وسیله این سپر می تواند از آزار آنها در امان بماند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«لِكُلِّ شَيْءٍ أُسٌّ وَأُسُّ الْإِيمَانِ الْوَرَعُ؛ هر چیز اساس و شالوده ای دارد و شالوده ایمان ورع است». (۲)

در حدیثی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در غرر الحکم نقل شده می خوانیم:

«عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ عَوْنُ الدِّينِ وَ شَيْمَةُ الْمُخْلِصِينَ؛ بر تو باد به پیشه کردن ورع، زیرا (بهترین) یاور دین و روش مخلصان است». (۳)

سپس در پنجمین و آخرین جمله می فرماید: «رضایت و خشنودی (از

ص: ۴۸

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

۲-۲. کنز العمال، ح ۷۲۸۴.

۳-۳. غرر الحکم، ح ۵۹۱۵.

تقدیرات الهی) بهترین همنشین است»؛ (وَنِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَى).

همنشین خوب کسی است که به انسان آرامش بخشد و او را از بی تابی در برابر مشکلات باز دارد و در او روح امید بدمد و تمام این آثار در راضی بودن به قضای الهی است.

آنکس که مقدرات را از سوی خداوند حکیم و مهربان می داند هرگز از مصائبی که به هر حال در دنیا روی می دهد و مشکلاتی که گریبان انسان را ناخواسته می گیرد ناراحت نمی شود و بی تابی نمی کند و اعصاب خود را در هم نمی کوبد.

البته این بدان معنا نیست که انسان در برابر هر حادثه ای تسلیم شود، بلکه به این معناست که تمام کوشش خود را برای پیروزی بر مشکلات به کار گیرد؛ ولی اگر حوادثی خارج از حیطه قدرت او رخ دهد در برابر آن راضی باشد و زبان به ناشکری نگشاید و جزع و بی تابی نکند.

در روایتی آمده است که موسی بن عمران علیه السلام به پیشگاه خداوند عرضه داشت: مرا به عملی راهنمایی کن که اگر آن را انجام دهم رضای تو را به دست آورده باشم. خداوند به او وحی فرستاد که رضای من (گاه) در ناخوشنودی توست و طاقت آن را نداری... موسی بر زمین به سجده افتاد عرض کرد خداوندا افتخار سخن گفتنت با من را به من بخشیده ای و پیش از من به کس دیگری نداده ای و هنوز مرا به عملی راهنمایی نکرده ای که با آن رضا و خوشنودی ات را به دست آورم

«فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي؛ خداوند به او وحی فرستاد که رضای من در این است که تو راضی به قضای من باشی».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ص: ۴۹



و قال عليه السلام الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَالْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ، وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ .

امام علیه السلام فرمود:

علم و دانش میراث گرانبهائی است، آداب (انسانی) لباس زیبا و کهنگی ناپذیر است و فکر آئینه صافی است. (۱)

ص: ۵۱

---

۱- ۱). سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.





علم و ادب و تفکر

امام در این بخش از کلمات قصار اشاره به سه نکته مهم می کند نخست می فرماید: «علم و دانش میراث گرانمایی است»؛ (الْعِلْمُ وَرِاثَةٌ كَرِيمَةٌ).

اشاره به این که گرانبهاترین میراثی که انسان از خود به یادگار می گذارد علم و دانش است و به ارث گذاشتن مواهب مادی افتخاری است. این سخن شبیه روایتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که می فرماید:

«إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَ لَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ؛ دانشمندان وارثان انبیا هستند چرا که انبیا دینار و درهمی از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علم و دانش به ارث گذاشتند پس هر کس از آن بهره ای بگیرد بهره فراوانی برده است.» (۱)

نیز شبیه آن چیزی است که در حکمت ۱۴۷ خواهد آمد.

بعضی از شارحان ارث را در اینجا طور دیگری تفسیر کرده اند و گفته اند:

ارث در آمدی است که بی زحمت حاصل می آید دانشی را نیز که انسان از استاد فرا می گیرد شبیه ارث است؛ ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در دومین جمله می فرماید: «آداب (انسانی)، لباس زیبا و کهنگی ناپذیر است»؛ (وَ الْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ).

ص: ۵۳

منظور از «آداب» فضایل اخلاقی مخصوصاً چیزهایی است که مربوط به روابط اجتماعی است مانند: تواضع، امانت، صداقت، محبت، خوشرفتاری، فصاحت و بلاغت در بیان.

«حُلَّ» جمع

«حُلَّه» به معنای لباس زینتی است.

«مُجَدَّده» به معنای چیزی است که پیوسته تجدید و نو می شود و هرگز کهنه نخواهد شد.

بر این پایه، مفهوم کلام امام علیه السلام چنین است که این صفات برجسته انسانی همچون لباس های زیبایی است که آدمی در تن می کند و هرگز فرسوده نمی شود بر خلاف لباس های ظاهری که هم کهنه می شود و هم ممکن است دست سارقان به آن دراز شود و هم جنبه ظاهری دارد و در اعماق وجود انسان تأثیر گذار است.

در روایات اسلامی برای «آدب» تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که در واقع هر کدام اشاره به مصداقی از آن است:

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكَرَّهُهُ مِنْ غَيْرِكَ؛ برای این که ادب داشته باشی همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی دوری کنی.» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«أَدْبُنِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَلَاثٍ...؛ پدرم من را به سه چیز ادب کرد» فرمود:

«مَنْ يَصِيحِبِ صَاحِبِ السُّوءِ لَا- يَسْلِمُ وَمَنْ لَا- يُقَيِّدُ الْفَاطَةَ يَنْدَمُ، وَمَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السُّوءِ يُتَّهَمُ؛ فرزندم کسی که با رفیق بد همنشین شود از آفات در امان نخواهد بود و کسی که سخنان خود را مهار نکند پشیمان می شود و کسی که در محل های آلوده وارد گردد متهم و بدنام خواهد شد.» (۲)

ص: ۵۴

۱- ۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۲.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۱.

امام صادق علیه السلام به یکی از دوستان خود سفارش کرد که پیام او را به همه شیعیان و علاقه مندانش برساند و فرمود: من شما را به تقوای الهی و ورع و تلاش برای خدا و راستگویی و ادای امانت... و خوشرفتاری با سایر مسلمانان دعوت می کنم و هرگاه کسی از شما در دینش ورع داشته باشد، راست بگوید، ادای امانت کند و با مردم خوش اخلاق باشد می گویند:

«هَذَا جَعْفَرِيٌّ فَيَسْرُنِي...» و نیز می گویند:

«هَذَا أَدَبٌ جَعْفَرِيٌّ؛ این جعفری است و این سبب سرور و خوشحالی من می شود کار اینها ادب جعفر بن محمد است».<sup>(۱)</sup>

در حدیث کوتاه دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«الْأَدَبُ يُعْنَى عَنِ الْحَسَبِ؛ ادب انسان را از شرافت خانوادگی و فامیلی بی نیاز می کند».<sup>(۲)</sup>

همان گونه که در بالا گفتیم، ادب و آداب مفهوم وسیعی دارد که همه فضایل اخلاقی مخصوصاً آنچه را مربوط به اخلاق اجتماعی است در بر می گیرد که بزرگترین افتخار آدمی و مایه آبرومندی او در اجتماع است.

سپس امام در سومین جمله می فرماید: «فکر آئینه صافی است»؛ (وَ الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ).

منظور از فکر همان اندیشیدن پیرامون مسائل مختلفی است که بر انسان وارد می شود و به تعبیر فلاسفه حرکتی ذهنی است به سوی مقدمات و از مقدمات به سوی نتیجه ها. هرگاه این اندیشه از هوا و هوس و حجاب های معرفت دور بماند، آئینه شفاف خواهد بود که چهره حقایق را به انسان نشان می دهد و راه صحیح را در پرتو آن می یابد، دوست را از دشمن و صواب را از خطا و حق را از باطل خواهد شناخت.

به همین دلیل برترین عبادت در روایات اسلامی تفکر شمرده شده است:

ص: ۵۵

---

۱- ۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۶ (با تلخیص)، ح ۵.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۶۸، ح ۸.

در حدیثی که در امالی شیخ طوسی آمده است می خوانیم:

«لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُرِ فِي صَنْعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ هَيْجُ عِبَادَتِي بَرْتَرِ از اندیشیدن در مخلوقات خداوند متعال نیست». (۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«تَفَكَّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یک ساعت اندیشیدن بهتر است از عبادت یک سال». (۲)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ؛ بیشترین عبادت ابوذر اندیشیدن و عبرت گرفتن بود». (۳)

در واقع همه اینها برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛ من فقط شما را به یک چیز اندرز می دهم و دعوت می کنم و آن این که دسته جمعی یا به صورت فردی برای خدا برخیزید و فکر خود را به کار گیرید». (۴)

دلیل آن هم روشن است، زیرا ریشه تمام نیکی ها و پیشرفت ها و موفقیت ها در تفکر و اندیشه صحیح است.

\*\*\*

ص: ۵۶

---

۱-۱. امالی صدوق، ص ۱۴۶.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۷، ح ۲۲.

۳-۳. همان، ص ۳۲۳، ح ۶.

۴-۴. سبأ، آیه ۴۶.

و قال عليه السلام

صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَ الْبَشَاشَةُ حِبَالُهُ الْمَوَدَّةِ،

وَ الْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ .

امام علیه السلام فرمود:

سینه عاقل گنجینه اسرار اوست، خوشرویی و بشاشت، دام محبت است و تحمل ناراحتی ها گور عیب هاست. (۱)

مرحوم سید رضی به دنبال این سه جمله حکمت آمیز اضافه می کند که در روایت دیگری از امام تعبیر دیگری در این باره دیده می شود که فرمود:

«مسالمت جویی وسیله پوشاندن عیب هاست و آن کس که از خود راضی باشد افراد خشمگین بر او بسیار خواهند بود»؛ (و رُوی أَنَّهُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى أَيْضاً: الْمَسْأَلَةُ حِبَاءُ الْعُيُوبِ، وَ مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاحِطُ عَلَيْهِ) .

ص: ۵۷



امام علیه السلام در این عبارات نورانی و آنچه در ذیل آن آمده بر چهار مطلب تأکید می کند: نخست می فرماید: «سینه عاقل گنجینه اسرار اوست»؛ (صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ) .

یعنی همان گونه که صاحبان ثروت اشیاء قیمتی را در صندوق های محکم نگاه داری می کنند، انسان عاقل نیز باید اسرارش را در دل خود پنهان دارد، چرا که اسرار او اگر به دست دوست بیفتد گاه سبب ناراحتی اوست و اگر به دست دشمن بیفتد ممکن است سبب آبروریزی او شود. به علاوه بعضی از اسرار ممکن است با سرنوشت ملتی ارتباط داشته باشد که اگر بی موقع فاش شود سبب خسارت عظیمی برای جامعه گردد. به همین دلیل در حالات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: هنگامی که تصمیم بر غزوه و پیکاری با دشمن می گرفت کاملاً آن را پنهان می داشت. به عنوان نمونه مسئله فتح مکه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله حد اکثر پنهان کاری را در آن به خرج داد که اگر این کار را نمی کرد و خبر به اهل مکه می رسید آنها بسیج می شدند و خون های زیادی در حرم امن خدا ریخته می شد؛ ولی پرده پوشی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این سر سبب شد که مکه بدون هیچ گونه مقاومت و خون ریزی تسخیر شود و فصل تازه ای در پیشرفت اسلام و بازگشت مخالفان به سوی حق گشوده گردد.



مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود به اینجا که می رسد نکوهش شدیدی از وضع دنیای امروز می کند که انواع اسباب و وسایل برای تجسس و کشف اسرار افراد اختراع شده و به طرز وحشتناکی اسرار همگان فاش می گردد.

زمانی مرحوم مغنیه چنین سخنی را گفت که هنوز مسائل امروزی اختراع نشده بود. شرایط امروز چنان است که از طریق شنودها، ماهواره ها، دوربین ها و وسایلی که مخفیانه در همه جا ممکن است به کار گذاشته شود تقریباً همه اسرار مردم را می توان فاش کرد و این ناامنی عجیبی است برای دنیای امروز و برخلاف آنچه شعار داده می شود آزادی انسان ها را سخت تهدید می کند.

در حدیثی که در غرر الحکم از امام علیه السلام نقل شده می خوانیم:

«سِرُّكَ أَسِيرُكَ وَ إِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرَّتْ أَسِيرُهُ؛ سَرِّ تُوَ اسِير توست و هنگامی که آن را افشا کنی تو اسیر آن خواهی شد». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ؛ آشکار کردن چیزی پیش از استوار شدن آن سبب تباهی آن می گردد». (۲)

بعضی افراد هستند که می گویند ما سرّ خود را فقط به دوستان صمیمی می گوئیم غافل از این که آن دوستان صمیمی نیز دوستان صمیمی دیگری دارند و به گفته سعدی: رازی که نهان خواهی با کس در میان منه؛ گرچه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را نیز دوستان مخلص باشند همچنین مسلسل: خامشی به که ضمیر دل خویش

سپس امام در دومین جمله می فرماید: «خوشرویی و بشاشت، دام محبت

ص: ۶۰

---

۱-۱. غرر الحکم، ص ۳۲۰، ح ۷۴۱۵.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۵۴.

است»؛ (وَ الْبِشَاشَةُ حِبَالُهُ الْمَوْدَّةُ).

بدون شک افراد خوشرو و خوش برخورد که با چهره گشاده و لب های پرتبسم با دیگران برخورد می کنند، دوستان زیادی خواهند داشت و به عکس، افرادی که با قیافه در هم کشیده و عبوس و خشم آلود با دیگران روبه رو می شوند مردم از آنها متنفر می گردند.

از آنجا که جلب محبت باعث اتحاد صفوف و وحدت کلمه می شود، در روایات اسلامی ثواب های زیادی برای خوشرویی و بشاشت نقل شده است؛ از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در بحارالانوار می خوانیم که فرمود:

«إِذَا لَقِيتُمْ إِخْوَانَكُمْ فَتَصَيَّفُوا فَخُورُوا وَ أَظْهَرُوا لَهُمُ الْبِشَاشَةَ وَ الْبِشْرَ تَفَرَّقُوا وَ مَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَوْزَارِ قَدْ ذَهَبَ؛ هنگامی که برادران دینی خود را ملاقات می کنید با هم مصافحه کنید و بشاشت و مسرت را در برابر آنها اظهار کنید و در نتیجه هنگامی که از هم جدا می شوید گناهان شما بخشوده خواهد شد.» (۱)

در روایت معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

«يَا بَنِي عَدِيٍّ الْمُطَلَّبِ إِنَّكُمْ لَنْ تَسِيءُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقَوْمُ بِطَلَاقِهِ الْوَجْهِ وَ حُسْنِ الْبِشْرِ؛ شما نمی توانید همه مردم را با اموال خود راضی کنید (چرا که نیازها بسیار زیاد و اموال کم است) بنابراین آنها را با چهره گشاده و خوشرویی ملاقات کنید (که سرمایه ای فنا ناپذیر و مایه خوشنودی مردم است)» (۲)

تعبیر به «حباله» (دام) اشاره به این است که حتی افرادی که از انسان گریزانند با اظهار محبت و خوشرویی به سوی وی می آیند و کینه ها از سینه ها شسته می شود.

در بعضی از کلمات حکما آمده است که سه چیز است که محبت را در دل

ص: ۶۱

۱-۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۰، ح ۳.

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۱.

برادران دینی آشکار می سازد: با چهره گشاده با آنها روبه رو شدن و پیش دستی در سلام و جای مناسب را در مجالس برای آنها مهیا ساختن. (۱)

در سومین جمله می فرماید: «تحمل ناراحتی ها گور عیب هاست»؛ (وَ الْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ).

اشاره به این که بسیار می شود انسان از رفتار بعضی از دوستان و آشنایان و یا حتی افراد عادی ناراحت می گردد و یا مشکلات و مسائلی در زندگی پیش می آید که انسان را نگران می سازد. کسانی که این گونه ناملایمات را تحمل کنند به فضیلت بزرگی دست یافته اند که عیوب انسان را می پوشانند و به عکس، افراد ناصبور و بی حوصله داد و فریاد بر می آورند و به سخنان یا کارهایی آلوده می شوند که سر تا پا عیب است.

این احتمال در تفسیر این جمله نیز هست که بسیاری از بی تابی های انسان بر اثر شکست هایی است که در زندگی برای او پیش آمده که اگر بی تابی نکند دیگران از این شکست ها که بر اثر ندانم کاری ها به وجود آمده باخبر نمی شوند و به این ترتیب عیوب او پوشانیده خواهد شد. در غیر این صورت همه از نقطه های ضعف او باخبر می گردند.

مرحوم سیّد رضی به دنبال این سه جمله حکمت آمیز اضافه می کند که در روایتی از امام علیه السلام تعبیر دیگری در این باره دیده می شود که فرمود:

«مسالمت جویی وسیله پوشاندن عیب هاست»؛ (وَ رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى أَيْضًا: «الْمُسَالِمَةُ خِבَاءُ الْعُيُوبِ»). (۲)

«خباء» به معنای خیمه است و محلی که چیزی را در آن می توان پیدا کرد.

ص: ۶۲

---

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸ ص ۹۸.

۲- ۲. در اکثر نسخه های نهج البلاغه «المسالمة» آمده است هر چند در نسخه صبحی صالح «المسئله» ذکر شده که به نظر می رسد خطای چاپی باشد، زیرا معنای مناسبی ندارد.

گر چه تعبیر به «مسالمت» با «احتمال» تفاوت زیادی ندارد ولی «احتمال» اشاره به خویشتن داری و «مسالمت» اشاره به خوش رفتاری با مردم است. در واقع «احتمال» مفهومی در رابطه با خویشتن دارد و «مسالمت» در رابطه با دیگران.

سپس امام علیه السلام در چهارمین و آخرین نکته می فرماید: «آن کس که از خود راضی باشد افراد خشمگین بر او بسیار خواهند بود»؛ (وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُ عَلَيْهِ).

دلیل آن روشن است، زیرا فرد از خود راضی انتظار دارد دیگران برای او احترام فراوان قائل شوند، همه به او سلام کنند، در مجالس، صدر مجلس را به او اختصاص دهند، روی حرف او سخنی نگویند و پیوسته زبان به مدح و ثنایش بگشایند. هنگامی که این گونه احترامات را نمی بیند و مردم او را در جایگاه اصلی اش می شناسند نه آنچه خودش ادعا دارد نسبت به مردم بدبین می شود و زبان به بدگویی می گشاید و بی اعتنائی پیشه می کند و همین امر مردم را به او خشمگین می سازد. به دیگر سخن، این صفت زشت هم او را نسبت به مردم خشمگین می سازد که به گمانش حق او را ادا نمی کنند و قدر او را نمی شناسند و هم مردم را نسبت به او.

به عکس، کسانی که خود را در جایگاه نقد و انتقاد قرار می دهند متواضعانه با مردم برخورد می کنند، هرگز خود را طلبکار نمی دانند و پیوسته برای دیگران احترام قائلند و این امر دوستان فراوانی برای آنها جلب می کند.

در نامه مالک اشتر خواندیم که فرمود:

«إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ (۱) مَا

يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ؛ از خودپسندی و تکیه بر نقاط قوت خویش و علاقه

ص: ۶۳

---

۱- ۱). «ی‌محق» به معنای نقصان و کم شدن تدریجی و سرانجام نابود شدن است.

به مبالغه در ستایش (ستایش گویان) شدیداً پرهیز، زیرا این صفات از مطمئن ترین فرصت های شیطان است تا کارهای نیک نیکوکاران را محو و نابود کند».

در غرر الحکم نیز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

«ثَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبُغْضَاءُ؛ میوه درخت خودپسندی عداوت و دشمنی است».<sup>(۱)</sup>

ابن ابی الحدید از بعضی از دانشمندان نقل می کند که کسی نزد او آمد و از کتابی که نوشته بود بسیار راضی بود. آن عالم به او گفت: مردم چنین ارزشی برای کتاب تو قائل نیستند. گفت: مردم هم جاهلند. او در پاسخ گفت: آیا تو بر ضد آنها هستی؟ گفت: آری. گفت: بنابراین تو به اجماع مردم جاهلی و مردم تنها به قول تو جاهلند (کدام یک اقرب به صواب است).<sup>(۲)</sup>

زیان های خودپسندی بسیار است که شرح آن در این مختصر نمی گنجد و این سخن را با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم فرمود: هنگامی که موسی علیه السلام نشسته بود شیطان نزد او آمد در حالی که جبه زیبای رنگارنگی بر تن کرده بود. از او پرسید: این لباس را برای چه پوشیده ای؟ گفت: برای این که قلوب بنی آدم را بر بایم. موسی گفت:

«فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنَبُهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ؛ به من بگو کدام گناه است که اگر انسان مرتکب آن بشود به یقین بر او مسلط خواهی شد؟ شیطان گفت:

«إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْتَرَتْ عَمَلَهُ وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ؛ هنگامی که از خود راضی باشد و عمل نیک خویش را بسیار بشمرد و گناهِش در نظرش کوچک شود».<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

ص: ۶۴

۱-۱. غرر الحکم، ح ۷۱۰۶.

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۰۰.

۳-۳. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.

و قال عليه السلام

الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَ أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ،

نُصِبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجَالِهِمْ .

امام عليه السلام فرمود:

صدقه (کمک به نیازمندان) داروی شفابخشی است و اعمال بندگان در این جهان زودگذر در برابر چشمان آنها در آن جهان (پایدار) است. (۱)

ص: ۶۵

---

۱- ۱). سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.



امام علیه السلام در این حکمت (حکمت هفتم) به دو موضوع که در زندگی مادی و معنوی او تأثیر فراوان دارد اشاره کرده نخست می فرماید: «صدقه (کمک به نیازمندان) داروی شفابخشی است»؛ (الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ).

در قرآن مجید و در روایات اسلامی اهمّیت و تأثیر انفاق در راه خدا و صدقه بر نیازمندان به طور گسترده وارد شده است و یکی از مهم ترین و مؤثرترین حسنات شمرده شده است.

تعبیر به «دواء» (دارو) و «منجیح» (مؤثر و شفابخش) به طور مطلق نشان می دهد که این کار هم درمان کننده بیماری های فردی و هم بیماری های اجتماعی است.

صدقه به هر گونه بخشش گفته نمی شود، بلکه بخشش هایی است که قصد قربت در آن باشد؛ خواه واجب باشند مانند زکات یا مستحب مانند انفاق فی سبیل الله و خواه جنبه شخصی داشته باشد مانند کمک به یتیم یا محروم یا بیماری یا جنبه عام داشته باشد مانند بنای بیمارستان و دارالایتام که از آن تعبیر به صدقات جاریه نیز می شود.

اما چگونه این صدقات داروی شفابخشی است، بخشی از آن جنبه حسی دارد که با چشم خود می بینیم؛ بیماران محروم از این طریق درمان می شوند، ایتام



سرپرستی می گردند و بر آلام مستمندان مرهم نهاده می شود و بخشی از آن جنبه معنوی دارد همان گونه که در حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله آمده است:

«دَاوُوا مَرَضَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَرُدُّوا أَبْوَابَ الْبَلَاءِ بِالذُّعَاءِ؛ بیماران خود را با صدقه درمان کنید و درهای بلا را با دعا ببندید». (۱)

تجربه نیز نشان داده است که پرداختن صدقه برای درمان بیماران بسیار مؤثر است.

این سخن را با حدیثی از امام کاظم علیه السلام پایان می دهیم: شخصی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: فرزندان و همسر من ده نفرند که همه بیمارند. فرمود:

«دَاوِهِمْ بِالصَّدَقَةِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَسْرِعَ إِجَابَةً مِنَ الصَّدَقَةِ وَ لَمَّا أُجِدَى مُنْفَعَةً عَلَى الْمَرِيضِ مِنَ الصَّدَقَةِ؛ آنها را با صدقه درمان کن، زیرا چیزی سریع الاجابه تر و چیزی مفیدتر برای درمان بیماران از صدقه نیست». (۲)

سپس در دومین نکته می فرماید: «اعمال بندگان در این جهان زودگذر در برابر چشمان آنها در آن جهان (پایدار) است»؛ (وَ أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ، نُصِبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجَالِهِمْ).

همان گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه تصریح کرده اند، این کلام امام اشاره روشنی به تجسم اعمال در قیامت دارد.

منظور از تجسم اعمال این است که اعمال نیک و بد هر یک در روز قیامت به صورت مناسب حسی درمی آید. مثلاً نماز در قیافه یک انسان زیبا و صالح و ظلم و ستم به صورت دودی سیاه و خفقان آور مجسم می شود و انسان ها در کنار اعمال مجسم خود خواهند بود و بخشی از پاداش و کیفر آنها از این طریق صورت می گیرد.

ص: ۶۸

۱- ۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۷، ح ۱.

۲- ۲. وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۶۴۸، ح ۴.

در قرآن مجید نیز آیات فراوانی وجود دارد که ظاهر آن تجسم اعمال است مانند آنچه در آخر سوره «زلزال» آمده است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک کند آن را می بیند و هر کس به قدر ذره ای کار بد کند نیز آن را خواهد دید». (۱)

برای احاطه بیشتر در مورد آیات فراوانی که در قرآن در مورد تجسم اعمال و تفسیر آنها وارد شده به کتاب «پیام قرآن» جلد ششم، بحث تجسم اعمال مراجعه فرمایید.

نکته قابل توجه این که تعبیر به (آجالهم) که در نسخه صبحی صالح آمده ظاهراً تعبیر نادرستی است و صحیح آن (آجلهم) است و تقریباً تمام نسخ نهج البلاغه به همین صورت (آجلهم) نوشته شده و قرینه مقابله با (عاجلهم) دلیل روشنی بر این معناست، زیرا (عاجل) به معنای شیء موجود (دنیا) است و (آجل) به معنای شیء مدت دار (در اینجا مراد آخرت) است و (آجال) که جمع اجل به معنای سررسید عمر است در اینجا مفهومی ندارد.

\*\*\*

ص: ۶۹



و قال علیه السلام

اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ،

وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ.

امام علیه السلام فرمود:

از این انسان تعجب کنید که با یک قطعه پیه می بیند، با قطعه گوشتی سخن می گوید با استخوانی می شنود و از شکافی تنفس می کند! (۱)

ص: ۷۱

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: نویسنده مصادر نهج البلاغه از ابن سمعون که واعظ معروفی بود (وفات او سنه ۳۸۷ بود) و ۱۳ سال قبل از تألیف نهج البلاغه چشم از دنیا پوشید، نقل می کند در یکی از سخنان خود می گوید: «سُبْحَانَ مَنْ أَنْطَقَ بِاللَّحْمِ وَبَصَرَ بِالشَّحْمِ وَأَبْصَرَ بِالْخَرْمِ؛ منزّه است آن خدایی که با یک قطعه گوشت انسان را به نطق در آورد و با یک قطعه پیه بینایی و با قطعه ای استخوان شنوایی را» به او بخشید. نویسنده مصادر چنین نتیجه گیری می کند که «ابن سمعون» این سخن را از کلام مولی اقتباس کرده و بنابراین از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است سپس می افزاید: تنها «ابن سمعون بغدادی» نبود که از خطبه های امیر مؤمنان علیه السلام اقتباس می کرد پیش از او «حسن بصری»، «عبد الحمید بن کاتب» و «عبدالله مقفع» و غیر آنها، بلکه هر خطیب توانایی از سرچشمه کلام آن حضرت سیراب شدند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱).



شگفتی های انسان

امام علیه السلام در این بخش از سخنان حکمت آمیز خود اشارات لطیفی به عظمت آفرینش انسان و تدبیر عظیم خالق بشر می کند و مخصوصاً بر این معنا تکیه دارد که یکی از ویژگی های خلقت خداوند قادر توانا این بوده که با وسایل کوچکی مسائل مهمی را ایجاد کرده و می کند.

در اینجا به چهار قسمت از این شگفتی های آفرینش اشاره می کند، نخست می فرماید: «از این انسان تعجب کنید که با یک قطعه پیه می بیند»؛ (اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ).

می دانیم بافت های بدن انسان عمدتاً از گوشت تشکیل شده؛ گوشتی که استخوان ها آن را برپا می دارد؛ ولی چشم در واقع یک قطعه پیه شفاف است که ساختمان بسیار عجیب و دقیقی دارد؛ از هفت طبقه که روی هم قرار گرفته اند و سه ماده سیال و شفاف که در میان آنها قرار دارند تشکیل شده و یک دنیا نظم و حساب بر آن حاکم است. دقیق ترین وسایل فیلم برداری هرگز قدرت چشم را ندارد، زیرا بدون این که نیاز به این داشته باشد که فیلمی در آن بنهند گاه هفتاد یا هشتاد سال کار فیلم برداری خود را انجام می دهد و تمام فیلم های او سه بعدی است و در آن واحد می تواند خود را بر دور و نزدیک منطبق کند و در جهات چهارگانه با سرعت حرکت می کند بی آنکه نیاز به تنظیم کردن داشته باشد.

از عجایب چشم این که به طور خودکار خود را برای عکس برداری از صحنه های مختلف آماده می کند؛ در جایی که نور زیاد باشد مردمک چشم به سرعت تنگ می شود تا نور کمتری وارد شود نه چشم آسیب ببیند و نه عکس برداری خراب شود و در جایی که کم باشد مردمک چشم بسیار فراخ می شود تا نور بیشتری را وارد چشم کند.

به هنگام عکس برداری از صحنه های دور و نزدیک عدسی چشم به وسیله عضلات بسیار ظریفی که در اطراف آن قرار دارد گاه کشیده می شود تا صحنه های دور را کاملاً تصویربرداری کند و گاه رها می شود تا عدسی قطور گشته برای صحنه های نزدیک آماده باشد.

بسیار شده است که ناگهان در شب تاریک چراغ ها خاموش می شود، وقتی به اطراف نگاه می کنیم هیچ چیز را نمی بینیم؛ ولی پس از چند لحظه چشم خود را بر آن تطبیق می کند و کم کم اشیای اطراف خود را می بینیم و راه رفت و آمد خود را پیدا می کنیم.

از شگفتی های دیگر این که همه ذرات چشم موجود زنده ای هستند و باید تغذیه شوند و تغذیه از طریق خون صورت می گیرد و اگر خون به همان شکلی که وارد اعضا می شود وارد چشم بشود همه جا در نظر ما تاریک می گردد ولی آفریدگار جهان پیش از آنکه خون وارد یاخته های چشم شود آن را چنان تصفیه و زلال می سازد که کمترین رنگی از خود نشان نمی دهد.

از دیگر عجایب چشم این است که دائماً به وسیله چشمه های بسیار کوچک اشک و حرکت پلک ها نرم و مرطوب نگهداری می شود که اگر نباشد چشم می خشکد و کار آبی خود را از دست می دهد چشمه های اشک این آب زلال را تدریجاً روی چشم می فرستد و از مجرای دیگری که به منزله فاضلاب است عبور می کند و به داخل حلق می ریزد و به هنگام گریه فعالیت این چشمه ها به

صورت خودکار فزونی می یابد. اشک چشم از بیش از بیست ماده ترکیب شده که برای تغذیه چشم و شست و شو و ضد عفونی کردن آن کاملاً مؤثر است و اگر بشر بتواند ماده ای مانند اشک چشم بسازد به گفته بعضی یک غذای کامل مقوی خواهد بود و اشک های مصنوعی که امروز ساخته اند هیچ کدام به پای اشک چشم نمی رسند.

شگفتی های ساختمان چشم بیش از آن است که در یک کتاب بگنجد و از اینجا به عظمت کلام مولی می توان پی برد که می فرماید: «انسان با یک قطعه چربی کوچک می تواند این همه صحنه ها را ببیند».

قرآن مجید نیز به آفرینش چشم ها در مسئله خداشناسی اشاره کرده و می فرماید: «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ؟» آیا برای انسان دو چشم نیافریدیم؟» (۱)

این نکته نیز شایان توجه است که در مورد چگونگی بینایی فلاسفه قدیم معتقد بودند که شعاعی از درون چشم انسان بیرون می آید و با جسم برخورد می کند و انسان آن را می بیند در حالی که امروز عکس آن مسلم است درست همان گونه که نور از بیرون به دستگاه های عکس برداری می تابد تا عکس اشیاء را منتقل کند چشم انسان نیز از نور بیرونی برای عکس برداری بهره می گیرد.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود به نکته قابل ملاحظه ای در اینجا اشاره کرده که با ذکر آن سخن را درباره چشم پایان می دهیم او می گوید: چشم دو کار مهم می کند نخست این که صحنه های خارج را به درون دل منتقل می سازد و انسان را از آنچه در اطرافش می گذرد آگاه می کند و دیگر این که آنچه در درون قلب است از محبت و عداوت و هوشیاری و بلاهت و خیر و شر به چشم منتقل می سازد و چشم می تواند آینه اسرار درون انسان باشد.

آن گاه امام دومین شگفتی وجود انسان را بیان می فرماید که: «و (تعجب کنید

ص: ۷۵



که انسان) با قطعه گوشتی سخن می گوید؛ (وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ).

با این که سخن گفتن برای ما کار بسیار ساده ای به نظر می رسد که حتی از کودکی با آن آشنا بوده ایم ولی اگر درست بیندیشیم کار بسیار پیچیده ای است. به هنگام ادای یک جمله زبان باید با سرعت روی مخارج متعدد حروف بچرخد و مخرج لازم را مثلاً- برای حرف «ز» انتخاب کند و بلافاصله به سراغ حرف «ب» برود و آنگاه آرام بگیرد و اجازه دهد حرف «الف» از فضای دهان پخش شود بلافاصله روی مخرج «نون» قرار گیرد تا واژه زبان تلفظ شود. حال فکر کنید و رای خواندن یک مقاله یا بیان سخنرانی این زبان چه جوالانی باید در درون دهان داشته باشد که مسلسل وار جای خود را تغییر دهد که اگر دیر بجنبد کلمه غلطی بر زبان جاری می شود و جالب این است که چنان این جابجایی عادت انسان می شود که گویی به صورت خودکار در آمده است و انسان می تواند همه حوادث عالم هستی را با همین قطعه گوشت بسیار ساده ادا کند و این نکته نیز قابل توجه است که صدها یا هزاران زبان برای تکلم در دنیا وجود دارد و همگی با حرکات زبانشان می توانند مقاصد خود را بیان کنند.

از آنجا که اگر این زبان دائماً تر و تازه نباشد نمی تواند چنین حرکات سریعی از خود نشان بدهد خداوند چشمه هایی جوشان در زیر زبان و دهان انسان قرار داده است که مرتباً بزاق از آن تراوش می کند و زبان را نرم و فعال نگه می دارد و دیده ایم به هنگام تشنگی شدید و کم شدن آب دهان انسان بسیار به زحمت سخن می گوید.

نکته مهم در مسئله سخن گفتن این است که مطالبی را که انسان می خواهد برای دیگران بیان کند نخست به صورت کلی در روح و مغزش حاضر می شود و بعد کلمات را برای ادای آن انتخاب می کند سپس به زبان فرمان می دهد که با استفاده از مخارج حروف، کلمات را تنظیم کند و سپس جمله ها را آماده سازد تا

دیگران از مقاصد دورنی او آگاه شوند. حال فکر کنید یک کودک پنج ساله شیرین زبان هنگامی که می خواهد سخن بگوید تمام این مراحل پیچیده و بسیار حساس را طی می کند تا مقصود خود را به دیگران برساند. بزرگ است خدایی که چنین قدرتی به انسان و مخصوصاً به یک قطعه گوشت ساده در دهان او داده است.

آن گاه امام در سومین جمله از حس شنوایی انسان سخن می گوید و می فرماید:

«این مایه تعجب است که) انسان با استخوانی می شنود»؛ (وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ).

در تفسیر «عظم» (استخوان) بسیاری از شارحان نهج البلاغه به واسطه عدم آشنایی با تشریح بدن انسان و یا عدم پیشرفت این علم در زمان آنها گرفتار مشکلات زیادی شده اند در حالی که امروز که این علم پیشرفته است ما به خوبی می فهمیم که منظور امام علیه السلام چیست. امواج صوتی از مجاری گوش وارد می شود و در آن پیچ و خم تعدیل می یابد سپس به پرده گوش می رسد. در پشت این پرده دو استخوان ظریف به نام استخوان های چکشی و سندان وجود دارد که بی شباهت به چکش و سندان نیست. دسته استخوان چکشی به پرده صماخ متکی است و از ارتعاش آن به حرکت در می آید. (دانشمندان می گویند: علاوه بر دو استخوان چکشی و سندان، استخوان دیگری به نام استخوان رکابی نیز هست که آن نیز نقش مؤثری در شنوایی دارد.) این دو استخوان به حرکت در می آیند و عصبی که در پشت آنهاست از این حرکت متأثر شده پیام را به مغز منتقل می کند و انسان کلمات و حروفی را که دریافته با آنچه قبلاً آموخته است تطبیق می دهد و مفاهیم سخنان را درمی یابد و گاه زیر و بم ارتعاش صوتی و شدت و ضعف آن پیام های خاصی با خود همراه دارد که آن را نیز درک می کند مثلاً پیامی که یک ناله ممتد و یا یک فریاد بلند یا نفس های سریع و پی در پی با خود دارد همه از طریق این مجرا و این استخوان به درون روح و جان انسان منتقل می شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که بخش مهمی از تعادل بدن به هنگام ایستادن و راه رفتن به وسیله گوش تأمین می شود، لذا بعضی از بیماری های گوش سبب می شود که انسان حالت سرگیجه به خود بگیرد و قدرت بر حفظ تعادل خویش نداشته باشد.

سپس امام علیه السلام در پایان این گفتار حکمت آمیز که ناظر به عظمت آفرینش انسان است و قدرت آفریدگار را نشان می دهد که با ابزار ساده ای آثار مهمی را آفریده، می فرماید: «و (عجیب این که) انسان از شکافی تنفس می کند»؛ (وَ يَتَنَفَّسُ مِنْ حَزْمٍ).

منظور از شکاف همان شکاف دوگانه بینی است که نفس کشیدن انسان غالباً در بیداری و خواب به وسیله آن انجام می شود، هرچند گاه به وسیله دهان نیز تنفس می کند؛ ولی دهان مسلماً مجرای اصلی نیست و تنفس از طریق آن گاه آثار نامطلوبی دارد؛ مخصوصاً در هوای سرد ممکن است به ریه ها آسیب برساند در حالی که از طریق بینی هوای سرد تدریجاً گرم می شود و به داخل ریه ها می رسد.

شایان توجه این که این شکاف دارای موهایی است که گرد و غبار را می گیرد و در مایه لزجی که از بالا ترشح می شود، به صورت آب بینی در آورده تا انسان بتواند آن را به خارج منتقل کند.

خداوند در این شکاف ساده یکی از مهم ترین حواس انسان یعنی حس بویایی را آفریده که به وسیله آن می تواند خود را از خطراتی حفظ کند یا مطلوب خود را به دست آورد همان گونه که در زبان حس ذائقه و چشیدن را قرار داده که بازرس و مراقب بسیار خوبی جهت تشخیص غذاهای سالم از ناسالم است.

خدای متعال وسعت این شکاف را دقیقاً به اندازه نیاز برای تنفس قرار داده است؛ اگر تنگ تر بود انسان به تنگی نفس دچار می شد و اگر گشادتر بود ممکن بود فزونی هوا به ریه آسیب برساند «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

و قال علیه السلام

إِذَا أَقْبَلْتَ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ،

وَ إِذَا أَدْبَرْتَ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی های دیگران را به او عاریت می دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی های خودش را نیز از او می گیرد. (۱)

ص: ۷۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه از «مسعودی» نقل می کند که «ضرار بن ضمیره» که از یاران نزدیک علی علیه السلام بود روزی بر معاویه وارد شد. معاویه از او خواست تا اوصاف علی علیه السلام را برایش شرح دهد او نیز اوصافی از آن حضرت را بر شمرد (همان چیزی که در حکمت ۷۷ خواهد آمد) آن گاه معاویه گفت: بیشتر بگو. او نیز جمله های دیگری درباره آن حضرت نقل کرد از جمله گفت: «وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَاتَ يَوْمٍ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا إِذَا أَقْبَلَتْ...» (مسعودی قبل از سید رضی می زیسته است) بعد از سید رضی نیز قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم و نویسنده الآداب در کتاب خود این جمله را با تفاوت هایی نقل کرده اند (که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲). این جمله نورانی در تحف العقول که قبل از نهج البلاغه تألیف شده است نیز با تفاوتی در ضمن کلمات قصار علی علیه السلام آمده است (تحف العقول، ص ۳۸۲).



امام در این کلام عبرت آموز به دگرگونی حال مردم در برابر کسانی که دنیا به آنها روی می کند یا پشت می نماید اشاره کرده می فرماید: «هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی های دیگران را به او عاریت می دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی های خودش را نیز از او سلب می نماید»؛ (إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ).

این یک واقعیت است که شواهد فراوان تاریخی دارد؛ هنگامی که انسان هایی چه در امر حکومت و سیاست و چه در امور اجتماعی و اقتصادی و چه در علوم و دانش ها مشهور و معروف می شدند بسیاری از کارهای خوبی را که دیگران انجام داده بودند به آنها نسبت می دادند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود می گوید: بسیاری از اشعار خوب را دیده ایم که چون گوینده اش ناشناخته بود از او نفی می کردند و به افراد مشهور در شعر نسبت می دادند، بلکه کتاب هایی در فنون و علوم از اشخاص غیر مشهور وجود داشته که آن را به صاحبان نبوغ و شهرت نسبت داده اند.

نیز اشاره به داستان «جعفر برمکی» می کند که در آن زمان که مورد قبول «هارون الرشید» بود و اسم و شهرتش در همه جا پیچید، هارون او را در کیاست، سخاوت، فصاحت و مانند آن از برترین های روزگار می شمرد؛ در فصاحت برتر

از «قُس بن ساعده»، در سیاست بالاتر از «عمر بن خطاب» و در زیبایی زیباتر از «مصعب بن زبیر» و در عفت پاکدامن تر از یوسف و... (در حالی که واقعاً چنین نبود). ولی هنگامی که نظر هارون درباره او تغییر کرد صفاتی را هم که داشت مورد انکار قرار داد. (۱)

چرا چنین است؟ دلیل آن چند چیز است:

نخست این که متملقان و مداحان برای نزدیک شدن به این افراد دروغ های زیادی به هم می بافند و به آنها نسبت می دهند و زبان به زبان نقل می شود، کم کم اشخاص باور می کنند که واقعیتی در کار است و به عکس، کسانی که نسبت به افرادی حسادت دارند و به هنگام قدرت آنها نمی توانند چیزی درباره آنها بگویند وقتی قدرتشان از دست رفت هر نسبت ناروایی را به آنان می دهند و تمام فضایل شان را نیز زیر سؤال می برند.

علت دیگر این است که یکی از صفاتی که در بسیاری از افراد به طور طبیعی دیده می شود قهرمان سازی است؛ سعی دارند کسانی را به عنوان قهرمان در فنون و علوم و مسائل مختلف به جهان عرضه کنند و همین امر سبب می شود که محاسن دیگران را به حساب آنان بگذارند و در مقابل، عده ای به اصطلاح حس ضعیف کشی دارند که اگر کسی در جامعه ضعیف و ناتوان شد، هر بلایی بتوانند به سرش می آورند.

به یقین یک جمعیت مؤمن و سالم و با انصاف از این امر برکنارند. اقبال و ادبار دنیا نسبت به افراد در نظر آنها تأثیرگذار نیست همیشه حق را می گویند و از حق طرفداری می کنند.

\*\*\*

ص: ۸۲

و قال علیه السلام

خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عَشْتُمْ حُنُوا إِلَيْكُمْ .

امام علیه السلام فرمود:

آن گونه با مردم معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر زنده بمانید به شما عشق ورزند. (۱)

ص: ۸۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم صدوق پیش از سید رضی این حکمت را ضمن وصیتی که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش «محمد بن حنفیه» کرده است آورده و «سبط بن جوزی» که بعد از سید رضی می زیسته آن را در کتاب تذکره خود با سند متصلی به «ابو حمزه ثمالی» ذکر کرده که نشان می دهد آن را از جای دیگر گرفته، زیرا سید رضی اشاره ای به سند این حدیث ننموده است همچنین شیخ طوسی در کتاب امالی از امام باقر علیه السلام آن را نقل نموده و می نویسد هنگامی که امام امیر مؤمنان علیه السلام در حال احتضار بود فرزندانش حسن و حسین و محمد بن حنفیه و فرزندان خردسال خود را نیز دعوت کرد و وصیت هایی به آنها کرد و در آخرش جمله ای فرمود که شباهت با حکمت مورد بحث دارد و از آن نیز استفاده می شود که شیخ طوسی آن را از منبع دیگری به دست آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲).





روش معاشرت با مردم

می دانیم اسلام دینی اجتماعی است و آیات قرآن و روایات اسلامی به طور گسترده از معاشرت خوب با مردم سخن گفته است و روایات متواتری در این باره در منابع حدیث وارد شده. کلام امام علیه السلام در اینجا نیز ناظر به همین معناست می فرماید: «آن گونه با مردم معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک ریزند و اگر زنده مانید به شما عشق ورزند»؛ (خَالَطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنَّ مِنْهُمْ مَعَهَا بَكَوًا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عَشْتُمْ حَتُّوا إِلَيْكُمْ).

اشاره به این که پیوند محبت و دوستی را از طریق برخورد خوب و نیکی و خدمت کردن به مردم آنچنان محکم کنید که شما را به منزله نزدیک ترین عزیزان خود بدانند؛ هرگاه از دست بروید جای شما در میان آنها خالی باشد؛ ولی در دل همواره از شما یاد کنند و بر عواطف و محبت هایی که نسبت به آنها داشتید اشک بریزند و در حال حیات پروانه وار گرد شما بگردند و از معاشرت با شما لذت ببرند.

در واقع امام علیه السلام در اینجا مسئله محبت و نیکی کردن به مردم را با دلالت التزامی و ذکر لوازم بیان فرموده است، زیرا اشک ریختن بعد از مرگ و عشق ورزیدن در حال حیات از لوازم قطعی محبت با مردم است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حسن معاشرت با مردم، نشانه اسلام شمرده

شده می فرماید:

«أَحْسِنُ مُصَاحَبَةَ مَنْ صَاحَبَكَ تُكُنْ مُسْلِمًا؛ با کسی که همشین توست خوش رفتاری کن تا مسلمان باشی». (۱)

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«صَاحِبِ الْإِخْوَانَ بِالْإِحْسَانِ وَ تَعَمَّدُ ذُنُوبَهُمْ بِالْغُفْرَانِ؛ با برادران نیکی کن و گناهانشان را ببخش». (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحْسِنِ صِيحْبَهُ مَنْ صِيحْبَهُ وَ مُرَافَقَهُ مَنْ رَافَقَهُ؛ آن کس که با دوستانش خوشرفتاری نکند و با رفیقش رفاقت نداشته باشد از ما نیست». (۳)

این دستورات که نمونه های فراوان دیگری نیز در روایات دارد بر خلاف چیزی است که در دنیای مادی امروز معمول است؛ نه در زندگی با دوستان خود عشق می ورزند و نه بعد از مرگشان بر آنها اشک می ریزند، زیرا در دنیای مادی عواطف را درک نمی کنند و همواره دنبال منافع مادی خویشند.

در تاریخ اسلام نمونه های زیادی برای آنچه در بالا آمد دیده می شود که بعد از مرگ افراد نیکوکار شهر آنها یکپارچه عزا شد و در حیاتشان دوستان پروانه وار گرد آنها بودند. (۴)

\*\*\*

ص: ۸۶

۱-۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۶۸، ح ۴.

۲-۲. غرر الحکم، ص ۴۱۵، ح ۹۴۸۶.

۳-۳. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۱، ح ۲۱.

۴-۴. مرحوم علامه شوشتی و ابن ابی الحدید نمونه هایی را در اینجا آورده اند که برای پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر آنها خودداری شد.

و قال علیه السلام

إِذَا قَدَّرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ .

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده. (۱)

ص: ۸۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از کسانی که پیش از سید رضی این سخن حکمت آمیز را نقل کرده اند ابو عثمان جاحظ است که یکصد جمله از کلمات امام گردآوری کرده و این سخن را یکی از آنها قرار داده است و راغب اصفهانی در کتاب محاضرات آن را با تفاوتی که نشان می دهد از منبع دیگری اخذ کرده آورده است و گروه دیگری نیز بعد از سید رضی آن را در کتاب های خود آورده اند، گاه با تفاوت هایی که دلیل بر تعدد منبع است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳ با تلخیص) و از آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده چنین استفاده می شود که این جمله حکمت آمیز بخشی از نامه ای است که امام علیه السلام برای فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام نوشت و در بخش نامه ها در نامه ۳۱ در نهج البلاغه آمده است، هر چند مرحوم سید رضی این جمله و بعضی از جمله های دیگر را در آن نامه نیآورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۶).



### شکر قدرت

می دانیم هر نعمتی شکری دارد که اگر انجام گیرد موجب بقای نعمت و افزایش آن است و اگر انجام نگیرد نعمت به مخاطره خواهد افتاد؛ ممکن است کم یا نابود شود.

نیز روشن است که شکر تنها شکر زبانی نیست، بلکه باید با عمل مناسبی نعمت را شکر گفت؛ آن کس که خدا اموال و ثروت فراوانی به او داده شکرش آن است که دیگران را نیز در آن سهیم سازد و آن کس که خدا مقامی به او بخشیده شکرش آن است که به وسیله آن مشکلات نیازمندان را حل کند.

در مورد پیروزی بر دشمن، بهترین شکر آن عفو و گذشت است همان گونه که امام در اینجا می فرماید: «هنگامی که بر دشمن پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده»؛ (إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ).

آری عفو و گذشت سیره کریمان است و انتقام روش لثیمان.

در تاریخ زندگی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام جلوه های فراوانی از این مطلب دیده می شود. در جریان فتح مکه هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر دشمنانی که یک عمر خون به دل او کرده بودند و یارانش را کشته و مثله کرده بودند پیروز شد جمله تاریخی

«أَذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ» (۱) را فرمود و همه

ص: ۸۹

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ؛ امروز روز بخشش است» در مکه طنین انداز شد.

توصیه های امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قاتلش «عبد الرحمان بن ملجم مرادی» نشانی از گذشت کریمانه آن حضرت است و همچنین در جریان جنگ صفین بعد از آن که یارانش بر شریعه فرات مسلط شدند اجازه نداد به عنوان انتقام آب را به روی آنها ببندند، بلکه آب را برای همه آزاد ساخت. همچنین در مورد فرزندان آن حضرت و امامان معصوم.

اضافه بر این، تبدیل انتقام به عفو اثر مهم اجتماعی دارد و آن این است که انتقام به صورت تصاعدی پیش می رود و دائما قتل و کشتار و ناامنی می آفریند و هرگز اجازه نمی دهد صلح و صفا و آرامشی در جامعه پدید آید در حالی که عفو و گذشت به خشونت ها پایان می دهد و سبب آرامش جامعه است. بنابراین افزون بر این که عفو فضیلتی اخلاقی و مهم است، تدبیر پر ارزش اجتماعی است.

لذا در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«أَلَمْ أُخْبِرْكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصَدَّلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ الْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ؛ آیا شما را از بهترین اخلاق دنیا و آخرت خبر ندهم؛ عفو و گذشت از کسی که به تو ستم کرده و پیوند محبت با کسی که از تو بریده و نیکی به کسی که با تو بدی کرده و بخشیدن کسی که تو را محروم کرده است (اینها با ارزش ترین اخلاق است)». (۱)

و در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است:

«الْعَفْوُ تَأْجُجُ الْمَكَارِمِ؛ عفو تاج اخلاق والای انسانی است». (۲)

ص: ۹۰

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۱.

۲-۲. غررالحکم، ص ۲۴۵، ح ۵۰۰۱.

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید تا کینه ها برچیده شود». (۱)

قرآن مجید نیز خطاب به مؤمنان می فرماید: «وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». ۲

از آثار و برکات مهم عفو از دشمنان و خطاکاران آن است که در بسیاری از موارد ناگهان منقلب می شوند و عداوت آنها تبدیل به دوستی صمیمانه ای می شود که تاریخ نمونه های فراوانی از آن به یاد دارد.

البته این دستور یک استثنای مهم دارد و آن اینکه در آنجا که دشمن عفو را نشانه ضعف ببیند یا سبب جسارت و ادامه خصومت او شود، عفو کردن غلط و شبیهه ترحم بر پلنگ تیزدندان است. در این گونه موارد هیچ کس عفو را فضیلت نمی شمرد، بلکه نوعی بی تدبیری و رضایت به ادامه خشونت محسوب می شود.

به همین دلیل در اجرای حدود اسلامی در جایی به قاضی اجازه عفو داده شده است که آثار توبه و صلاح در شخص جانی آشکار گردد.

\*\*\*

ص: ۹۱





و قال علیه السلام

أَعَجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الْإِخْوَانِ، وَأَعَجَزُ مِنْهُ

مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ .

امام علیه السلام فرمود:

عاجزترین مردم کسی است که از به دست آوردن دوستان عاجز باشد و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده از دست بدهد. (۱)

ص: ۹۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که پیش از سید رضی رحمه الله این کلمه حکمت آمیز را از علی علیه السلام نقل کرده اند، ابوعلی قالی در ذیل الامالی است که جمله بالا را بدون هیچ گونه تغییری از آن حضرت نقل کرده است و ابن ابی الحدید آن را با تفاوتی در الحکم المنشوره نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز را در لایه لایه نامه ۳۱ که امام امیرالمؤمنین علیه السلام برای فرزندش امام مجتبی علیه السلام نوشته نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۶).



ناتوان ترین مردم

شک نیست که یکی از مهم ترین سرمایه انسان در زندگی دوستان صمیمی است؛ این سرمایه نه تنها برای یاری کردن انسان در برابر مشکلات، بلکه برای انس گرفتن و از تجربه ها و نظرات آنها بهره گیری کردن ضروری است و جالب این که به دست آوردن دوستان خوب کار آسانی است؛ نه همچون به دست آوردن مال است که احتیاج به تلاش و کوشش فراوان و گاه نیاز به سرمایه گذاری های کلان دارد و نه همچون مقام است که به دست آوردنش نیاز به روابط اجتماعی قوی دارد، بلکه با سرمایه ای که در اختیار هر کس هست به دست می آید و آن سرمایه گشاده رویی، ادب و حسن معاشرت است. بر همین اساس امام علیه السلام می فرماید: «عاجزترین مردم کسی است که از به دست آوردن دوست عاجز باشد»؛ (أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اِكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ).

حدیث معروفی است از امیر مؤمنان علی علیه السلام که خطاب به مردم فرمود:

«إِنَّكُمْ لَنْ تَسِيَعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسِيَعُوهُمْ بِطَلَاقِهِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعُوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ؛ (ای مردم) شما نمی توانید مردم را با اموال خود راضی نگه دارید، از این رو ایشان را با خوشرویی و رفتار خوب راضی نگه دارید، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: شما نمی توانید خشنودی مردم را با اموال (محدودتان) به دست

آوردید بنابراین با اخلاق نیکتان خشنودی آنها را به دست آورید». (۱)

آنگاه امام می افزاید: «و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده از دست بدهد»؛ (وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ).

زیرا ممکن است به دست آوردن چیزی مقداری زحمت داشته باشد؛ ولی نگه داشتن آن آسان تر است، بنابراین کسی که دوستان خود را با بی مهری یا بی اعتنایی از دست دهد عاجزتر از کسی است که نتوانسته دوستی به دست آورد.

در اینجا سؤالی مطرح است که اگر امام در جمله اول می فرماید: «از همه مردم عاجزتر کسی است که...» چگونه بعد از آن می فرماید: «و از او عاجزتر کسی است که دوستانش را از دست دهد» اگر جمله اول عمومیت دارد، با جمله دوم سازگار نیست.

ولی پاسخ این سؤال روشن است و آن اینکه جمله اول عمومیت نسبی دارد و عمومیت نسبی با وجود بعضی از استثناها منافات ندارد و شبیه این تعبیر در کلمات روزانه مردم نیز زیاد است؛ مثلاً مردم می گویند: بدبخت ترین مردم کسی است که آبروی خود را از دست دهد و از او بدبخت تر کسی است که ایمان خود را از دست دهد و هیچ گاه در عرف مردم تناقضی در میان این دو دیده نمی شود.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام در غررالحکم می خوانیم:

«مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ لَا ذَخْرَ لَهُ؛ کسی که دوست ندارد ذخیره ای ندارد». (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَقَدْ عَظُمَتْ مَنَزِلَةُ الصِّدِيقِ حَتَّى إِنَّ أَهْلَ النَّارِ يَسْتَتِغِيثُونَ بِهِ وَ يَدْعُونَ بِهِ فِي النَّارِ قَبْلَ الْقَرِيبِ الْحَمِيمِ قَالَ اللَّهُ مُخْبِرًا عَنْهُمْ (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ)؛ مقام دوست بسیار برجسته است تا آنجا که

ص: ۹۶

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۴، ح ۲۲.

۲- ۲. غررالحکم، ح ۹۴۶۰.

دوزخیان نیز با فریاد خود از او-پیش از آنکه از نزدیکان کمک بخواهد-سخن می گویند همان گونه که خداوند در قرآن از آنها چنین خبر داده که می گویند:

امروز نه شفاعت کننده ای داریم نه دوست گرم و پر محبتی». (۱)

اصولاً دوستان خوب بهترین زینت انسانند همان طور که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَ حَلِيَّةُ الرَّجُلِ أَوْلَادُهُ؛ هر چیزی زینتی دارد و زینت انسان دوستان اوست». (۲)

در اهمیّت دوستان همین بس که از بعضی از بزرگان سؤال شد: آیا برادر بهتر است یا دوست خوب. گفت: برادری خوب است که دوست انسان باشد.

\*\*\*

ص: ۹۷

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۱.

۲-۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۱۲.



و قال عليه السلام

إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقَلْبِ الشُّكْرِ .

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که مقدمات نعمت ها به شما روی آورد ادامه آن را به واسطه کمی شکرگذاری از خود دور نسازید. (۱)

ص: ۹۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: پیش از مرحوم سید رضی ابوعثمان جاحظ عین همین عبارت را در کلمات خود آورده و بعید نیست که سید رضی از او روایت کرده باشد و از کسانی که بعد از مرحوم سید رضی بوده اند جماعتی آن را در کتاب های خود آورده اند از جمله قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم و آمدی در غررالحکم و زمخشری در ربیع الابرار. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵). در کتاب تمام نهج البلاغه این سخن حکمت آمیز در لا به لای دستوری که امام علیه السلام به یارانش درباره آداب دین و دنیا تعلیم داده آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۹).





امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیز به نکته دیگری درباره آثار شکر نعمت و آثار کفران بیان می کند و می فرماید: «هنگامی که مقدمات نعمت ها به شما روی می آورد دنبال آن را به واسطه کمی شکرگزاری از خود دور نسازید؛ (إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ (۱) النَّعْمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقَلْبِهِ الشُّكْرِ) .

نعمت ها غالباً به صورت تدریجی بر انسان وارد می شود و وظیفه انسان هوشیار این است که به استقبال نعمت برود و استقبال از آن راهی جز شکرگزاری ندارد. هر گاه با آغاز روی آوردن نعمت به شکر قلبی و زبانی و عملی پردازد ادامه خواهد یافت و تا پایان آن نصیب انسان می شود و به تعبیر دیگر به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه، نعمت ها مانند گروه های پرندگان است که وقتی تعدادی از آنها بر شاخه درختی نشستند بقیه تدریجاً به دنبال آنها می آیند و شاخه ها را پر می کنند؛ ولی اگر گروه اول صدای ناهنجار و حرکت ناموزونی بشنوند یا ببینند فرار می کنند و بقیه هم به دنبال آنها می روند و صحنه از وجودشان خالی می شود.

همچنین بسیاری از نعمت ها به صورت تدریجی زوال می پذیرند؛ هر گاه

ص: ۱۰۱

---

۱- ۱). «أَطْرَافُ» جمع «طَرْفٍ» در اینجا به معنای آغاز هر چیزی است به قرینه «أَقْصَاهَا» که در جمله بعد آمده، و به معنای انتهای چیزی است.

انسان در آغاز زوالش هوشیار باشد و به شکر قلبی و زبانی و عملی بپردازد مانع بازگشت و زوال تدریجی آن می شود.

این سخن در اصل برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ به خاطر بیاورید زمانی که پروردگارتان اعلام داشت اگر شکرگزاری کنید (نعمت خویش را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی مجازاتم شدید است». (۱)

قرآن مجید سرگذشت بسیار عبرت آموزی از قوم سبأ نقل می کند که خداوند نعمت بسیار وافر را به آنها داد و فرمود: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ»؛ از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به جا آورید؛ شهری پاک و پاکیزه در اختیار شماست و پروردگاری آمرزنده». (۲) ولی آنها به کفران پرداختند و سد عظیمی که سبب آبادی کشور آنها شده بود بر اثر سیلاب و عوامل دیگر در هم شکست و تمام آبادی و باغ ها و مزارع ویران شد به گونه ای که نتوانستند در آنجا بمانند و ناچار در اطراف متفرق شدند.

قرآن در اینجا می افزاید: «ذَلِكَ جَزَائِهِمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ»؛ این کیفر را بر اثر کفرانشان به آنها دادیم و آیا جز کفران کننده را کیفر می دهیم». (۳)

روایات فراوانی درباره اهمیت شکر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به دست ما رسیده که اهمیت این فضیلت انسانی را آشکار می سازد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَى قَوْمٍ بِالْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا وَ ابْتَلَى قَوْمًا بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ نِعْمَةً»  
خداوند متعال به گروهی از مردم نعمت داد، اما آنها شکرش را به جا

ص: ۱۰۲

۱-۱. ابراهیم، آیه ۷.

۲-۲. سبأ، آیه ۱۵.

۳-۳. سبأ، آیه ۱۷.

نیاوردند در نتیجه آن متاع مایه وبالشان شد و گروهی از مردم را به مصائبی گرفتار کرد لکن آنها صبر کردند و (شکرگزار بودند) در نتیجه مصیبت ها به نعمت ها تبدیل شد». (۱)

در اینجا دو سؤال باقی می ماند:

نخست این که حقیقت شکر چیست؟

شکر سه مرحله دارد: مرحله قلبی که انسان از نعمت های خدا خشنود و راضی و سپاسگزار باشد و مرحله زبانی که آنچه را درون قلب اوست بر زبان جاری سازد؛ ولی از همه مهم تر مرحله عملی شکر است و آن به طور شفاف این است که از نعمت های الهی درست بهره برداری کند و اهداف این مواهب را در نظر گیرد و به سوی آن اهداف حرکت کند؛ اگر خدا عقلی برای درک نیک و بد به او داده از این عقل در مسیر شیطنت استفاده نکند و اگر او را مشمول موهبت آزادی کرده از این آزادی برای پیشرفت و تکامل بهره گیرد نه در مسیر بی بند و باری و گناه و فساد همچین در مورد اعضای بدن که هر کدام موهبتی عظیم است و در مورد مال و ثروت و فرزند و همسر. بسیاری کسانی که شکر قلبی و زبانی دارند؛ ولی در مرحله شکر عملی مقصرند.

اگر در مفهوم شکر به آن گونه که در بالا گفته شد دقت کنیم فلسفه آن نیز روشن می شود، زیرا این مواهب مال ما نیست از سوی دیگری است و آن را برای اهداف خاصی آفریده و اگر در غیر آن اهداف به کار گرفته شود خیانت در آن نعمت است.

از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می شود که خدا چه نیازی به تشکر و سپاسگزاری ما دارد. ممکن است انسان ها با سپاسگزاری تشویق شوند و آرامش روحی پیدا کنند. خدا که نیازی به اینها ندارد.

ص: ۱۰۳

ولی از آنچه در بالا گفته شد فهمیدیم که سخن از نیاز خدا در میان نیست؛ سخن از نیاز من است که اگر نعمت ها و مواهب الهی را که برای اهداف خاصی است در غیر آن به کار گیرم طبیعی است که از آن محروم خواهم شد، زیرا خداوند حکیم است و حکیم این مواهب را به افراد لایق و وظیفه شناس می دهد.

اضافه بر این کسانی که نعمت های الهی را ضایع می کنند و در غیر اهداف آن مصرف می نمایند در واقع اهانتی به ساحت قدس پروردگار کرده اند و از این جهت درخور عقوبتی هستند.

\*\*\*

ص: ۱۰۴

و قال علیه السلام

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که نزدیکانش او را رها سازند آنها که دورند برای (حمایت از او و یاری اش) آماده می شوند. (۱)

ص: ۱۰۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب کتاب نهایه الارب این جمله را در ضمن چند جمله دیگر به عنوان کلام علی علیه السلام نقل کرده است که نشان می دهد به صورت مجموعی از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. میدانی نیز در مجمع الامثال آن را در کتاب خود آورده است. درست است که نویسنده نهایه الارب بعد از سید رضی می زیسته ولی نقل آن با جمله های دیگر نشان می دهد منبعی غیر از نهج البلاغه داشته است همچنین میدانی هر چند بعد از مرحوم شریف رضی بوده ولی در آغاز کتاب خود منابع کتاب را ذکر کرده و نهج البلاغه جزء منابع آن نیست. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این جمله ضمن بیان مشروحو که امام علیه السلام برای مالک اشتر بیان کرده است آمده و این بیان مشروح در نهج البلاغه نیامده و در آن کتاب منابع دیگری برای آن ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۴۰).



### نتیجه بی مهری بستگان

امام علیه السلام در این جمله به کسانی که بستگان نزدیکش نسبت به او بی مهری می کنند و رهایش می سازند دلداری و امیدواری می دهد که نباید از این جریان مایوس گردند؛ خداوند راه دیگری به روی او می گشاید و می فرماید: «کسی که نزدیکانش او را رها سازند آنها که دورند برای (حمایت از او و یاری اش) آماده می شوند»؛ (مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ)

در واقع این حکمت و رحمت الهی است که انسان ها به وسیله بستگان و دوستان نزدیک حمایت شوند؛ ولی اگر آنها به وظیفه خود عمل نکردند و به صله رحم و مسئولیت های دوستی پشت پا زدند این مسئولیت را بر عهده دیگران می گذارد تا بنده اش در میان توفان حوادث تنها نماند.

مثلا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طائفه قریش که نزدیک ترین نزدیکان او بودند نه تنها حمایتش نکردند بلکه به دشمنی او برخاستند؛ اما خداوند دورافتاده ترین قبائل را از قبیله قریش یعنی اوس و خزرج را به حمایت او برانگیخت که از جان و دل او را حمایت کردند و آئین او را پیش بردند و جالب این که اوس و خزرج با هم عداوت و دشمنی دیرینه ای داشتند ولی در حمایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متحد و متفق بودند و امثال این موضوع در طول تاریخ بسیار دیده شده است.

در حدیث پرمعنایی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که برای دلداری و تسلی



خاطر می فرماید:

«كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛ نسبت به آنچه امیدی به آن نداری از آنچه امید به آن داری امیدوارتر باش» و جالب این که در ذیل این حدیث اشاره به داستان موسی علیه السلام شده و می فرماید: «موسی برای به دست آوردن شعله آتشی به دنبال نوری که از درخت برمی خواست روان شد ولی در آنجا پیام نبوت را دریافت داشت». (۱)

احتمال دیگری که در تفسیر این کلمه حکمت آمیز وجود دارد این است که امام می خواهد بفرماید: در صورتی که نزدیکان و بستگان از نیروهای یکدیگر استفاده نکنند و نسبت به هم بی اعتنا باشند ای بسا دورافتادگان آنها را می ربایند و از وجود آنان بهره می گیرند.

نمونه این مطلب مسئله ای است که در این ایام کشور ما و بسیاری از کشورها با آن روبرو هستند که به نام فرار مغزها معروف است؛ هنگامی که ما از مغزهای لایق و آماده و افکار بلند و استعدادهای سرشار جوانانمان استفاده نکنیم آنها از میان ما فرار کرده و دورافتادگان از نیروهای آنها استفاده می کنند که این ضایعه ای است بزرگ و غیر قابل جبران.

در واقع تفسیر اول دلداری و تسلی خاطری است به تضييع شدگان و تفسیر دوم سرزنبشی است نسبت به تضييع کنندگان.

البته تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، هرچند جمع میان دو تفسیر نیز امکان پذیر است.

«أُتِيحَ» از ماده «تَیْح» (بر وزن شَیء) در اصل برای مهیا شدن برای انجام کاری است و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای مهیا کردن است و گاه به معنای مقدر ساختن نیز آمده که آن هم نوعی مهیا کردن است.

\*\*\*

ص: ۱۰۸

و قال علیه السلام

مَا كُلُّ مُفْتُونٍ يُعَاتَبُ .

امام علیه السلام فرمود:

هر شخص گرفتاری را نمی توان سرزنش کرد (چه بسا بی تقصیر باشد). (۱)

ص: ۱۰۹

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود می گوید: امام این سخن را به «سعد بن ابی وقاص»، «محمد بن مسلمه»، «اسامه بن زید» و «عبدالله بن عمر» فرمود در آن زمان که آنها از همراهی امام برای جنگ با شورشیان جمل امتناع کردند. (و این نشان می دهد که ابن ابی الحدید آن را از جای دیگری گرفته است). اضافه بر این مرحوم شیخ مفید در کتاب خود به نام الجمل از کتاب جمل ابی مخنف (متوفای ۱۷۵) داستان مفصلی نقل می کند که چون علی علیه السلام می خواست به سوی بصره برای خاموش کردن آتش فتنه طلحه و زبیر حرکت کند باخبر شد که سه نفر فوق با این که با امام بیعت کرده بودند حاضر به همراهی امام در این مسیر نشدند. (ولی در بعضی از روایات آمده است که هیچ یک از این سه نفر با امام بیعت نکردند) امام علیه السلام فرمود: من شما را مجبور نمی کنم که با من بیایید ولی مگر با من بیعت نکرده اید؟ گفتند: بیعت کرده ایم. فرمود: پس چرا همراه من نمی آیید؟ هر کدام از آنها عذری برای خود بیان کردند (عذرهایی ناموجه) امام در اینجا فرمود: «لَيْسَ كُلُّ مُفْتُونٍ يُعَاتَبُ؛ هر شخص گرفتاری را نباید سرزنش کرد». سپس فرمود: برگردید خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد ساخت. جمع دیگری نیز این جمله حکمت آمیز را در کتاب های خود از امام علیه السلام نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶ با تلخیص).



## سرزنش گرفتاران چرا؟

امام علیه السلام در این کلام نورانی اش می فرماید: «هر شخص گرفتاری را نمی توان سرزنش کرد (چه بسا بی تقصیر باشد)»؛ (مَا كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ).

سرچشمه گرفتاری ها و مشکلات و مصائبی که دامن گیر انسان می شود کاملاً مختلف است؛ گاه نتیجه مستقیم اعمال انسان است که بر اثر ندانم کاری ها، سستی ها، تنبلی ها و استفاده نکردن به موقع از فرصت ها دامن او را گرفته است.

به یقین چنین شخصی درخور سرزنش است؛ ولی گاه می شود که این مشکلات کفاره گناهان انسان است و خداوند می خواهد او را به این وسیله در دنیا پاک کند.

چنین کسی گرچه به سبب گنااهش درخور سرزنش است ولی چون مشمول لطف الهی شده سزاوار ملامت نیست و گاه سرچشمه آن آزمایش های الهی است که خدا می خواهد با آن مشکل و گرفتاری بنده خود را پرورش دهد که همچون فولاد آبدیده در کوره حوادث مقاوم سازد و یا همچون طلای ناخالصی را که به کوره می برند تا خالص گردد او را خالص سازد در اینجا نیز جای سرزنش نیست، بنابراین همه گرفتاران و بلا دیدگان را نمی توان سرزنش کرد و حتی در آنجایی که انسان خود سرچشمه آن گرفتاری باشد باز گاهی جاهل قاصر است و گاه مقصر؛ تنها اگر مقصر باشد در خور سرزنش است.

این سخن تفسیر دیگری نیز دارد و آن این که «مفتون» از ماده «فتن» و «فتنه»

در اصل به معنای آزمایش کردن است؛ مثلاً هنگامی که می خواهند طلا را آزمایش کنند آن را به کوره می برند تا وضع آن روشن شود و به همین جهت هر نوع فشار و گرفتاری و مشکلات و گمراهی به عنوان فتنه از آن یاد می شود و مفتون در عبارت بالا به معنای فریب خورده باشد؛ همان گونه که درباره شخص گرفتار اشاره شد این حالت گاهی بر اثر تقصیر و گناه بر اثر قصور و گناه بدون اختیار دامان انسان را می گیرد به همین منظور امام می فرماید: تمام کسانی که مفتون هستند سزاوار سرزنش نیستند.

\*\*\*

ص: ۱۱۲

و قال علیه السلام

تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ .

امام علیه السلام فرمود:

حوادث و امور، تسلیم تقدیرهاست تا آنجا که گاه مرگ انسان در تدبیر (و هوشیاری او) است. (۱)

ص: ۱۱۳

---

۱-۱) . سند گفتار حکیمانه: از کسانی که این سخن حکمت آمیز را پیش از مرحوم سید رضی در کتاب های خود نقل کرده اند مرحوم شیخ مفید در ارشاد و ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در کتاب تحف العقول و جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب المائه است که با تفاوتی آن را نقل کرده اند. و در حکمت ۴۵۹ عبارتی نزدیک به آن خواهد آمد و بعد از سید رضی هم بسیارند که آن را به همین عبارت یا شبیه آن نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷).



### پیشی گرفتن تقدیر و تدبیر

امام علیه السلام در اینجا به نکته مهمی اشاره می فرماید و آن این که چنان نیست که همیشه انسان های مدیر و مدبر پیروز گردند؛ گاه تقدیرات همه تدبیرات آنها را برهم می زند. می فرماید: «حوادث و امور، تسلیم تقدیرهاست تا آنجا که گاه مرگ انسان در تدبیر (و هوشیاری او) است»؛ (تَدِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّى يَكُونَ الْحُتْفُ فِي التَّدْبِيرِ).

هدف از بیان این نکته آن است که گرچه انسان باید در همه امور هوشیارانه و مدبرانه عمل کند؛ اما چنین نیست که از لطف خدا بی نیاز باشد. خداوند برای بیدار ساختن انسان و شکستن غرور و غفلت او گهگاه اموری مقدر می کند که بر خلاف تمام تدبیرها و پیش بینی ها و مقدمه چینی های انسان است تا به او بفهماند در پشت این دستگاه، دست نیرومندی است که هیچ کس بی نیاز از لطف و محبت او نیست.

در طول تاریخ گذشته و در زندگی خود بسیاری از این صحنه ها را دیده ایم که گاه افراد بسیار هوشیار و قوی و صاحب تدبیر ضربه هایی از تدبیر و هوشیاری خود خورده اند و دست تقدیر مسیری جز آنچه آنها می خواستند برایشان فراهم ساخته است.

تنها مطلبی که در اینجا تذکر آن لازم است این است که هرگز مفهوم این



سخن آن نیست که انسان دست از تدبیر و دقت و بررسی لازم در کارها بردارد و همه چیز را به گمان خود به دست تقدیر بسپارد، بلکه شعار «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ بهره انسان تنها با سعی و تلاش او ارتباط دارد» (۱) را نباید هرگز فراموش کند و به تعبیر دیگر انسان نباید از اراده و تقدیرات الهی و این که همه چیز به دست اوست غافل شود و نیز نباید دست از تلاش و کوشش بردارد.

\*\*\*

ص: ۱۱۶

---

۱-۱). نجم، آیه ۳۹.

وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «غَيَّرُوا الشَّيْبَ وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذَلِكَ وَ الدِّينُ قُلٌّ، فَأَمَّا الآنَ وَ قَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ،

وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَأَمْرٌ وَ مَا اخْتَارَ .

از امام علیه السلام درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که فرموده است: «موهای سفید خود را تغییر دهید (و آن را رنگ و خضاب کنید) و خود را شبیه یهود نسازید».

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند اما امروز که اسلام گسترش یافته و آرامش و امنیت برقرار گشته (و دین استقرار یافته است) هر کسی مختار است (که رنگ و خضاب بکند یا نه). (۱)

ص: ۱۱۷

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که این جمله حکمت آمیز را ابوبکر باقلانی (متوفای ۳۷۲) که قبل از مرحوم سید رضی می زیسته است در کتاب اعجاز القرآن آورده است و همچنین عبدالله بن معتر نیز در کتاب بدیع آن را ذکر کرده و بعد از سید رضی، زمخشری در ربیع الابرار و بسیاری از نویسندگان کتاب مسانید صدر آن را در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹).



تغییر حکم یا تغییر شرایط

این سخن حکمت آمیز در واقع پاسخی است به سؤالی که بعضی از یاران امام درباره تفسیر یکی از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده اند به این ترتیب که: «از امام درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که فرموده است: موهای سفید خود را تغییر دهید (رنگ و خضاب کنید) و خود را شبیه یهود نسازید»؛ (وَ سَيَلَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: غَيِّرُوا الشَّيْبَ، وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ).

امام علیه السلام فرمود: «این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند اما امروز که اسلام گسترش یافته و آرامش و امنیت برقرار گشته (و اسلام استقرار یافته است) هر کسی مختار است (که رنگ و خضاب بکند یا نه)»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ذَلِكَ وَ الدِّينُ قُلٌّ، فَأَمَّا الآنَ وَ قَدِ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ، وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَأَمْرٌ وَ مَا اخْتَارَ).

«نطاق» در اصل به معنای کمر بند و یا کمر بندهای خاصی است که زنان به کمر می بستند؛ ولی در اینجا به معنای محدوده و قلمرو است، بنابراین جمله «اتَّسَعَ نِطَاقُهُ» یعنی قلمرو اسلام گسترش یافته است.

«جران» به معنای قسمت پایین گردن شتر است که به هنگام استراحت آن را به زمین می نهد و تعبیر به «ضَرَبَ بِجِرَانِهِ» کنایه از حاکمیت امنیت بر محیط اسلام است.

در آغاز اسلام که عدد مسلمانان کم بود و در میان آنها گروهی از پیران نیز وجود داشتند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار داشت که پیران چهره جوان به خود بگیرند تا مایه ترس و وحشت دشمن شوند و نشانی از ضعف در آنها دیده نشود به همین دلیل دستور خضاب و رنگ کردن صادر شد. منتها برای این که دشمنان اعم از یهود و مشرکان، از نکته این کار باخبر نشوند و دوستان نیز احساس ضعف نکنند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این دستور را مستند به عدم شباهت با یهود کرد که این کار را به خود اجازه نمی دادند.

امام علیه السلام به این نکته دقیق اشاره می کند که هر حکمی تابع موضوع خود است؛ اگر موضوع تغییر یابد آن حکم نیز عوض می شود، همان گونه که اگر شراب سرکه شود و یا کافر مسلمان گردد حکم آن تغییر پیدا می کند.

امام علیه السلام می فرماید: موضوع این حکم رعب افکندن در دل دشمنان از طریق جوان نمایی پیران بوده و این مربوط به زمانی است که عدد مسلمانان کم بود اما در عصر امام که اسلام سراسر منطقه را فرا گرفته بود و حکومت اسلامی تثبیت یافته بود نه ترسی از مشرکان وجود داشت و نه خوفی از یهود، دیگر موضوعی برای رعب افکندن در دل دشمن از طریق رنگ کردن موهای سفید باقی نمانده بود.

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

سؤال اول این که ما معتقدیم:

«حَلَمَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَمَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ حلال و حرام اسلام تا دامنه قیامت تغییر ناپذیر است.» (۱) و این اصل با آنچه در این حدیث آمده چگونه سازگار است؟

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود پاسخ خوبی به این سؤال داده است که با توضیحی آن را می آوریم: احکام شرع دو گونه است: احکامی که بر اساس

ص: ۱۲۰

موضوعات ثابت و فطری تشریح شده مانند نماز و روزه و حج و... که تغییرپذیر نیست، همچون قوانین ثابتی که در جهان آفرینش حکمفرماست و احکامی که بر اساس موضوعات متغیر وارد شده است که با تغییر موضوع، حکم عوض می شود؛ مثلاً ما می دانیم خرید و فروش خون و اعضای بدن انسان در سابق جزء محرمات بود، زیرا هیچ فایده مباحی نداشت ولی امروز که برای نجات جان مصدومان یا پیوند اعضا آثار حیات بخش دارد کاملاً قابل خرید و فروش به قیمت های بالاست. امثال این احکام در میان احکام اسلامی کم نیست.

مسئله رنگ آمیزی موهای سفید که در این کلام نورانی به آن اشاره شده است نیز از همین قبیل بوده، زیرا پیغمبر اکرم در زمانی که یارانش کم و در میان این عده کم جمعی از ریش سفیدان بودند این دستور را صادر کرد تا چهره پیرمردان جوان شود و سبب ترس دشمن گردد. (علاوه بر این که در روحیه خود آنها نیز اثر می گذارد و روح جوانی در آنها جوانه می زند). ولی هنگامی که شرایط عوض شد و جمعیت مسلمانان آن اندازه فزونی یافت که وجود پیرمردان محاسن سفید در میان آنها تأثیری در قوت و قدرت مسلمانان نداشت، طبعاً حکم هم عوض می شود. (۱)

واضح است که حدیث «حَلَالٌ مُّحَمَّدٌ» اشاره به بخش اول است. شبیه این موضوع چیزی است که در بعضی از روایات آمده است که از امام باقر علیه السلام سؤال شد که ما شنیده ایم پیغمبر (و یارانش) در طواف با سرعت و شبیه دویدن حرکت می کردند آیا ما هم این گونه عمل کنیم و یا به طور معمولی راه برویم؟ آن بزرگوار

ص: ۱۲۱

---

۱- ۱). منظور از تغییر موضوع این نیست که خون یا اعضا عوض می شود و یا این که خضاب تبدیل به چیز دیگری می شود، بلکه مقصود آن است که شرایط و ملاک و فلسفه حکم تغییر می یابد؛ فلسفه ای که به منزله قید موضوع است. مثلاً خون بی فایده و مفید دو موضوع است و خضاب زمان ضعف مسلمانان و خضاب زمان قوت دو موضوع محسوب می شود.

پاسخ دقیقی به این سؤال دادند، فرمودند: پیغمبر اکرم این دستور را در ماجرای حدیبیه داد تا قریش چابکی آن حضرت و یارانش را ببینند (و بترسند) ولی جمعی از عامه به سبب غفلت از این موضوع که این یک حکم موقت و در شرایط خاصی بوده است هنوز این کار را ادامه می دهند ولی من و پدرم در طواف راه می رویم». (۱)

سؤال دوم این که می دانیم خضاب یکی از مستحبات است چگونه امام می فرماید: امروز هر کس مخیر است بین خضاب و ترک آن؟

پاسخ این سؤال این است که در آن زمان پیغمبر اکرم به یاران مسن خود الزام کرده بود که خضاب کنند و امام علیه السلام می فرماید: آن الزام اکنون بر طرف شده و هر کس آزاد است و این امر منافاتی با استحباب خضاب ندارد، زیرا آثار دیگری در روحیه خود انسان و همسر و فرزندان و اطرافیان او ممکن است داشته باشد. (۲)

\*\*\*

ص: ۱۲۲

---

۱- ۱). وسائل الشیعه، ج ۹ باب ۲۹ از ابواب طواف ح ۲. (با کمی تلخیص و اقتباس)؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲- ۲). بهج الصباغه، ج ۲ ص ۴۸۳.

و قال علیه السلام

فِي الدِّينِ اعْتَرَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ: خَذَلُوا الْحَقَّ، وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ .

امام علیه السلام در مورد کسانی که از جنگ در رکاب حضرت کناره گیری کردند فرمود: حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردند! (۱)

ص: ۱۲۳

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) در کتاب امالی خود این جمله حکمت آمیز را با تفاوتی و در ضمن حدیث مشروح تری آورده است که ابوبکر هذلی می گوید: حارث بن حوط لیثی به امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان من فکر می کنم طلحه و زبیر و عایشه بر حق بودند (به ملاحظه سوابق آنها) امام علیه السلام فرمود: ای حارث! تو پایین پای خود را نگاه کردی و بالای سرت را ندیدی (اشاره به اینکه تنها به بعضی از حوادث گذشته قناعت کردی و حوادثی که بعد از آن و امروز رخ داده است را نمی بینی) سپس امام افزود: حق و باطل را به وسیله اشخاص نمی توان شناخت، باید نخست حق را بشناسی و سپس پیروان آن را و باطل را بشناسی، آن گاه کسانی را که از آن پرهیز کردند. حارث گفت: چه مانعی دارد که من مانند «عبدالله بن عمر» و «سعد بن مالک» باشم (که نه با تو در جنگ جمل همراه شدند و نه مخالفت کردند)؟ امیر مؤمنان فرمود: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ سَعْدًا خَذَلَا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرَا الْبَاطِلَ مَتَى كَانَا إِمَامَيْنِ فَيَتَّبَعَانِ؛ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ سَعْدَ بْنَ مَالِكٍ (سعد بن ابی وقاص) دست از یاری حق برداشتند و باطل را نیز یاری کردند. آنها کی پیشوا بوده اند که از آنها پیروی شود». نویسنده مصادر نهج البلاغه بعد از ذکر این داستان می گوید: جماعتی از دانشمندان مانند جاحظ، یعقوبی و ابن جوزی بخش هایی از این ماجرا را در کتاب های خود آوردند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز داستانی قریب به همین مضمون با ذکر کلام مشروحی از امام آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۴۲۶).





بی طرف های منفی

همان گونه که در سند این حکمت آمد، این سخن حکیمانه امام مربوط به بعضی افراد سرشناس از مسلمانان مانند «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» است که در جنگ جمل و صفین با امام همراهی نکردند و به دشمنان او نیز پیوستند، بلکه بی طرف ماندند و به عذرهای واهی متوسل شدند. امام درباره آنها می فرماید:

«حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردند»؛ (حَذَلُوا الْحَقَّ، وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ).

اشاره به این که گرچه آنها به یاری باطل نشستافتند و در صف مقابل ما قرار نگرفتند؛ ولی چون به یاری حق برنخواستند و به پیام قرآن که می گوید: «فَقَاتِلُوا آلَ ابْنِ مَرْثَدَةَ حَتَّى تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ به آن گروه ظالمی که بر ضد پیروان حق (و امام مسلمین) برخاسته بچنگید تا به فرمان گردن نهند» (۱) عمل نکردند درخور هر گونه سرزنش و ملامتند.

در این که آیا این گروه با علی علیه السلام بیعت کرده بودند ولی در مسئله مبارزه با اصحاب جمل و جنایتکاران شام کوتاه آمده بودند یا از ابتدا زیر بار بیعت نرفته بودند، در میان مورخان اختلاف نظر است. در بعضی از نقل ها آمده که اینها بیعت را پذیرفتند ولی به فرمان امام در مبارزه با اهل باطل عمل نکردند و مطابق برخی دیگر از نقل ها از ابتدا زیر بار بیعت با آن حضرت نرفتند و جزء اقلیت

ص: ۱۲۵

ناچیزی بودند که بر خلاف جمهور مسلمین از بیعت با امام سر باز زدند.

مرحوم علامه شوشتی معتقد است که اکثر روایات حاکی از آن است که این گروه بیعت نکردند. (۱)

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر آنها بیعت نکردند چگونه امام انتظار داشت که به لشکر او پیوندند و با باطل مبارزه کنند.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا اولاً جمهور مسلمانان و اکثریت قاطع مهاجران و انصار بیعت کرده بودند و این حجت برای همه مردم بود و ترک بیعت گناه بزرگی بود که از آنها سر زد. ثانیاً به فرض که آنها بیعت نکرده باشند ولی وظایف یک مسلمان را باید انجام دهند و به آیات قرآن باید عمل کنند یعنی همان گونه که نماز و روزه و حج را باید انجام دهند، به آیه شریفه «فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ» نیز باید گردن نهند. این یک وظیفه اسلامی است که به بیعت ربطی ندارد.

به خصوص این که در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«السَّاكِتُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أَخْرَسٌ؛ کسی که نسبت به حق بی طرف و بی تفاوت بماند و سکوت اختیار کند شیطان گنگی است». (۲) به ویژه این که کناره گیری این گونه افراد که به عنوان شخصیت های معروف جامعه اسلامی شناخته می شدند ضربات شدیدتری بر پیکر حق وارد می کرد.

قابل توجه این که ابن عبد البر در کتاب استیعاب در شرح حالات «عبد الله بن عمر» می نویسد که به هنگام وفات می گفت: هیچ چیزی ناراحت کننده ای در دلم از امر دنیا نیست جز این که که من با آن گروه ستمگر همراه علی بن ابی طالب پیکار نکردم». (۳)

ص: ۱۲۶

۱- ۱. شرح نهج البلاغه مرحوم تستری، ج ۹، ص ۵۷۷.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۲۲۷.

۳- ۳. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷.

و قال علیه السلام

مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که در مسیر آرزوهایش گام بردارد در (دام) مرگ خواهد افتاد! (۱)

ص: ۱۲۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این جمله حکمت آمیز در کتاب المائه ابو عثمان جاحظ که قبل از سید رضی می زیسته آمده است و در کتاب طراز به صورت فصیح تری: «مَنْ أَرْخَى عِنَانَ أَمَلِهِ» دیده می شود و از عبارت فتال نیشابوری در کتاب روضه الواعظین استفاده می شود که امیر مؤمنان این جمله را در لابه لای چندین جمله حکمت آمیز دیگر بیان فرموده. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰) و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را در لابه لای خطبه سی و پنجم نهج البلاغه آورده در حالی که مرحوم سید رضی آن را در این خطبه نیاورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۴۷۶).



امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکمت آمیز خود به مسئله طول آرزوها و سرنوشتی که دامان انسان را می گیرد اشاره کرده می فرماید: «کسی که در مسیر آرزوها گام بردارد در (دام) مرگ خواهد افتاد»؛ (مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ (۱)).

أمل به معنای هر نوع آرزو است؛ خواه آرزوی معقول باشد یا نامعقول، از این رو این واژه در مورد معصومان و اشخاص برجسته نیز به کار رفته آنها را کعبه آمل می نامند و حتی خداوند به عنوان «منته الأمل» شمرده شده که همان آخرین نقطه آرزو است. در مناجات مفتقرین از مناجات پانزده گانه امام سجاد علیه السلام می خوانیم:

«يَا مُنْتَهَى أَمَلِ الْآمِلِينَ» و در حدیث نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَمَدَهَا وَ لَا عَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا؛ آرزو مایه رحمت برای امت من است و اگر آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی درختی نمی کاشت». (۲) زیرا آرزوهاست که انسان را به تلاش و کوشش برای رسیدن به اهداف برتر و بالاتر و می دارد.

ص: ۱۲۹

---

۱- ۱). «با» در «بِأَجَلِهِ» همان گونه که جمعی از محققان گفته اند به معنای «فی» است؛ یعنی چنین شخصی که اختیار خود را به دست آرزوها سپرده در مرگش سقوط می کند در حالی که عمل مثبتی انجام نداده است.

۲- ۲). بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

ولی همین آرزو هر گاه به صورت نامعقول درآید و تبدیل به آرزوهای دور و دراز و دست نیافتنی شود انسان را چنان به خود مشغول می دارد که از همه چیز حتی خداوند و مرگ و معاد غافل می شود و چنان سرگرم می گردد که ناگهان مرگش فرا می رسد در حالی که دستش از همه چیز ته است.

تعبیر به «مَنْ جَرَى...» (مطابق برخی نقل ها) «مَنْ أَرْخَى عِنَانَ أَمَلِهِ» (کسی که لجام آرزو را سست و رها کند). اشاره به همین آرزوهاست و به تعبیر دیگر، آرزو تشبیه به مرکب سرکشی شده که اگر عنان و زمام او را رها کنند طغیان می کند و انسان را در پرتگاه می افکند.

درباره طول امل و درازی آرزوها و پیامدهای سوء آن بحث گسترده ای در روایات معصومان آمده است که به چند نمونه آن اشاره می شود.

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«الْأَمَلُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ وَيَفْنِي الْأَجَلَ؛ آرزوهای دراز اعمال انسان را تباه می کند و مرگ را به فراموشی می افکند». (۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم:

«الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَى قُلُوبِ الْغَافِلِينَ؛ آرزوی دور و دراز مایه سلطه شیاطین بر دل های غافلان است». (۲)

باز در حدیثی از همان حضرت آمده است:

«الْأَمَلُ كَالسَّرَابِ يُغَرُّ مَنْ رَأَاهُ وَيَخْلِفُ مَنْ رَجَاهُ؛ آرزوهای دور و دراز همچون سراب است بیننده را می فریبد و آن کس را که بر آن دل ببندد مایوس می سازد». (۳)

\*\*\*

ص: ۱۳۰

---

۱-۱. غررالحکم، ح ۷۲۵۲.

۲-۲. همان، ح ۷۲۰۶.

۳-۳. همان، ح ۷۲۰۷.

و قال عليه السلام

أَقْبِلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُمُ عَاثِرٌ

إِلَّا وَ يَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ .

امام عليه السلام فرمود:

از لغزش های افراد با شخصیت (و جوانمرد) چشم پوشی کنید، چرا که هیچ کس از آنها گرفتار لغزش نمی شود مگر این که دست خدا به دست اوست

و او را بلند می کند. (۱)

ص: ۱۳۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم کلینی در کتاب کافی این حدیث را از امام صادق علیه السلام با تفاوتی نقل کرده است (که قاعدتاً از اجدادش از امیرمؤمنان علی علیه السلام دریافت داشت) و ابن قتیبه در عیون الاخبار آن را آورده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه خود آن را با سند خود نقل کرده است و آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱). در کتاب تمام نهج البلاغه در ضمن یکی از وصایای مشروح امیر مؤمنان ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۴).





چشم پوشی از لغزش جوانمردان

امام علیه السلام در این کلمه حکمت آمیز به لغزش هایی اشاره دارد که گاه از اشخاص با شخصیت سر می زند و همگان را توصیه می کند از آن چشم ببوشند.

می فرماید: «از لغزش های افراد با شخصیت (و) جوانمرد چشم پوشی کنید، چرا که هیچ کس از آنها گرفتار لغزش نمی شود مگر این که دست خدا به دست اوست و او را بلند می کند»؛ (أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُمْ عَائِرٌ إِلَّا وَ يَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ) .

«اقیلوا» از ماده «اقاله» در اصل به معنای باز پس گرفتن معامله در جایی است که خریدار، پشیمان می شود، سپس به هر نوع چشم پوشی اطلاق شده است.

«مروءات» جمع «مروءه» به معنای شخصیت و جوانمردی است.

«عثرات» جمع «عثره» به معنای لغزش و خطاست.

روشن است که هر انسانی- به جز معصومان علیهم السلام- در زندگی خود گرفتار لغزش یا لغزش هایی می شوند. اگر آنها افراد با شخصیت و نیکوکاری باشند باید به موجب حسن اعمال و رفتارشان از این لغزش ها چشم پوشی کرد؛ هر گونه نقل آن برای دیگران یا سرزنش یا بزرگ نمایی کاری است خطا و بر خلاف انصاف و جوانمردی، زیرا خدا هم مدافع این گونه افراد است. امام می فرماید:

هرگاه یکی از این افراد نیکوکار و با شخصیت به زمین بخورند خداوند فوراً وی

را از زمین بلند می کند و اجازه نمی دهد آبروی او برود.

از این جمله حکمت آمیز دو نتیجه می توان گرفت: نتیجه اول که در متن جمله آمده این است که لغزش های نیکوکاران و افراد پاک و با تقوا را باید نادیده گرفت و حسن ظن به آنها را نباید با این لغزش ها به سوء ظن مبدل کرد. این همان چیزی است که در روایت معروف که به صورت ضرب المثل در آمده می خوانیم:

«الْجَوَادُ قَدْ يَكْجِبُوا» یا

«قَدْ يَكْجِبُوا الْجَوَادُ» (اسب ارزشمند و کارآمد گاه ممکن است گرفتار لغزشی شود) و در بعضی از عبارات این جمله به آن افزوده شده که

«الصَّارِمُ قَدْ يَنْبُو؛ شمشیر برنده نیز گاهی کارگر نمی شود».

نتیجه دومی که می توانیم از آن بگیریم این است که اگر راه تقوا و نیکوکاری و جوانمردی را پیش گیریم خداوند به هنگام لغزش ها ما را تنها نمی گذارد و دست ما را می گیرد و از زمین بلند می کند و آبروی ما را حفظ می نماید.

\*\*\*

و قال علیه السلام

قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِزْمَانِ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، فَانْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ .

امام علیه السلام فرمود:

ترس (ناجبا) با ناامیدی مقرون است و کم رویی با محرومیت همراه، فرصت ها همچون ابر در گذرند؛ از این رو، فرصت های نیک را غنیمت بشمارید

(و پیش از آنکه از دست برود، از آن استفاده کنید). (۱)

ص: ۱۳۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: جمعی از دانشمندان اسلامی این حدیث را پیش از سید رضی در کتاب های خود آورده اند از جمله ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) در عیون الاخبار و ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در تحف العقول البته با تفاوتی. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله های حکمت آمیز را در ضمن خطبه ای معروف به خطبه الوسيله با تفاوت هایی نقل کرده است که با این جمله شروع می شود «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ وُجُودَهُ». (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).



نتیجه ترس و کم رویی

امام علیه السلام در این سخن پرمعنای خود به سه نکته مهم اشاره می کند.

نخست می فرماید: «ترس (نابجا) با ناامیدی مقرون است»؛ (قُرْنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ).

بدون شك ترس از عوامل و اشیای خطرناك، حالتی است که خداوند در انسان برای حفظ او آفریده است. هنگامی که حادثه خطرناکی رخ می دهد یا موجود خطرناکی به انسان حمله می کند و خود را قادر بر دفاع نمی بیند ترس بر او غالب می شود و خود را به سرعت از صحنه دور می سازد این گونه ترس منطقی و موهبت الهی برای حفظ انسان از خطرات است. هر گاه سیلاب عظیمی حرکت کند و انسان خود را در مسیر آن ببیند و بترسد و با سرعت خود را کنار بکشد چه کسی می گوید این صفت مذموم است؟ ترس بجا سپری است در برابر این گونه حوادث.

ولی ترس نابجا که ناشی از توهم یا ضعف نفس یا عدم مقاومت در مقابل مشکلات باشد به یقین مذموم و نکوهیده است و این گونه ترس هاست که انسان را از رسیدن به مقاصد عالیه باز می دارد. به همین دلیل از قدیم گفته اند: شجاعان اند که به موفقیت های بزرگ دست می یابند.

شاعر می گوید: مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ مَاتَ هَمًّا وَ نَالَ بِاللَّذَةِ الْجَسُورُ

«کسی که ملاحظه سخنان این و آن کند (و از آن بترسد) از غصه می میرد؛ ولی افراد جسور و شجاع به لذات و کامیابی ها می رسند».

واژه «هیبه» گاه به معنای شکوه و جلال آمده که موجب خوف دیگران می شود و گاه به معنای ترس است و در جمله بالا معنای دوم اراده شده است آن هم ترس بیجا، و واژه «خیبه» به معنای خسران و شکست و ناکامی و محرومیت است و این دو همواره با هم قرین اند و به این ترتیب امام می خواهد پیروان خود را به شجاعت در تمام امور دعوت کند.

در جمله کوتاه و پرمعنای دوم می فرماید: «کم رویی با محرومیت همراه است»؛ (وَ الْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ).

حیاء مانند هیبت دو معنای باارزش و ضد ارزش دارد؛ حیای ارزشمند آن است که انسان از هر کار زشت و گناه و آنچه مخالف عقل و شرع است بپرهیزد و حیای ضد ارزش آن است که انسان از فراگرفتن علوم و دانش ها و یا سؤال کردن از چیزهایی که نمی داند یا احقاق حق در نزد قاضی و جز او اجتناب کند، همان چیزی که در عرف، از آن به کم رویی ناشی از ضعف نفس تعبیر می شود.

منظور امام علیه السلام در گفتار بالا همان معنای دوم است که انسان را گرفتار محرومیت ها می سازد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ حَيَاءٌ عَقْلٍ وَ حَيَاءٌ حُمَقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ وَ حَيَاءُ الْحُمَقِ هُوَ الْجَهْلُ؛ شرم و حیا دو گونه است حیاى عاقلانه و حیاى احمقانه؛ حیاى عاقلانه از علم سرچشمه می گیرد و حیاى احمقانه از جهل». (۱)

در حدیثی نیز از امام صادق آمده است که فرمود:

«الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ فَمِنْهُ ضَعْفٌ وَ مِنْهُ قُوَّةٌ وَ إِسْلَامٌ وَ إِيمَانٌ؛ حیا بر دو گونه است قسمی از آن ضعف

ص: ۱۳۷

---

۱-۱). کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۶.





و ناتوانی و قسمی دیگر، قوت و اسلام و ایمان است» (۱).

در حدیث دیگری در غرر الحکم از علی علیه السلام آمده است:

«مَنْ اسْتَحْيَى مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ فَهُوَ أَحْمَقُّ؛ کسی از گفتن حق شرم کند احمق است» (۲).

بعضی از علما در تعریف حیا چنین گفته اند: «حیا ملکه ای نفسانی است که سبب انقباض و خودداری نفس از انجام کارهای قبیح و انزجار از اعمال خلاف آداب به سبب ترس از ملامت می شود». البته این همان حیا ممدوح و باارزش است.

در تفسیر حیا مذموم گفته اند: «همان انقباض نفس و خودداری از انجام کارهایی است که قبیح نیست، بلکه لازم است انسان بر اثر کم رویی آن را ترک می کند» (۳).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره می خوانیم:

«مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ؛ افراد کم رو کم دانش اند» (۴).

آن گاه امام در سومین جمله حکمت آمیز به اهمّیت استفاده از فرصت ها پرداخته می فرماید: «فرصت ها همچون ابر در گذرند، از این رو فرصت های نیک را غنیمت بشمارید (و پیش از آن که از دست برود از آنها استفاده کنید)؛ (وَ الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ) (۵)، فَأَنْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ».

منظور از فرصت، آماده شدن کامل اسباب کار خوب است مثل این که تمام مقدمات جهت تحصیل علم برای کسی فراهم گردد؛ هم تن سالم دارد، هم

ص: ۱۳۹

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۲.

۲- ۲. غرر الحکم، ح ۹۸۸.

۳- ۳. سفینه البحار، ماده حیا.

۴- ۴. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۳.

۵- ۵. «السحاب» به گفته لسان العرب جمع «سحابه» به معنای ابر است و جمع الجمع آن «سُحُب» بر وزن «کُتُب» است.

هوش و استعداد، هم استاد لایقی آماده تدریس او و هم فضای آموزشی خوبی در اختیار اوست که در عرف نام آن را فرصت می گذارند و از آنجایی که فرصت ها ترکیبی از عوامل متعددی است و هر کدام از این عوامل ممکن است بر اثر تغییراتی زایل شود از این رو فرصت ها زودگذرند.

لذا در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم:

«الْفُرْصَةُ سَرِيحَةٌ الْفُؤْتِ بِطَيْبَةِ الْعُودِ؛ فَفُرْصَةُ بَأْسَرَةٍ مِنْ يَدِ الْوَقْتِ وَبِهِ زَحْمَةٌ بِدَسْتِ الْوَقْتِ» (۱).

به همین دلیل روایات فراوانی در باب «اغتنام فرصت» آمده است و به ما دستور داده اند فرصت ها را غنیمت بشمریم، چرا که ترک آن اندوه بار است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه در ضمن وصایایی که به فرزند دلبندهش امام مجتبی علیه السلام می کند می فرماید:

«بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً؛ بِسِرَاغِ اسْتِفَادَةٍ مِنْ فُرْصَةٍ يَرُودُ (پیش از آنکه از دست برود و) مایه اندوه گردد».

به هر حال تمام مواهب الهی که در دنیا نصیب انسان می شود فرصت های زودگذرند؛ جوانی، تندرستی، امنیت، آمادگی روح و فکر، بلکه عمر و حیات انسان همگی فرصت های زودگذری هستند که اگر آنها را غنیمت نشمریم و بهره کافی نگیریم نتیجه ای اندوهبار خواهد داشت.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی

\*\*\*

ص: ۱۴۰

و قال علیه السلام

لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ الشَّرُّ .

امام علیه السلام فرمود:

ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) و الا (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد،

هرچند زمانی طولانی این سیر در تاریکی بگذرد. (۱)

سید رضی در ادامه این سخن می گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح

ص: ۱۴۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود در حوادث سنه ۲۳ آن را ضمن خطبه ای از امام نقل کرده است و ازهری در کتاب تهذیب اللغه نیز آن را آورده است. مورخان نوشته اند این سخن جزء خطبه ۷۴ بوده است که امام در روز شوری بعد از مرگ عمر و اجتماع شش نفر برای انتخاب خلیفه فرموده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۳۳). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را ضمن خطبه ۳۸ (طبق شمارش همان کتاب) نقل می کند. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۹۷). در بعضی از نقل ها آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام این سخن را درباره ماجرای سقیفه فرمود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۵۲).

امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها؛

(قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَفَصِيحِهِ وَمَعْنَاهُ أَنَا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا أَذِلَّةً وَذَلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجْزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا) .

\*\*\*

ص: ۱۴۲

اگر حق ما را بگیرند...

این جمله حکمت آمیز خواه مقارن ایام سقیفه گفته شده باشد یا در شورای شش نفره عمر برای انتخاب خلیفه پس از او، اشاره به مسئله خلافت دارد که حق مسلم اهل بیت و امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. می فرماید: «ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) و گرنه (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هرچند زمانی طولانی این سیر در تاریکی بگذرد»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَا، وَإِلَّا رَكَبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ الشَّرِيُّ).

با توجه به این که «اعجاز» جمع «عجز» به معنای پشت و «شیری» به معنای سیر شبانه است مفسران در این که منظور از این تشبیه چیست، احتمالاتی داده اند: مرحوم سید رضی می گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَ هَذَا مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَ فَصِيحِهِ وَ مَعْنَاهُ أَنَا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا أَذْلَاءَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجْزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَ الْأَسِيرِ وَ مَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا).

تفسیر دیگر اینکه منظور این است اگر حق ما را به ما ندهند به زحمت

و مشقت فراوان خواهیم افتاد همان گونه که شخص ردیف دوم به هنگام سوار شدن بر شتر چنین حالی را خواهد داشت.

تفسیر سوم این که اگر ما به حقان نرسیم مخالفان ما برای مدتی طولانی ما را به عقب خواهند انداخت و ما هم طبق فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صبر می کنیم و برای گرفتن حق خویش دست به شمشیر نخواهیم برد.

این احتمال نیز بعید نیست که هر سه تفسیر در مفهوم کلام امام جمع باشد به این معنا که اگر ما را از حق خود محروم سازند هم ما را به خواری می کشانند و هم به زحمت و مشقت می افکنند و هم مدت طولانی ما را از حقان محروم می دارند و به فرمان پیغمبر اکرم ناچاریم صبر کنیم.

هر یک از این تفسیرهای سه گانه را انتخاب کنیم اشاره به این نکته است که مخالفان ما افراد بی رحمی هستند که تنها به غصب حق ما قناعت نمی کنند، بلکه اصرار دارند ما را به ذلت و زحمت بیفکنند و هر چه بیشتر رسیدن ما را به حقان تأخیر بیندازند، همان گونه که تاریخ این واقعت را نشان داد که دشمنان امام هفتاد سال بر فراز تمام منابر در سراسر جهان اسلام آن حضرت را لعن می کردند و فرزندانش را در کربلا به خاک و خون کشیدند و خاندان او را به اسارت کشاندند و آنچه از دستشان بر می آمد از ظلم و ستم بود روا داشتند ولی آنها صبر کردند، تا این شب تاریک و سیاه و ظلمانی برطرف شود و البته باور ما این است که پایان این شب سیاه و ظلمانی همان ظهور مهدی موعود خواهد بود که در آن زمان حق به صاحب حق می رسد و جهان دگرگون می شود و عالم دیگری جای این عالم ظلمانی را خواهد گرفت.

\*\*\*

و قال علیه السلام

مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که عملش او را (از پیمودن مدارج کمال) کند سازد

نسبش به او سرعت نخواهد بخشید. (۱)

ص: ۱۴۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: ابن اثیر در کتاب نهایی همین کلام حکمت آمیز را با تفاوتی نقل کرده که نشان می دهد آن را از جای دیگری گرفته است و نیز ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و آمدی در غررالحکم آن را از علی علیه السلام نقل کرده اند در حالی که فخر رازی در تفسیر خود آن را (ذیل آیه ۸۱ سوره بقره) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده (و این دو منافاتی با هم ندارد، زیرا امیر مؤمنان باب مدینه علم النبی است و علوم زیادی را از پیامبر فرا گرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴). قابل توجه این که مرحوم سید رضی در حکمت ۳۸۹ عین این جمله را آورده و نسخه دیگری با کمی تفاوت برای آن ذکر کرده است. در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله های حکمت آمیز را نیز در ضمن خطبه ای معروف به «خطبه الوسیله» آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۹).





مرد عمل باش!

امام علیه السلام در این سخن پربار و حکمت آمیز به اهمیت عمل صالح و نیک در سرنوشت انسان اشاره دارد و تلویحاً کسانی را که بر نسب خود تکیه می کنند در خطا می شمرد و می فرماید: «کسی که عملش او را (از پیمودن مدارج کمال) کند سازد نَسَبش به او سرعت نخواهد بخشید»؛ (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ).

قرآن مجید و روایات اسلامی در جای جای خود بر فرهنگ عمل تکیه کرده است و آن را مقدم بر هر چیز می شمرد و این آیه شریفه قرآنی که به صورت شعار برای مسلمانان در آمده شاهد این گفتار است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ». ۱

درست است که نسب عالی یکی از مزایای اجتماعی افراد محسوب می شود ولی در واقع جنبه تشریفاتی دارد؛ آنچه به حقیقت و واقعیت مقرون است اعمال خود انسان است و بسیار دیده ایم افرادی که از خانواده های پایین بودند به سبب جد و جهد و تلاش و کوشش به مقامات عالی رسیده اند در حالی که افراد دیگری با نسب های عالی بر اثر سستی و تنبلی خوار و بی مقدار شدند.

از آنچه گفتیم روشن می شود که عمل در اینجا-بر خلاف آنچه ابن ابی الحدید نگاشته-به معنای عبادت نیست بلکه هر گونه عمل مثبت معنوی

و مادی را شامل می شود.

در حدیث معروف و مشروحی این حقیقت در لباس دیگری از امام سجاد نقل شده است و خلاصه حدیث چنین است که «اصمعی» می گوید: شبی در مکه بودم که شبی مهتابی بود هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می کردم صدای زیبا و غم انگیزی گوش مرا نوازش داد. به دنبال صاحب صدا می گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود. دست در پرده خانه کعبه افکنده و با جمله های پر معنا و تکان دهنده ای با خدا مناجات می کند.

مناجات او مرا سخت تحت تأثیر قرار داد. آن قدر ادامه داد و گفت و گفت که مدهوش شد و به روی زمین افتاد. نزدیک رفتم و سرش را به دامان گرفتم و به صورتش خیره شدم دیدم امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است. سخت به حال او گریستم. قطره اشکم بر صورتش افتاد و به هوش آمد و فرمود:

«مَنْ الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنِ ذِكْرِ مَوْلَايَ؛ کیست که مرا از یاد مولایم به خود مشغول داشته» عرض کردم: «اصمعی» هستم ای سید و مولای من این چه گریه و چه زاری است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی. مگر خدا در مورد شما فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» ۱ امام برخاست و نشست و فرمود:

«هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَ أَحْسَنَ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَ خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَ لَوْ كَانَ وَلَعْدًا قُرَشِيًّا؛ هیهات هیهات خداوند بهشت را برای مطیعان و نیکوکاران آفریده، هرچند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده، هرچند فرد بزرگی از قریش باشد مگر این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: هنگامی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد نسب ها به درد نمی خورد و کسی از آن سؤال نمی کند». (۱)

ص: ۱۴۸

---

۱-۲). بحر المحبه غزالی، ص ۴۱-۴۴ (با تلخیص). علاقه مندان می توانند برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیه ۱۰۱ سوره «مؤمنون» مراجعه کنند.

شبه همین داستان در بحار الانوار، جلد ۴۶، صفحه ۸۱، از طاووس یمانی نقل شده است.

تنها مسئله معاد و نجات یوم القیامه نیست که نسب‌ها در آن تأثیری ندارد بلکه در گرو اعمال آدمی است، در دنیا نیز افرادی را می‌شناسیم که از نسب‌های برجسته‌ای برخوردار بودند؛ اما بر اثر سستی و تبلی عقب ماندند و راه به جایی نبردند و افرادی را سراغ داریم که از نظر نسب از یک خانواده به ظاهر پایین اجتماعی بودند؛ ولی لیاقت و کاردانی و تلاش و کوشش آنها را به مقامات بالا رساند.

سعدی حال این دو گروه را در شعر خود به خوبی سروده است و می‌گوید:

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که ما در روایات اسلامی درباره فضیلت سادات و فرزندان پیامبر مطالب زیادی داریم و در نامه مالک اشتر، علی علیه السلام به او توصیه می‌کند که فرماندهان لشکرش را از خانواده‌های اصیل برگزیند

(ثُمَّ الصِّقِّ بِذَوِي الْأَحْسَابِ ...) و در دستورات مربوط به انتخاب همسر نیز آمده است که همسران خود را از خانواده‌های اصیل برگزینید و اینها نشان می‌دهد که نسب و اصالت خانوادگی نیز مؤثر است.

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این که منظور امام از نسب، نسب‌های تشریفاتی دنیوی است که فلان کس شاهزاده است یا پدرانیش از مالکان بزرگ و ثروتمندان معروف شهر بوده‌اند؛ و اما نسب‌های معنوی که بر اساس ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی بنا شده به یقین مؤثر و در عین حال باز هم اصالت با عمل است و این گونه نسب‌ها نیز در درجات بعد قرار دارد.

ص: ۱۴۹

به همین دلیل افرادی از خانواده های اصیل بوده اند، همچون فرزند نوح و جعفر کذاب که بر اثر سوء عمل به اشقیا پیوستند و برعکس افرادی از خانواده های فاسد بودند که بر اثر حسن عمل در صف سعدا جای گرفتند.

در حدیثی در حالات «سعد بن عبد الملک» که از خاندان بنی امیه بود آمده است که نزد امام باقر علیه السلام آمد و همچون زنان مصیبت زده گریه و ناله می کرد.

امام علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: چگونه نگریم در حالی که من از همان طایفه ای هستم که به عنوان شجره ملعونه در قرآن از آنها نام برده شده! امام علیه السلام فرمود: تو از آنها نیستی؛ گرچه از بنی امیه ای؛ ولی از ما اهل بیتی. آیا این آیه را نشنیدی که خداوند از زبان ابراهیم در قرآن فرموده: «فَمَنْ تَبَعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ آن کس که از من پیروی کند او از من (و از خانواده من) است». (از این رو سعد را به موجب اعمال نیکش سعد الخیر می نامیدند). (۱)

\*\*\*

ص: ۱۵۰

و قال عليه السلام

مِنْ كَفَارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ .

امام علیه السلام فرمود:

از جمله کفارۀ های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن

و تسلی دادن به افراد غمگین است. (۱)

ص: ۱۵۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: این سخن حکمت آمیز را ابو حیان توحیدی که پیش از سید رضی می زیسته در البصائر و الذخائر و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم، سبط ابن جوزی در تذکره الخواص آورده است. با توجه به اینکه ابن جوزی در کتاب خود تصریح می کند این کلمات را که با سندهای معتبری نزد من ثابت شده در کتاب خود آورده ام، نشان می دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این جمله های حکمت آمیز در ضمن خطبه ای معروف به «خطبه الوسيله» آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸).



## کفاره گناهان بزرگ

امام علیه السلام در این سخن نورانی اش اشاره به بعضی از کفارات گناهان بزرگ می کند؛ کفاره ای که می تواند آن گناه را جبران نماید. می فرماید: «از جمله کفاره های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن و تسلی دادن به افراد غمگین است»؛ (مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ).

«ملهوف» معنای وسیعی دارد که هر فرد مظلوم و بیچاره ای را شامل می شود؛ خواه بیمار باشد یا گرفتار طلبکار و یا فقیر نادار و یا زندانی بی گناه. کسی که به کمک این گونه افراد بشتابد می تواند عفو الهی را در برابر گناهایی که انجام داده به خود متوجه سازد.

«مکروب» به هر شخص غمگین گفته می شود؛ خواه غم او در مصیبت عزیزش باشد یا غم بیماری یا فقر یا شکست در امر تجارت و یا هر غم دیگر.

«تنفیس» همان زدودن غم است. در جایی که ممکن است عامل غم برطرف شود زدودنش از این طریق خواهد بود؛ مانند زدودن فقر از طریق کمک مالی و آنجا که نمی توان عامل آن را برطرف کرد می توان از طریق تسلی دادن، غم و اندوه را سبک نمود مانند کسی که عزیزش را از دست داده با تسلیت گفتن و دلداری دادن به وسیله دوستان، غم و اندوهش کاهش می یابد یا برطرف می شود. اینها همه مصداق تنفیس است.

در یک جمله کمک های مردمی در اسلام به هر شکل و به هر صورت اهمیت فوق العاده ای دارد؛ هم موجب برکت در زندگی و هم سبب برطرف شدن بلاها و هم کفاره گناهان است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این سخن حکمت آمیز با اضافاتی آمده است.

می فرماید:

«مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، إِقْرَاءُ الضُّيُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْفَضَائِلِ اضْطِغَاعُ الصَّنَائِعِ، وَبَثُّ الْمَعْرُوفِ؛ از جمله کفارات گناهان بزرگ کمک به مظلوم و از برترین فضایل اخلاقی برطرف ساختن غم اندوهگین و پذیرایی از مهمانان و از افضل فضایل، نیکی کردن و نشر کارهای پسندیده است.» (۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

«مَنْ أَعَانَ مُؤْمِنًا نَفَسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ثَلَاثًا وَ سَبْعِينَ كُرْبَةً وَاحِدَةً فِي الدُّنْيَا وَ ثِنْتَيْنِ وَ سَبْعِينَ كُرْبَةً عِنْدَ كُرْبِهِ الْعُظْمَى قَالَ حَيْثُ يَتَشَاغَلُ النَّاسُ بِأَنْفُسِهِمْ؛ کسی که انسان باایمانی را یاری دهد خداوند متعال هفتاد و سه اندوه را از او زایل می کند؛ یکی در دنیا و هفتاد و دو اندوه به هنگام اندوه بزرگ (در قیامت) در آنجا که همه مردم مشغول به خویشند.» (۲)

کفاره-چنان که از نامش پیداست-چیزی است که امر دیگری را می پوشاند.

در روایات اسلامی امور زیادی به عنوان کفاره گناه ذکر شده است؛ از جمله: فقر، بیماری، ترس از حاکم ظالم، خسارات مالی، غم و اندوه، ترس و وحشت، سجده های طولانی، انجام حج و عمره، زیارت قبور معصومان علیهم السلام مخصوصاً زیارت امام حسین علیه السلام و صلوات بر محمد و آل محمد. (۳)

ص: ۱۵۴

۱-۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۲.

۳-۳. برای آگاهی از روایات مربوط به این موضوع می توانید به میزان الحکمه، ح ۶۶۶۱-۶۶۹۹ (باب مکفرات الذنوب) مراجعه نمایید.



این سخن را با کلامی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام پایان می دهیم که می فرماید:

«مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيَكْتَبْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا؛ کسی که توانایی ندارد کفاره ای برای گناهان خود فراهم سازد فراوان بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد که گناهان را نابود می کند».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ص: ۱۵۵

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۴۷، ح ۲.



و قال علیه السلام

يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ

وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَأَحْذَرُهُ .

امام علیه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! هنگامی که می بینی پروردگارت نعمت هایش را پی در پی بر تو می فرستد در حالی که تو معصیت او را می کنی از او بترس

(مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد). (۱)

ص: ۱۵۷

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: این سخن حکمت آمیز را آمدی در غررالحکم با تفاوتی آورده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است و همچنین ابن جوزی در تذکره الخواص. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز ضمن کلام مبسوطی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شخص نیازمندی فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۵۶).



از مهلت الهی بترس

امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیزش به گنهکاران مغرور هشدار می دهد و می فرماید: «ای فرزند آدم! هنگامی که می بینی پروردگارت نعمت هایش را پی در پی بر تو می فرستد در حالی که تو معصیت او را می کنی از او بترس (مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد)»؛ (یا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ).

گنهکاران سه دسته اند: گروهی آلودگی کمی دارند و یا اعمال نیک بسیار توأم با صفای دل. خداوند این گروه را در همین جهان گرفتار مجازات هایی می کند تا پاک شوند و پاک از جهان بروند.

گروه دیگری گناهان سنگین تر و مجازات بیشتری دارند که خداوند به آنها فرمان توبه داده و اگر توبه نکنند در آخرت گرفتارند.

گروه سومی هستند که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده اند خداوند آنها را در همین دنیا گرفتار عذاب استدراج می کند. منظور از عذاب استدراجی این است که لطف و رحمت خود را از آنها می گیرد و توفیق را از آنها سلب می کند، میدان را برای آنها باز می گذارد، بلکه هر روز نعمت بیشتری به آنها می دهد تا پشت آنها از بار گناه سنگین گردد. ناگهان مجازات سنگین و دردناکی به سراغشان می آید و آنها را در هم می کوبد و به یقین مجازات در این حالت که

در ناز و نعمت به سر می برند بسیار دردناک تر است. این درست به آن می ماند که شخصی ساعت به ساعت از شاخه های درختی بالا برود و هنگامی که به انتهای آن برسد ناگهان تعادل خود را از دست بدهد و فرو افتد و تمام استخوان هایش در هم بشکند.

قرآن مجید بارها به عذاب استدراجی اشاره می فرماید؛ درباره گروهی از امت های پیشین می گوید: ما آنها را گرفتار رنج و ناراحتی ساختیم شاید بیدار شوند و تسلیم گردند... «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ هنگامی که آنچه را به آنها تذکر داده شده بود به فراموشی سپردند درهای همه چیز (از نعمت ها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و به آن دل بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) و در این هنگام همگی مأیوس شدند». (۱)

در سوره اعراف آیه ۱۸۲ و ۱۸۳ نیز می خوانیم: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسَبَدُرْجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ\* وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»؛ و آنها که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد\* و به آنها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد) زیرا تدبیر من قوی (و حساب شده) است».

در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده:

«إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِقْمِهِ وَ يُذَكِّرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَأَذْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمِهِ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَ يَتِمَادَى بِهَا؛ هنگامی که خداوند نیکی بنده ای را بخواهد، به هنگامی که گناهی انجام می دهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که بدی برای بنده ای (بر اثر اعمالش بخواهد) هنگامی که گناهی

ص: ۱۶۰

می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش کند و به کار خود ادامه دهد و این همان چیزی است که خداوند متعال می فرماید: «سَنَسِئَلُ تَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» بالنعم عند المعاصی؛ ما آنها را تدریجا از آنجا که نمی دانند (به سوی عذاب) می بریم با بخشیدن نعمت به هنگام گناه». (۱)

در اینجا این سؤال پیش می آید که کار خداوند هدایت و بیدار ساختن است نه غافل کردن و گرفتار نمودن. در پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه داشت که توفیقات الهی بر اثر لیاقت هاست؛ گاه افرادی چنان مست و مغرور و سرکش می شوند که هر گونه شایستگی هدایت را از دست می دهند و در واقع اعمال آنهاست که آنها را آن قدر از خدا دور کرده که حتی لیاقت هشدار ندارند، بلکه به عکس مستحق مجازات های سنگین اند.

\*\*\*

ص: ۱۶۱

---

۱-۱). کافی، ج ۲، ص ۴۵۲، ح ۱.





و قال علیه السلام

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ .

امام علیه السلام فرمود:

هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر این که در سخنان بی اندیشه ای که از او صادر می شود و در صفحه صورتش،

آشکار می گردد. (۱)

ص: ۱۶۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام نورانی و پر معنا را ابو عثمان جاحظ در کتاب المائمه المختاره من کلامه علیه السلام پیش از سید رضی آورده است و بعد از سید رضی نیز قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و همچنین گروه دیگری نیز در کتاب های خود آن را آورده اند. منصور دوانیقی (خلیفه عباسی) از این کلمه حکمت آمیز در یکی از خطبه های خود به نفع خویش بهره برداری کرده است آنجا که می گوید: «مَعَشَرَ النَّاسِ لَا تُضْمَرُوا غَشَّ الْأَيْمَةِ فَإِنَّهُ مَنْ أَضْمَرَ ذَلِكَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَى سَيِّقَاتِ لِسَانِهِ، وَفَلَتَاتِ أَقْوَالِهِ، وَسَيِّحِنِهِ وَجْهِهِ؛ ای مردم خیانت نسبت به پیشوایان را در دل پنهان نکنید، زیرا هر کس نیتی در دل داشته باشد خداوند آن را در سخنانی که از او صادر می شود و اشتباهات لفظی و صفحه صورتش ظاهر خواهد ساخت». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز آن را لای اندرزهای امام به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی علیه السلام آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۸۳).



برای همیشه پنهان نمی ماند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش به یکی از اصول مهم روان شناسی اشاره کرده می فرماید: «هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر این که در سخنان بی اندیشه ای که از او صادر می شود و در صفحه صورتش، آشکار می گردد»؛ (مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ (۱) لِسَانِهِ، وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ).

این نکته مسلم است که اعمال انسان بازتاب نیت، خواسته ها و سجایای اوست که به صورت طبیعی ظاهر می گردد؛ بخشی از آن اختیاری است مثل این که به هنگام ترسیدن از چیزی تصمیم به فرار می گیرد و بخش دیگری غیر اختیاری است که مثلاً در پریدن رنگ از صورت او احساس می شود یا به هنگام غضب صورتش بی اختیار برافروخته می گردد و گاه اندامش می لرزد و نیز عکس العمل هایی در افعال و اعمال خود ظاهر می سازد.

اما گاه می شود انسان چیزی در درون دارد که نمی خواهد آن را آشکار کند در این صورت سعی می کند دوگانگی در میان سخن و کردار خود با آنچه در درون دارد ایجاد کند این دوگانگی در آنجا که انسان هشیار و مراقب باشد ممکن است ظاهر نشود، اما به هنگام غفلت و عدم توجه، آنچه در درون است خود را در عمل یا سخن های نیندیشیده ظاهر می کند. به علاوه پنهان کردن بخش غیر

ص: ۱۶۵

---

۱-۱). «فَلَتَاتِ» جمع «فَلْتَةٌ» به معنای کار یا سخنی است که بدون فکر از انسان صادر می شود.

اختیاری مانند آثاری که در چهره انسان نمایان می شود کار آسانی نیست.

این پدیده قانونی در روان شناسی است که به وسیله آن بسیاری از مجرمان را به اعتراف وامی دارند و مطالبی را که اصرار بر اخفایش دارند آشکار می سازند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام این قانون مهم را در عبارتی کوتاه و بسیار پرمعنا در بالا بیان فرموده است.

در قرآن مجید درباره منافقان می خوانیم: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ\* وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ آیا کسانی که در دل هایشان بیماری (نفاق) است گمان کردند خداوند کینه هایشان را آشکار نمی سازد\* و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنان را با قیافه هایشان بشناسی، هر چند می توانی آنها را از طرز سخنانشان شناسایی کنی و خداوند اعمال شما را می داند». (۱)

همان گونه که منافقان و مجرمان را می توان از سخنان ناسنجیده و اشتباه آلود یا از رنگ رخساره آنها شناخت، نیکوکاران و مؤمنان راستین را هم می توان از این طریق شناسایی کرد، لذا قرآن درباره یاران صدیق پیامبر می فرماید: «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» ۲ این اثر سجده لازم نیست که حتماً به صورت پینه های پیشانی باشد، بلکه نورانیت درون سبب نورانیت برون می شود.

این اصل کلی نه تنها در کلمات حکما و اندیشمندان و روان شناسان آمده، بلکه در اشعار شعرا نیز بازتاب گسترده ای دارد. بسیاری از ادیبان عرب و عجم در این زمینه اشعاری سروده اند «ابن معتر» شاعر عرب می گوید: تَفَقَّدَ مَسَاقِطَ لَحْظِ الْمُرِيبِ

ص: ۱۶۶

«از نگاه کردن مشکوک و خطرناک حال او را بشناس-زیرا چشم‌ها صورت دل‌ها است.

و به سخنان نسنجیده اش دقت کن، زیرا این سخنان میوه‌های عیوب را می‌چیند. (و در اختیار تو می‌گذارد)».

سعدی نیز در شعر معروفش می‌گوید:

گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون پنهان نمی‌ماند که خون از آستانم می‌رود

در جای دیگر می‌گوید: ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر

\*\*\*

ص: ۱۶۷



و قال علیه السلام

امش بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ .

امام علیه السلام فرمود:

با بیماری ات همراهی کن مادامی که با تو همراهی می کند. (۱)

ص: ۱۶۹

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که این کلام حکمت آمیز را در کتاب خود نقل کرده اند مرحوم آمدی در غررالحکم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵). همچنین قطب الدین راوندی در کتاب الدعوات آن را ذکر کرده است و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله با چند جمله مناسب آن در ضمن اندرزنامه امام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام آمده ولی این کتاب مدرکی برای آن ذکر نکرده است.





### مدارا کردن با بیماری

امام علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز خود به یک اصل مهم بهداشتی و درمانی اشاره می کند می فرماید: «با بیماری ات بساز مادامی که با تو همراهی می کند»؛ (اَمْشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ).

اشاره به این که تا زمانی که بیماری فشار شدید نیاورده بگذار بدنت بدون نیاز طیبیان و دارو آن را دفع کند.

این مسئله شاید در آن روز که امام این را می فرمود روشن نبود؛ اما امروز روشن است که بدن خود دارای نیروی دفاعی است و هرگاه بیماری با استفاده از قدرت دفاعی بدن از بین برود هم زیان های دارو و درمان را ندارد و هم بدن را تقویت کرده و برای آینده بیمه می کند. البته هرگاه نیروی دفاعی بدن عاجز بماند باید با استفاده از طیب و دارو به کمک او شتافت تا بیماری را دفع کند.

اضافه بر این بسیاری از بیماری ها دورانی دارد که با پایان دورانش خود به خود دفع می شود. از این گذشته انسان وقتی در مقابل بیماری تسلیم می شود و با مختصر ناراحتی در بستر می خوابد به خودش تلقین بیماری می کند، تلقین خود اثر تخریبی دارد. به عکس اگر برخیزد و کار روزانه خود را ادامه دهد عملاً تلقین سلامت کرده و در روح او بسیار مؤثر است.

این نکته امروز بر همه روشن است که هر دارو هرچند اثر درمانی داشته

باشد، زبانی نیز با خود همراه دارد. در حدیثی از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«لَيْسَ مِنْ دَوَاءٍ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً وَ لَيْسَ شَيْءٌ فِي الْيَدَيْنِ أَنْفَعُ مِنْ إِمْسَاكِ الْيَدِ إِلَّا عَمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ؛ هیچ دارویی نیست مگر این که دردی را تحریک می کند و هیچ چیز در بدن سودمندتر از امساک جز نسبت به چیزی که به آن نیاز دارد نیست».<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم:

«ادْفَعُوا مُعَالَجَةَ الْأَطْبَاءِ مَا أَنْدَفَعَ الْمَدَاوَاهُ عَنْكُمْ؛ از معالجه طبیبان پرهیز کنید تا زمانی که بیماری به شما فشار نیاورده است».<sup>(۲)</sup>

این سخن به بیان دیگری نیز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

«لَمَّا تَضَطَّعَ مِمَّا اسْتِطَعْتَ الْقِيَامَ مَعَ الْعَلَّةِ؛ تا زمانی که می توانی با داشتن بیماری سرپا باشی در بستر نخواب».<sup>(۳)</sup> و نظیر این روایت روایات دیگری نیز هست.

تکرار می کنیم: مفهوم این سخنان این نیست که انسان با طیب و دارو خود را معالجه نکند بلکه مفهومی آن است که در مراجعه به طیب و استفاده از داروها - که معمولاً آثار زیان باری دارد- عجله ننماید.

بعضی از شارحان، برای این حدیث به جای این معنای طبی و درمانی مفهوم اخلاقی ذکر کرده اند و گفته اند: انسان باید در برابر حوادث و مشکلات و بیماری ها خویشتن دار باشد و تا می تواند با مشکلات بسازد و زبان به شکایت نگشاید که با روح رضا و تسلیم سازگار نیست.

ولی این معنا با ظاهر جمله و روایات مشابه که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

ص: ۱۷۲

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۶۸، ح ۱۸.

۲-۲. همان، ص ۶۳، ح ۴.

۳-۳. همان، ج ۷۸، ص ۲۰۴، ح ۷.

و قال عليه السلام

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ .

امام علیه السلام فرمود:

برترین نوع پارسایی مخفی داشتن پارسایی است. (۱)

ص: ۱۷۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این جمله حکمت آمیز را قبل از سید رضی مرحوم کلینی در کتاب روضه کافی آورده است (البته ما آن را در روضه کافی نیافتیم) و سبط بن جوزی (متوفای ۵۹۷) در کتاب تذکره الخواص آن را با تفاوتی نقل کرده است به این صورت: «افضل الزهد اخفائه». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶). در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۶، باب استحباب الزهد فی الدنيا، آن را با اضافه جمله های دیگری ذکر کرده و در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۶، ح ۲۳ به نقل از روضه الواعظین این جمله حکمت آمیز، با جمله های دیگری ذکر شده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته اند. در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز را در ضمن خطبه ای معروف به «خطبه الوسيله» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۴۸).



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و گهربارش می فرماید: «برترین نوع پارسایی مخفی داشتن پارسایی است»؛ (أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ).

این سخن اشاره به برنامه ای است که زاهدان ریایی در آن عصر و این عصر برای جلب قلوب مردم انتخاب می کردند؛ لباس های ساده و مندرس و گاه از کرباس و خانه ای محقر و طعامی بسیار ساده برای خود برمی گزیدند تا مردم به آنها اقبال کنند و گاه آنها را مستجاب الدعوه پندارند و از این طریق مقامی در اجتماع پیدا کنند و یا اموالی را پنهانی گرد می آوردند. بسیار می شد که زندگانی درونی و بیرونی آنها با هم بسیار متفاوت بود و با توجه به این که ریاکاری نوعی شرک و خودپرستی است آنها گرچه ظاهراً زاهد ولی در باطن مشرک بودند و گاه سرچشمه خطراتی برای جامعه می شدند.

زاهد واقعی آن کس نیست که به سراغ دنیا رفته، ولی چون آن را به چنگ نیاورده ناچار لباس زهد به خود پوشیده است. زاهد واقعی کسی است که دنیا به سراغش آمده و او آن را نپذیرفته و زندگی زاهدانه را بر نعیم دنیا ترجیح داده است. همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۳۲ از خطب نهج البلاغه می فرماید:

«وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُمُّوْلَهُ نَفْسِهِ وَ انْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصَبَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعِ وَ تَزَيَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ وَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي

مَرَّاحٌ وَلَا مَغْدَى؛ بعضی از آنها کسانی هستند که ناتوانی اشان آنها را از رسیدن به جاه و مقام بازداشته و دستشان از همه جا کوتاه شده آنگاه خود را به زیور قناعت آراسته و به لباس زاهدان زینت بخشیده اند در حالی که در هیچ زمان نه در شب و نه در روز در سلک زاهدان راستین نبوده اند».

بسیاری از بنیان گذاران مذاهب باطله نیز در سلک همین زاهدان ریایی بودند.

به تعبیری دیگر: زاهد کسی است که وابسته به دنیا و اسیر آن نباشد نه آن کس که دستش از همه چیز ته است. همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در تفسیر زهد از آیه شریفه «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»<sup>۱</sup> استفاده کرده است و می فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است، خداوند سبحان می فرماید: بر گذشته تأسف نخورید و نسبت به آنچه به شما داده است دلبنده و شاد نباشید».<sup>(۱)</sup>

امام علیه السلام در روایت دیگری که در غرر الحکم آمده تعبیر جالب دیگری دارد و می فرماید:

«الزُّهْدُ أَقَلُّ مَا يُوجَدُ وَ أَجَلُّ مَا يَعْهَدُ وَ يَمْدَحُهُ الْكُلُّ وَ يَتْرُكُهُ الْجُلُّ؛ زهد و پارسایی کمیاب ترین چیزها و ارزشمندترین آنهاست همگان آن را می ستایند ولی اکثر مردم به آن عمل نمی کنند».<sup>(۲)</sup>

درباره اهمیت زهد و پارسایی و مراتب و درجات آن بحث مشروحی ذیل خطبه ۸۱ از همین کتاب آمده است.

این سخن را با ذکر دو نکته پایان می دهیم: نخست این که اگر سؤال شود چگونه می توان زاهد بود و زهد را پنهان کرد در پاسخ می گوئیم: شخص زاهد باید در مجامع مانند دیگران رفتار کند؛ مثلاً اگر سر سفره ای است که غذاهای

ص: ۱۷۶

۱- ۲). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۳۹.

۲- ۳). غرر الحکم، ح ۶۰۵۴.

مختلف در آن است مقداری از هر کدام تناول کند نه این که همه غذاها را کنار یزند مثلاً به نان و پنیری قناعت نماید و از نظر لباس، لباس ساده معمولی بپوشد نه لباس غیر متعارف زاهدانه و به این ترتیب می تواند در باطن زاهد باشد و در ظاهر فردی معمولی.

نکته دیگر این که هر گاه زاهد به زهدش افتخار کند و آن را اظهار نماید در واقع زاهد نیست، چرا که دل بستگی به زهد و افتخار به آن و جلب نظر مردم از این طریق خود عین رغبت در دنیا و بر ضد زهد است.

\*\*\*

ص: ۱۷۷





و قال عليه السلام

إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى .

امام علیه السلام فرمود:

در حالی که تو به زندگی پشت می کنی و مرگ به تو روی می آورد ملاقات

(با یکدیگر) چه سریع خواهد بود. (۱)

ص: ۱۷۹

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: این سخن حکمت آمیز را جمعی از دانشمندان در کتاب های خود آورده اند از جمله آمدی در غررالحکم، قاضی قضاعی در کتاب الدستور و ابن جوزی در تذکره. شایان توجه این که فتال نیشابوری در کتاب روضه الواعظین این جمله را با آنچه در حکمت هجدهم آمده (نوزدهم طبق نوشته ما) با هم ذکر کرده و همه را جزء خطبه ۳۸ می داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰ و ۲۶). در کتاب تمام نهج البلاغه، این جمله را مانند بسیاری از جملات دیگر جزء مجموعه نصایح علی علیه السلام به امام مجتبی آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۲).



امام علیه السلام در این جمله حکمت آمیز در مورد سرعت گذشت عمر و فرارسیدن لحظات مرگ به همگان هشدار می دهد می فرماید: «در حالی که تو به زندگی پشت می کنی و مرگ به تو روی می آورد ملاقات (با یکدیگر) چه سریع خواهد بود!»؛  
(إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ، وَ الْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى).

نکته مهمی در این سخن پرمحتوای امام علیه السلام است که نخست همه انسان ها را در حال حرکت به سوی پایان عمر معرفی می کند و این یک واقعیت است. از لحظه ای که انسان متولد می شود و هر ساعتی که بر او می گذرد بخشی از سرمایه عمر او کاسته و هر نفسی که می زند یک گام به پایان زندگی نزدیک می گردد، زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و اگر هیچ مشکلی هم برای او پیش نیاید روزی پایان می پذیرد. درست مانند چراغی که ماده اشتعال زایش تدریجاً کم می شود و روزی تمام و سرانجام خاموش خواهد شد. این حرکت سریع بدون یک لحظه توقف ادامه دارد و به این ترتیب، از این سو همه انسان ها شتابان به سوی مرگ حرکت می کنند.

از سوی دیگر، پیوسته عوامل مرگ به سوی انسان در حرکت اند خواه این عوامل از طریق حوادث ناگهانی، زلزله ها، طوفان و سیلاب، تصادف ها و مانند آن باشد یا به صورت بیماری هایی که با گذشت عمر و ضعف و ناتوانی اعضا

خواه ناخواه دامان انسان را می گیرد و بدین ترتیب دو حرکت از دو سو رو به روی یکدیگر دائماً در حال انجامند از یک سو، انسان به سوی نقطه پایان زندگی و از آن سو، حوادث به سوی انسان در حرکت است و در چنین شرایطی ملاقات با یکدیگر سریع خواهد بود؛ مانند دو وسیله نقلیه ای که از دو طرف روبروی یکدیگر با سرعت در حرکت اند و چیزی نمی گذرد که به هم می رسند.

قرآن مجید خطاب به قوم یهود می فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»؛ بگو آن مرگی که (به پندار خود) از آن فرار می کنید به یقین با شما ملاقات خواهد کرد سپس به سوی کسی باز می گردید که از پنهان و آشکار باخبر است و شما را از آنچه انجام می دادید باخبر می سازد». (۱)

در این زمینه روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام نقل شده است از جمله در همین کلمات قصار، امام علیه السلام (در کلمه ۷۴) فرموده است:

«نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ نَفْسُ هَيَّاسَانِ كَامِ هَيَّاسَانِ أَوْ هَيَّاسَانِ مَرَكِّ أَوْسْتِ».

در نامه ۲۷ از بخش نامه های امام علیه السلام خواندیم که می فرماید:

«وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَيُوتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَاهُ ذِكْمًا وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ، الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالدُّنْيَا تُطَوَّىٰ مِنْ خَلْفِكُمْ؛ شما رانده شدگان و تعقیب شدگان مرگ هستید (و صید شدگان به وسیله آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مرگ از سایه شما به شما همراه تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به سرعت در هم پیچیده می شود (و پایان عمر دور نیست)».

هدف از تمام این هشدارها این است که زندگی دنیا غفلت زاست و هنگامی که انسان به آن سرگرم شود گاه همه چیز را فراموش می کند و چنان گام برمی دارد

ص: ۱۸۲

که گویی زندگی دنیا ابدی است نه خبری از آخرت نه توشه ای برای آن سفر و نه اندوخته ای برای آن دیار تهیه می کند این هشدارها برای این است که انسان را تکانی دهد و از این خواب غفلت بیدار کند و پیش از آنکه فرصت ها از دست برود او را به تهیه زاد و توشه وا دارد.

\*\*\*

ص: ۱۸۳



و قال علیه السلام

الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرْتُ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ .

امام علیه السلام می فرماید:

(از مجازات الهی) برحذر باش، برحذر باش، به خدا سوگند آن قدر پرده پوشی کرده، که گویی آمرزیده است. (۱)

ص: ۱۸۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این سخن حکمت آمیز را از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده اند جاحظ در کتاب مائه المختاره است و قبلا- در ذیل حکمت شماره نوزده از فتال نیشابوری در کتاب روضه الواعظین آورديم که او این جمله و چند جمله دیگر را یکجا از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است که نشان می دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷). اضافه بر آنچه گفته شد در کتاب غررالحکم، آمدی با بعضی از اضافات و در مناقب خوارزمی نیز ذکر شده است. در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز را جزو خطبه ای نقل کرده که در زمانی که امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد کوفه شد آن را ایراد فرمود. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۶۲).





از پرده پوشی خداوند مغرور مباش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش به همه معصیت کاران هشدار می دهد که از صبر الهی در مقابل معاصی شان مغرور نشوند. می فرماید: «(از مجازات الهی) بر حذر باش بر حذر باش، به خدا سو گند آن قدر پرده پوشی کرده که گویی آمرزیده است»؛ (الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتَّى كَانَهُ قَدْ غَفَرَ).

اشاره به این که یکی از صفات پروردگار، ستار العیوب بودن است. با رحمت و اسعه اش گناهان پنهانی بندگان را افشا نمی کند تا آبروی آنها در نزد دوست و دشمن ریخته نشود شاید بیدار شوند به سوی خدا باز گردند و از گناهان خویش توبه کنند و دست بردارند. اما بسیار می شود که افراد از این لطف و رحمت الهی سوء استفاده می کنند و گمان دارند گناهی نکرده اند یا اگر گناهی مرتکب شده اند خداوند بدون توبه آنها را مشمول عفو خود قرار داده است.

امام علیه السلام در اینجا هشدار می دهد که از این لطف و عنایت الهی مغرور نشوید به خصوص این که ممکن است این از قبیل نعمت های استدراجی باشد یعنی خداوند گروهی از گنهکاران را لایق عفو و بخشش نمی بیند؛ آنها را به حال خود رها می کند تا مجازاتشان را به تأخیر بیندازد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و آنگاه به شدت آنها را گرفته و مجازات می کند.

در ضمن این سخن درسی است برای بندگان که آنها هم ستار العیوب باشند

و به محض اطلاع از گناهان پنهانی کسی، به افشاگری برنخیزند و آبرویش را نریزند و به او مجال اصلاح خویشتن و توبه دهند.

اضافه بر این کمتر کسی است که عیب و خطایی در پنهان نداشته باشد اگر باب افشاگری گشوده شود، همگان نسبت به یکدیگر بی اعتماد می شوند و سرمایه اصلی جامعه که اعتماد است از دست می رود.

\*\*\*

ص: ۱۸۸

اشاره

فقال عليه السلام

و سُئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ

بخش اول

اشاره

الْإِيْمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَ الْيَقِينِ، وَ الْعَدْلِ، وَ الْجِهَادِ.

وَ الصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشُّوقِ، وَ الشَّفَقِ، وَ الزُّهْدِ، وَ التَّرَقُّبِ:

فَمَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَيِّئًا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَ مَنْ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَيْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَ مَنْ ارْتَقَبَ الْمَيُوتَ سَيَّرَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ. وَ الْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَيُّرِهِ الْفِطْنَةَ، وَ تَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ، وَ مِرْوَعِ الْعِبْرَةِ، وَ سِيْنِهِ الْمَأْوَلِينَ. فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَانَتْهَا كَمَا كَانَ فِي الْمَأْوَلِينَ. وَ الْعِدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ، وَ غَوْرِ الْعِلْمِ، وَ زُهْرِهِ الْحُكْمِ، وَ رَسَاخِهِ الْجِلْمِ، فَمَنْ فَهَمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ؛ وَ مَنْ عِلِمَ غَوْرِ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛ وَ مَنْ حَلَمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَ عَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا. وَ الْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ الصَّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَ شَتَانِ الْفَاسِقِينَ: فَمَنْ أَمَرَ

بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَنْوْفَ الْكَافِرِينَ؛ وَ مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَ مَنْ شَنِئَ  
الْفَاسِقِينَ وَ غَضِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَ أَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ترجمه

از امام علیه السلام درباره ایمان سؤال شد فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است: بر «صبر» و «یقین» و «عدالت» و «جهاد».

صبر از میان آنها، بر چهار شعبه استوار است؛ بر اشتیاق، ترس، زهد و انتظار.

آن کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می سپارد و آن کس که از آتش جهنم بیمناک باشد از گناهان دوری می گزیند و کسی که زاهد و بی اعتنا به دنیا باشد مصیبت ها را ناچیز می شمرد و آن کس که انتظار مرگ را می کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می گیرد.

یقین نیز بر چهار شاخه استوار است: بر بینش هوشمندانه و عمیق و پی بردن به دقایق حکمت و پند گرفتن از عبرت ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح).

کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرا می گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است.

عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن و حلم و بردباری راسخ. کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمه احکام، سیراب می گردد و آن کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد.

جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در

ص: ۱۹۰

معرکه های نبرد، و دشمنی با فاسقان. آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته و آن کس که نهی از منکر کند بینی کافران (و منافقان) را به خاک مالیده و کسی که صادقانه در میدان های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آنها) بایستد وظیفه خود را (در امر جهاد) انجام داده و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خداوند به خاطر او خشم و غضب می کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می نماید) و روز قیامت وی را خشنود می سازد. (۱)

ص: ۱۹۱

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: نویسنده مصادر نهج البلاغه، سند این گفتار مبسوط و حکیمانه امام علیه السلام را در ذیل کلمه حکمت آمیز ۲۶۶ آورده است، زیرا آن کلمه در واقع مقدمه ای است برای این بیان و در این که سؤال کننده چه کسی بوده که امام این جواب را بیان فرمود طبق گفته غزالی در احیاء العلوم، «عمار یاسر» و طبق نوشته کلینی در کافی «ابن الکواء» بود. (احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد). سپس می افزاید: این سخن به طور متواتر از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که بعضی آن را به صورت مسند و بعضی به صورت مرسل آورده اند، سپس نام عده کثیری را ذکر می کند که قبل از سید رضی آن را نقل کرده اند؛ مانند: مرحوم کلینی در اصول کافی، ابن شعبه حرّانی در تحف العقول، صدوق در خصال و جمعی دیگر. آن گاه می افزاید: گروهی نیز بعد از سید رضی آن را با تفاوت روشنی آورده اند که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته اند از جمله کتاب مناقب خوارزمی و کتاب دستور معالم الحکم را نام می برد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام مشروح حکمت آمیز را در لا به لای خطبه مشروح دیگری آورده است که با جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ابْتَدَأَ الْأُمُورَ بِعِلْمِهِ فِيهَا» آغاز می شود. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۸۰).



#### ارکان ایمان

امام علیه السلام در این کلام جامع، تفسیری برای ایمان ذکر کرده که در هیچ منبع دیگری به این گستردگی و وضوح دیده نمی شود؛ ایمان را فراتر از جنبه های عقیدتی، از جنبه های عملی و رفتاری نیز مورد توجه قرار داده است و تمام ریزه کاری ها و نکات دقیقی را که در تشکیل ایمان مؤثر است برشمرده است.

نخست ایمان را بر چهار پایه و هر یک از پایه ها را بر چهار پایه دیگر استوار دانسته که مجموعاً شانزده اصل از اصول ایمان (عقیدتی و عملی) را تشکیل می دهد و به یقین اگر کسی بتواند این اصول شانزده گانه را در خود زنده کند در اوج قله ایمان قرار خواهد گرفت و چنین ایمانی است که می تواند دنیا را به سوی امنیت و آرامش و عدل و داد رهبری کند و انسان را به مقام قرب پروردگار و اوج افتخار انسانی برساند.

همان گونه که در ذیل این حدیث شریف خواهد آمد، امام برای کفر هم چهار ستون قائل شده است و همچنین برای شک و از کلام مرحوم سید رضی استفاده می شود که این حدیث شریف دارای ذیل قابل ملاحظه ای بوده که سید رضی آن را از بیم طولانی شدن سخن حذف کرده و مطابق آنچه بعضی نقل کرده اند امام علیه السلام در ذیل، پایه های نفاق را نیز مشروحاً بیان فرموده است.

همان گونه که در شرح مصدر این کلام حکمت آمیز آمد در این که سؤال کننده

از امام علیه السلام درباره حقیقت ایمان چه کسی بوده اختلاف است؛ بعضی آن را یکی از بهترین یاران آن حضرت یعنی «عمار یاسر» و بعضی آن را یکی از دشمنان سرسخت آن حضرت یعنی «ابن کواء» می دانند که احتمال اول به ذهن بسیار نزدیک تر است. ولی در هر حال در بعضی از روایات آمده که امام علیه السلام از دادن پاسخ شخصی به او امتناع ورزید و چون سؤال و جواب را بسیار مهم می دانست فرمود: برو فردا بیا تا در جمع اصحاب و یاران به تو پاسخ گویم، تا اگر تو فراموش کنی دیگری آن را حفظ کند، زیرا این گونه سخنان همچون مرکبی فراری است که یکی آن را نمی تواند بگیرد و دیگری آن را می گیرد. (۱)

امام علیه السلام در آغاز، برای ایمان چهار ستون قائل می شود و در پاسخ سؤال پیش گفته می فرماید: «ایمان بر چهار پایه استوار است: بر صبر و یقین و عدالت و جهاد»؛ (و سِئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِيْمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَ الْيَقِينِ، وَ الْعَدْلِ، وَ الْجِهَادِ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که این پایه های چهارگانه همان اصول چهارگانه اخلاق است که در مبانی اخلاق ارسطو آمده است، وی می گوید:

اصول علم اخلاق چهار چیز است: حکمت، عفت، شجاعت و عدالت. بسیاری از علمای اخلاق اسلامی نیز اخلاق اسلام را بر پایه آن تفسیر کرده اند.

آنها معتقدند که روح انسان دارای سه قوه است: قوه ادراک، جاذبه و دافعه؛ قوه ادراک حقایق را تشخیص می دهد و انسان را به تعالی علمی می رساند. قوه جاذبه، همان قوه جلب منافع است که از آن به قوه شهوت تعبیر می شود. البته نه فقط شهوت جنسی، بلکه هر گونه خواسته ای به معنای وسیع کلمه مراد است.

قوه دافعه همان است که از آن به غضب تعبیر می کنند و حافظ دفع زیان ها از انسان است.

ص: ۱۹۴



آنها بر این عقیده اند که این سه قوه دارای حد وسط و حد افراط و تفریط است، حد وسط آنها فضایل اخلاقی را تشکیل می دهد و منظور از «عدل» همان بهره گیری از حد وسط است، بنابراین هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک قرار گیرد و عدالت حاصل شود، اخلاق آدمی به کمال رسیده است. (۱)

ولی تطبیق کلام امام بر تقسیم ارسطویی در اخلاق بعید به نظر می رسد، زیرا همان گونه که در شرح این چهار اصل خواهد آمد امام اموری را ذکر می کند که فراتر از آنهاست مثلاً صبر بر مصیبت را به زحمت می توان در مسئله شجاعت یا عفت جای داد و امر به معروف و نهی از منکر را به سختی می توان در این دو موضوع وارد دانست و همچنین موارد دیگری از شاخه هایی که امام برای این چهار اصل شمرده است، بنابراین سزاوار است ما آن را تحلیل و ارزیابی کنیم و سخن مستقلی درباره تفسیر ایمان و فضایل انسانی بدانیم که از سرچشمه قرآن و علم امام علیه السلام جوشیده است.

از آنجا که هدف امام علیه السلام در این پاسخ به سؤال، شرح و بیان ایمان از نظر اعتقاد قلبی و آثار لسانی و جنبه های عملی به طور کامل است برای هر یک از این پایه های چهارگانه، چهار شاخه بیان فرموده که در عمق حقیقت ایمان پیش رفته است.

### پایه اول ایمان: صبر

می فرماید: «صبر از میان آنها، بر چهار شعبه استوار است؛ اشتیاق، ترس، زهد و انتظار»؛ (وَ الصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ، وَ الشَّقِّ، وَ الزُّهْدِ، وَ التَّرَقُّبِ).

«شوق» به معنای علاقه و اشتیاق به چیزی و «شفق» در اصل به معنای آمیخته شدن روشنایی روز به تاریکی شب است، سپس به ترس آمیخته با علاقه به کسی

ص: ۱۹۵

---

۱- ۱). شرح بیشتر در این باره را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۹۹ به بعد مطالعه فرمائید.

یا چیزی به کار رفته است و «زهد» عدم وابستگی به دنیا و زخارف دنیاست و «ترقب» به هر گونه انتظار گفته می شود.

سپس به ریشه های هر یک از این چهار شاخه که از آن منشعب می شود پرداخته می فرماید: «آن کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می سپارد و آن کس که از آتش جهنم بیمناک شد از گناهان دوری می گزیند و کسی که زاهد و بی اعتنا به دنیا باشد مصیبت ها را ناچیز می شمرد و آنکس که انتظار مرگ را می کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می گیرد؛ (فَمَنْ اَشْتَقَ اِلَى الْجَنَّةِ سَيَلَمَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَ مَنْ اَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَ مَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ اِلَى الْخَيْرَاتِ).

«سلا» به معنای فراموش کردن چیزی است.

در واقع صبر و شکیبایی گاه در مقابل شهوت و در مسیر اطاعت خداست و گاه در مقام پرهیز از گناهان و گاه در مقابل مصائب و درد و رنج های دنیوی است و گاه در مقابل پایان عمر و مرگ.

برای این که انسان بتواند مواضع خود را در مقابل این امور چهارگانه روشن سازد باید متکی به عقاید صحیح گردد؛ عشق به بهشت و نعمت های بی پایانش او را از غلطیدن در شهوات سرکش دنیا حفظ می کند و این همان صبر بر طاعت است و ایمان به عذاب الهی در آخرت و خوف از دوزخ او را از گناهان باز می دارد، چرا که گویی آتش دوزخ را با چشم خود می بیند.

از آنجا که بی تابی در برابر مصائب به دلیل دل بستگی های دنیوی است آن کس که زاهد و بی اعتنا به دنیا باشد و از این دل بستگی ها وا رهد مصیبت در برابر او کوچک می شود و صبر در برابر آن آسان می گردد.

امام علیه السلام علاوه بر سه شاخه معروف صبر شاخه چهارمی هم در اینجا بیان فرموده و آن صبری است که از انتظار مرگ ناشی می شود کسی که در هر لحظه

احتمال می دهد پرونده حیاتش بسته شود و پنجه مرگ گلویش را بفشارد، با سرعت به سوی کارهای خیر می دود تا در فرصت باقی مانده کفه عمل صالح خود را سنگین سازد و این نیاز به صبر و استقامت فراوان دارد.

از آنچه در بالا آمد روشن شد که امام تمام شاخه های چهارگانه صبر را مرتبط به اعتقادات قلبی می شمارد؛ اعتقاد به بهشت، دوزخ، به بی اعتباری دنیا و مرگ.

توجه به این نکته نیز لازم است که چون ایمان دارای درجاتی است و مطابق بعضی از روایات، ده درجه دارد، صبر و شوق به بهشت و ترس از دوزخ و زهد در دنیا و انتظار مرگ نیز در افراد مختلف است؛ بعضی در اعلا درجه ایمان قرار دارند و این شاخه ها به طور کامل در باغستان روح آنها نمایان است و بعضی در ادنا درجه ایمانند و از هر کدام از این امور بهره کمی دارند.

### پایه دوم ایمان: یقین

سپس امام علیه السلام از شاخه های یقین سخن می گوید و می فرماید: «یقین بر چهار شاخه استوار است: بر بینش هوشمندانه و عمیق و پی بردن به دقایق حکمت و پند گرفتن از عبرت ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح)»؛ (وَ الْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرِهِ الْفِطْنَةَ، وَ تَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَ مَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَ سُنَّةِ الْأَوَّلِينَ).

ممکن است این چهار شاخه اشاره به چهار رشته از علوم انسانی باشد:

نخست علوم تجربی است که از «تبصره الفطنه» سرچشمه می گیرد و دوم علوم نظری است که از «تأویل الحکمه» به دست می آید سوم علمی است که از تاریخ نصیب انسان می شود و مایه عبرت اوست و چهارم علوم نقلی است که از سنن پیشینیان به دست می آید. هنگامی که انسان این چهار رشته علمی را پیگیری کند و از آنها بهره کافی ببرد به مقام یقین می رسد.

مثلاً درباره خدانشناسی نخست چشم باز کند و به خوبی آثار پروردگار را در

جهان هستی ببیند سپس با اندیشه عمیق رابطه آن را با مبدأ آفرینش قادر و حکیم درک کند آن گاه از حوادث تاریخی عبرت بگیرد و خدا را از لایه لای آن بشناسد و پس از آن بر آنچه از پیشینان صالح و عالم به دست آمده مرور کند و علوم آنها را به علم خود بیفزاید تا یک خداشناس کامل گردد. همچنین در مورد خودسازی و عوامل تقرب به پروردگار.

آن گاه امام علیه السلام میوه های هر یک از این شاخه های چهارگانه را بیان می کند و می فرماید: «کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرا می گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است»؛ (فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَ مَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّهَا كَانَتْ فِي الْأَوَّلِينَ). (۱)

از آنچه گفته شد روشن می شود که یک پایه مهم ایمان، بر یقین حاصل از علم استوار است؛ علمی که از مبداهای متعدد سرچشمه می گیرد و روح را سیراب می کند و اعتقاد انسان را به مبدأ و معاد محکم می سازد و آثارش در اخلاق و عمل ظاهر می گردد.

### پایه سوم ایمان: عدل

سپس امام علیه السلام به سراغ شاخه های عدالت می رود و شاخه های این پایه مهم را

ص: ۱۹۸

۱-۱). از بسیاری از نسخه های این حدیث شریف استفاده می شود که در کلام مرحوم سید رضی سقط و حذفی وارد شده و صحیح آن چنین بوده است: «(وَ مَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ عَرَفَ السُّنَّةَ وَ مَنْ عَرَفَ السُّنَّةَ فَكَأَنَّهَا كَانَتْ مَعَ الْأَوَّلِينَ)» که ترجمه آن چنین می شود: آن کس که درس عبرت بیاموزد بر سنت ها آگاهی پیدا می کند و کسی که سنت های پیشینان را فرا گیرد (و از تجربیات آنها استفاده کند) گویا همیشه در میان آنها و با آنها بوده است. (کافی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۱). از جمله اموری که گواهی می دهد عبارت مرحوم سید رضی سقط و حذفی دارد این است که مطابق نقل او یقین سه شاخه پیدا می کند در حالی که تمام پایه های چهارگانه ایمان هر کدام دارای چهار شاخه است.

چنین شرح می دهد: «عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن و حلم و بردباری»؛ (وَ الْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَايِصِ الْفَهْمِ، وَ غَوْرِ الْعِلْمِ، وَ زُهْرِهِ الْحُكْمِ، وَ رَسَاخِهِ الْحِلْمِ).

در واقع کسی که بخواهد حکم عادلانه ای کند نخست باید از قابلیت و استعداد شایسته ای در فهم موضوع برخوردار باشد تا هر گونه خطا در تشخیص موضوع موجب خطا در نتیجه حکم نشود. سپس آگاهی لازم را در ارتباط با حکم پیدا کند و آن را دقیقاً منطبق بر موضوع نماید، آن گاه حکم نهایی را به طور واضح و روشن و خالی از هر گونه ابهام بیان کند و در این مسیر، موانع را با حلم و بردباری برطرف سازد.

گرچه فهم به معنای مطلق دانستن و پی بردن به حقیقت است و با علم چندان تفاوتی ندارد؛ ولی چون در اینجا در مقابل علم قرار گرفته مناسب است که فهم ناظر به موضوع و علم ناظر به حکم باشد.

چه بسا ممکن است ارباب دعوا با سخنان خشن و حرکات ناموزون و اصرارهای بی جا، روح قاضی را آزرده سازند. حلم و بردباری راسخ او نباید اجازه دهد این گونه امور در روحش اثر بگذارد و کمترین تغییری در حکم ایجاد کند.

اینها اموری است که امام علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر درباره قضاوت، با اضافاتی به آن اشاره کرده می فرماید:

«ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَمَّا تَضَيَّقُ بِهِ الْأُمُورُ وَ لَمَّا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَ لَا يَتِمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَ لَا يَحْصِرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَ لَمَّا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَ لَمَّا يَكْتَفِي بِأَذْنِي فَهَمُّ دُونَ أَقْصَاهُ وَ أَوْفَقَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَ آخَذَهُمْ بِالْحَجِيحِ وَ أَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخُصْمِ وَ أَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ وَ أَصْبَرَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ وَ لَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَ أَوْلَيْكَ قَلِيلٌ؛ سِيسَ از میان رعایای خود

برترین فرد را در نزد خود برای قضاوت در میان مردم برگزین. کسی که امور مختلف آنها را در تنگنا قرار ندهد و برخورد مخالفان و خصوم با یکدیگر او را به خشم و لجاجت و ندارد و در لغزش و اشتباهاتش پافشاری نکند و هنگامی که خطایش بر او روشن شود بازگشت به سوی حق بر او مشکل نباشد و نفس او به طمع تمایل نداشته باشد و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نکند و تا پایان پیش رود و در شبهات از همه محتاطتر باشد و در تمسک به حجت و دلیل از همه بیشتر پافشاری کند و با مراجعه مکرر اطراف دعوا کمتر خسته شود و در کشف حقایق امور شکیباتر باشد و به هنگام آشکار شدن حق در انشای حکم از همه قاطع تر باشد. او باید از کسانی باشد که ستایش فراوان، او را مغرور نسازد (و فریب ندهد) و مدح و ثنای بسیار او را به ثناخوان و مدح کننده متمایل نکند و البته این گونه افراد کم اند».

البته این تفسیر را درباره جمله های فوق نمی توان از نظر دور داشت که این جمله ها تنها مربوط به مقام قضاوت نیست، بلکه ناظر به تمام قضاوت های اجتماعی و زندگی مادی و معنوی است همه جا باید برای تشخیص موضوع دقت کرد؛ همه جا باید دقیقا احکام را بر موضوعات منطبق نمود؛ همه جا باید تصمیم قاطع و شفاف داشت و همه جا در برابر ناملایمات و خشونت نابخردان و نسبت های ناروای آنها حلم و بردباری نشان داد.

آن گاه امام علیه السلام در یک نتیجه گیری حکیمانه، آثار هر یک از این شاخه های چهارگانه عدالت را بیان می کند، می فرماید: «کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمه احکام، سیراب باز می گردد و آن کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد»؛ (فَمَنْ فَهِمَ عِلْمَ غَوْرِ الْعِلْمِ؛ وَ مَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنِ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛

وَمَنْ حَلَمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا. (۱)

آری دقت در فهم، انسان را به ژرفای علم و دانش می رساند و آن کس که به ژرفای علم و دانش برسد احکام الهی را به خوبی درک می کند و هرکس احکام خدا را دقیقاً بداند هرگز گمراه نخواهد شد و کسانی که در مقابل نابخردان حلم و بردباری داشته باشند و به گفته قرآن: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ عداوت نسبت به قومی شما را مانع از اجرای عدالت نشود» (۲) از حق و عدالت دور نخواهد شد و چنین انسانی قطعاً محبوب القلوب مردم است.

در روایات اسلامی درباره اهمیت حلم و بردباری و نقش آن در پیروزی انسان در زندگی روایات فراوانی وارد شده است از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود:

«كَادَ الْحَلِيمُ أَنْ يَكُونَ نَبِيًّا؛ آدم بردبار نزدیک است به مقام نبوت برسد». (۳)

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«تَعَلَّمُوا الْحِلْمَ فَإِنَّ الْحِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَوَزِيرُهُ؛ حلم و بردباری را بیاموزید (و آن را تمرین کنید) زیرا دوست مؤمن و وزیر اوست». (۴)

امام صادق علیه السلام نیز در صفات مؤمن می فرماید:

«لَا يُرَىٰ فِي حِلْمِهِ نَقْصٌ وَلَا فِي رَأْيِهِ وَهْنٌ؛ نه در بردباری او کاستی است و نه در اندیشه اش سستی». (۵)

ص: ۲۰۱

۱- ۱). با توجه به این که امام شاخه های عدالت را چهار امر شمرده و بعد آثار یک یک آنها را بیان فرموده روشن می شود که عبارت مرحوم شریف رضی نیز سقط و حذفی دارد، چرا که فقط اثر سه شاخه در آن بیان شده و از یک شاخه دیگر خبری نیست در کتاب تمام نهج البلاغه به نقل از امالی شیخ طوسی و تحف العقول این جمله محذوف ذکر شده است و بعد از شرایع الحکم چنین آمده «وَمَنْ عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ لَمْ يَضِلَّ» یعنی «کسی که از سرچشمه احکام سیراب گردد هرگز گمراه نمی شود».

۲- ۲). مائده، آیه ۸.

۳- ۳). بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۷۰، ح ۶۱.

۴- ۴). همان، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۰.

۵- ۵). همان، ج ۶۴، ص ۲۹۵، ح ۱۸.

سپس امام علیه السلام از چهارمین پایه ایمان یعنی جهاد دم می زند و برای آن مانند سه پایه گذشته چهار شاخه ذکر می کند و می فرماید: «جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه های نبرد، و دشمنی با فاسقان؛ (وَ الْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ الصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَ شَتَانِ الْفَاسِقِينَ) .

در واقع امام جهاد را به معنای وسیع کلمه تفسیر فرموده نه تنها جهاد نظامی در میدان جنگ با دشمنان که نتیجه همه آنها عظمت اسلام و مسلمانان و دفع شر کافران و فاسقان و منافقان است و به تعبیر دیگر امام به هر چهار محور جهاد:

جهاد با قلب، با زبان، با عمل و با اسلحه در میدان نبرد اشاره می کند که جهادی است فراگیر و شامل تمام مصداق ها.

آن گاه آثار هر یک از این شاخه های چهارگانه را به روشنی برمی شمرد و می فرماید: «آن کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته»؛ (فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ) .

«و آن کس که نهی از منکر کند بینی کافران (منافقان) را به خاک مالیده»؛ (وَ مَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أُتُوفَ الْكَافِرِينَ) . (۱)

«و کسی که صادقانه در میدان های نبرد با دشمن (و هر گونه مقابله با آنها) بایستد و وظیفه خود را (در امر جهاد با دشمن) انجام داده است»؛ (وَ مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ) .

«و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خدا نیز به خاطر او خشم می کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می نماید و روز قیامت وی را خشنود می سازد)»؛ (وَ مَنْ شَنِئَ الْفَاسِقِينَ غَضِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَ أَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) .

ص: ۲۰۲



در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که در غرر الحکم آمده می خوانیم:

«قَوْمُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ؛ اساس شریعت و دین امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی است». (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت در همان کتاب آمده است:

«الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْخَلْقِ؛ امر به معروف برترین اعمال بندگان خداست». (۲)

در روایت دیگری آمده است:

«كَانَ أَبُو عَازِدٍ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَرَّ بِجَمَاعَةٍ يَخْتَصِمُونَ لِمَا يَجُوزُهُمْ حَتَّى يَقُولَ ثَلَاثًا اتَّقُوا اللَّهَ يَرْفَعِ بِهَا صَوْتَهُ؛ امام صادق علیه السلام هنگامی که از کنار گروهی عبور می کرد که با یکدیگر در حال پرخاش بودند می ایستاد و با صدای بلند فریاد می زد: از خدا بترسید، از خدا بترسید، از خدا بترسید (تا شرمنده شوند و دست از نزاع بردارند)». (۳)

قرآن مجید صادقان را در سوره بقره آیه ۱۷۷ چنین معرفی می کند: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ.. وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبُؤْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛ نیکی (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق یا مغرب کنید (و تمام در فکر تغییر قبله باشید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا ایمان داشته باشد... و در برابر مشکلات و بیماری ها و در میدان جنگ استقامت به خرج دهد. آنها کسانی هستند که راست می گویند و آنها پرهیزگارند».

تعبیر به «مواطن» ممکن است اشاره به میدان های نبرد باشد، همان طور که در قرآن مجید آمده است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» ۴ و ممکن است معنی گسترده ای داشته باشد که هرگونه مقابله با دشمنان را چه در میدان نبرد و چه در

ص: ۲۰۳

۱-۱. غرر الحکم، ح ۷۶۳۹.

۲-۲. همان، ح ۷۶۳۲.

۳-۳. کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۲.

غیر آن شامل شود.

منظور از غضب برای خدا این است هنگامی که حدی از حدود الهی شکسته شود یا مظلومی گرفتار ظالمی گردد انسان خشمگین شود و به دفاع برخیزد. در حدیثی می خوانیم هنگامی که موسی علیه السلام از خداوند سؤال کرد: چه کسانی را روز قیامت که سایه ای جز سایه تو نیست در سایه عرشت قرار می دهی؟ خداوند به او وحی فرمود و گروهی را بر شمرد از جمله فرمود:

«وَالَّذِينَ يُعْضَبُونَ لِمَحَارِمِي إِذَا اسْتَيْتَحَلَّتْ مِثْلَ النَّمْرِ إِذَا حَرِدَ؛ کسانی که به سبب حلال شمردن محارم الهی خشمگین می شوند همچون پلنگی که مجروح شده است». (۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است هنگامی که دو فرشته مأمور شدند شهری از معصیت کاران را زیر و رو کنند پیرمردی را دیدند که به دعا و تضرع در پیشگاه الهی مشغول است یکی از آن دو فرشته به دیگری گفت: مگر این پیرمرد دعا کننده را نمی بینی؟ بار دیگر از خدا کسب تکلیف کنیم خطاب آمد که بروید و دستور مرا انجام دهید و در بیان علت آن فرمود:

«فَإِنَّ ذَا رَجُلٍ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهَهُ غَيْظًا لِي قَطُّ؛ این مردی است که هرگز چهره اش به دلیل خشم بر معصیت کاران دگرگون (و سرخ) نمی شد». (۲)

منظور از جمله «غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَ أَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این است که اگر ستمی به او برود و حقی از او ضایع شود خداوند به سبب آن خشمگین می شود و اگر در دنیا جبران نکند در قیامت او را خشنود خواهد ساخت.

### نکته: اصول موفقیت در کارها

اصول موفقیت در کارها

آنچه امام علیه السلام در این بخش از سخنان پرمعنایش درباره ارکان ایمان

ص: ۲۰۴

۱- ۱. بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۱، ح ۴۲.

۲- ۲. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۸.

و شاخه های آن بیان فرموده، علاوه بر این که راه رسیدن به ایمان کامل را برای تمام رهپویان این راه نشان داده، در واقع اصول موفقیت و پیشرفت برای هر کار است؛ خواه جنبه معنوی داشته باشد یا جنبه مادی. و آن اصول چنین است:

۱. علم و آگاهی کافی برای انجام آن کار.

۲. جهاد و تلاش و کوشش در راه رسیدن به مقصود.

۳. صبر و شکیبایی در برابر موانع راه و هر گونه کارشکنی از سوی مخالفان.

۴. غوطه ور نشدن در هوا و هوس ها و عدم وابستگی و ترک اسارت در چنگال آنها.

حال اگر بر این ارکان چهارگانه اصول شانزده گانه نیز افزوده شود و نتایج هر یک به دقت مورد بررسی قرار گیرد برنامه کاملی را تشکیل می دهد که صراط مستقیم برای رسیدن به پیروزی هاست.

\*\*\*

ص: ۲۰۵



وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمٍ: عَلَى التَّعَمُّقِ، وَ التَّنَازُعِ، وَ الزَّيْعِ، وَ الشَّقَاقِ: فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ؛ وَ مَنْ كَثُرَ نَزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ؛ وَ مَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسِبَةُ، وَ حَسِبَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَ سَيَّكَرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ؛ وَ مَنْ شَاقَّ وَ عَرَّتْ عَلَيْهِ طُرْفُهُ، وَ أَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَ ضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ.

وَ الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي، وَ الْهَوْلِ، وَ التَّرَدُّدِ، وَ الْإِسْتِسْلَامِ:

فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَنًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلَةً؛ وَ مَنْ هَالَه مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبِيهِ؛ وَ مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَ طِئِنَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ؛ وَ مَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَكَةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا.

قال الرضی: وَبَعْدَ هَذَا كَلَامٌ تَرَكْنَا ذِكْرَهُ خَوْفَ الْإِطَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنِ الْغَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هَذَا الْبَابِ.

ترجمه

امام علیه السلام فرمود: کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان کنجکاوی از اسرار) و ستیزه جویی و جدال، و انحراف از حق (به سبب هوا و هوس ها و تعصب ها) و شقاق (و دشمنی با حق و لجاجت در برابر آن). آن کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق باز نمی گردد. آن کس

که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او نسبت به حق پایدار خواهد ماند و کسی که از راه حق منحرف شود (و به دنبال هوس ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوبی جلوه می کند و گرفتار مستی گمراهی می شود و آن کس که به عناد و لجاج پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می گردد و کارها بر او سخت و پیچیده می شود و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد.

شک نیز بر چهار پایه استوار است: بر «مراء» (گفت و گوی بی حاصل)، ترس (از کشف حقیقت) تردید (در تصمیم گیری)، و تسلیم (خودباختگی). آن کس که مراء و گفت و گوی بی حاصل را عادت خود قرار دهد ظلمت و تاریکی شب های شک او را به روشنایی روز یقین نمی رساند و آن کس که از حقایق پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم گیری صحیح پرهیزد) به قهقرا باز می گردد و آن کس که در تردید و دودلی باشد (و در تصمیم گیری وسواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له می شود و کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه بر نخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد.

مرحوم سید رضی پس از پایان این حدیث می گوید: بعد از این کلام، سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطاله سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب، از آنها صرف نظر کردیم. (۱)

ص: ۲۰۸

---

۱- ۱). این بخش از کلام امام علیه السلام در کتاب کافی و خصال شیخ صدوق و تحف العقول به صورت کاملاً متفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است ذکر شده و بعید به نظر نمی رسد که مرحوم سید رضی تلخیص کاملی در اینجا انجام داده و به صورتی که در نهج البلاغه است در آورده و آنچه در نهج البلاغه آمده شباهت زیادی با متنی که در روضه الواعظین آمده است دارد.

ارکان کفر و شک

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود نیز داد سخن را درباره تبیین پایه های کفر داده و می فرماید: «کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان کنجکاوی از اسرار) و ستیزه جویی (جدال و مراء) و انحراف از حق (به سبب هوا و هوس ها و تعصب ها) و دشمنی با حق (به سبب لجاجت)»؛ (وَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ: دَعَائِمٌ عَلَى التَّعَمُّقِ، وَ التَّنَازُعِ، وَ الزَّيْغِ، وَ الشَّقَاقِ) .

امام در واقع موانع شناخت و عوامل انحراف از حق و حجاب هایی که در برابر فکر انسان قرار می گیرد و مانع از مشاهده حقایق می گردد را بیان فرموده، زیرا هر یک از عوامل چهارگانه بالا به تنهایی کافی است انسان را از معرفت حق باز دارد و در بیراهه ها سرگردان سازد تا چه رسد به این که چهار عامل جمع شود.

آن گاه در ادامه این سخن می فرماید: «آن کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق باز نمی گردد»؛ (فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُبِّبْ إِلَى الْحَقِّ) .

منظور از «تعمق» جستجوگری بیش از حد است مخصوصاً در اموری که رسیدن به کنه آن مشکل یا غیر ممکن است.

در روایات اسلامی آمده است که درباره ذات خدا فکر نکنید، بلکه در صفات و خلق او بیندیشید (زیرا ذات او نامتناهی از هر جهت است و فکر هیچ انسانی به کنه ذات او نمی رسد).

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که می فرماید:

«تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيرًا؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویید (و بیندیشید) و درباره ذات او سخن مگویید (و نیندیشید) زیرا بحث و گفت و گو در این باره چیزی جز بر حیرت

چه بسیار افرادی که بر اثر این تفکر ممنوع در بیراهه گرفتار شده یا وجود خدا را انکار نموده اند و یا قائل به وحدت وجود (به معنای وحدت موجود) شده اند.

نیز در کلمات قصار (کلمه ۲۸۷) آمده است که وقتی از امام علیه السلام درباره قضا و قدر سؤال کردند فرمود:

«وَسُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ طَرِيقُ مُظْلِمٍ فَلَا تَسِيلُ كَوْهَهُ وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَ سِرٌّ لِلَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ؛ راه تاریکی است در آن پا ننهید و دریای ژرفی است در آن وارد نشوید و سرّ الهی است، برای پی بردن به آن خود را به زحمت نیفکنید».

البته در این گونه موارد به مقداری که از طریق وحی یا در کلمات معصومان علیهم السلام وارد شده، انسان می تواند وارد شود و بیش از آن نباید خود را گرفتار سازد. در روایتی از علی بن الحسین علیهما السلام آمده است که درباره توحید از حضرتش سؤال کردند در پاسخ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ؛ خداوند متعال می دانست در آخر الزمان اقوامی می آیند که در مسائل (مربوط به ذات و صفات خدا) تعمق و دقت می کنند، از این رو سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید» تا (عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) را نازل فرمود. پس هرکس ماورای آن را بطلبد هلاک می شود». (۲) از این حدیث استفاده می شود که این آیات، حداکثر معرفت ممکن را به تشنه کامان می دهد.

تعمق و سؤال بیش از اندازه حتی در مورد تکالیف شرعی نیز مورد نهی واقع

۱-۱. کافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۱.

۲-۲. همان، ص ۹۱، ح ۳.



شده است؛ قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوُكُمْ»؛ از اموری سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را به زحمت می افکند و ناراحت می کند». (۱)

می دانیم بنی اسرائیل در داستان معروف ذبح گاو که در اوایل سوره «بقره» آمده بر اثر کثرت سؤال و تعمق در بیان تکلیف، خود را به زحمت فوق العاده ای افکندند.

آن گاه امام درباره تنازع می فرماید: «آن کس که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او نسبت به حق پایدار خواهد ماند»؛ (وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ).

منظور از تنازع در اینجا همان جدال و نزاع در مباحث مختلف است که هر گاه ادامه یابد و هر یک از دو طرف بخواهند سخن خود را به کرسی بنشانند و نسبت به دیگری برتری جویی کنند تدریجاً حق در نظر آنها پنهان می شود و خودخواهی ها و برتری جویی ها مانع مشاهده حق می گردد و چه بسیار هیچ کدام در آغاز بحث به گفته خود چندان مؤمن نباشد؛ ولی با ادامه جدال و نزاع کم کم باور می کند که آنچه می گوید عین حق و سخن طرف مقابل عین باطل است.

حال هر گاه این جداع و نزاع در مسائلی مربوط به خداشناسی و سایر عقاید دینی صورت گیرد، سبب می شود که از راه راست منحرف گردد و گاه منجر به کفر گردد و گاه می شود که نسبت به عقاید اصیل شک و تردید به خود راه می دهد، زیرا هنگامی انسان می تواند در راه راست گام بگذارد که این گونه حجاب ها را از خود دور سازد و مخلصانه بیندیشد و به مصداق «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» ۲ به سر منزل مقصود برسد.

ص: ۲۱۱

قرآن مجید می فرماید: «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»؛ همانان که در آیات الهی بی آنکه برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند بار می آورد، این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد». (۱)

آن گاه امام درباره زیغ که از موانع معرفت و حجاب شناخت است و سبب شک و انحراف از حق می گردد می فرماید: «کسی که از راه حق منحرف شود (و به دنبال هوس ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوب جلوه می کند و گرفتار مستی گمراهی می شود»؛ (وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَ حَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَ سَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ).

می دانیم هر گاه انسان از حق منحرف شود و در شهوات و هوا و هوس ها غوطه ور گردد تدریجاً به بدی ها خو می گیرد و بر اثر تمایلات باطنی، زشتی ها را زیبایی می پندارد و بر اثر فاصله گرفتن از خوبی ها، خوبی ها در نظر او زشت و ناپسند می شود و همان طور که امام علیه السلام فرموده در مستی گمراهی فرو می رود و چنین کسی ممکن است حتی در بدیهی ترین امور مانند وجود خدا که آثارش در تمام پهنه آفرینش نمایان است شک و تردید به خود راه دهد و حتی او را منکر شود.

قرآن مجید می فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند». (۲)

حدیث معروفی هم در کلمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و هم در سخنان علی علیه السلام

ص: ۲۱۲

۱-۱. غافر، آیه ۳۵.

۲-۲. روم، آیه ۱۰.

که می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصِيدُ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَهَ؛ خطرناک ترین چیزی که بر شما از آن بیمناکم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، زیرا پیروی از هوا انسان را از حق باز می دارد و آرزوهای دور و دراز سبب فراموشی آخرت می گردد» (۱) نیز اشاره به همین است.

به عکس، تقوا و پرهیزگاری سبب روشن بینی و به مقتضای «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» ۲ موجب درک حقایق می شود.

آن گاه امام علیه السلام از پیامدهای شقاق (دشمنی لجوجانه با حق) سخن می گوید و می فرماید: «آن کس که به عناد و لجاج پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می شود و کارها بر او سخت و پیچیده می گردد و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد؛ (وَ مَنْ شَاقَّ وَعُرْتُ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَ أَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَ ضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ) .

با توجه به این که «وَعُرْتُ» از ماده «وَعَرَّ» به معنای زمین ناهموار و سنگلاخ است و این که «أَعْضَلَ» از ماده «عَضَلَ» به معنای مشکل شدن و ممنوع گشتن است روشن می شود که این گونه افراد در چه تنگنایی قرار می گیرند.

می دانیم یکی از موانع شناخت همان حجاب خطرناک لجاجت و دشمنی با حق است. این گونه افراد در پیمودن راه خداشناسی یا معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام به کسی می ماند که در سنگلاخ خطرناکی گرفتار شده و هرگز نمی تواند خود را به مقصد برساند. لجاجت به او اجازه نمی دهد که از پیش داوری های غلط و تعصب های بی جا دست بردارد.

ص: ۲۱۳

---

۱- ۱). نهج البلاغه، خطبه ۴۲. همچنین این حدیث در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

قرآن مجید از گروهی خبر می دهد که برای ایمان آوردن خود شرایط عجیب و غریبی قائل شدند و حتی با آن شرایط نیز تسلیم حق نگشتند: «(وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا\* أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا\* أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْدًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا\* أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُفْيِكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا)؛ و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که چشمه ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی\* یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرها در لابلای آن به جریان اندازی\* یا قطعات (سنگ های) آسمان را آن چنان که می پنداری بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری\* یا خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا روی، حتی به آسمان رفتنت ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو منزله است پروردگرم (از این سخنان بی ارزش) مگر من جز بشری هستم فرستاده خدا؟!». (۱)

به این ترتیب امام علیه السلام، کافران را گروهی محجوب از حق می شمرد و حجاب آنها را عمدتاً در چهار چیز خلاصه می کند: تعمق و کنجکاوای ناصواب، ستیزه جویی با حق، انحراف به سبب هواپرستی و عناد و لجاج و تعصب.

### شاخه های شک

سپس امام علیه السلام به سراغ بیان شاخه های شک می رود و می فرماید: «شک نیز بر چهار پایه استوار است: بر مراء (گفت و گوی بی حاصل)، ترس (از کشف حقیقت) و تردید (در تصمیم گیری)، تسلیم (خودباختگی)؛ (وَ الشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ

ص: ۲۱۴

شُعْبِ (۱): عَلَي التَّمَارِي، وَ الْهُؤُل، وَ التَّرْدُدِ، وَ الْإِسْتِسْلَامِ .

در واقع کسانی که به حق نمی رسند و در کفر می مانند و غوطه ور می شوند دارای این ضعف ها هستند.

منظور از «مراء» گفت و گو کردن در چیزی است که شک و تردید در آن وجود دارد و به جایی نمی رسد در حالی که «جدال» به معنای گفت و گو کردن توأم با برتری جویی بر طرف مقابل است.

منظور از «هول» ترس و وحشت از روشن شدن حقایق و تصمیم گیری بر طبق آن است.

«تردد» اشاره به نوعی از وسواس است که به انسان اجازه نمی دهد حق را بشناسد و بر آن استوار بماند.

«استسلام» همان خودباختگی است که هر کس هر چه می گوید، در برابر آن تسلیم می شود و به همین دلیل نمی تواند حق را از میان آنها برگزیند و بر آن استوار بماند.

بدین ترتیب، امام علیه السلام سرچشمه های شک را در چهار چیز خلاصه می فرماید:

عادت کردن به بحث و گفت و گوهای بی حاصل و آمیخته با لجاجت، ترس از جستجوگری و تحقیق، وسواس و دودلی، و تسلیم شدن در برابر شبهات و در حالت انفعالی فرو رفتن.

آن گاه امام علیه السلام به شرح آثار هر کدام از این صفات سوء چهارگانه می پردازد و می فرماید: «آن کس که مراء و گفت و گوی بی حاصل را عادت خود قرار دهد

ص: ۲۱۵

---

۱- ۱). نسخه مرحوم سید رضی با بسیاری از نسخ دیگر این روایت که در کافی، تحف العقول و خصال، بحار الانوار و تمام نهج البلاغه آمده است تفاوت دارد؛ در آن نسخه ها «شک» به صورت یک امر مستقل ذکر نشده بلکه یکی از پایه ها و ارکان کفر ذکر شده و آن گاه به ذکر شاخه های آن پرداخته شده است در حالی که در نسخه مرحوم سید رضی، شک در مقابل کفر و ایمان قرار گرفته که به نظر می رسد «اربع شعب» به معنای «اربع دعائم» بوده باشد.

ظلمت و تاریکی شبِ شک او را به روشنایی روزِ یقین نمی رساند؛ (فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَانًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلَةً).

زیرا این عادت زشت و شوم مانع از رسیدن به علم و یقین است و در واقع، حجاب خطرناکی میان او و یقین ایجاد می کند و بارها کسانی را از نویسندگان یا گویندگان که گرفتار این حالتند دیده ایم که عمر خود را به شک و تردید گذرانده اند.

درباره دومین صفت ذمیمه این گونه اشخاص می فرماید: «آن کس که از حقایق پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز می گردد؛ (و مَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ).

انسان محقق، مخصوصاً در مسائل اعتقادی و آنچه مربوط به مبدأ و معاد است باید حقایقی را که پیش روی او قرار دارد به رسمیت بشناسد و بدون ترس و وحشت به جستجوگری برخیزد تا حرکت به پیش را آغاز کند و اگر در این مورد کوتاهی کند عقب گرد خواهد کرد و آنچه را دارد نیز از دست می دهد.

درباره سومین مانع برطرف ساختن شک می فرماید: «آن کس که در تردید و دودلی باشد (و در تصمیم گیری وسواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له می شود؛ (و مَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ).

«سَنَابِكُ» جمع «سُنْبُكُ» به معنای قسمت پیشین سم اسب است و از آنجایی که اسب به هنگام شتاب، بیشتر در حرکت خود روی این قسمت تکیه می کند این واژه را به هنگام شدت عمل به کار می برند و به این ترتیب امام علیه السلام وسواس و دودلی بی جا را امری شیطانی شمرده که صاحب آن را به نابودی می کشاند و این معنا را نیز در افراد وسواسی آزموده ایم که گاه آنها تا آخر عمرشان نتوانسته اند درباره مسئله واضحی مثل خداپرستی تصمیم بگیرند و عقیده ای اختیار کنند.

آن گاه امام علیه السلام درباره چهارمین رذیله اخلاقی این گونه افراد می فرماید: «کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه بر نخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد»؛ (وَمَنْ اسْتَسَلَّمَ لِهَلَاکِهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ هَلَکَ فِیهِمَا) .

می دانیم شیاطین جن و انس سعی دارند از طریق شبهه افکنی، افراد را در عقاید دینی خود به شک و تردید بکشانند. اگر انسان در مقابل آنها حالت تهاجم منطقی بگیرد بر آن شبهات غالب می شود و عقاید حق را می پذیرد؛ اما افراد ترسو و بزدل در حالت انفعالی قرار می گیرند و همچون پر کاهی که در مقابل تندباد قرار گیرد هر روز به سویی کشیده می شوند و نمی توانند عقیده حق را برگزینند.

مرحوم سید رضی پس از پایان این حدیث می گوید: «بعد از این کلام سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطاله سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب از آنها صرف نظر کردیم»؛ (قال الرضی: وَ بَعْدَ هَذَا کَلَامٌ تَرَكْنَا ذِکْرَهُ خَوْفَ الْإِطَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنِ الْغَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هَذَا الْبَابِ) .

همان گونه که در آغاز این گفتار حکیمانه آوردیم در منابع دیگر، این حدیث با اضافات فراوانی نقل شده است. (۱)

ابن ابی الحدید بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: بسیاری از عارفان اسلامی تعلیمات خود را از این سخن امام علیه السلام گرفته اند و در گفتار جمعی از آنها که می نگریم می بینیم که کلمات امام علیه السلام در این حدیث شریف مانند ستاره های پرنوری در سخنان آنان می درخشد.

در شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری می خوانیم که در کتاب التنبیه الکبری

ص: ۲۱۷

---

(۱- ۱). برای آگاهی بیشتر به کتاب کافی، ج ۲، ص ۵۰ و تحف العقول، ص ۱۶۲ و خصال، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۷۴ مراجعه فرمائید.

آمده است هنگامی که امام علیه السلام ایمان را در پاسخ سؤالی به این صورت جالب و جاذب و مشروح تفسیر فرمود به قدری در حاضران اثر گذاشت که مردی از آن میان برخاست و سر مبارک امام را بوسید. (۱)

### نکته: ارکان نفاق

#### ارکان نفاق

در بخش دیگری از این روایت مهم که در کتاب کافی و بعضی منابع دیگر ذکر شده، ارکان نفاق و صفات منافقان مشروحاً آمده است و در آغاز آن می فرماید: «نفاق (نیز) بر چهار پایه استوار است: بر هوای نفس، سستی و تهاون، تعصب و طمع»؛

(وَالنَّفَاقُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ عَلَى الْهَوَى وَالْهُوَيْنَا وَالْحَفِيظَةَ وَالطَّمَعَ).

سپس برای هوا چهار شعبه: (بغی، عدوان، شهوت و طغیان) و برای سستی و تهاون چهار شعبه: (مغرور شدن، آرزوهای دور و دراز، ترس از غیر خدا و مماطله و سستی) و برای حفیظه (تعصب) چهار شعبه ذکر شده: «کبر، تفاخر، خودبزرگ بینی و عصبیت» و برای طمع نیز چهار شاخه آمده است: (شادی (از زر و زیور دنیا)، خودباختگی، لجاجت و فزون طلبی). (۲)

\*\*\*

ص: ۲۱۸

۱-۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

۲-۲. برای توضیح بیشتر می توانید به مرآه العقول (شرح کافی)، ج ۱۱ مراجعه فرمائید.



و قال عليه السلام

فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ .

امام علیه السلام فرمود:

انجام دهنده کار نیک از کارنیکش بهتر است و انجام دهنده کار بد

از کار بدش بدتر. (۱)

ص: ۲۱۹

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است: جمعی از دانشمندانی که بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند آن را در کتاب خود- گاه با تغییراتی- آورده اند از جمله زمخشری در ربیع الابرار در باب «الخیر و الصلاح» و آمدی در غررالحکم در حرف فاء و از کسانی که قبل از سید رضی می زیسته اند و آن را در کتاب خود نقل کرده اند ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز به عنوان جزئی از خطبه «الوسیله» ذکر شده که در نهج البلاغه نیامده آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۷).



بہتر از خوب و بدتر از بد

امام علیہ السلام در این جملہ کوتاہ و پرمعنا می فرماید: «انجام دہندہ کار نیک از کارنیکش بہتر است و انجام دہندہ کار بد از کار بدش بدتر»؛ (فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَ فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ).

در اینکہ چگونہ فاعل خیر بہتر از فعل خود است و فاعل شر بدتر از فعل خود؛ وجوہی بہ نظر می رسد:

نخست اینکہ ہموارہ فاعل از فعل قوی تر است بہ ہمین دلیل اگر کار نیک باشد آن فاعل از کارش قوی تر و اگر کار بد باشد از کارش بدتر است.

دیگر اینکہ شخصی کہ کاری انجام می دہد غالباً دارای ملکہ آن است و آن ملکہ می تواند سرچشمہ کارہای فراوانی بشود، بنابراین اگر کسی را ببینیم کہ مثلاً یتیمی را نوازش می کند و دست افتادہ ای را می گیرد می دانیم کہ او دارای صفتی است درونی کہ می تواند سرچشمہ دہ ہا و گاہ صدہا و ہزاران از اینگونہ کارہا شود و بہ ہمین دلیل از کارش بہتر است.

سوم اینکہ کسانی کہ کار نیکی انجام می دہند بسیار می شود کہ آرزو دارند بہتر از آن را انجام دہند ولی امکانات آن در اختیارشان نیست و بہ تعبیر دیگر ہمتشان از آنچه انجام می دہند بسیار بالا تر است و گاہ بہ زبان جاری کردہ می گویند: افسوس کہ بیش از آن توان نداریم و اگر می توانستیم چنین و چنان

می کردیم. همین گونه، شروران بسیار می شود که دارای چنین باطنی هستند؛ یعنی اگر قدرت و توانی داشتند شرارت را به مرتبه بالاتری می رساندند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«يَتَّبِعُ الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكُمْ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَ يَتَّبِعُ الْكَافِرُ شَرًّا مِنْ عَمَلِهِ وَ ذَلِكُمْ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَ يَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مِمَّا لَا يُدْرِكُهُ؛ نیت مؤمن از عملش بهتر است، زیرا کارهای خیری در دل دارد که نمی تواند آنها را انجام دهد و نیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا کارهای بدی در سر دارد که توان آن را ندارد». (۱)

وجه چهارمی نیز بعضی برای این تفاوت ذکر کرده اند که هر کس کار خیری انجام می دهد معمولاً عوامل بازدارنده ای از جمله هوا و هوس ها را در دل دارد و در برابر آنها مقاومت می کند و آن عوامل را به عقب می راند و کار خیر را انجام می دهد به همین دلیل از کارش با ارزش تر است و به عکس کسی که کار بدی انجام می دهد نیز عوامل بازدارنده از قبیل فطرت الهی، اوامر و نواهی آسمانی در برابر اوست ولی پشت پا به همه آنها می زند و به سراغ شر می رود. به همین دلیل از عملش بدتر است. (۲)

البته منافاتی میان این وجوه چهارگانه نیست و همه آن ممکن است در معنای حدیث جمع باشد.

\*\*\*

ص: ۲۲۲

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۰.

۲- ۲). راه روشن، ج ۱، ص ۱۵۳.

و قال علیه السلام

كُنْ سَمَحًا وَ لَا تَكُنْ مُبَدِّرًا، وَ كُنْ مُقَدِّرًا وَ لَا تَكُنْ مُقْتَرًّا.

امام علیه السلام فرمود:

سخاوتمند باش و در این راه اسراف مکن و در زندگی حساب گر باش

و سخت گیر مباش. (۱)

ص: ۲۲۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام حکمت آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف کاف آورده است و از روایت فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضه الواعظین استفاده می شود که این جمله در ذیل حکمت شماره ۲ بوده است و این نشان می دهد از مصدری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱). در کتاب تمام نهج البلاغه آن را در لابه لای وصیت نامه مشروح امام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۷).



افراط و تفریط ممنوع!

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پرمعنا دعوت به اعتدال در بذل و بخشش های مالی می کند و می فرماید: «سخاوت مند باش و در این راه اسراف مکن و در زندگی حساب گر باش و سخت گیر مباش»؛ (كُنْ سَمِحًا وَلَا تَكُنْ مُبَدِّرًا، وَلَا تَكُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًا).

می دانیم بسیاری از علمای اخلاق اسلامی، تمام فضایل اخلاقی را حد وسط در میان افراط و تفریط می دانند. این مسئله هرچند عمومیت ندارد؛ ولی در مورد بسیاری از صفات از جمله فضیلت سخاوت صادق است که در میان دو صفت رذیله قرار گرفته: اسراف و تبذیر، و بخل و تقتیر.

مُبَدِّر از ماده «تبذیر» از ریشه «بذر» (بر وزن نذر) در اصل به معنای پاشیدن دانه است؛ ولی چون این واژه در مورد اموال به کار رود به کار کسانی اطلاق می شود که اموال خود را به صورت نادرست مصرف کرده و آن را حیف و میل می کنند. معادل آن در فارسی امروز ریخت و پاش است و تفاوت آن با اسراف این است که اسراف مصرف بی رویه و تبذیر اتلاف بی رویه است. البته این در صورتی است که این دو واژه در مقابل هم قرار گیرند؛ ولی هرگاه جداگانه استعمال شوند ممکن است مفهوم عامی داشته باشند.

«مُقْتَر» از ماده «تقتیر» در اصل به معنای تنگ گرفتن است و هنگامی که در

مورد اموال به کار رود به معنای بخیل و خسیس بودن است. «مقدر» از ماده تقدیر به معنای مدیریت صحیح اموال است که حد وسط در میان تبذیر و تقتیر است.

قرآن مجید درباره مبذرین می فرماید: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا \* إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»؛ حق خویشاوندان و مستمندان و واماندگان در راه را ادا کن و تبذیر مکن، چرا که تبذیر کنندگان برادران شیطانند. (۱)

در جای دیگر درباره صفات والای بندگان برگزیده و عباد الرحمان می فرماید: «وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»؛ آنها کسانی هستند که هنگامی که انفاق می کنند نه اسراف می کنند و نه بخل و سخت گیری دارند و در میان این دو، حد اعتدال را رعایت می کنند. (۲)

در روایتی از امام صادق علیه السلام با ذکر مثال روشن و جالبی این حد اعتدال بیان شده است. راوی می گوید:

«فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصِيٍّ وَ قَبْضَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ هَذَا الْأُقْتَارُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ثُمَّ قَبْضَ قَبْضَةً أُخْرَى فَأَرْخَى كَفَّهُ كُلَّهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا الْأِسْرَافُ ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَى فَأَرْخَى بَعْضَهَا وَ أَمْسَكَ بَعْضَهَا وَ قَالَ هَذَا الْقَوَامُ؛ امام مشتی از سنگریزه برداشت و محکم در دست خود گرفت سپس فرمود: بخل و اقتار که خداوند فرموده همین است. آن گاه مشتی دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن روی زمین ریخت و فرمود این اسراف است آن گاه مشتی دیگری برداشت و آن را به طوری گشود که مقداری در کف دست باقی ماند و مقداری از لابه لای انگشتان فرو ریخت و فرمود این همان قوام است (که در قرآن مجید آمده است).» (۳)

ص: ۲۲۶

۱-۱. اسراء، آیه ۲۶ و ۲۷.

۲-۲. فرقان، آیه ۶۷.

۳-۳. کافی، ج ۴، ص ۵۴، ح ۱.



در شأن نزول آیه ۲۹ سوره «اسراء» نیز آمده است که شخص سائلی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای پیراهن کرد. پیامبر پیراهن خود را به او بخشید و همین امر سبب شد که آن روز نتواند برای نماز به مسجد برود. این جریان سبب شد که زبان منافقان باز گردد و بگویند محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی شده و نمازش را به فراموشی سپرده است. (ولی هنگامی که از جریان کار باخبر شدند شرمند گشتند) آیه فوق نازل شد و به پیامبر چنین دستور داد: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ دست خود را بر گردن خویش زنجیر مکن (و انفاق و بخشش را ترک نمما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای که خانه نشین شوی و مورد سرزنش قرارگیری و از کار خود فرومانی».

در اینجا این سؤال پیش می آید که تاکید در میانه روی در انفاق چگونه با ایثار (مقدم داشتن دیگران بر خویشتن) که در حالات بسیاری از پیشوایان آمده سازگار است مثل آنچه در شأن نزول سوره «دهر» و داستان مسکین و یتیم و اسیر آمده و به دنبال آن آیه شریفه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» نازل شد.

پاسخ این سؤال روشن است، مسئله اعتدال حکمی عام است و ایثار حکمی خاص که مربوط به موارد معینی است. به عبارت دیگر: اصل بر اعتدال در مسئله انفاق و ایثار یک استثناست. به علاوه، دستور به ایثار مربوط به جایی است که بخشش فراوان، نابسامانی فوق العاده ای در زندگی انسان ایجاد نکند و «ملوم» و «محسور» نگردد در غیر این صورت باید از دستور اعتدال پیروی کرد.

\*\*\*



و قال علیه السلام

أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى .

امام علیه السلام فرمود:

برترین غنا و بی نیازی، ترک آرزوهاست. (۱)

ص: ۲۲۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر نهج البلاغه می خوانیم: این گوهر گرانها بخشی از خطبه ای است معروف به خطبه «وسیله» که بسیاری از علما قبل از سید رضی آن را نقل کرده اند (هرچند این خطبه در نهج البلاغه نیامده است) از جمله: صاحب کتاب تحف العقول این خطبه را در کتاب خود نقل کرده و جمله مورد بحث عیناً در آن است و نیز مرحوم کلینی پیش از سید رضی آن را در روضه کافی آورده است و اما بعد از سید رضی عده زیادی آن را نقل کرده اند که نیازی به ذکر نام آنها نمی بینم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱). اضافه بر این مرحوم شیخ صدوق نیز آن را در کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۹ به علاوه عین این جمله در ادامه کلمات قصار در لایه لای جمله ۲۱۱ ذکر شده است.



امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پربارش درس بزرگی به همه طالبان غنا و بی نیازی می دهد، می فرماید: «برترین غنا و بی نیازی، ترک آرزوهاست»؛ (أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى).

«مُنَى» جمع «أمنیه» به معنای آرزو است و در این عبارت نورانی امام علیه السلام، منظور آرزوهای دور و دراز و دور از منطق عقل و شرع است. بدیهی است این گونه آرزوها غنا و بی نیازی را از انسان سلب می کند، زیرا از یک سو چون همه آنها به وسیله خود انسان دست نیافتنی است او را وادار به متوسل شدن به این و آن می کند و باید در مقابل هر انسانی خواه شریف باشد یا وضعی، با ارزش باشد یا بی ارزش، دست حاجت دراز کند و این با غنا و بی نیازی هرگز سازگار نیست.

از سوی دیگر برای رسیدن به چنین آرزوهایی باید در مصرف کردن ثروت خود بخل ورزد و همه آن را ذخیره کند و عملاً زندگی فقیرانه ای داشته باشد.

از سوی سوم چنین کسی آرامش روح و فکر خود را باید برای رسیدن به این آرزوها هزینه کند. در روایتی در غررالحکم آمده است:

«أَنْفَعُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى؛ سودمندترین دارو (ی اضطراب و نگرانی) ترک آرزوهای دور و دراز است».<sup>(۱)</sup>

تمام این وابستگی ها زاییده آرزوهای دور و دراز است؛ هرگاه آن آرزوها از صفحه فکر انسان پاک شود، انسان به غنا و بی نیازی پرارزشی دست می یابد و به همین دلیل امام علیه السلام ترک این آرزوها را برترین و بهترین غنا شمرده است.

در تعبیر دیگری که در حکمت ۳۷۱ آمده است امام علیه السلام می فرماید:

«لَا كَنْزَ أَعْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ؛ هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت نیست (همان قناعتی که نقطه مقابل آرزوهای طولانی محسوب می شود)».

امام هادی علیه السلام طبق روایتی که علامه مجلسی آن را از دره الباهره نقل کرده است، فرمود:

«الْغِنَى قَلْبُهُ تَمَنِّيكَ وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ وَالْفَقْرُ شِدَّةُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقُنُوطِ؛ غنا و توانگری آن است که دامنه آرزو را کم کنی و به آنچه خدا به تو داده است خرسند باشی و فقر آن است که نفس آدمی سیری ناپذیر و شدیداً (از رسیدن به همه آرزوها) نومید باشد».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ص: ۲۳۲

و قال علیه السلام

مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که در نسبت دادن کارهای بد به مردم شتاب کند، مردم (نیز) نسبت های ناروایی به او می دهند. (۱)

ص: ۲۳۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این جمله حکمت آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف میم آورده است سپس می افزاید: رشید الدین وطواط (متوفای ۵۷۳) در الغرر و العرر علاوه بر جمله ای که مرحوم سیّد رضی نقل کرده این جمله را نیز افزوده است: «وَمَنْ تَتَّبَعَ مَسَاوِيَّ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ؛ کسی که از بدی ها و زشتی های مردم جستجو کند آبروی خود را به آنها بخشیده» همین مضمون با تفاوتی در کلمات امام زین العابدین علیه السلام آمده است آنجا که فرمود: «مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ؛ کسی که عیوبی را که در مردم است (برای تحقیر) به آنها نسبت دهد، اموری را به او نسبت می دهند که در او نیست». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز به اضافه جملات دیگری در ضمن خطبه «الوسیله» که از جمله خطب امیرالمؤمنین است که در نهج البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۰).





امام علیه السلام در این سخن پربار می فرماید: «کسی که در نسبت دادن اموری که مردم ناخوش دارند به آنها شتاب کند، مردم نسبت های ناروایی به او می دهند»؛ (مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ).

عیب جویی و ذکر عیوب مردم هرچند آشکار باشد کاری است بسیار ناپسند و اگر کسی نیت امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد نباید منکراتی را که از بعضی سر زده آشکارا و در ملاء عام بگوید، بلکه این گونه تذکرات باید خصوصی و مخفیانه باشد؛ ولی به هر حال از آنجا که مردم از گفتن عیوب و کارهای زشتشان به صورت آشکارا ناراحت می شوند و در مقام دفاع از خود بر می آیند یکی از طرق دفاع این است که گویند: فرد آلوده حق ندارد دیگران را به آلوده بودن متهم کند. باشد تا از این طریق ارزش سخنان او را بکاهند و بگویند: فرد آلوده حق ندارد دیگران را به آلوده بودن متهم کند.

بنابراین اگر انسان بخواهد مردم احترام او را حفظ کنند و نسبت های ناروا به او ندهند و حتی عیوب پنهانی او را آشکار نسازند باید از تعبیراتی که سبب ناراحتی مردم می شود بپرهیزد و در یک کلمه، باید احترام مردم را حفظ کرد تا آنها احترام انسان را حفظ کنند و لذا در ذیل این جمله در خطبه «وسيله» آمده است:

«وَمَنْ تَتَّبِعْ مَسَاوِيَ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ. وَمَنْ سَعَى بِالنَّمِيمَةِ حَذِرَهُ

الْبَعِيدُ وَمَقْتَهُ الْقَرِيبُ؛ کسی که در جستجوی عیوب مردم باشد آبروی خود را به آنها بخشیده و کسی که سخن چینی کند افراد دور از او اجتناب می کنند و نزدیکانش او را دشمن می دارند». (۱)

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۲ بحار الانوار در باب «تَتَّبِعْ عُيُوبَ النَّاسِ وَ إِفْشَاءِهَا» روایت جالبی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

«كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَهُمْ عُيُوبٌ فَسَيَّكْتُوا عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ فَأَشْرَكَتَ اللَّهُ عَنْ عُيُوبِهِمُ النَّاسَ فَمَاتُوا وَ لَا عُيُوبَ لَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ وَ كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَمَّا عُيُوبَ لَهُمْ فَتَكَلَّمُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَظْهَرَ اللَّهُ لَهُمْ عُيُوبًا لَمْ يَزَالُوا يُعْرِفُونَ بِهَا إِلَى أَنْ مَاتُوا؛ در مدینه اقوامی دارای عیوبی بودند آنها از ذکر عیوب مردم سکوت کردند، خداوند هم مردم را از ذکر عیوب آنها ساکت کرد. آنها از دنیا رفتند در حالی که مردم آنها را از هر گونه عیب پاک می دانستند و (به عکس) در مدینه اقوام (دیگری) بودند که عیبی نداشتند ولی درباره عیوب مردم سخن گفتند خداوند برای آنها عیوبی آشکار ساخت که پیوسته به آن شناخته می شدند تا از دنیا رفتند». (۲)

در تواریخ داستان های بسیاری در این زمینه ذکر شده که بعضی از افراد جسور در مجلسی ابتدا به ساکن با فرد دیگری شوخی اهانت آمیزی کردند و آنها پاسخ کوبنده ای دادند که آبروی او را برد و گاه نام زشتی از این رهگذر بر او ماند از جمله در تاریخ آمده است که «مغیره بن اسود» (یکی از شعرای عرب) معروف به لقب «اقیشر» بود. او از این لقب سخت خشمگین می شد. (زیرا اقیشر به معنای کسی است که صورتش سرخ شده و پوست آن ریخته است) روزی یک نفر از قبیله «بنی عبس» او را صدا زد «یا اقیشر» او ناراحت شد و پس از چند لحظه سکوت، این شعر را درباره او انشا کرد:

ص: ۲۳۶

۱- ۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۰.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۳، ح ۴.

أَتَدْعُونِي الْأَقْيَشَرَ ذَاكَ اسْمِي وَ أَدْعُوكَ ابْنَ مُطَفِّئَةِ السَّرَاجِ

تُنَاجِي خِدْنَهَا بِاللَّيْلِ سِرًّا وَ رَبُّ النَّاسِ يَعْلَمُ مَا تُنَاجِي

«تو به من اقیشر می گویی آری این اسم من است ولی من به تو می گویم: «ابنِ مُطَفِّئَةِ السَّرَاجِ» یعنی فرزند زنی که چراغ را نیمه شب خاموش کرد، زیرا با دوست فاسقش شبانه آهسته سخن می گفت و خدا می داند چه سخنانی می گفت». (۱)

از آن به بعد این لقب زشت بر آن مرد و فرزندانش باقی ماند.

و نیز نقل شده مرد عربی نزد معاویه سخنی گفت که معاویه ناراحت شد.

معاویه گفت: دروغ گفتی. مرد اعرابی گفت: به خدا سوگند دروغ گو کسی است که در لباس های توست. معاویه گفت: این جزای کسی است که در قضاوتش عجله می کند.

ابن ابی الحدید از کامل مبرد نقل می کند: هنگامی که «قتیبه بن مسلم» سمرقند را فتح کرد اثاث و وسایلی در کاخ های آنجا دید که امثال آن دیده نشده بود تصمیم گرفت بار عام دهد و مردم بیایند و موفقیت هایی را که نصیب او شده بینند. مردم از هر سو به آنجا آمدند و به ترتیب مقاماتشان در آن مجلس نشستند.

از جمله پیرمردی بود به نام «حُضَيْن». هنگامی که وارد شد برادر قتیبه گفت به من اجازه بده سخن درستی به او بگویم. قتیبه گفت: این کار را نکن او جواب های تند و بدی می دهد. برادر قتیبه اصرار کرد و رو به حُضَيْن کرد و گفت:

ای ابو ساسان آیا از در وارد شدی یا از دیوار؟ حُضَيْن گفت: آری (من از در وارد شدم زیرا) عمویت (اشاره به خودش کرد) سنش بیش از آن است که بتواند از دیوار وارد شود (و این اشاره به عمل زشتی بود که برادر قتیبه قبلاً انجام داده بود و از دیوار خانه زنی بالا رفته بود و به او تجاوز کرده بود). (۲)

ص: ۲۳۷

۱- ۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۸۷.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۵۲.

امثال این داستان ها فراوان است و همه گواهی است بر آنچه امام علیه السلام بیان فرموده که هرگاه کسی به مردم چیزی بگوید که ناخوش دارند آنها نیز به او نسبت های ناروا می دهند (یا اعمال زشت مخفیانه آنها را آشکار می کنند).

\*\*\*

ص: ۲۳۸

و قال علیه السلام

مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که آرزویش را طولانی کند اعمال بد انجام می دهد. (۱)

ص: ۲۳۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این سخن حکمت آمیز در منابع بسیاری آمده است از جمله در فروع کافی با مختصر تفاوتی و در تحف العقول و خصال شیخ صدوق و در المائه کلمه جاحظ اینها کسانی هستند که قبل از سید رضی این سخن حکمت آمیز را در کتاب های خود آورده اند و در کتاب های بعد از آن مانند تذکره الخواص ابن جوزی و تنبیه الخاطر نوشته ورام بن ابی فراس آن را با تفاوت هایی ذکر کردند که نشان می دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز در ضمن خطبه «الوسیله» که از جمله خطب امیرالمؤمنین است و در نهج البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۱).



## آرزوهای طولانی و سوء عمل

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و حکمت آمیز می فرماید: «کسی که آرزویش را طولانی کند اعمال بد انجام می دهد»؛ (مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَشَاءَ الْعَمَلَ).

شک نیست که آرزوها انگیزه حرکت انسان برای هرگونه فعالیت است؛ جوانی که آرزو دارد به مقامات عالیه علمی برسد تلاش و کوشش را در فراگیری علم افزایش می دهد، کشاورزی که آرزو دارد مزارع پر بار و باغ های سرشار از برکات مادی داشته باشد در امر کشاورزی فعالیت می کند و مادری که آرزو دارد جوان برومندی در سنین آخر عمر در کنار او باشد در حفظ و تربیت فرزندش می کوشد.

همین معنا در حدیث معروف پیغمبر اکرم آمده است که فرمود:

«الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَمَدَهَا وَ لَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا؛ آرزو برای امت من مایه رحمت است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری کودک خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی نشاند».<sup>(۱)</sup>

ولی هرگاه آرزو از حد اعتدال خارج شود و انسان به سراغ امور دست نیافتنی و یا غیر ضروری و خارج از حد نیاز برود، طبیعی است که باید تمام تلاش و کوشش خود را برای رسیدن به آن بگذارد و همه چیز جز آن را فراموش کند

ص: ۲۴۱

و شب و روز به دنبال آن بدود. چنین کسی از یک سو آخرت را به کلی به دست فراموشی می سپارد و از سوی دیگر برای رسیدن به هدف خود هر وسیله ای را مباح می شمرد و از سوی سوم در مقابل هر کس خضوع ذلیلانه می کند و سرانجام گرفتار «سوء العمل» می شود که امام در جمله حکمت آمیز بالا به آن اشاره فرمود.

در حالی که اگر دامنه آرزو را کوتاه می کرد و به آنچه مورد نیازش بود قناعت می نمود، وقت کافی برای رسیدن به وظایف الهی و اندوختن ذخیره های آخرت پیدا می کرد و از آلوده شدن به حرام در امان می ماند و عزت و کرامت خود را بر باد نمی داد.

در حدیثی قدسی که در کتاب شریف کافی آمده می خوانیم: خداوند به موسی بن عمران فرمود:

«يَا مُوسَى لَا تَطُولْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَفْسُو قَلْبَكَ وَ الْقَاسِي الْقَلْبِ مَنِّي بَعِيدٌ؛ آرزوهایت را در دنیا طولانی مکن که مایه قساوت قلب تو می شود و شخص قسی القلب سنگدل از من دور خواهد بود.» (۱)

روشن است، قساوت و سنگدلی ناشی از فراموش کردن ذکر خدا و یاد مرگ و قیامت است و افرادی که گرفتار آرزوهای دراز هستند هم خدا را فراموش می کنند و هم مرگ و قیامت را.

اولیای خدا به قدری آرزوهایشان کوتاه بود و آماده سفر آخرت بودند که هر لحظه احتمال می دادند فرمان رحیل و کوچ کردن از دنیا صادر شود.

در حدیث پرمعنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا طَرَفْتُ عَيْنَيَّ إِلَّا ظَنَنْتُ أَنَّ سُفْرِي لَمَا يَلْتَقِيَانِ حَتَّى يَقْبِضَ اللَّهُ رُوحِي؛ قسم به آن کسی که جان محمد به دست اوست هرگز پلک های چشم من به هم نخورد مگر این که گمان می بردم که پیش از آنکه پلک ها به روی هم بیایند قبض روح شوم.» (۲)

ص: ۲۴۲

۱- ۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، ح ۱.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۶، ح ۲۷.



منظور از گمان داشتن همان آماده بودن است.

حدیث معروفی است که هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: خطرناک ترین چیزی که بر شما می ترسیم پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز است، زیرا پیروی از هوای نفس انسان را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز موجب نسیان آخرت می شود؛

(أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ). (۱)

قرآن مجید هم می گوید: یکی از دام های مهم شیطان همین طول امل است:

«وَقَالَ لَاتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا\* وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْتِنُهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ ... يَعِدُّهُمْ وَ يُمَيِّنُهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا؛ شیطان چنین گفته که از بندگان خود سهم معینی خواهم گرفت؛ آنها را گمراه می کنم و به آرزوها سرگرم می سازم و به آنها فرمان می دهم... شیطان به آنها وعده های دروغین می دهد و به آرزوها سرگرم می سازد و جز فریب و نیرنگ به آنها فرمان نمی دهد». (۲)

\*\*\*

ص: ۲۴۳

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳.

۲-۲. نساء، آیه ۱۱۸-۱۲۰.



و قال عليه السلام وَ قَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينَ الْأَنْبَارِ، فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَ اشْتَدُّوا بَيْنَ يَدَيْهِ.

فقال عليه السلام

مَيَّا هَذَا الَّذِي صَيَّرْتُمُوهُ؟ فَسَالُوا: خُلِقَ مِنَّا نُعْظَمُ بِهِ أُمَرَاءُنَا، فَسَالَ: وَاللَّهِ مَيَّا يَنْتَفِعُ بِهِذَا أُمَرَاؤُكُمْ! وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ،

وَ تَشُقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ. وَ مَا أَحْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ،

وَ أَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانَ مِنَ النَّارِ.

این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که در مسیر حرکتش به شام کشاورزان و دهبانان شهر «انبار» با او ملاقات کردند (و به عنوان احترام) از مرکب پیاده شده و با سرعت پیش روی او حرکت کردند (و این مراسمی را که نشانه خضوع فوق العاده در برابر امرای ستمگر بود انجام دادند).

امام علیه السلام فرمود:

«این چه کاری بود که کردید؟» عرض کردند: این رسوم و آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم. امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند زمامداران شما از این عمل بهره ای نمی برند و شما با این کار در دنیا مشقت زیاد بر خود

هموار می‌سازید و در قیامت بدبخت می‌شوید. چه زیان بار است مشقتی که به دنبال آن عقاب الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از آتش دوزخ فراهم گردد. (۱)

ص: ۲۴۶

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفین آن را با تفاوت‌هایی (که بعداً اشاره خواهیم کرد) ذکر کرده است ولی مضمون هر دو یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴). اضافه بر این ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴) که قبل از سید رضی می‌زیسته نیز آن را در کتاب فتوح آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۵۱).

«این سخن را امام زمانی بیان فرمود که در مسیر حرکتش به شام کشاورزان و دهبانان شهر انبار با او ملاقات کردند (و به عنوان احترام به امام) از مرکب پیاده شده و با سرعت پیش روی او حرکت کردند (و این مراسم را که نشانه خضوع فوق العاده در برابر امرای ستمگر بود انجام دادند) امام علیه السلام فرمود: این چه کاری بود که کردید؟»؛ (وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ قَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَائِقِينَ الْأَنْبَارِ، فَتَرَجَّلُوا (۱) لَهُ وَ اشْتَدُّوا (۲) بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ).

«عرض کردند این رسوم و آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم»؛ (فَقَالُوا: خُلِقَ مِنَّا نُعْظُمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا).

«امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند زمامداران شما از این عمل بهره ای نمی برند و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار می سازید و در قیامت بدبخت می شوید»؛ (فَقَالَ: وَ اللَّهُ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَرَاؤُكُمْ! وَ إِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَ تَشْقُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ).

سپس افزود: «چه زیان بار است مشقتی که به دنبال آن عقاب الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از آتش دوزخ فراهم گردد»؛ (وَ مَا أَحْسَرَ

۱- ۱). «تَرَجَّلُوا» به معنی پیاده شدن از مرکب است.

۲- ۲). «اشْتَدُّوا» به معنی دویدن و راه رفتن با سرعت است.

الْمَشْقَّةُ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَ أَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ).

«تَشْقُونَ» از ماده «شقاء» به معنای مشقت و «تَشْقُونَ» از ماده شقاوت به معنای بدبختی است و «دَعَهُ» همان آرامش است

در کتاب صفین بعد از این جمله چنین آمده که امام علیه السلام فرمود: «این کار را دیگر تکرار نکنید؛ فَلَا تَعُودُوا لَهُ».

در زمان های گذشته معمول بوده- و هم اکنون نیز در بعضی از نقاط جهان معمول است- که اهل یک کشور یا اهل یک شهر برای تعظیم امرا و سلاطین اعمالی انجام می دادند که نشانه نهایت ذلت بود. آنها نیز از این رفتار خشنود می شدند، چرا که علاقه داشتند همواره شهروندانشان خود را ذلیل و خوار و بی مقدار در برابر آنها بدانند تا فکر قیام در مغزشان خطور نکند و سلطه آنان باقی بماند.

ولی اسلام که به انسان ها شخصیت داده و آدمی را مسجود فرشتگان و اشرف مخلوقات می داند و جهان را مسخر او می شمرد، اجازه نمی دهد افراد با ایمان برای بزرگداشت امرا تن به کارهای ذلیلانه بدهند. به یقین اگر به جای علی علیه السلام معاویه بود آنها را به این کار تشویق می کرد ولی امام به آنها هشدار داد و به سه دلیل آنان را بر حذر داشت.

نخست این که امرا هیچ گونه نفع عاقلانه ای از این کار نمی برند، بلکه ممکن است باعث غرور و کبر آنها شود و شخصیت خود را گم کنند.

دیگر این که زحمت فوق العاده ای بر دوش توده های مردم می افتد و گاه ممکن است در چنین شرایطی افرادی ضعیف زیر دست و پا بمانند.

سوم این که این عمل ناصالح مایه گرفتاری در آخرت می شود، زیرا نوعی شرک محسوب می شود.

به عکس، اگر آنها به احترامات معقول قناعت کنند و به جای این مشقت، آرامش را برای خود بپذیرند، آرامشی که امان از آتش دوزخ را نیز به همراه دارد،

هم امرا گرفتار کبر و غرور نمی شوند و هم مردم مشقت توأم با ذلت را نمی بینند و هم در آخرت سربلند خواهند بود.

قابل توجه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: روزی امیر مؤمنان به سراغ اصحابش آمد در حالی که بر مرکب سوار بود. گروهی پشت سر حضرت به راه افتادند. امام نگاهی به آنها کرد و فرمود: با من کاری دارید؟ عرض کردند: نه یا امیرالمؤمنین ولی دوست داریم همراه تو راه برویم. امام به آنها فرمود:

«انصبروا فإِنَّ مَشَى الْمَاشِي مَعَ الزَّاكِبِ مَفْسِدَةٌ لِلزَّاكِبِ وَمِذْلُهُ لِلْمَاشِي؛ برگردید، زیرا راه رفتن پیاده در کنار سوار موجب مفسده (غرور و خودبرتربینی) برای شخص سوار و سبب ذلت برای پیاده است».

سپس امام صادق علیه السلام افزود: دفعه دیگری باز امام سوار بود و جمعی پشت سر او پیاده به راه افتادند. امام علیه السلام فرمود:

«انصبروا فإِنَّ خَفَقَ النَّعَالِ خَلْفَ أَعْقَابِ الرِّجَالِ مَفْسِدَةٌ لِقُلُوبِ النَّوْكِ؛ باز گردید، زیرا صدای کفش ها پشت سر انسان ها موجب فساد دل های احمقان می شود (نوکی جمع آنوک بر وزن احمق و به معنای احمق است)». (۱)

باید توجه داشت که هدف از این سخنان این نیست که مردم، بزرگان را احترام نکنند، بلکه منظور این است که احتراماتی که نسبت به شاهان و مانند آنها داشتند و نشانه ذلت و بدبختی احترام کنندگان بوده و مایه غرور و نخوت احترام شوندگان ترک شود.

## نکته

روایت «نصر بن مزاحم»

از آنچه «نصر بن مزاحم» در کتاب صفین آورده استفاده می شود که

ص: ۲۴۹

دهقان های شهر انبار علاوه بر این کار اسب ها و غذاهای خوب برای امام و لشکریان و علف بسیار برای مرکب های آنها را به عنوان هدیه آورده بودند و امام افزون بر این که مراسم ذلت بار آنها را تخطئه کرد افزود: اما این چهارپایانی که آورده اید ما می پذیریم؛ ولی به عنوان خراجتان قبول می کنیم و غذاهایی را هم که آورده اید در صورتی می پذیریم که قیمت آن را از ما بگیرید. (۱)

البته پذیرفتن هدیه مسلمان نه تنها عیب نیست، بلکه سنتی است و حتی در روایات گفته شده که از پذیرش هدیه برادران مسلمان خودداری نکنید، ولی هدف امام این بوده که این سنت نادرست را بشکنند که برای در امان ماندن از شر امرا برای آنان هدایایی می بردند و روشن سازد که حکومت اسلامی همچون حکومت سلاطین جبار نیست.

\*\*\*

ص: ۲۵۰

---

۱-۱). صفین، ص ۱۴۴.



و قال علیه السلام

لِإِثْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ، اخْفِظْ عَنِّي أَرْبَعًا، وَ أَرْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ: إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَ أَكْبَرَ الْفَقْرِ الْحَقُّ، وَ أَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ، وَ أَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ. يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعِدُ عَنكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ؛ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ: يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ .

امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

فرزندم! چهار چیز: و چهار چیز را، از من حفظ کن که با حفظ آن هر کار کنی به تو زیان نخواهد رسید: بالاترین سرمایه ها عقل است و بزرگ ترین فقر حماقت و نادانی است، بدترین وحشت خودپسندی است و برترین حسب و نسب اخلاق نیک است. فرزندم از دوستی با احمق برحذر باش، چرا که او می خواهد به تو منفعت رساند ولی زیان می رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی دهد) و از دوستی با بخیل دوری کن، زیرا به هنگامی که شدیدترین نیاز را به او داری تو را رها می سازد و از دوستی با انسان فاجر

بپرهیز، چرا که تو را به اندک چیزی می فروشد و از دوستی با دروغ گو بر حذر باش، چرا که او مثل سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می سازد (و حقایق را به تو وارونه نشان می دهد). (۱)

ص: ۲۵۲

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: قسمتی از این گفتار پرمایه حکمت آمیز را جاحظ قبل از سید در کتاب المائه المختاره آورده و قاضی قضاعی هم که بعد از سید رضی می زیسته آن را با سخنان دیگری از امیر مؤمنان تحت عنوان «وصیت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن هنگامی که ابن ملجم فرق مبارکش را با شمشیر شکافت» بیان کرده است و اضافات آن به خوبی نشان می دهد که آن را از منبع دیگری گرفته است. زمخشری نیز آن را در جزء اول از ربیع الابرار آورده و ابن عساکر مورخ معروف نیز در تاریخ خود آن را با اضافاتی ذکر نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶). در کتاب تمام نهج البلاغه، این سخن به عنوان بخشی از اندرزنامه امام به فرزندش آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۴).

چهار نکته سرنوشت ساز

امام علیه السلام در این گفتار پربار حکمت آمیزش خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام و در واقع خطاب به همه انسان ها می فرماید: «فرزندم! چهار چیز و چهار چیز را از من حفظ کن که با آن هر کار کنی به تو زیان نخواهد رسید»؛ (قَالَ لِأَبْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ، احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا، وَ أَرْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ).

در اینجا این سؤال پیش می آید که امام علیه السلام چرا نفرمود من هشت چیز را به تو توصیه می کنم، بلکه فرمود: چهار چیز و چهار چیز.

پاسخ سؤال این است که امام می خواهد بدین وسیله مخاطب را متوجه تفاوت این دو را با هم سازد، زیرا چهار قسمت اول ناظر به صفات «اخلاقی» است و چهار قسمت دوم ناظر به امور «رفتاری» و اضافه بر این چهار قسمت اول از باب اوامر است و چهار قسمت دوم از باب نواهی.

امام در چهار قسمت اول نخست می فرماید: «فرزندم) بالاترین سرمایه ها عقل است»؛ (إِنَّ أَعْنَى الْعَقْلِ).

انسانی که دارای عقل کافی است هم از نظر معنوی غنی است و هم از نظر مادی؛ از نظر معنوی عقل، او را به سوی خدا و اعتقاد صحیح و فضایل اخلاقی و اعمال صالحه دعوت می کند، زیرا عواقب شوم رذایل اخلاقی را به خوبی درک می نماید و او را از آن باز می دارد و در امور مادی با حسن تدبیر و همکاری

صحیح با دیگران و تشخیص دوست و دشمن و درک فرصت‌ها و استفاده صحیح از نیروی دیگران به فواید و برکات مادی می‌رساند، بنابراین سرمایه‌پیریزی در دنیا و آخرت عقل است.

استثنایی که بعضی از شارحان به این اصل کلی زده‌اند که منظور از عقل، آنجاست که از طریق مشورت نتوان کاری کرد صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا در مورد مشورت نیز عقل است که انسان را به استفاده از افکار دیگران و عمل کردن به نتیجه مشورت دعوت می‌کند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ اساس کار انسان عقل اوست و آن کس که عقل ندارد دین ندارد».<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان می‌خوانیم:

«الْعَقْلُ مَرْكَبُ الْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ مَرْكَبُ الْحِلْمِ؛ عقل مرکب علم و دانش و علم مرکب حلم (و اخلاق) است».<sup>(۲)</sup>

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

«مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ؛ خداوند چیزی برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده، لذا خواب عاقل برتر از بیداری (و شب زنده داری) جاهل است».<sup>(۳)</sup>

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی «اصبغ بن نباته» از علی علیه السلام نقل می‌کند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: من مامورم تو را در میان سه چیز مخیر سازم که یکی را برگزینی و آن دو را رها سازی. آدم گفت: آن سه چیز کدام است؟ جبرئیل گفت: عقل و حیا و دین است. آدم گفت: من عقل را برگزیدم.

جبرئیل به حیا و دین گفت: شما برگردید و عقل را رها کنید. آنها گفتند: ای

ص: ۲۵۴

۱-۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۴، ح ۲۹.

۲-۲. غرر الحکم، ص ۵۲، ح ۴۳۷ و ص ۴۴، ح ۱۱۴.

۳-۳. کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۱.

«إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ؛ ما ماموریم هر جا که عقل است با او باشیم. جبرئیل گفت پس به ماموریت خود عمل کنید و به آسمان رفت». (۱)

البته منظور از عقل در اینجا کمال عقل است، زیرا آدم دارای عقل بود که در این گزینش آن را برگزید.

نقطه مقابل جمله اول چیزی است که امام علیه السلام در دومین جمله از گفتار حکیمانه خود بیان کرده است. می فرماید «بزرگ ترین فقر حماقت و نادانی است»؛ (وَ أَكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمُقُ).

زیرا آدم احمق هم آخرت خود را به باد می دهد و هم دنیایش را. او منافع زودگذر را بر سعادت جاویدانش مقدم می دارد و لذت ناپایدار را بر سعادت پایدار. به همین دلیل روز رستاخیز دستش از حسنات ته است و پشتش از بار سیئات سنگین. در دنیا نیز بر اثر ندانم کاری ها دوستان خود را از دست می دهد و منافع آنی را بر درآمدهای آینده مقدم می شمرد. بخل و تنگ نظری که لازمه حماقت است مردم را به او بدبین می کند و تدبیر لازم برای تمشیت امور مادی را از دست می دهد و به همین دلیل فقر عقل باعث فقر در زندگی مادی او نیز می شود.

یکی از مشکلات مهم کار احمق نیز مشکل بودن درمان اوست، زیرا او مانند بیماری است که نه دارو می خورد و نه پرهیز می کند. مطابق آنچه مرحوم مفید در کتاب اختصاص آورده در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ قَالَ: دَاوَيْتُ الْمَرْضَى فَشَفَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرَأْتُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَالَجْتُ الْمَوْتَى فَأَحْيَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَالَجْتُ الْأَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ؛ حضرت عیسی بن مریم گفت: من بیماران (غیر قابل علاج) را مداوا کردم و آنها را به اذن خدا بهبودی بخشیدم. نابینای مادرزاد و مبتلا به بیماری برص را به اذن خدا شفا دادم حتی مردگان را به اذن خدا زنده کردم؛ ولی به سراغ معالجه احمق

رفتم و نتوانستم او را اصلاح کنم. (۱)

در ذیل حدیث بالا- تفسیری برای احمق غیر قابل علاج آمده؛ هنگامی که از آن حضرت سؤال کردند احمق کیست گفت: احمق کسی است که تنها به رأی خود و شخص خود عقیده دارد و تمام فضیلت را برای خود روا می داری و چیزی بر ضد خود قائل نیست، حق را به طور کامل برای خود می شمرد و هیچ حقی برای دیگری بر خود روا نمی داند. این همان احمقی است که راهی برای درمان او نیست.

در این که احمق چه کسی است نیز روایات متعددی از معصومان علیهم السلام وارد شده است. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلمات قصار می خوانیم:

«مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَ بِهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بَعَيْنِهِ؛ کسی که عیوب مردم را می بیند و آن را بد می شمرد سپس آن را برای خود می پذیرد، او عینا آدم احمقی است.» (۲)

از تفسیرهایی که برای احمق در بالا ذکر شد روشن می شود که چرا احمق هم دین خود را از دست می دهد و هم دنیای خود را.

در تواریخ داستان های زیادی از افراد احمق نقل شده که نشان می دهد تا چه اندازه آنها از نظر اعتقاد و مسائل اجتماعی ناتوان هستند. در شرح نهج البلاغه علامه شوشتری آمده است که روزی یکی از خلفا در عید فطر یا قربان به سوی مصلاً می رفت، طبل ها در مقابل او مشغول به زدن بودند و پرچم ها در بالای سر او در اهتزاز مرد نادانی حضور داشت سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «اللَّهُمَّ لَا طَبْلَ إِلَّا طَبْلُكَ؛ خداوند! تنها طبل توست!» کسی به او گفت: این سخن را نگوی. خدا طبل ندارد. گریه کرد و گفت: پس فکر می کنید او هنگامی که می آید

ص: ۲۵۶

۱- ۱). میزان الحکمه، ماده احمق، ح ۴۴۱۸؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۳، ح ۳۵.

۲- ۲). کلمات قصار، حکمت ۳۴۹.

تک و تنهاست نه طبلی جلوی او می نوازند و نه پرچی بالای سر اوست. در این صورت او از خلیفه زمان ما هم پایین تر است.

در عیون الاخبار «ابن قتیبہ دینوری» طبق نقل علامه شوشتری آمده است شخص احمقی می گفت من اسم گرگی که یوسف را خورد می دانم؛ اسمش فلان بود. به او گفتند: یوسف را گرگ نخورد. گفت: پس این اسم، اسم همان گرگی است که یوسف را نخورد. (۱)

سپس در سومین جمله از این کلمات نورانی می فرماید: «بدترین تنهایی و وحشت خودبینی و خودپسندی است»؛ (وَ أَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ). .

«وحشت» در لغت هم به معنای تنهایی آمده است و هم به معنای ترس و ناراحتی ناشی از آن و به یقین، افراد خودبزرگ بین دوستان خود را به زودی از دست می دهند، زیرا مردم حاضر نیستند زیر بار چنین افراد خودبین و خودخواهی بروند و به این ترتیب در زندگی تنهای تنها می مانند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می خوانیم:

«آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ؛ آفت عقل خودبینی و خودپسندی است». (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت در همان منبع آمده است:

«إِزْرَاءُ الرَّجُلِ عَلَيْهِ نَفْسِهِ بُرْهَانُ رِزَانِهِ عَقْلِهِ وَ عُنْوَانُ وَفُورِ فَضْلِهِ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ بُرْهَانُ نَقْصِهِ وَ عُنْوَانُ ضَعْفِ عَقْلِهِ؛ خورده گیری انسان نسبت به خویشتن (و کارهای خود) دلیل بر قوت عقل او و گواه فزونی فضل اوست و خودپسندی انسان دلیل بر نقص او و گواه ضعف عقل اوست». (۳)

سرانجام در چهارمین دستور انسان ساز می فرماید: «برترین حسب و نسب

ص: ۲۵۷

۱- ۱. بهج الصباغه، ج ۱۳ ص ۴۱۷.

۲- ۲. غررالحکم، ح ۸۴۸.

۳- ۳. همان، ح ۴۸۱۴.

اخلاق نیک است؛ (وَ أَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ).

حسب در لغت هم به شرافت های ذاتی و صفات برجسته اطلاق شده و هم به شرافت پدران و اجداد، بنابراین منظور امام این است که بالاترین شرافت ذاتی و اکتسابی از پدران و اجداد دارا بودن حسن خلق است، زیرا بیش از هر چیز جاذبه دارد و قلوب را متوجه انسان می کند و شرافت های دیگر تا این حد توان ندارند.

درباره اهمیت حسن خلق آیات و روایات فراوانی وارد شده تا آنجا که قرآن حسن خلق را یکی از عوامل مهم پیروزی پیغمبر می شمرد و می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ پس تو به لطف و رحمت الهی با آنان نرمخو شدی و اگر درشت خوی و سخت دل بودی بی شک از گرد تو پراکنده می شدند» و در جای دیگر خطاب به پیغمبر اکرم می فرماید: «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ تو اخلاق بسیار برجسته ای داری». (۱) تأثیر این اخلاق در پیشرفت پیغمبر به اندازه ای بود که بعضی آن را به عنوان معجزه اخلاقی پیغمبر می شمردند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم:

«حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب دوستی را (با مردم) تثبیت می کند». (۲)

در فواید حسن خلق از امیر مؤمنان در غرر الحکم چنین آمده است:

«حُسْنُ الْخُلُقِ يَدْرُ الْأَرْزَاقِ وَ يُوَسِّسُ الرَّفَاقِ؛ حسن خلق روزی انسان را فراوان می سازد و به دوستان آرامش می بخشد». (۳)

ما خود می بینیم که افراد صاحب حسن خلق در زندگی مادی خویش نیز

ص: ۲۵۸

---

۱- ۱. قلم، آیه ۴.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۰، ح ۷۱.

۳- ۳. غرر الحکم، ح ۵۳۸۲.



بسیار موفق اند، همان گونه که در بحار الانوار از علی علیه السلام نقل شده:

«فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ در حسن خلق گنج های روزی نهفته شده است.» (۱)

امام علیه السلام بعد از ذکر این چهار جمله حکمت آمیز درباره عقل و حمق و عجب و حسن خلق به چهار نکته دیگر درباره ترک دوستی با چهار گروهی که صفات زشتی دارند می پردازد.

نخست می فرماید: «فرزندم از دوستی با احمق بر حذر باش، چرا که او می خواهد به تو منفعت برساند ولی زیان می رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی دهد)»؛ (يَا بَنِيَّ، إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ).

«مصادقت» به معنای دوستی است و می دانیم دوستی افراد با یکدیگر سرنوشت آنها را به هم پیوند می زند و هر یک در زندگی دیگری تأثیر می گذارد.

احمق کسی است که بر اثر نادانی گرفتار اشتباهات بزرگ می شود؛ خوب را بد و بد را خوب می پندارد. تنها به ظاهر امور قضاوت می کند غافل از این که گاه آنچه ظاهرش زیان آور است باطنی پرسود دارد و یا آنچه آغازش ضرر دارد پایانش بسیار پر فایده است.

به همین دلیل گاه با اصرار، دوست خود را وادار به انجام کاری می کند که عاقبت دردناکی دارد و به عکس از کاری باز می دارد که سرانجامش بسیار قرین موفقیت و سعادت است و چون وسوسه های چنین فرد احمقی خواه ناخواه ممکن است در انسان اثر بگذارد، امام می فرماید پیوند دوستی خود را با چنین افرادی قطع کن.

در بعضی از روایات آمده است که با احمق مشورت نکنید: امام صادق علیه السلام مطابق آنچه در کتاب تحف العقول آمده است می فرماید:

«لَا تُشَاوِرْ أَحْمَقًا؛ با فرد

ص: ۲۵۹

نادان مشورت نکن (که از آن زیان خواهی دید)». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق از پیغمبر می خوانیم: چهار چیز قلب انسان را می میراند از جمله گفت و گوی با احمق است

(و مُمَارَاهُ الْأَحْمَقَ). (۲)

سپس در جمله حکمت آمیز دوم می فرماید: «از دوستی با بخیل برحذر باش، زیرا به هنگامی که شدیدترین نیاز را به او داری تو را رها می سازد»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ).

بخیل انواع و اقسامی دارد. ساده ترین آن این است که حاضر نیست از مواهبی که خدا به او داده در اختیار دیگران بگذارد، هر چند بسیار بیش از نیاز در اختیار دارد و نوع دیگر از بخیل این است که خودش هم حاضر به مصرف آن مواهب نیست؛ یعنی نسبت به خود بخل می ورزد و بدترین انواع بخل کسی است که از استفاده کردن مردم از مواهب یکدیگر ناراحت می شود.

امام در اینجا می فرماید: دوستان گاه به یکدیگر نیازمند می شوند و حتی گاهی به قدری نیاز شدید است که سرنوشت انسان را رقم می زند و اگر دوست، بخیل باشد در چنین حالتی نیز انسان را رها می سازد. اما اگر خودش نیازمند شود انتظار هر گونه کمک را دارد.

در روایات مشورت، از شور با بخیل نیز نهی شده است؛ در عهدنامه مالک اشتر قبلا خواندیم که امام به مالک دستور می دهد:

«لَمَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا - يَعِيدُ بِحُكِّكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ؛ هرگز بخیل را در مشاوران خود داخل مکن، زیرا از کمک کردن به دیگران مانع می شود و وعده فقر به تو می دهد». (۳)

سومین کسی را که امام فرزندش را از دوستی با او نهی می کند افراد فاجر

ص: ۲۶۰

۱-۱. تحف العقول، ص ۳۱۵.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۹.

۳-۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

و فاسق و بی بند و بار اند. می فرماید: «از دوستی با انسان فاجر بپرهیز، چرا که تو را به اندک چیزی می فروشد»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ (۱)).

این گونه افراد پیوسته به دنبال هوا و هوس خویش اند؛ نه وجدان بیداری دارند و نه شخصیت و شرف و نه دین و ایمان درستی. به همین دلیل هر زمان هوا و هوس آنها اقتضا کند به دنبال آن می روند و دوستان خود را به اندک چیزی می فروشند.

در آخرین و چهارمین جمله پرنور و حکمت آمیزش می فرماید: «از دوستی با دروغ گو برحذر باش، چرا که او مثل سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می سازد (و همچون سراب، حقایق را به تو وارونه نشان می دهد)»؛ (وَ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ: يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ).

آدم کذاب و بسیار دروغ گو خواه این رذیله اخلاقی اش ناشی از بی بند و باری و ضعف ایمان باشد یا بر اثر علاقه به منافع زودگذر خود، دوستی با او خطرناک است. گاه عوامل پیروزی برای رسیدن به یک هدف فراهم می شود؛ اما او با دروغ هایش رسیدن به آن را غیر ممکن و محال می شمرد و فرصت ها از این طریق از دست می رود و گاه به عکس، کارهایی پیش روی انسان است که شرایط آن فراهم نشده و ورود در آن مایه شکست است؛ اما این دروغ گوی بی بند و بار چنان سخن می گوید که گویی فردا انسان به مقصود می رسد.

می دانیم سراب منظره ای است که در بیابان به هنگام گرمای هوا پیدا می شود و از دور چیزی شبیه آب به چشم می خورد (در حالی که بر اثر اختلاف فشردگی طبقات در آن هوای گرمای آفتاب عکس گوشه ای از آسمان آبی به روی زمین می افتد که انسان آن را آب می پندارد) ولی هنگامی که نزدیک می رود اثری از آب

ص: ۲۶۱

---

(۱- ۱). «تافه» به معنای چیز بی ارزش است.

در آنجا نمی بیند. کسانی که واقعیت ها را در نظر انسان وارونه جلوه می دهند شباهت زیادی به سراب دارند و امیر مؤمنان علی علیه السلام مخصوصاً روی این مطلب تکیه فرموده که دورغگویان، دور را نزدیک و نزدیک را دور می سازند و این نوعی تغییر واقعیت است.

در احادیث اسلامی از مشاورت با کذاب هم نهی شده است: در غرر الحکم از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «با کذاب مشورت مکن که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور می سازد؛

لَا تَشْتَشِرِ الْكُذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدَ وَ يَبْعُدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

«لَا يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِي الْفَاجِرَ وَ لَا الْأَحْمَقَ وَ لَا الْكُذَّابَ؛ سزاوار نیست افراد با ایمان با فاجران و افراد احمق و دروغ گویان طرح برادری بریزند». (۲)

در روایت دیگری از امام علی بن الحسین آمده است که فرزند دلبندهش امام باقر را از همنشینی و رفاقت و گفت و گو و همسفر شدن با پنج گروه نهی فرموده است؛ چهار گروهش با آنچه در بالا آمد مشترک است و گروه پنجم شخص قاطع رحم است، همان کسی که پیوند خویشاوندی را با بستگانش می گسلد، فرمود:

«إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرُحْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ؛ از رفاقت و همنشینی با شخصی که قاطع رحم است (پیوند خویشاوندی اش را با بستگانش بریده) پرهیز، زیرا من او را در سه جا از قرآن مجید مورد لعن دیدم. (۳) (اشاره به آیات: سوره های «محمد»، آیه ۲۲ و ۲۳، «بقره»، آیه ۲۷ و «رعد»، آیه ۲۵).

ص: ۲۶۲

۱-۱. غرر الحکم، ح ۱۰۰۹۲.

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۵.

۳-۳. همان، ص ۳۷۷، ح ۷.

و قال علیه السلام

لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ .

امام علیه السلام فرمود:

هرگاه کارهای مستحب به واجبات زیان برساند موجب قرب به خدا نمی شود. (۱)

ص: ۲۶۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه، آمدی که بعد از سید رضی می زیسته در کتاب غررالحکم این حکمت را چنین نقل کرده است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا؛ هنگامی که نوافل به فرائض ضرر برساند آن را رها کنید». این تفاوت نشان می دهد که آمدی آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۷). ولی گویا مرحوم خطیب صاحب مصادر از این موضوع غفلت کرده که در کلمات قصار نهج البلاغه، کلمه ۲۷۹ عین این عبارت «آمدی» آمده است. در کتاب تمام نهج البلاغه این دو جمله با اضافات دیگری که همه مربوط به همین مضمون و محتواس در ضمن وصیت نامه ای که برای اصحابش در زمینه تعلیم آداب دین و دنیا بیان فرموده ذکر شده است. عبارات آن چنین است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْفُضُوهَا لِاتَّقُضُوا النَّافِلَةَ فِي وَقْتِ الْفَرِيضَةِ هَلِكِينَ ابْدُؤُوا بِالْفَرِيضَةِ ثُمَّ صِلُوا مَا بَدَأَ لَكُمْ فَإِنَّهُ لَأَقْرَبُ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ وَلَا يُصَلِّي الرَّجُلُ نَافِلَةً فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ، وَلَا يَتْرُكُهَا إِلَّا مِنْ عِذْرٍ، وَلَكِنْ يَقْضَى بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَمَكَّنَهُ الْقَضَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صِيْلَاتِهِمْ دَائِمُونَ) يَعْنِي الَّذِينَ يَقْضُونَ مَا فَاتَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَمَا فَاتَهُمْ مِنَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ...». (تمام نهج البلاغه، ص ۷۲۸).



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه می فرماید: «کارهای مستحب اگر به واجبات زیان برساند موجب قرب به خدا نمی شود»؛ (لَا قُرْبَةَ بِالتَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالفَرَائِضِ).

روشن ترین تفسیری که برای این گفتار حکیمانه امام علیه السلام به نظر می رسد این است که هر گاه کارهای مستحب ضرری به واجبات بزند ارزش آن کاسته می شود و ثواب آن کم می گردد، مثل این که کسی از سر شب تا بعد از نیمه شب مشغول عزاداری باشد ولی خواب بماند و نماز صبح او قضا شود. همه می گویند آن مستحبی که به این فریضه لطمه زد کم ارزش است. یا این که به سراغ کارهای خیر و کمک به مستمندان برود؛ ولی در ادای دیون خود و یا حج واجب کوتاهی کند.

دلیل آن هم روشن است فرائض و واجبات مصالحی دارد که اگر ترک شود به انسان لطمه جدی می زند در حالی که مستحبات چنین نیست و به این می ماند که کسی داروی اصلی درد خود را رها کرده و به داروهای اضافی و غیر ضروری بپردازد. در حدیثی که در غرر الحکم از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده می خوانیم:

«يَسْتَدِلُّ عَلَى إِدْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعٍ تَضْيِيعِ الْأَصُولِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ وَ تَقْدِيمِ الْأَرَادِلِ وَ تَأْخِيرِ الْأَفَاضِلِ؛ چهار چیز است که دلیل بر سقوط دولت ها می شود:

ضایع ساختن اصول، و چسبیدن به فروع و مقدم داشتن ارادل و مؤخر داشتن افاضل». (۱)

تفسیر دیگری که برای این گفتار حکیمانه است این که در بعضی از عبادات اگر واجبات را رها کنند و به مستحبات پردازند مستحب اساساً باطل است؛ مانند کسی که روزه قضای واجب بر اوست اگر روزه مستحب بگیرد از اساس باطل است و یا این که حج واجب را رها کند و به سراغ حج مستحب برود که به عقیده جمعی حج مستحب او باطل است.

احتمال سوم نیز در تفسیر این سخن این است که اشاره به مسئله ضدین که در علم اصول آمده باشد، زیرا جمعی معتقدند که امر به شیئی نهی از ضد خاص آن می کند و بر این اساس معتقدند کسی که بدهکاری فوری داشته باشد اگر در وسعت وقت نماز بخواند نماز او باطل است، زیرا انجام نماز در وسعت وقت به واجب فوری لطمه زده و چون امر به شیئی نهی از ضد می کند این نماز قابل تقرب نیست و باطل است؛ ولی اخیراً محققان این مطلب را نپذیرفته اند و امر به شیئی را سبب نهی از ضد خاص نمی دانند.

البته جمع میان همه این تفسیرها نیز منعی ندارد؛ ولی مناسب تر همان تفسیر اول است.

\*\*\*

ص: ۲۶۶

---

۱-۱. غرر الحکم، ح ۷۸۳۵.



و قال علیه السلام

لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ .

امام علیه السلام فرمود:

زبان عاقل پشت قلب او قرار دارد در حالی که قلب احمق پشت زبان اوست! (۱)

ص: ۲۶۷

---

۱- ۱) . سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر بعد از ذکر این گفتار حکیمانه و حکمت ۴۱ می گوید: هر دو را جاحظ (متوفای ۲۵۵) عیناً در کتاب المائه المختاره آورده است ولی مدرک دیگری برای آن ذکر نکرده جز این که می گوید: این کلام حکمت آمیز در خطبه ۱۷۶ نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸). اضافه بر این خوارزمی در کتاب مناقب می گوید: از امیر مؤمنان علیه السلام یکصد کلمه حکمت آمیز نقل شده که هر کدام از آنها معادل هزار جمله از بهترین جمله های عرب است و در لابه لای آن حکمت ۴۰ و ۴۱ را نقل کرده است. (مناقب خوارزمی، ص ۳۷۶)، در غررالحکم نیز این کلام حکمت آمیز با تفاوتی ذکر شده که نشان می دهد از منبع دیگری اخذ کرده است.



فرق جایگاه زبان عاقل و احمق

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان فرموده کنایه زیبایی است درباره کسانی که سنجیده یا نسنجیده سخن می گویند می فرماید: «زبان عاقل پشت قلب او قرار دارد در حالی که قلب احمق پشت زبان او است»؛ (لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَ قَلْبُ الْأَاحِمِقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ).

اشاره به این که انسان عاقل نخست اندیشه می کند سپس سخن می گوید در حالی که احمق نخست سخن می گوید و بعد در اندیشه فرو می رود به همین دلیل سخنان عاقل حساب شده، موزون، مفید و سنجیده است؛ ولی سخنان احمق ناموزون و گاه خطرناک و بر زیان خود او.

همین عبارت با شرح جالبی در خطبه ۱۷۶ آمده است و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان انسان با ایمان پشت قلب (و فکر) او است، لذا هنگامی که می خواهد سخنی بگوید نخست در آن تدبّر می کند سپس بر زبانش جاری می سازد، ولی زبان منافق جلو قلب او است، لذا هنگامی که تصمیم به چیزی می گیرد بدون هیچ گونه تدبّر بر زبانش جاری می سازد» (۱).

ص: ۲۶۹

از آنجا که علی علیه السلام باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله است این سخن را از او آموخته است.

امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را با عبارت لطیف دیگری بیان فرموده:

«قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَفَمِ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب (و فکر) احمق در دهان او و دهان شخص حکیم در قلب اوست!». (۱)

\*\*\*

مرحوم سید رضی پس از ذکر این کلام حکمت آمیز می گوید: «این سخن از مطالب شگفت انگیز و پرازش است و منظور این است که عاقل زبانش را به کار نمی گیرد مگر بعد از مشورت با عقل خویش و فکر و دقت؛ ولی احمق سخنانی که از زبانش می پرد و حرف هایی که بدون دقت می گوید بر مراجعه به فکر و اندیشه و دقت رأیش پیشی می گیرد، بنابراین گویا زبان عاقل پشت قلب او قرار گرفته و قلب احمق پشت زبان اوست»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَ هَذَا مِنَ الْمَعَانِي الْعَجِيبَةِ الشَّرِيفَةِ، وَ الْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يَطْلُقُ لِسَانَهُ، إِلَّا - بَعِيدَ مُشَاوَرَةِ الرَّوِيَّةِ وَ مُؤَامَرَةِ الْفِكْرِ. وَ الْأَحْمَقُ تَسْبِقُ حِدْفَاتِ لِسَانِهِ وَ فَلَ تَاتِ كَلَامِهِ مُرَاجَعَةَ فِكْرِهِ وَ مُمَآخَضَةَ رَأْيِهِ فَكَانَ لِسَانُ الْعَاقِلِ تَابِعَ لِقَلْبِهِ، وَ كَانَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ تَابِعَ لِّلِسَانِهِ).

\*\*\*

ص: ۲۷۰

و قد روی عنه علیه السلام

هَذَا الْمَعْنَى بِلَفْظٍ آخَرَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ،

و لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ. وَ مَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ .

همان جمله (پرمایه) قبل، از امام علیه السلام به تعبیر دیگری بدین صورت نقل شده است که فرمود: قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در درون قلبش! و هر دو یک معنا را بازگو می کنند. (۱)

ص: ۲۷۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مدارک این جمله که شباهت زیادی با جمله حکیمانه گذشته دارد قبلاً ذکر شد.



باز هم فرق عاقل و احمق

مرحوم سید رضی در آغاز این سخن حکیمانه می گوید: «همان جمله پرمایه قبل از امام علیه السلام به تعبیر دیگری بدین صورت نقل شده است: «قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در درون قلبش قرار دارد»؛ (وَقَدْ رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذَا الْمَعْنَى بِلَفْظٍ آخَرَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ) .

سپس می افزاید: «و هر دو یک معنا را بازگو می کنند»؛ (و مَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ) .

تفاوت این دو تعبیر آن است که در تعبیر اول می فرماید: زبان عاقل پشت قلب (عقل) اوست. در اینجا می فرماید: در درون قلب اوست و در آنجا می فرمود: قلب احمق پشت زبان اوست و در اینجا می فرماید: در دهان اوست.

به یقین هر دو بیان تعبیری کنایه‌ی زیبا و صحیحی است و هر دو اشاره به یک حقیقت دارد و آن این است که افراد عاقل بی مطالعه، فکر و دقت سخن نمی گویند؛ حسن و قبح، سود و زیان، مناسبت و عدم مناسبت گفتار خود را به دقت بررسی کرده و سپس آن را بر زبان جاری می کنند در حالی که افراد نادان به عکس آن هستند؛ سخنی را بی مطالعه می گویند و بعد که به آثار زیانبارش برخورد کردند در فکر فرو می روند که آیا صلاح بود ما چنین سخنی را بگوییم؟

در کتاب محجه البيضاء همین مضمون کلام امام علیه السلام با شرح بیشتری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرماید:

«إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ

يَتَكَلَّمُ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبَانِ مُؤْمِنٍ فِي پِشْتِ قَلْبِ (عقل) اوست و هنگامي که اراده کند سخني بگويد نخست با عقل خود آن را بررسی می کند سپس بر زبانش جاری می سازد ولی زبان منافق جلو قلب (عقل) اوست هنگامي که تصمیم به چیزی بگیرد بدون مطالعه بر زبانش جاری می سازد».

در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم:

«يَسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرِئٍ بِمَا يَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ؛ سخنانی که بر زبان هر انسانی جاری می شود دلیل بر میزان عقل اوست».<sup>(۱)</sup>

نیز در همان کتاب در عبارت کوتاه تری آمده است:

«كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ؛ سخن انسان معیار عقل اوست».<sup>(۲)</sup>

در ادامه همین کلمات قصار در جمله ۳۹۲ خواهد آمد:

«تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید؛ زیرا شخصیت انسان زیر زبان او پنهان شده است».

هرگاه در مورد عبادات و طاعات و گناهان و سیئات دقت کنیم می بینیم قسمت عمده طاعات با زبان و قسمت مهم گناهان نیز با زبان است، بنابراین زبانی که در اختیار صاحبش نباشد بلای بزرگی است و به عکس، زبانی که در اختیار عقل انسان باشد منبع برکات و طاعات فراوانی است.

## نکته

مفهوم واقعی عقل و حمق

در اینجا این سؤال پیش می آید که عقل و حماقت در انسان ها ذاتی ایشان

ص: ۲۷۴

۱-۱. غررالحکم، ص ۲۰۹، ح ۴۰۳۳.

۲-۲. همان.



است؛ نه عاقل را می توان بر عقلش ستایش کرد و نه احمق را بر حماقتش نکوهش.

پاسخ سؤال این است که منظور در اینجا عقل و حماقت اکتسابی است. کسی که ذاتاً احمق است در واقع نوعی بیماری دارد که در صورت امکان باید به وسیله دیگران معالجه شود؛ ولی گاه انسان حماقت را با اراده خود فراهم می سازد؛ با نیکان و پاکان و عاقلان و خردمندان معاشرت نمی کند و بر عکس به دنبال هوای نفس می رود و با افراد نادان و شرور طرح دوستی می ریزد، تحصیل علم را رها می کند و با اختیار خود در وادی جهل گام بر می دارد و هنگامی که مسئله سرنوشت سازی پیش آید با این که می تواند تأمل کند، به مشورت پردازد و از این و آن نظر بخواهد همه اینها را ترک کرده و بی گذار به آب می زند و گرفتار غرقاب می شود. نکوهش حضرت از چنین حماقتی است.

همان گونه که امام علیه السلام در غررالحکم می فرماید:

«الْعَقْلُ غَرِيْزَةٌ تَزِيْدُ بِاَلْعِلْمِ بِالتَّجَارِبِ؛ عقل غریزه ای است که با علم و تجربه افزون می شود. (و در نقطه مقابل با ترک علم و عدم بهره گیری از تجارب ضایع می گردد)». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«كَثْرَةُ النَّظْرِ فِي الْحِكْمَةِ تَلْقُحُ الْعَقْلَ؛ نگاه کردن در حکمت باعث باروری عقل انسان است». (۲)

\*\*\*

ص: ۲۷۵

---

۱- ۱. غررالحکم، ص ۵۳، ح ۴۴۳.

۲- ۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۷، باب ۲۳.



و قال علیه السلام

لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلِّهِ اعْتَلَّهَا:

جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ، فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَ لَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ، وَ يَحْتُمُّهَا حَتَّ الْأُورَاقِ. وَ إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ،

وَ الْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَ الْأَقْدَامِ، وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصَدَقِ النَّبِيِّ

وَ السَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ.

امام علیه السلام هنگامی که یکی از یاران خود را بیمار می بیند (ضمن احوال پرسی) به او می فرماید:

«خداوند این درد و بیماری تو را سبب ریزش گناهانت قرار داد، زیرا بیماری پاداشی در آن نیست؛ ولی گناهان را می ریزد همچون ریزش برگ درختان، اجر و پاداش، تنها در گفتار به زبان و عمل با دست و قدم (و اعضا) است و خداوند سبحان کسانی را از بندگانش که بخواهد (و لایق بداند)، به موجب صدق نیت و پاکی باطن (نیز) داخل بهشت می کند. (۱)»

ص: ۲۷۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ معروف خود آورده اند. عیاشی نیز در تفسیر خویش با کمی تفاوت و شیخ طوسی در کتاب امالی ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۹).

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام حکمت آمیز نیاز به توضیح دیده و با عبارات شیوایی آن را شرح می دهد و می گوید: آنچه امام علیه السلام در اینجا فرموده راست و درست است؛ بیماری اجر و پاداش ندارد، هر چند از قبیل اموری است که استحقاق عوض دارد (نه اجر و ثواب) زیرا انسان عوض را در مقابل کارهای خداوند نسبت به بندگانش مانند بیماری ها و مانند آن مستحق می شود؛ اما اجر و ثواب، در مقابل فعل بندگان است، بنابراین بین این دو فرق است؛ فرقی که امام علیه السلام با آن علم نافذ و نظریه صائب خود به آن اشاره فرموده است؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ أَقُولُ: صَدَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِنَّ الْمَرَضَ لَا أُجْرَ فِيهِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْعَوَضُ، لِأَنَّ الْعَوَضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلِهِ فِعْلُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْعَبْدِ، مِنَ الْأَلَامِ وَالْأَمْرَاضِ، وَمَا يَجْرَى مَجْرَى ذِكِّكَ. وَ الْأَجْرُ وَ الثَّوَابُ يُسْتَحَقَّانِ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلِهِ فِعْلُ الْعَبْدِ، فَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَدْ بَيَّنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَمَا يَفْتَضِيهِ عِلْمُهُ الثَّاقِبُ وَ رَأْيُهُ الصَّائِبُ).

## بیماری و ریزش گناهان

مطابق این روایت، امام علیه السلام هنگامی که یکی از یاران خود را بیمار می بیند (ضمن احوال پرسسی) به او می فرماید: «خداوند این درد و بیماری تو را سبب ریزش گناهانت قرار داد»؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلِّهِ اعْتَلَّهَا: جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ).

این بشارت بزرگی بود که امام علیه السلام به آن یار بیمار داد که قطعاً سبب شادی او شد، و فشار درد و بیماری را برای او کاست و روحیه ای را که بیمار برای مبارزه با مرض باید پیدا کند در او دمید.

می دانیم درد و رنج ها و بلاها و حوادث ناگوار فلسفه ها متعددی دارد؛ یکی از آن فلسفه ها آموزش گناهان است؛ یعنی خداوند می خواهد بنده صالحش را که لغزشی داشته در همین دنیا پاک کند تا حساب او به قیامت نیفتد.

اضافه بر این، انسان در حال بیماری توجه خاصی به خدا پیدا می کند و گاه به یاد مرگ می افتد و از گناهان خود توبه می کند و همین بیداری و آگاهی و توبه نیز سبب دیگری برای ریزش گناهان اوست.

قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره یونس می فرماید: «وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً»؛ هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی و بیماری) برسد ما را (در هر حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است

می خواند، هر چند برای بعضی این بیداری موقتی است و با تغییر احوال و اوضاع و برطرف شدن آن ناراحتی به حال سابق باز می گردند، همان گونه که قرآن در ادامه این آیه می فرماید: «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ زُجْرَهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ زُجْرٍ مَّسَّهُ»؛ اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف ساختیم چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده بود نخوانده است».

آن گاه امام راز این نکته را که چرا فرمود: بیماری سبب سقوط گناهان است و فرمود: پاداش و اجر دارد، بیان می کند و می فرماید: «زیرا بیماری پاداشی در آن نیست؛ ولی گناهان را می ریزد، همچون ریزش برگ درختان»؛ (فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَ لَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ، وَ يَحْتُهَا حَتَّ الْأُورَاقِ).

«حَطُّ» به معنای هر گونه ریزش و پایین آوردن است و «حَتَّ» در اصل به معنای ریزش برگ از درختان است.

سپس برای توضیح بیشتر می فرماید: «اجر و پاداش، تنها در گفتار به زبان و عمل با دست و پا است»؛ (وَ إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ، وَ الْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَ الْأَقْدَامِ).

روشن است که پاداش مربوط به عمل است؛ خواه با زبان انجام گیرد و یا با اعضای بدن انسان؛ ولی یک بیماری ناخواسته که به انسان عارض می شود کاری نیست که او انجام داده باشد تا خداوند اجر و پاداشی برای او قرار دهد.

البته اگر این بیماری بر اثر اعمال و طاعاتی باشد؛ مثلاً سرباز مجاهدی که به سوی میدان جنگ می رود، خسته و ناتوان و بیمار گردد این بیماری که زاییده اطاعات اوست ممکن است اجر داشته باشد، همان طور که قرآن درباره مجاهدان فی سبیل الله می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.. إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ»؛ این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی رسد... مگر این که به خاطر آن، عمل

آن گاه امام علیه السلام در پایان این سخن می افزاید: «خداوند سبحان کسانی را از بندگانش که بخواهد (و لایق بداند)، به موجب صدق نیت و پاکی باطن داخل بهشت می کند؛ (وَ إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصَدَقِ النَّيِّهِ وَ السَّرِيرَةِ الصَّالِحِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ) .

اشاره به این که خداوند به نیت خوب و اراده اعمال صالح به انسان پاداش می دهد، زیرا نیت و اراده، عملی است باطنی که در بسیاری از روایات برای آن پاداش ذکر شده است. سریره صالح و باطن نیکو نیز مولود اعمال صالحی است که در گذشته انجام داده و آن هم دارای پاداش نیک است. گاه کسانی هستند که تصمیم بر کارهای نیک گسترده ای دارند؛ ولی دستشان به جایی نمی رسد و یا در سایه خودسازی دارای سریره صالحه شده اند. خداوند به لطف و کرمش، این گونه افراد را وارد بهشت می کند. (۲)

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام حکمت آمیز (گویا نیاز به توضیح دیده و با عبارات شیوایی آن را شرح می دهد و) می گوید: «آنچه امام علیه السلام فرموده راست و درست است؛ بیماری اجر و پاداش ندارد، چرا که از قبیل اموری است که استحقاق عوض دارد (نه اجر و ثواب) زیرا عوض و پاداش را انسان در مقابل کارهای خداوند نسبت به بندگانش مانند بیماری ها و مانند آن مستحق می شود؛ اما اجر و ثواب، در مقابل فعل بندگان است، بنابراین بین این دو فرق است؛ فرقی که امام با آن علم نافذ و نظریه صائب خود به آن اشاره فرموده است؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ أَقُولُ: صَدَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِنَّ الْمَرَضَ لَا أُجْرَ فِيهِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْعَوَضُ، لِأَنَّ الْعَوَضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلِهِ فِعْلُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْعَبْدِ،

ص: ۲۸۱

۱-۱. توبه، آیه ۱۲۰.

۲-۲. درباره آثار نیت خوب و بد در ذیل حکمت ۳۲ بحث کرده ایم.

مِنَ الْأَلَامِ وَالْأَمْرَاضِ، وَ مَا يَجْرِي مَجْرَى ذَلِكَ، وَالْأَجْرُ وَ الثَّوَابُ يُسَدِّ تَحْقَانِ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلِهِ فِعْلِ الْعَيْدِ، فَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَدْ بَيَّنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَمَا يَقْتَضِيهِ عِلْمُهُ الثَّاقِبُ وَ رَأْيُهُ الصَّائِبُ).

در واقع مرحوم سید رضی به نکته تازه ای اشاره می کند و آن فرق میان عوض با اجر و پاداش است؛ یکی را مربوط به فعل خدا می داند و دیگری را مربوط به فعل بندگان خدا. این شبیه چیزی است که متکلمان در علم کلام گفته اند که خداوند حکیم اگر گروهی را گرفتار آفات و بلاها می کند حکمتش ایجاب می کند که در برابر آن عوضی به آنها بدهد و گرنه با حکمت خدا سازگار نیست.

آنچه در کلام حکمت آمیز بالا آمد بیان یکی از آثار بیماری است در حالی که در حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو اثر دیگر نیز برای بیماری ذکر شده است آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عیادت سلمان فارسی فرمود:

«يَا سَلْمَانَ إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَنْتَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِدِكْرٍ وَ دُعَاؤِكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ وَ لَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ؛ ای سلمان برای تو به هنگام بیماری سه فایده (بزرگ است) تو به یاد خدا می آفتی و دعای تو در این حالت مستجاب است و بیماری هیچ گناهی بر تو نمی گذارد مگر این که آن را فرو می ریزد».<sup>(۱)</sup>

بدیهی است انسان در مشکلات بیش از هر زمان دیگر به یاد خداست مخصوصاً در حال بیماری که افزون بر یاد خدا به فکر مرگ و معاد و قیامت نیز می افتد و از گناهان خود توبه می کند و سعی دارد مسیر زندگی نادرست خویش را اصلاح کند و روشن است که در چنین حالتی دعا به استجابت مقرون تر است.

مجموعه این جهات سبب می شود که گناهان انسان به سبب بیماری فرو بریزد.

این نکته نیز شایان توجه است که در بعضی از روایات اجر و ثواب هایی برای بیماری ذکر شده که منظور از آن همان فرو ریختن گناهان و یا تفضلات الهی به

ص: ۲۸۲



بیماران با ایمانی است که تقصیری در ابتلای به بیماری نداشتند. از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که عباداتی که انسان در حالت سلامت انجام می داد اگر بر اثر بیماری ترک شود خداوند از باب تفضل ثواب آنها را برای او می نویسد. (۱)

## نکته

یک داستان آموزنده

در کتاب صفین نصر بن مزاحم چنین نقل شده است هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام از صفین باز می گشت و گروهی همراه او بودند به «نخيله» (اردوگاهی نزدیک کوفه) رسیدند و خانه های کوفه از دور نمایان بود. امام پیرمردی را دید که در سایه دیواری نشسته و آثار بیماری در چهره اش نمایان است. به او فرمود:

چرا چهره تو را این گونه درهم و منقلب می بینم؟ آیا از بیماری است؟ عرض کرد: آری. فرمود: شاید از این بیماری ناراحت شده باشی؟ عرض کرد: دوست نمی داشتم که چنین بیماری ای به من عارض شود. فرمود: آیا این بیماری را تقدیر نیک الهی نمی دانی؟ عرض کرد: آری می دانم. امام علیه السلام فرمود: بشارت باد بر تو به رحمت پروردگار و آمرزش گناهانت. سپس فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: صالح بن سلیم فرمود: از کدام قبیله؟ عرض کرد: اصل من از «سلامان بن طی» و زندگی من در کنار «بنی سلیم بن منصور» است. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله چه اسم خوبی تو داری و چه نام خوبی پدرت دارد و چه اسم خوبی قبیله ات. (تمام آنها سلامت است و صلاح). آن گاه امام علیه السلام از او سؤال کرد: تو در میدان صفین با ما بودی؟ عرض کرد: والله نبودم ولی دلم می خواست شرکت می کردم! این بیماری و آتش سوزان تب مرا باز داشت. امام علیه السلام آیه شریفه «لَئِیسَ»

ص: ۲۸۳

عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى...» (۱) را تلاوت فرمود که دلیل بر معذور بودن این گونه افراد از شرکت در میدان جهاد است. سپس فرمود: بگو بینم مردم درباره آنچه میان ما و اهل شام اتفاق افتاد چه می گویند؟ عرض کرد: گروهی خوشحال اند (که این جنگ به نتیجه نهایی منته نشد) آنها افراد نادان و کودنی هستند؛ ولی گروهی دیگر تأسف می خورند و آنها خیرخواهان تو در برابر مردم اند. آن مرد می خواست از خدمت امام مرخص شود که امام به او فرمود:

«صَدَقْتَ جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ...؛ راست گفتی خداوند این بیماری تو را سبب ریزش گناهان تو قرار داد... (تا پایان عبارتی که در بالا آمد)». (۲)

\*\*\*

ص: ۲۸۴

---

(۱- ۱). توبه، آیه ۹۱.

(۲- ۲). صفین، ص ۵۲۸. مرحوم علامه شوشتری نیز در جلد ۱۴، صفحه ۵۱۸ آن را از صفین نقل کرده است.

فِي ذِكْرِ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ:

## گفتار حکیمانه ۴۳ – مجاهدی وارسته

### اشاره

و قال عليه السلام

يُرْحَمُ اللَّهُ خَبَابُ بْنُ الْأَرْتِّ، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا، وَ هَاجَرَ طَائِعًا، وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَ عَاشَ مُجَاهِدًا .

امام علیه السلام به هنگام ذکر نام «خاباب بن ارت» فرمود:

خدا رحمت کند خباب بن الارت را او از روی رغبت اسلام آورد و برای اطاعت خداوند هجرت کرد، به زندگی ساده قناعت نمود، از خدا خشنود و در تمام دوران عمرش مجاهد بود. (۱)

ص: ۲۸۵

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: طبق بعضی از روایات، امام علیه السلام این جمله حکمت آمیز و جمله ۴۴ را یک جا بیان فرمود و آن زمانی بود که از صفین باز می گشت. هنگامی که به دروازه کوفه رسید هفت قبر در طرف راست دروازه مشاهده فرمود و گفت: این قبرها چیست؟ عرض کردند: ای امیر مؤمنان بعد از آنی که شما به سوی میدان صفین حرکت کردید «خاباب بن ارت» (که از یاران قدیمی پیغمبر اکرم بود از دنیا رفت و وصیت کرده بود که او را در بیرون دروازه کوفه دفن کنند در حالی که در آن زمان مردم، مردگان خود را در اطراف خانه خویش دفن می کردند (بعضی دیگر نیز که چنین دیدند مردگان خود را در کنار قبر خباب دفن کردند) آن گاه امام علیه السلام جمله بالا را بیان فرمود و سپس رو به سوی قبرهای آنان کرد و جمله معروف: «السلام علیکم یا اهل الدیار...» را بیان فرمود. به هر حال این گفتار حکیمانه را پیش از سید رضی، نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ معروف خود و جاحظ در البیان و التبيين و ابو نعیم در حلیه الاولیاء و گروه دیگر نقل کرده اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰ با تلخیص).



امام علیه السلام در این گفتار پرمایه خود تعریف و تمجیدی از یکی از مجاهدان اسلام و مسلمانان راستین به نام «خَبَاب بن الارت» دارد، او صافی که می تواند برای همه الگو باشد و از آن پند و اندرز گیرند.

آن حضرت علیه السلام به هنگام ذکر نام «خَبَاب بن الارت» چنین فرمود: «خدا رحمت کند خباب بن الارت را او از روی رغبت اسلام آورد و برای اطاعت خداوند هجرت کرد، به زندگی ساده قناعت نمود، از خدا خشنود و در تمام دوران عمرش مجاهد بود؛ (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي ذِكْرِ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ: يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابَ بْنَ الْأَرْتِّ، فَلَقَّصِدْ أَسِيلَمَ رَاغِبًا، وَهَاجِرَ طَائِعًا، وَقَعَّ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَعَاشَ مُجَاهِدًا).

امام علیه السلام در اینجا پنج وصف مهم برای خَبَاب به دنبال طلب رحمت الهی، برای او ذکر می کند:

نخست اسلام وی از روی عشق و علاقه و رغبت است نه از روی ترس و نه از روی طمع و نه به سبب تقلید کورکورانه. آری او اسلام را به خوبی شناخت و به آن عشق ورزید و مسلمان شد و بهترین دلیل برای عشق و علاقه او به اسلام این بود که بارها مشرکان او را شکنجه کردند که دست از اسلام بر دارد، شکنجه ها را تحمل کرد و دست از دامان پیامبر نکشید.

وصف دوم اینکه او جزء مهاجران بود و مهاجرتش برای اطاعت خدا صورت گرفت. شاید هجرت بعضی از مکه به مدینه برای ترس از مشرکان یا طمع در آینده اسلام بود؛ ولی این مرد مجاهد تنها به موجب اطاعت خداوند هجرت کرد و می دانیم هجرت مهاجران فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، زیرا آنها با انصار مدینه دست به دست هم داده لشکر نیرومندی برای اسلام فراهم شد که در سایه آن توانست در مبارزات خود با دشمنان پیروز گردد و حکومت اسلامی به کمک آنها تحقق یابد. جالب این که در حالات خَبَاب نوشته اند که او در میدان بدر و تمام غزواتی که بعد از آن صورت گرفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا نشد.

سوم اینکه او مرد قانعی بود و زندگی ساده و زاهدانه ای داشت و می دانیم افراد قانع افرادی عزیز و سربلندند و در برابر ثروتمندان از خدا بی خبر هرگز سر تعظیم فرود نمی آورند. در حقیقت او در این کار از پیغمبر گرامی اسلام الگو می گرفت.

در چهارمین جمله خشنودی او را از تقدیرات الهی بیان می کند با این که او دوران های سخت و طوفانی اسلام را از نزدیک مشاهده کرد و زجر بسیار کشید و تحمل شدائد نمود؛ اما با این حال همیشه از خدا راضی بود؛ راضی از مقدرات الهی و به پاداش های نیک. قرآن مجید درباره گروهی از مؤمنان راستین می فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»؛ هم خدا از آنها راضی بود و هم آنها از خدا» (۱) و درباره صاحبان نفس مطمئنه می فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»؛ هم آنها از خدا خشنود بودند و هم خدا از آنها خشنود». (۲)

در پنجمین و آخرین توصیف می فرماید: او در تمام عمر مجاهد بود؛ در مکه

ص: ۲۸۸

---

۱- ۱. مائده، آیه ۱۱۹.

۲- ۲. فجر، آیه ۲۸.

جهادی آمیخته با شکنجه داشت. مشرکان آتش افروختند، او را به پشت بر آتش خواباندند به گونه ای که قسمت زیادی از پشت او سوخت؛ ولی هرگز از اسلام باز نگشت. در دوران مدینه که دوران جهادهای سخت و سنگین اسلامی بود در تمام میدان های نبرد حضور داشت و می جنگید و در دوران حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام گفته اند در جنگ صفین و نهروان حضور داشت، هرچند بعضی از مورخان معتقدند او در اواخر عمرش بیمار بود و نتوانست در صفین شرکت کند و پیش از جنگ نهروان از دنیا چشم پوشید.

صفات بالا نشان می دهد چه کسانی می توانند محبوب اولیاء الله باشند و چه صفاتی انسان را به خدا و معصومان علیهم السلام نزدیک می کند.

## نکته

خباب بن ارت که بود؟

«خاباب بن ارت» که کنیه او ابو عبدالله یا ابو محمد یا ابو یحیی بود از سابقین در اسلام و بزرگان صحابه. او از طایفه بنی تمیم بود. در زمان جاهلیت او را اسیر کردند و به مکه آوردند و فروختند و سپس آزاد شد. در عصر جاهلیت کار او آهنگری و ساختن شمشیر بود.

بعضی می گویند: ششمین نفری است که اسلام را پذیرفت و بعضی معتقدند پس از چند نفری به افتخار اسلام درآمد و همان گونه که قبلاً اشاره کردیم او شکنجه های سختی از مشرکان مکه دید. در بعضی از تواریخ آمده است که خلیفه دوم در ایام خلافتش از او سؤال کرد: مشرکان مکه با تو چه کردند؟ پشت خودش را نشان داد و گفت: نگاه کن. هنگامی که خلیفه آثار آتشی را که بر پشت او افروخته بودند مشاهده کرد که پس از سال ها باقی بود گفت: تا امروز پشت کسی را این چنین ندیده بودم و همان گونه که در بالا اشاره شد، او در جنگ بدر

و تمام غزوات اسلامی بعد از آن شرکت داشت. در اواخر عمرش به کوفه رفت و در سال ۳۷ و بعضی گفته اند ۳۹ هجری چشم از جهان بریست.

بعضی گفته اند در جنگ صفین و نهروان در لشکر علی علیه السلام بود در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود هنگامی که امیر مؤمنان از صفین بازگشت قبری را در بیرون دروازه کوفه دید. از صاحب آن پرسید عرض کردند: قبر خباب است.

او فرزندی داشت، که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متولد شده و حضرت نام «عبدالله» را بر او نهاد. به این ترتیب او هم جزء صحابه محسوب می شد. او مردی پارسا و از شیعیان مخلص علی علیه السلام بود که خوارج وی و همسرش را به طرز بسیار بی رحمانه ای کشتند؛ او را ذبح و شکم همسرش را که باردار بود پاره کردند. امیر مؤمنان هنگامی که جنایات خوارج را برمی شمرد، شهادت عبدالله را مطرح فرمود و آنها را مسئول خون او دانست. (۱)

\*\*\*

ص: ۲۹۰

---

۱- ۱). استیعاب و أسد الغابه در شرح حال «خباب بن الارت» و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۷۱.



و قال عليه السلام

طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ .

امام عليه السلام فرمود:

خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند. به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد. (۱)

ص: ۲۹۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: همان گونه که در شرح مدرک حکمت ۴۳ آمد، جمعی آن جمله حکمت آمیز را جمله ۴۴ یک جا آورده اند و مدرک آن را در یک جا ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰ و ۴۱).



خوشا به حال چنین کسان

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود به چهار جمله اشاره می کند و آن را مایه خوشبختی انسان می داند که جمله سوم و چهارم آن با حکمت ۴۳ مشترک است.

در جمله اول و دوم می فرماید: «خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند»؛ (طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ).

هنگامی که واژه معاد گفته می شود دنیایی در برابر انسان مجسم می گردد که در آن موازین سنجش اعمال برپاست و نامه های اعمال به دست افراد است؛ گروهی (نیکوکاران) به دست راست و گروهی (بدکاران) به دست چپ؛ همان نامه عملی که «لَا يُغَادِرُ صَیْغِرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»؛ هیچ عمل کوچک و بزرگی از صاحب آن سر نزده مگر این که در آن احصا شده است» (۱) همه از سرنوشت خود نگرانند و اضطراب بر همه حاکم است. تمام اعضای بدن انسان در آن دادگاه بزرگ گواه بر اعمال او هستند و نیازی به گواهی فرشتگان ثبت اعمال نیست، هرچند آنها نیز گواهی می دهند.

آن کس که چنین دادگاهی را باور داشته باشد و به یاد آن بیفتد به یقین به سراغ گناه و ظلم و فساد نمی رود، زیرا چنین ایمانی انگیزه عمل است؛ عملی پاک و خالی از هرگونه آلودگی و اگر لغزشی از او سرزند به زودی توبه می کند و به

ص: ۲۹۳

سراغ جبران می رود. ممکن نیست ایمان به چیزی در دل انسان راسخ باشد و عملی هماهنگ آن انجام ندهد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در کتاب شریف کافی آمده است که شخصی از او سؤال کرد

«أَلَمْ أَتُخْبِرْنِي عَنِ الْإِيْمَانِ أَقَوْلُ هُوَ وَعَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ؛ عرض کرد آیا به من خبر نمی دهی که ایمان اعتقاد و عمل هر دو است یا فقط اعتقاد است» امام در پاسخ فرمود:

«الْإِيْمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ؛ تمام ایمان عمل است و ایمان بعضی از آن عمل است. (اشاره به این که رکن اصلی ایمان عمل است)». (۱)

آن گاه در سومین و چهارمین جمله می فرماید: «به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد»؛ (وَقَبَّحَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ).

منظور از قانع بودن به مقدار کفایت این است که حداقل لازم زندگی را داشته باشد، زیرا بالاتر از آن خالی از مسئولیت نیست و کمتر از آن خالی از ذلت.

قانع بودن به مقدار کفایت به قدری اهمیت دارد که در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که با یارانش از بیابانی می گذشت، ساربانی در آنجا بود، حضرت برای رفع عطش یا برای نیاز به غذا مقداری شیر از او طلب کردند (البته در برابر وجه) و او بخل ورزید و گفت: آنچه از شیر در پستان و یا در ظرف هاست همه برای صبحانه و شام قبیله است و به دیگری نمی رسد. پیامبر در حق او دعا کرد: خداوند مال و فرزندانش را افزایش ده. بعدا به چوپان دیگری رسید و همین درخواست را نمود. چوپان نه تنها شیری را که در ظرف داشت بلکه آنچه در پستان گوسفند بود را نیز دوشید و به عنوان هدیه، با احترام به نزد پیامبر آورد و به آن حضرت تقدیم کرد. پیغمبر در حق او نیز دعا کرد؛ ولی چنین عرضه داشت:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الْكَفَافِ؛ خداوندا به حد کفافی او مرحمت

ص: ۲۹۴

کن» بعضی از یاران تعجب کردند که چگونه در حق آن بخیل پیغمبر اکرم دعای فزونی مال و فرزند کرد ولی درباره این مؤمن سخاوتمند دعایی کمتر از آن فرمود. از این مطلب سؤال کردند و پیامبر در جواب فرمود:

«إِنَّ مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرٌ مِّمَّا كَثُرَ وَ أَلْهَى؛ مقدار کم که برای زندگانی انسان کافی باشد بهتر از مقدار فراوانی است که آدمی را از خدا غافل سازد». (۱)

منظور از رضایت پروردگار که در سخن پربار بالا به آن اشاره شده همان رضایت از مقدرات خداست چه مطابق میل انسان باشد و چه بر خلاف میل او همان گونه که در حدیثی از امام صادق می خوانیم:

«رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَ لَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛ برترین طاعت الهی صبر و شکیبایی و رضایت و خشنودی از خداست؛ چه در اموری که بنده او دوست دارد یا دوست ندارد و هیچ بنده ای از مقدرات الهی در آنچه دوست دارد یا دوست ندارد راضی نمی شود مگر این که در هر دو صورت خیر اوست». (۲)

\*\*\*

ص: ۲۹۵

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۴ با تلخیص.

۲-۲. همان، ص ۶۰، ح ۱.



و قال علیه السلام

لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبَغِّضَ نِي مِا أَبْغَضَ نِي؛ وَ لَوْ صَيَّبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِيهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي. وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضِيَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله؛ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يُبَغِّضُكَ مُؤْمِنٌ، وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر با شمشیرم بر بُنِ بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت! و اگر تمام دنیا را بر منافق بریزم که مرا دوست بدارد دوست نمی دارد! چرا که مقدر شده و بر زبان پیامبر درس نخوانده جاری شده که فرمود: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت! (۱)

ص: ۲۹۷

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام نورانی و پر معنا بخشی از خطبه ای است که «رفیق بن فرقد» آن را از امام علیه السلام نقل کرده است و گروه زیادی از مورخان و راویان شیعه و اهل سنت قبل از سید رضی و بعد از او آن را در کتاب های خود آورده اند از جمله: ابو جعفر طبری در کتاب بشاره المصطفی و شیخ طوسی در امالی و زمخشری در ربیع الابرار و مسلم در صحیح خود (در کتاب الایمان، باب ۳۳، ح ۱۳۱) و امام احمد در مسند و نسایی در سنن و ابن عبدالبر در استیعاب و ابو نعیم اصفهانی در حلیه و متقی هندی در کنز العمال و حاکم در مستدرک بخش اخیر این کلام حکمت آمیز که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است را با تفاوت هایی آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۲ با تلخیص).





دوستان و دشمنان واقعی من

امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیزش به حقیقتی قابل توجه اشاره می کند که آثارش در طول تاریخ زندگی امام علیه السلام دیدنی است. می فرماید: «اگر با این شمشیرم بر بن بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا را بر منافق بریزم که مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت»؛ (لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَيَّ أَنْ يُبْغِضَنِي؛ مَا أَبْغَضَنِي؛ وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَيَّ الْمُنَافِقِ عَلَيَّ أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي).

آن گاه امام علیه السلام به گفتاری از پیغمبر اکرم در این زمینه استناد می جوید و می فرماید: «این به دلیل آن است که مقدر شده و بر زبان پیامبر امی و درس نخوانده جاری شده که فرمود: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت»؛ (وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضِيَ عَلَيَّ لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَمَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ، وَ لَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ).

جمله «قُضِيَ فَأَنْقَضِيَ عَلَيَّ لِسَانِ النَّبِيِّ...» اشاره به این است که این حقیقت که مؤمنان هرگز علی را مبغوض نمی دارند و منافقان هرگز او را دوست نخواهند داشت نخست در علم الهی گذشته و مقدر گشته سپس بر لسان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جاری شده است.

از این حدیث شریف استفاده می شود که وجود مبارک امیرمؤمنان علی بن

ابی طالب علیه السلام با آن معرفت بالا و آن صفات والا، معیار سنجش مؤمن و منافق بود.

مؤمنان که صفات خود را پرتوی از صفات آن بزرگوار می دیدند به مناسبت تجانس روحی و اعتقادی و اخلاقی به آن حضرت عشق می ورزیدند و منافقان که صفات و اعتقاد خود را در تضاد با صفات و معارف اعتقادی علی علیه السلام مشاهده می کردند بغض و کینه او را در دل می پروراندند.

راستی شگفت انگیز است که عالمان معروف اهل سنت این حدیث را در اکثر منابع خود آورده اند و در عین حال، غیر علی علیه السلام را بر او ترجیح داده اند.

اینکه امام علیه السلام می فرماید: «اگر خیشوم مؤمن (خیشوم به معنای نقطه بالای بینی است که اگر قطع شود در واقع تمام بینی قطع شده) را با شمشیر بزنم مرا مبعوض نخواهد داشت» برای این است که مؤمن می داند به یقین در آن مصلحتی بوده و نیز اینکه می فرماید: «لَوْ صَيَّبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا (۱) عَلَى الْمُنَافِقِ...» مفهومی است که منافقان به قدری تعصب و کینه و عداوت دارند که تمام دنیا را هم اگر به آنها بدهند دست از راه و روش زشت و انحرافی خود بر نمی دارند.

امام علیه السلام به کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله استناد می جوید و حدیث معروف آن حضرت را بازگو می کند، زیرا همه مدعی اند که سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آنها قول فصل و آخرین سخن است.

این سخن ادعا نیست بلکه واقعیت است و در طول تاریخ زندگی امام علیه السلام نمونه های زنده ای دارد از جمله مرحوم «کلینی» در کتاب کافی از «حارث بن حصیره» (یکی از یاران علی علیه السلام) نقل می کند که در اطراف مدینه مرد سیاه پوستی از اهل حبشه را دیدم که مشغول آبیاری است و انگشتان یک دستش قطع شده است. به او گفتم: چه کسی انگشتان تو را قطع کرده؟ گفت: بهترین مردم دنیا.

ص: ۳۰۰

---

(۱- ۱). «جَمَّات» جمع «جَمَّه» به معنای محل تجمع آب است.

سپس افزود: ما هشت نفر بودیم که دست به سرقتی زدیم. ما را دستگیر کردند و خدمت علی بن ابی طالب بردند و ما به گناه خود اقرار کردیم. امام علیه السلام فرمود: از حرام بودن سرقت با خبر نبودید؟ گفتیم: می دانستیم. دستور داد چهار انگشت ما را (به عنوان حد سرقت) قطع کردند. سپس دستور داد در خانه ای از ما پذیرایی کنند و روغن و عسل (و مواد غذایی مقوی) به ما بدهند تا جای زخم ها خوب شود سپس ما را از آن خانه بیرون آورند و لباسی نو بر ما پوشانند و فرمود: اگر توبه کنید و راه صلاح را پیش گیرید به نفع شماست و انگشتان شما به شما در بهشت باز می گردد و اگر چنین نکنید در دوزخ به شما باز می گردد. (۱)

در داستان ابن ملجم قاتل امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیز می خوانیم: هنگامی که ضربه ای بر سر مبارک آن حضرت وارد ساخت او را خدمت علی آوردند. به او فرمود: ای دشمن خدا مگر من به تو نیکی نکردم؟ گفت: آری به من نیکی کردی. فرمود پس چه چیزی باعث شد که این جنایت را انجام دهی؟ گفت: چهل روز شمشیر خود را تیز کردم و از خدا خواستم که به وسیله آن بدترین خلق خدا را به قتل برسانم (و چنین شد). امام علیه السلام فرمود:

«فَلَمَّا أَرَاكَ إِلَّا مَقْتُولًا - بِهِ وَمَا أَرَاكَ إِلَّا مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (دعای تو مستجاب شده است زیرا) تو را با همین شمشیر خواهند کشت و تو بدترین خلق خدایی. (۲)

جالب توجه این که روایات فراوانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت درباره شناختن مؤمنان با محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و منافقان با بغض و کینه او در کتب معروف اهل سنت و شیعه به طور گسترده نقل شده است. از جمله «بلاذری» در انساب الاشراف (ج ۲، ص ۹۶) و «ترمذی» در سنن (ج ۵، ۶۳۵، در باب مناقب علی بن ابی طالب) از «ابوسعید خدری» نقل کرده اند که می گفت:

«كُنَّا

ص: ۳۰۱

۱-۱. کافی، ج ۷، ص ۲۶۴، ح ۲۵.

۲-۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۷، ص ۴۳۵.

لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْصَارِ بِيُغْضَةَ هِمَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ مَا جَمَعِيَتِ انصَار، منافقان را به سبب بغضشان به علی بن ابی طالب می شناختیم».

این بیان را با سخنی از ابن ابی الحدید پایان می دهیم. او می گوید: استادم من «ابوالقاسم بلخی» می گفت:

«قَدِ اتَّفَقَتِ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ الَّتِي لَا رَيْبَ فِيهَا عِنْدَ الْمُحَدِّثِينَ عَلَى أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: لَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ وَلَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ؛ اخبار صحیحی که اتفاق بر این در نزد راویان اخبار شکی در آن نیست متفق است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: دشمن نمی دارد تو را جز منافق و دوست نمی دارد تو را جز مؤمن».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ص: ۳۰۲

---

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۳.

و قال علیه السلام

سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ .

امام علیه السلام فرمود:

کار بدی که تو را ناراحت (و پشیمان) می سازد نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور می کند. (۱)

ص: ۳۰۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این جمله نورانی را صاحب کتاب عقد الفرید و همچنین سبط بن جوزی در تذکره آورده اند. ابن ابی الحدید نیز در الحکم المنثور آن را با تفاوتی ذکر کرده (که نشان می دهد آن را از منبع دیگری گرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴ ص ۴۶). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله با جمله های پرمعنای مشابه دیگری به عنوان جزیی از وصیت نامه امام علیه السلام به فرزندش امام مجتبی آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۳).



امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پرمحتوا به نکته مهمی اشاره می فرماید که در سیر و سلوک انسان به سوی خدا بسیار تأثیرگذار است. می فرماید: «کار بدی که تو را ناراحت (و پشیمان) می سازد نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور می کند»؛ (سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ).

دلیل آن روشن است، زیرا انسان معصیت کاری که از عمل زشت خود ناراحت می شود به سوی پشیمانی و توبه و جبران آن گام بر می دارد حال آنکه آن کس که از کار نیک خود مغرور می گردد گامی به سوی ریاکاری بر می دارد.

توبه آثار شوم آن معصیت را می شوید در حالی که غرور عجب و ریا از کارهای نیک، انسان را به پرتگاه گناهان کبیره می کشاند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم می خوانیم:

«مَنْ رَأَى أَنَّهُ مُسِيءٌ فَهُوَ مُحْسِنٌ؛ کسی که خود را بدکار می داند او نیکوکار است». (۱)

به گفته مرحوم مغنیه در فی ظلال نهج البلاغه عکس این مطلب نیز صادق است و آن اینکه گفته شود

«مَنْ رَأَى أَنَّهُ مُحْسِنٌ فَهُوَ مُسِيءٌ؛ کسی که خود را نیکوکار بداند بدکار است» زیرا عجب و غرور احسانش را تباه کرده و چه بسا سخنانی که ایمان را نیز از اساس متزلزل سازد. (۲)

ص: ۳۰۵

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۷، ح ۶۴۱.

۲- ۲. فی ظلال، ج ۴، ص ۲۴۵.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «خداوند متعال به داود وحی فرستاد:

«بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ انذِرِ الصَّادِقِينَ؛ گنهگاران را بشارت ده و صدیقین (والا مقام) را بیم ده» (داود تعجب کرد و) عرض کرد: ای پروردگار چگونه چنین چیزی ممکن است؟ خداوند فرمود: گنهگاران (پشیمان و نادم) را بشارت ده که من توبه آنها را می پذیرم و از گناهانشان صرف نظر می کنم و صدیقین را بیم ده که از اعمالشان عجب به خود راه ندهند». (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت چنین آمده است که می فرماید: دو نفر وارد مسجد شدند یکی عابد بود و دیگری فاسق اما هنگامی که از مسجد خارج می شدند فاسق، جزء صدیقان شده بود و عابد از فاسقان. سپس فرمود: این بدان رو است که چون عابد وارد مسجد شد به عبادت خود می بالید و در این فکر بود و فاسق هنگامی که وارد شد فکرش در پشیمانی بود و پیوسته از گناهان خویش استغفار می کرد. (۲)

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که بعضی از بندگان من در مسیر عبادت تلاش می کند و شب از خواب خوش و بستر لذت بخش بر می خیزد و مشغول عبادت می شود و خود را در عبادت من به سختی و تعب می اندازد. گاه من او را یک شب یا دو شب گرفتار خواب می کنم تا در مسیر صحیح گام بردارد، زیرا هنگامی که به خواب می رود و صبح بیدار می شود نسبت به خود خشمگین است و خود را سرزنش می کند و اگر او را در آنچه از عبادت من می خواهد آزاد بگذارم، چه بسا عجب و خودپسندی به او عارض شود و از این راه حالتی به او دست دهد که هلاکش در آن است. (۳)

ص: ۳۰۶

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.

۲-۲. همان، ح ۶.

۳-۳. همان، ص ۶۰، ح ۴.



و قال علیه السلام

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ، وَ عِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ .

امام علیه السلام فرمود:

ارزش هر کس به اندازه همت او و راستگویی و صداقت هر کس به اندازه شخصیت اوست و شجاعت هر کس به اندازه بی اعتنایی وی (به ارزش های مادی) است و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست. (۱)

ص: ۳۰۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: جمله اول از این چهار جمله حکمت آمیز را میدانی در مجمع الامثال و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل آورده ولی نویسنده الغرر با تفاوتی آن را ذکر کرده و نوشته است: «قَدْرُ الْمَرْءِ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِ» و جمله دوم را به این صورت: «صِدْقُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ» و جمله سوم و چهارم را به صورت: «شَجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ غَيْرَتُهُ عَلَى قَدْرِ حِمِيَّتِهِ» و این تفاوت ها نشان می دهد که از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۶). در کتاب تمام نهج البلاغه، این چند جمله در ضمن نامه امام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۴).



چهار فضیلت مهم اخلاقی

امام علیه السلام در این چند جمله حکیمانه به رابطه چهار موضوع مهم با چهار موضوع دیگر از صفات انسانی اشاره فرموده است.

نخست می فرماید: «ارزش هر کس به اندازه همت اوست»؛ (قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ).

منظور از همت تصمیماتی است که انسان برای انجام کارهای مهم می گیرد و به دنبال آن تلاش می کند. هر اندازه این تصمیمات والا-تر و این تلاش ها گسترده باشد همت انسان بلندتر است و این که امام می فرماید: ارزش هر کسی به اندازه همت اوست برای آن است که اشخاص والا همت معمولاً تلاش می کنند تا به مقامات عالی برسند پس نباید ارزش وجودی ظاهری آنها را امروز ملاحظه کرد بلکه آن نیروی نهفته در درون آنها که نامش همت است باید مقیاس و معیار شمرده شود.

در کتاب غررالحکم از امام همین معنا به صورت دیگری بیان شده است، می فرماید:

«مَنْ شَرَفَتْ هِمَّتُهُ عَظَمَتْ قِيَمَتُهُ؛ کسی که همت عالی داشته باشد قیمت و ارزش او زیاد است».<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری از همان حضرت و در همان کتاب می خوانیم:

«ما رَفَعَ

ص: ۳۰۹

أَمْرٌ كَهَمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز انسان را به مانند همت او بلندمقام نمی کند و هیچ چیز، او را مانند شهوتش پست نمی سازد». (۱)

به گفته شاعر:

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده اند

در دومین جمله پرمعنای خود می فرماید: «راستگویی و صداقت هر کس به اندازه شخصیت اوست»؛ (وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرْوَعَتِهِ).

زیرا انسان با شخصیت این کار را برای خود ننگ می داند که به دیگران دروغ بگوید. اضافه بر این، غالباً دیده شده است که دروغ ها بعد از مدتی فاش می گردد؛ انسان با شخصیت حاضر نمی شود کاری انجام دهد که در آینده آبروی او را ببرد.

در احادیث دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«الصِّدْقُ عِزٌّ؛ راستگویی سبب عزت است» و در حدیث دیگری می افزاید:

«الصِّدْقُ صَلاَحٌ كُلُّ شَيْءٍ وَالْكَذِبُ فَسَادٌ كُلُّ شَيْءٍ».

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام ابو کهمس خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: (یار وفادار شما) ابن ابی یعفور به شما سلام فرستاده است فرمود:

سلام بر تو و بر او. هنگامی که نزد او رفتی سلام مرا به او برسان و بگو: جعفر بن محمد به تو می گوید:

«انظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَالزَّمُّهُ فَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه کن بین علی علیه السلام با چه صفاتی آن مقام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا کرد آن صفات را داشته باش، زیرا علی تنها به این سبب به آن مقام نزد پیغمبر رسید که در سخن گفتن، صادق بود و در ادای امانت امین». (۲)

ص: ۳۱۰

۱-۱). غررالحکم، ح ۱۰۲۷۱.

۲-۲). کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۵.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، فرمود:

«الْجَمَالُ صَوَابُ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ الْكَمَالُ حُسْنُ الْفِعَالِ بِالصِّدْقِ؛ جمال، به سخن حق گفتن است و کمال، به انجام کارهای نیک توأم با صدق». (۱)

باید توجه داشت که «مروءه» به معنای جوانمردی، مردانگی، و فتوت و مجموعه ای از شایستگی هاست که در یک انسان با ارزش جمع می شود که شخصیت او را تشکیل می دهد.

سپس در سومین سخن حکمت آمیز خود می فرماید: «شجاعت هر کس به اندازه بی اعتنایی او (به ارزش های مادی) است؛ (وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ أَنْفَتِهِ) .

روشن است وابستگی های انسان به مقام و مال و شهوات دنیا از شجاعت او می کاهد و او را به اسارت می کشاند؛ اما هنگامی که خود را از این امور آزاد سازد، با شجاعت حرف خود را می زند و راه خود را می پیماید و در برابر کسی ذلیلانه سر تعظیم فرو نمی آورد و با توکل بر خدا در برابر حوادث سخت می ایستد.

در لسان العرب آمده است که «أَنْفٌ» (بر وزن هدف) به معنای کراهت داشتن چیزی و خود را برتر از آن دانستن است، بنابراین «أَنْفٌ» در جمله بالا می تواند اشاره به بی اعتنایی نسبت به ارزش های مادی باشد.

آن گاه امام علیه السلام در چهارمین و آخرین سخن حکیمانه اش می فرماید: «عَفْتُ هِرْ كَسْ بِهْ اَنْدَاذَهْ غَيْرْتِ اَوْسْتِ»؛ (وَ عَفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرْتِهِ) .

«غیرت» به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه عبارت از انزجار طبیعی انسان نسبت به تصور شرکت دیگران در اموری است که مورد علاقه اوست و به تعبیر دیگر غیرت به معنای حفظ ارزش های مربوط به خود و جلوگیری از تجاوز دیگران به حریم اوست که غالباً در عرف ما در امور ناموسی به کار می رود.

بدیهی است کسی که نسبت به نوامیس خود غیرت دارد هرگز حاضر نمی شود به

ص: ۳۱۱

نوامیس دیگران چشم خیانت بدوزد، بنابراین هر اندازه غیرت انسان بیشتر باشد عفت او هم بیشتر خواهد بود.

گرچه عفت و غیرت هر دو غالباً در عرف امروز ما بیشتر در مسائل ناموسی به کار می رود؛ ولی از نظر ارباب لغت و علمای اخلاق، هر دو معنایی وسیع دارند: «عفت» به معنای خودداری و حالت انزجار از ملاحظه صحنه های زشت و «غیرت» هرگونه اهتمام و دفاع از حقوق الهی و انسانی خویش است و بعید نیست که منظور از امام علیه السلام از جمله بالا همان معنای وسیع کلمه در هر دو مورد باشد.

از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام در کتاب کافی می خوانیم:

«إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عَفَّةَ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ برترین عبادت پاک بودن از نظر تغذیه و امور جنسی است». (۱)

نیز از همان امام نقل شده که فرمود:

«مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ هیچ کس خدا را عبادتی بهتر از این نداشته که عفت را در مورد شکم و امور جنسی رعایت کند»، (۲) لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ؛ شخص با غیرت هرگز زنا نمی کند». (۳)

\*\*\*

ص: ۳۱۲

---

۱- ۱). کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۲.

۲- ۲). همان، ح ۱.

۳- ۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۰۵.

و قال علیه السلام

الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَالْحَزْمُ بِإِجَالِهِ الرَّأْيُ، وَالرَّأْيُ بِتَّحْصِينِ الْأَسْرَارِ .

امام علیه السلام فرمود:

پیروزی در گرو تدبیر است، حزم و دوراندیشی در گرو به کار گرفتن فکر، و تفکر صحیح در گرو نگه داری اسرار است. (۱)

ص: ۳۱۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب کتاب نهایه الارب (شهاب الدین نویری) این کلام حکمت آمیز را با تفاوت هایی ذکر کرده می گوید: علی (رضی الله عنه) فرمود: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالِهِ الرَّأْيُ وَالرَّأْيُ بِتَّحْصِينِ الْأَسْرَارِ» این تفاوت آشکار نشان می دهد که او این کلام را از نهج البلاغه نگرفته بلکه از منبع دیگری اخذ نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷). در کتاب تمام نهج البلاغه، این جمله حکمت آمیز در ضمن نامه امام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۲).





امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و پرمایه در سه جمله کوتاه رمز پیروزی را در کارها بیان می کند. نخست می فرماید: «پیروزی در گرو تدبیر است»؛ (الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ).

«حَزْم» که به معنای دوراندیشی و مطالعه عواقب کار است، یکی از مهم ترین عوامل پیروزی است، زیرا افراد سطحی نگر که گرفتار روزمَرگی هستند در برابر حوادث پیش بینی نشده به زودی به زانو در می آیند و رشته کار از دستشان بیرون می رود و شکست می خورند.

در حدیث دیگری در غرر الحکم امام می فرماید:

«مَنْ أَخَذَ بِالْحَزْمِ اسْتَظْهَرَ وَ مَنْ أَضَاعَ الْحَزْمَ تَهَوَّرَ؛ کسی که حزم و دوراندیشی بر گیرد پیروز می گردد و کسی که آن را ضایع کند به هلاکت می افتد».<sup>(۱)</sup>

سپس امام علیه السلام در جمله دوم می فرماید: «حزم و دوراندیشی در گرو به کار گرفتن فکر است»؛ (وَ الْحَزْمُ بِإِجَالِهِ الرَّأْيِ).

«اجاله» به معنای جولان دادن و «رأی» به معنای فکر است و منظور از جولان دادن فکر این است که انسان همچون اسب سواری که در تمام اطراف میدان نبرد، قبل از شروع گردش می کند تا از نقاط ضعف و قوت با خبر شود، باید در



در حدیث دیگری از امام جواد علیه السلام آمده است:

«إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسَيِّئَ حَكْمَ مَفْسِدَةٍ لَهُ؛ اِظْهَارُ كَرْدَنِ چِيزِي (سَرِي اِز اسرار) پيش از آنكه مستحکم شود و به نتیجه برسد موجب فساد آن است». (۱)

از بعضی روایات معصومین استفاده می شود که اسرارشان را حتی به همه دوستان هم نگویید، زیرا احتمال تغییر حالت در آنان وجود دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَا تُطْلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا مَا؛ اسرار را حتی به دوست مگو مگر در آنجا که اگر دشمن تو بر آن سر آگاه شود ضرری به تو نمی رساند، زیرا دوست ممکن است روزی به صورت دشمن درآید». (۲)

گفتنی است که انسان گاهی سر خود را برای دوست مطمئنی بیان می کند غافل از آنکه آن دوست نیز ممکن است دوست مطمئن دیگری داشته باشد و سومی نیز به همین صورت، ناگاه متوجه می شود که اسرارش همه جا بر سر زبان هاست.

از این رو شاعر پرمایه، سعدی شیرازی می گوید: به دوست گرچه عزیز است راز دل مگشای که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز!

\*\*\*

ص: ۳۱۷

---

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۷۱، ح ۱۳.

۲- ۲. همان، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۵.



و قال علیه السلام

اِخْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ .

امام علیه السلام فرمود:

بترسید از حمله افراد با شخصیت به هنگام نیاز و گرسنگی،

و از حمله افراد پست به هنگام سیری! (۱)

ص: ۳۱۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: دانشمند معروف آمدی در غررالحکم این کلام حکیمانه را با تفاوتی نقل کرده که نشان می دهد از جای دیگری گرفته و همچنین ابن ابی الحدید در الحکم المثنوره آن را با تفاوتی نقل کرده و آن نیز نشان می دهد که منبع ابن ابی الحدید غیر از نهج البلاغه بود. هرچند نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه بعد از ذکر کلام این دو نفر می گوید: مرحوم سید رضی روایتش موثق تر و آشنایی اش به لحن کلام جدش بیشتر است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز در خطبه «الوسیله» که در نهج البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۶).



## حمله های خطرناک

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیزش به یکی از تفاوت های میان افراد با شخصیت و بزرگوار و افراد پست و بی ارزش اشاره می کند و می فرماید: «بترسید از حمله افراد با شخصیت به هنگام نیاز و گرسنگی و از حمله افراد پست به هنگام سیری»؛ (اِحْدَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ).

در این که منظور از گرسنگی و سیری در این عبارت حکیمانه معنای کنایی آن مراد است یا معنای حقیقی در میان مفسران نهج البلاغه گفت و گو است؛ جمعی گرسنگی را کنایه از هرگونه نیاز و یا تحت فشار و ظلم واقع شدن دانسته اند بدین ترتیب معنای جمله چنین می شود: افراد بزرگوار و با شخصیت تنها هنگامی دست به حمله می زنند که به آنها ستم شود و یا نیاز مبرم برای ادامه حیات پیدا کنند که در این صورت برای گرفتن حق خود و دفاع در مقابل ظالمان غیرت آنها به جوش می آید و حمله جانانه ای می کنند؛ ولی لثیمان هنگامی که به نوایی برسند و بر مراد خویش سوار گردند طغیان می کنند و افراد بی گناه را مورد حمله قرار می دهند همچون حیوانات درنده ای که پس از سیری، مست می شوند.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند «جوع» در اینجا به همان معنای حقیقی یعنی گرسنگی است و «شبع» به معنای سیری است و آن را اشاره به این نکته می دانند که افراد شجاع و با شخصیت پیش از رفتن به میدان نبرد کمتر غذا

می خوردند مبادا ضربه ای بر شکم آنها وارد شود و غذا بیرون ریزد و موجب سرافکنندگی آنان شود؛ ولی لثیمان چنین نیستند و در هر حال تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

شاعر عرب می گوید: لَا يَصْبِرُ الْحُرُّ تَحْتَ ضَيْمٍ وَإِنَّمَا يَصْبِرُ الْحِمَارُ

آزادمرد در زیر ستم صبر نمی کند. این الاغ است که صبر می کند!

شاعر دیگری نیز می گوید:

إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا

اگر شخص کریم را اکرام و احترام کنی مالک او می شوی ولی اگر لئیم را اکرام کنی (بیشتر) سرپیچی می کند. (۱)

\*\*\*

ص: ۳۲۲



و قال عليه السلام

قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحَشِيَّتُهُ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ .

امام علیه السلام فرمود:

دل های انسان ها وحشی و رمنده است، هرکس با آنها انس گیرد

رو به سوی او می کنند! (۱)

ص: ۳۲۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام حکمت آمیز را زمخشری (متوفای ۵۳۸) در جزء اول ربیع الابرار و طرطوشی (متوفای ۵۲۰) در کتاب سراج الملوک آورده اند و بعید به نظر می آید که آنها از نهج البلاغه سید رضی گرفته باشند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را جزء خطبه ای دانسته است که امام آداب دین و دنیا را به اصحابش فرمود. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۷).



امام در این کلام حکمت آمیز درس مهمی برای صید دل ها و جلب و جذب دوستان می دهد. می فرماید: «دل های انسان ها وحشی و رمنده است هر کس با آنها انس گیرد رو به سوی او می کنند»؛ (قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحَشِيَّةٌ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ) .

اشاره به اینکه انسان، نسبت به کسانی که نمی شناسد نوعی احساس بیگانگی می کند؛ ولی اگر طرف مقابل از طریق محبت وارد شود در برابر او رام می شود. به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه این مطلب برای انسانی که تازه در شهر یا در محله ای وارد می شود و سکنا گزیند کاملاً محسوس است او حتی از همسایگان نزدیکش فاصله می گیرد اما اگر چند بار با او سلام و علیک کنند و به دیدارش بروند و هدیه ای برایش بفرستند رابطه دوستی آنها مستحکم می شود.

آنچه بعضی پنداشته اند که این کلام حکمت آمیز با اصل مدنیّ بالتبع بودن انسان سازگار نیست اشتباه بزرگی است. درست که انسان ذاتاً روح اجتماعی دارد و نمی تواند تنها زندگی کند و تمام پیشرفت ها و موفقیت ها بشر در سایه همین روح اجتماعی است؛ ولی این بدان معنا نیست که در برابر هر فرد ناشناخته ای اظهار محبت و دوستی کند و با او الفت بگیرد؛ الفت گرفتن احتیاج به مقدمات دارد همان گونه که عداوت و دشمنی نیز مقدماتی می خواهد و نظر

امام علیه السلام به این حقیقت است که در روایات دیگری نیز وارد شده و در گفتار معروف:

«الْإِنْسَانُ عَبِيدُ الْإِحْسَانِ؛ انسان بنده احسان است» منعکس است.

شاعر عرب نیز می گوید: وَ إِنِّي لَوْ حَشِيٌّ إِذَا مَا زَجَرْتَنِي وَإِنِّي إِذَا أَلْفَتَنِي لَأَلُوفٌ

هنگامی که از من دوری کنی من از تو ریمیده می شوم ولی هنگامی که از در الفت در آیی با تو الفت می گیرم.

این که در بعضی از شروح به واسطه حل نشدن مشکل «مدنیّ بالطبع» بودن انسان یا وحشی بودن قلوب این تفسیر را پذیرفته اند که منظور از «رجال» همه انسان ها نیستند بلکه افراد بزرگ و قدرتمند اجتماع اند، تفسیر نادرستی به نظر می رسد، زیرا ظاهر عبارت اشاره به همه یا اغلب انسان هاست نه گروه اندکی.

شاهد این سخن حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«ثَلَاثٌ يُضَيِّفِينَ وَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ يَلْقَاهُ بِالْبُشْرِ إِذَا لَقِيَهُ وَ يُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ وَ يَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ؛ سه چیز است که محبت انسان را نسبت به برادر دینی اش صفا می بخشد با چهره گشاده با او روبرو شود و در مجلس جای مناسب به او دهد و او را به محبوب ترین نام هایش صدا بزند» (۱).

\*\*\*

ص: ۳۲۶

و قال علیه السلام

عَيْبُكَ مَشْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ .

امام علیه السلام فرمود:

عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد!

(همین که دنیا پشت کند عیوب تو آشکار می‌شود). (۱)

ص: ۳۲۷

---

۱-۱) . سند گفتار حکیمانه: تنها منبعی که نویسنده کتاب مصادر برای این جمله حکیمانه امام به جز نهج البلاغه ذکر کرده ربیع الابرار دانشمند معروف اهل سنت زمخشری است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکیمانه در لابه لای خطبه وسیله ذکر شده است (این خطبه در نهج البلاغه نیامده است و در کتاب تمام از جلد هشتم کافی نقل شده در حالی که با مراجعه به کافی روشن می‌شود که این جمله در آنجا نیست، هرچند جمله‌های بعد از آن ذکر شده است و معلوم نیست کتاب تمام نهج البلاغه آن را از کجا آورده است). (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۶). جمله حکیمانه پیش گفته علاوه بر کتاب ربیع الابرار زمخشری در کتب دیگری از دانشمندان هم عصر زمخشری یا بعد از او نیز آمده است.



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش اشاره به نکته مهمی کرده می فرماید: «عیب تو (از چشم ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد» (عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جُدُّكَ).

«جُدُّ» در لغت معانی زیادی دارد از جمله: عظمت، که آیه شریفه «أَنَّه تَعَالَى جِدُّ رَبِّنَا» به آن ناظر است و به معنای بهره، نصیب، نعمت و بخت. در جمله بالا- اشاره به همان بهره و نصیب دنیوی است که گاهی از آن به بخت و شانس تعبیر می شود.

امام در واقع در این عبارت کوتاه به چند نکته اشاره فرموده است:

نخست هنگامی که دنیا به کسی اقبال کند تمام عیوب او را به فراموشی می سپارند، بلکه گاهی عیب را حُسن معرفی می کنند و به عکس، هنگامی که دنیا به کسی پشت کند صفات برجسته او را نادیده می گیرند، بلکه گاهی عیب می شمردند و این اشتباه بزرگی است که بسیاری از مردم گرفتار آن اند.

دیگر این که انسان باید تنها نگاه به سخنان مردم نکند و بکوشند عیوب خویش را که از چشم آنها به سبب اقبال دنیا پنهان شده، دریابد و نیز محاسن و صفات نیک خود را که به دلیل پشت کردن دنیا به او در نظر مردم ناچیز شمرده می شود کم نشمرد.

دیگر این که از زوال نعمت ها نگران نشود شاید خداوند می خواهد بدین وسیله عیوب او را روشن سازد تا برای برطرف کردن آن بکوشد که این خود نعمتی از سوی پروردگار محسوب می شود.

این گفتار حکیمانه امام پیام دیگری نیز دارد و آن این که به هنگام اقبال دنیا به انسان، مغرور نشود و خود را بریء از عیوب نداند، چرا که مردم عیوب او را نادیده می گیرند و ای بسا از وی چنان تمجید کنند که سبب غرور او گردد.

شبهه این گفتار سخن حکیمانه ای است که در حکمت نهم آمده بود که امام فرموده بود:

(إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ؛ هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی های دیگران را به او عاریت می دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی های خودش را نیز از او سلب می نماید).

در زبان عرب-و احتمالاً- زبان های دیگر- نیز ضرب المثل های جالبی در این زمینه آمده است از جمله در يك ضرب المثل عربی می خوانیم: «إِذَا أَقْبَلَتِ الْبُخْتُ لِبَاضَتِ الدُّجَاجُ عَلَى الْوَتِدِ، وَ إِذَا أَدْبَرَ الْبُخْتُ أَسْفَعَرَ الْهَآوْنَ فِي الشَّمْسِ؛ هنگامی که دنیا به انسان اقبال کند مرغ روی نوک میخ تخم می گذارد و هنگامی که دنیا به انسان پشت کند هاون در برابر آفتاب آتش می گیرد».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ص: ۳۳۰

---

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۱.



و قال علیه السلام

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ .

امام علیه السلام فرمود:

شایسته ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است. (۱)

ص: ۳۳۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب نهاییه الادب این جمله حکمت آمیز به همین صورت آمده است؛ ولی بعد از آن حکمت یازدهم را که قبلاً گذشت با تفاوتی نقل می کند و از مجموع آن چنین برداشت می شود که دسترسی به منبع دیگری غیر از نهج البلاغه داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).



رابطه عفو و قدرت

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود، همان مطلبی را که در حکمت یازدهم آمده بود به شکل دیگر بیان می کند و می فرماید: «شایسته ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ).

می دانیم یکی از عوامل ادامه نزاع ها و درگیری ها که گاه در میان دو قبیله یا فرزندان یک خانواده ده ها سال ادامه پیدا می کند، روح انتقام جویی و عدم گذشت است که هرچه جلوتر می رود مانند سیلاب شدیدتر می شود در حالی که اگر در همان مراحل آغازین یکی از دو طرف بزرگواری و گذشت کند نزاع برای همیشه پایان می یابد.

به علاوه، عفو و گذشت، شخص خطاکار را به تجدید نظر در کار خود و جبران خطا و می دارد که برکات آن بر کسی پوشیده نیست.

مطالعه تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و سایر امامان علیهم السلام معصوم نشان می دهد که آنها با استفاده از این روش، دشمنان سرسخت را به زانو در آوردند و یا آنها را به دوستان فداکار بدل کردند.

عفو و گذشت عجیب پیامبر در داستان فتح مکه و عفو امیر مؤمنان بعد از پیروزی در جنگ جمل و عفو امام حسن مجتبی در برابر آن مرد شامی و همچنین سایر مواردی که در تاریخ زندگی آن بزرگواران ثبت شده نمونه های

روشنی از این معناست.

اما این که می فرماید: شایسته ترین مردم به عفو قادرترین آنها بر مجازات است به دلیل این است که هر چه قدرت بر مجازات بیشتر باشد عفو و گذشت اهمیت بیشتری پیدا می کند و هیچ کس نمی تواند بگوید این عفو بر اثر ضعف و ناتوانی از مجازات بوده است.

جالب این است که در قرآن مجید آنجا که عفو از قاتل عمد را مطرح می کند با تعبیر به «برادر» از او یاد می نماید؛ «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ»؛ پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او تبدیل به خون بها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند».

در کتاب کنز العمال این حدیث کوتاه و پر معنا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:

«تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید تا دشمنی ها در میان شما از میان برود». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مَرْوَتِنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ ما خاندانی هستیم که شخصیت ما ایجاب می کند کسی را که ستمی در حق ما روا داشته عفو کنیم.

در حالات امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام می خوانیم که هشام بن اسماعیل (والی مدینه از طرف عبد الملک بن مروان) آن حضرت را زیاد آزار می داد ولی هنگامی که «ولید بن عبد الملک» بر سر کار آمد (بر اثر شکایات زیاد مردم) او را عزل کرد و دستور داد او را در برابر مردم حاضر کنند که هر کس از او ستمی دیده انتقام گیرد. او می گفت: من بیش از همه از علی بن الحسین بیم دارم (زیرا بیش از همه به او آزار رساندم) امام با یارانش از آنجا می گذشت، به آنها سفارش فرموده بود که حتی یک کلمه به او بدگویی نکنند. هنگامی که امام از

ص: ۳۳۴

آنجا گذشت «هشام» صدا زد:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتِهِ؛ خدا آگاه تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد». (۱)

آیات و روایات اسلامی درباره اهمیت عفو بسیار زیاد است. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می دهیم.

«عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاَفُوا يُعِزُّكُمْ اللَّهُ؛ بر شما باید به عفو و بخشش، زیرا چیزی جز عزت به انسان نمی

افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزت دهد». (۲)

بدیهی است-همان گونه که قبلاً نیز اشاره شده-دستور عفو شامل کسانی نمی شود که از عفو و گذشت سوء استفاده کرده و بر جسارت خود می افزایند.

آنها را جز کیفر و عقوبت اصلاح نمی کند.

\*\*\*

ص: ۳۳۵

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۴.

۲- ۲). کافی، ج ۲، ص ۱۰۸.



و قال عليه السلام

السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ .

امام علیه السلام فرمود:

سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد، اما آنچه در برابر تقاضا داده می شود یا از روی «حیا» است و یا برای فرار از «مذمت». (۱)

ص: ۳۳۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب مصادر نهج البلاغه می گوید: در تاریخ ابن عساکر این چنین آمده است: به امام عرض کردند: «ما السخاء؟؛ سخاوت چیست؟» در پاسخ فرمود: «ما كان عنه إيتداءً و أما ما كان عن مسألة فحياءً و تکرّم» این سخن را سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نقل کرده است. این تفاوت تعبیر با آنچه در نهج البلاغه آمده نشان می دهد که ابن عساکر منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. همچنین این کلام حکمت آمیز در کتاب أدب الدین و الدنيا مارودی و در کتاب روض الاخیار با تفاوتی که نشان دهنده تعدد منبع است ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).





امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته دقیق و آموزنده ای اشاره کرده، می فرماید: «سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد؛ اما آنچه در برابر تقاضا داده می شود یا از روی حیاست و یا برای فرار از مذمت؛» (السَّخَاءُ مَا كَانَ إِتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلِهِ فَحَيَاءٌ وَ تَدَمُّمٌ).

سخاوت را این گونه تفسیر کرده اند: حالت و فضیلتی درونی است که انسان را به بذل مال به مستحقان و نیازمندان بدون عوض و ا می دارد.

بر این اساس اگر کسی درخواستی کند و از آبروی خود به وسیله درخواست مایه بگذارد، آنچه سخاوت‌مندانه می بخشد در واقع عوض آبروی اوست و به راحتی نمی توان نام آن را سخاوت گذاشت و نیز بخشش که پس از درخواست صورت می گیرد ممکن است بدین سبب باشد که اگر بخشش نکند، درخواست کننده و یا مردمی که از آن آگاهی می یابند او را نکوهش و مذمت کنند، بنابراین بخشش در برابر نجات از مذمت مردم واقع شده است و بدون عوض نیست و به تعبیر عموم مردم برای رودربایستی است. بنابراین سخاوت خالص و حقیقی آن است که انسان پس از آگاهی بر نیازمندی افراد آبرومند، در حل مشکل آنها به صورت پنهانی بکوشد و نیازی به سؤال نباشد.

قرآن مجید در سوره «بقره» هنگامی که سخن از اهمیت انفاق و آثار و برکات آن به میان می آورد بر انفاق به کسانی تأکید می کند که روی سؤال ندارند و به دلیل عفت و مناعت طبع مردم آنها را در زمره اغنیا می دانند، می فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا». ۱

قرآن مجید در سوره «بقره» هنگامی که سخن از اهمیت انفاق و آثار و برکات آن به میان می آورد بر انفاق به کسانی تأکید می کند که روی سؤال ندارند و به دلیل عفت و مناعت طبع مردم آنها را در زمره اغنیا می دانند، می فرماید: «يَحْسَبُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا». ۱

درباره اهمیت سخاوت در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث های زیادی آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ؛ سخاوت صفت بزرگ خداست». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيحًا؛ سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است و هیچ مؤمنی نیست مگر این که صاحب سخاوت است». (۲)

بی شک، سخاوت هر قدر بیشتر و در مورد مناسبت تر و بدون هیچ گونه عوض مادی و معنوی و کاملاً به صورت ابتدایی باشد پرارزش تر است.

این سخن را با حدیثی از کتاب کافی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم، فرمود:

گروهی از یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و میان آنها مردی بود در مکالمه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درشت گو و سرسخت تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و از شدت غضب عرق در پیشانی او آشکار گشت و چهره در هم کشید و چشم از او برداشت و به زمین نگاه کرد. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: پرورگارت به تو درود می فرستد و می گوید: این مرد سخاوتمندی است که پیوسته اطعام می کند. خشم پیامبر صلی الله علیه و آله فرو نشست سر را بلند کرد و فرمود: اگر جبرئیل از سوی خداوند متعال به من خبر نداده بود که تو مرد سخاوتمندی هستی و پیوسته اطعام می کنی تو را طرد می کردم تا عبرتی برای دیگران باشی. آن مرد گفت:

آیا پروردگار تو سخاوت را دوست دارد؟ پیامبر فرمود: آری. آن مرد شهادتین بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و گفت: به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرده هرگز کسی را از مالم محروم نساختم. (۳)

ص:

۱-۲). کنز العمال، مطابق نقل میزان الحکمه، ماده سخاء.

۲-۳). بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۵، ح ۱۷.

۳-۴). کافی، ج ۴، ص ۳۹، ح ۵.

و قال عليه السلام

لَا غِنَى كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ؛

وَلَا ظَهِيرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ .

امام علیه السلام فرمود:

هیچ ثروت و بی نیازی همچون عقل، و هیچ فقری همچون جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی همچون مشورت نیست. (۱)

ص: ۳۴۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که این چهار جمله حکمت آمیز در کتاب تحف العقول به صورت پراکنده ذکر شده، و در بعضی از موارد تفاوت هایی دارد (که نشان می دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه است) اضافه بر این، همین تعبیرات با مختصر تفاوتی در حکمت ۱۱۳ که از این جمله های حکمت آمیز نیز مشروح تر است به چشم می خورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).



چهار جمله پربار

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه و پرمایه خود در ضمن چهار جمله کوتاه به چهار مطلب مهم اشاره کرده، می فرماید:

«هیچ ثروت و بی نیازی چون عقل»؛ (لَا غِنَى كَالْعَقْلِ)؛

«و هیچ فقری همچون جهل»؛ (وَ لَا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ)؛

«و هیچ میراثی چون ادب»؛ (وَ لَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ)؛

«و هیچ پشتیبانی چون مشورت نمی باشد»؛ (وَ لَا ظَهِيرٌ كَالْمُشَاوَرَةِ).

درباره اهمیت عقل همین بس که اگر عقل و تدبیر باشد همه چیز به دنبال آن خواهد آمد مال و ثروت را با عقل و تدبیر به دست می آورند، مقام و شخصیت نیز زاینده عقل است و آسایش و آرامش و سعادت دو جهان با عقل حاصل می شود.

به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه در قرآن مجید واژه عقل و علم و مشتقات آنها ۸۸۰ مرتبه آمده است و این نشانه اهمیت فوق العاده قرآن و اسلام به مسأله عقل است. (۱)

روایات اسلامی نیز درباره اهمیت عقل فوق حد احصا و شمارش است.

مرحوم کلینی در جلد اول کافی در کتاب العقل والجهل احادیث بسیار فراوان

ص: ۳۴۳

و پرمایه ای درباره اهمیت عقل از پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است.

ابن ابی الحدید بخشی از آن را در شرح خود ذیل همین کلام حکمت آمیز از کتاب کامل مبرد نقل کرده از جمله این که رسول خدا فرمود:

«مَا قَسَمَ لِلْعِبَادِ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَ فِطْرُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ وَ مَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا حَتَّى يَسِيءَ تَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ حَتَّى يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛ خداوند هیچ نعمتی را برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده است. خواب عاقل از شب زنده داری جاهل (و عبادت شبانه او) برتر و روزه نگرفتنش از روزه (مستحبی) جاهل برتر و توقفش از سفر جاهل (برای اطاعت پروردگار یا جهاد) مهم تر است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که عقلش کامل شد و عقل او برتر از عقول تمام امتش بود.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«صَدِيقُ كُلِّ أَمْرٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ؛ دوست هر کس عقل اوست و دشمنش جهل اوست».

در نقطه مقابل عقل جهل و نادانی بدترین فقر و تنگدستی است، زیرا انسان جاهل و نادان هم ثروتش را از دست می دهد و هم آبرو و حیثیتش را و در یک کلمه دین و دنیایش را تباه می کند. (۱)

البته منظور از عقل، همان گونه که در روایات اسلامی آمده همان هوش و فراستی است که انسان را به خدا و اطاعت او نزدیک می کند و از زشتی ها دور می سازد. در دنیای دیروز و امروز افراد ظاهراً عاقلی بوده اند که سال ها بر کشورهای حکومت کرده اند ولی بسیاری از آنها فاقد عقل به معنایی که در بالا آمد بوده اند. هوش و ذکاوت آنها نوعی شیطنت بوده است، همان گونه که در

ص: ۳۴۴

حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت درباره عقل از محضرش سؤال کردند فرمود:

«ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ؛ عقل چیزی است که انسان به وسیله آن خدا را پرستش می کند و بهشت را به دست می آورد». راوی عرض کرد می گویند معاویه عاقل است؟ فرمود: این نوعی شیطنت شبیه عقل است و عقل نیست. (۱)

اما در مورد ادب همین بس که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی که در غرر الحکم آمده می فرماید:

«خَيْرٌ مَا وَرَثَ الْاَبَاءُ لِلْاَبْنَاءِ الْاَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می گذارند ادب است». و در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می خوانیم:

«قَلِيلُ الْاَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ کمی ادب بهتر از برجستگی بسیار نسب است».

منظور از ادب حسن معاشرت با مردم و تواضع در برابر خلق و خالق و برخورد پسندیده با همه افراد است.

معنی اصلی واژه ادب دعوت کردن است و از آنجایی که اخلاق نیک و برخورد شایسته مردم را به خوبی ها دعوت می کند آن را ادب نامیده اند.

جمله زیبایی نیز از حکیم ایرانی بزرگمهر در این زمینه نقل شده است که می گوید: بهترین میراثی که پدران برای فرزندان گذارده اند ادب است، زیرا کسی که دارای ادب باشد به وسیله آن می تواند اموال فراوانی کسب کند؛ ولی اگر پدر مال فراوانی بدون ادب برای فرزند گذاشته باشد فرزند با بی ادبی و نادانی همه را تلف کرده و از مال و ادب ته دست می شود.

آنچه امام علیه السلام درباره مشورت در اینجا بیان فرموده و آن را بهترین پشتیبان شمرده است مطلبی است که به تعبیرات دیگر در سایر سخنان امام علیه السلام وارد شده است.

ص: ۳۴۵

حقیقت این است که اسلام دین استبداد به رای نیست؛ اسلام می گوید:

خداوند تمام علم و دانش و عقل را به یک یا چند نفر نداده بلکه در میان بندگان خدا تقسیم کرده است. اگر کسی می خواهد به کمال علم و دانش و عقل برسد باید از افکار دیگران استفاده کند و چه بسا یک مشورت، جلوی خطاهای بسیاری را می گیرد به خصوص این که کسی که قصد کاری را دارد آنچه را مطابق میل اوست بر غیر آن ترجیح می دهد و نمی تواند به قضاوت بی طرفانه بنشیند و به همین دلیل ممکن است گرفتار اشتباهات وسیعی شود؛ اما افرادی که از محدوده کار او خارجند بهتر و روشن تر می توانند درباره آن قضاوت و داوری کنند.

همان گونه که در روایات متعدد وارد شده باید طرف مشورت عاقل و خداترس و راستگو و راز نگه دار و شجاع و خیرخواه باشد تا بتوان از مشورت او بهره گرفت.

درست است که غیر معصومین ممکن است گرفتار خطا شوند؛ ولی ضریب خطا در یک نفر هر قدر باشد در دو نفر نصف می شود و در ده نفر به یک دهم می رسد و احتمال آن بسیار کمتر می شود، از این رو نقل است که مرد عربی می گفت: من هرگز مغبون نمی شوم مگر این که تمام قبیله من مغبون شوند. به او گفتند: چرا و چگونه؟ گفت: برای اینکه من بدون مشورت آنها کاری انجام نمی دهم. اگر همه اشتباه کنند آن گاه من هم اشتباه می کنم.

شاعر می گوید:

مشورت ادراک و هشیاری دهد

\*\*\*

ص: ۳۴۶



و قال علیه السلام

الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَىٰ مَا تَكْرَهُهُ، وَ صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ .

امام علیه السلام می فرماید:

صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری

و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری. (۱)

ص: ۳۴۷

---

۱- ۱) . سند گفتار حکیمانه: این جمله حکمت آمیز و پربار عیناً در غررالحکم آمده ولی در اصول کافی با تفاوت هایی ذکر شده و در تحف العقول نیز مانند غررالحکم آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز در ضمن وصایای علی علیه السلام به فرزندش «محمد بن حنفیه» آمده و این اضافه را نیز دارد: «وَأَحْسَنُ مِنْهُ الصَّبْرُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ -عَزَّوَجَلَّ- عَلَيْكَ». (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۷).



دو شاخه مهم صبر

امام در این گفتار حکیمانه، صبر و شکیبایی را بر دو گونه تقسیم می کند.

می فرماید: «صبر بر دو قسم است صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری و صبر بر ترک کار بدی که دوست داری»؛  
(الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلَىٰ مَا تَكْرَهُهُ، وَ صَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ).

در واقع نوع اول اشاره به صبر در برابر مشکلات عبادت است و نوع دوم اشاره به شکیبایی در مقابل ترک معصیت و آنچه بعضی از شارحان گفته اند: نوع اول از نوع دوم سخت تر است، گفتار صحیحی به نظر نمی رسد، زیرا موارد، کاملاً مختلف است؛ گاه مورد اول مهم تر است و گاه مورد دوم تا اطاعت چه اطاعتی باشد و معصیت چه معصیتی.

نیز آنچه بعضی دیگر از آنان گفته اند که صبر در این دو مورد از دو مقوله و دو ماهیت است آن هم به نظر درست نمی آید، زیرا صبر به معنای کف نفس و خویشتن داری و مقاومت در برابر مشکلات است؛ گاه مشکل انجام طاعتی است و گاه مشکل ترک معصیتی.

بر این پایه پیمودن راه حق و رسیدن به مقام قرب پروردگار و حتی رسیدن به اهداف و مقامات مادی در دنیا راه صاف و همواری نیست. در این راه سنگلاخ ها، گردنه های صعب العبور، پرتگاه ها و حیوانات درنده و دزدان

خطرناک وجود دارد. اگر صبر و مقاومت انسان کم باشد، با برخورد به این موانع از راه می ماند و به مقصد نمی رسد. به همین دلیل صبر و استقامت مهم ترین وسیله پیروزی انسان در دنیا و آخرت است، از این رو قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یگانه است سپس استقامت ورزیدند فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند:

نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است». (۱)

بنابراین نزول و حمایت فرشتگان از مؤمنان در درجه اول مشروط به صبر و استقامت است و در جای دیگر، قرآن مجید می گوید: «فرشتگان بر بهشتیان از هر دری وارد می شوند به آنها به خاطر صبر و استقامتشان درود می گویند. چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان؛ «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». ۲

\*\*\*

ص: ۳۵۰

و قال عليه السلام

الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ .

امام عليه السلام فرمود:

بی نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت! (۱)

ص: ۳۵۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام نورانی در غررالحکم با تفاوت و اضافاتی نقل شده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰). این سخن، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه لای خطبه «وسیله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).



امام در این کلام پربارش اشاره به آثار غنا و فقر می کند و می فرماید: «بی نیازی در غربت وطن است و نیازمندی در وطن غربت»؛ (الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ).

وطن جایی است که انسان در آنجا متولد شده و چشم به روی خویشاوندان و بستگان و نزدیکان گشوده و مورد علاقه آنها قرار گرفته و در هر گوشه و کنار، آشنایی دارد و غربت جایی است که انسان نه آشنایی دارد و نه دوست مهربانی و نه یار و مددکاری. امام می فرماید: شخص غنی هر جا برود به موجب غنایش پیوندهای محبت را با این و آن برقرار می سازد و به سبب بذل و بخشش یاران و مددکارانی پیدا می کند؛ ولی شخص فقیر حتی در وطن خویش دوستان و بستگان را از دست می دهد و گاه به صورت موجودی فراموش شده در می آید.

پیام امام در این سخن این است که مؤمنان باید بکوشند و بی نیاز شوند و به هنگام غنا و بی نیازی از مال و ثروت خویش برای جلب و جذب قلوب و کمک به نیازمندان استفاده کنند، از عواقب فقر بترسند، چرا که فقر مایه ذلت و گناه مطابق بعضی از روایات سبب کفر می شود. البته این فقر با فقری که در روایات از آن تعریف شده تفاوت آشکاری دارد؛ فقر ممدوح به معنای «ساده زیستن» و یا «فقر الی الله» است.

در این باره در ذیل حکمت سوم شرح بیشتری داشتیم.





و قال عليه السلام

الْقَنَاءَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ .

امام علیه السلام فرمود:

قناعت مالی است که هرگز تمام نمی شود. (۱)

سید رضی می گوید: این کلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است؛ (قال الرضی: وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ). .

ص: ۳۵۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن در موارد متعددی از امیر مؤمنان علی علیه السلام به وسیله کسانی که پیش از سید رضی می زیستند نقل شده است و چون عین این عبارت در حکمت ۴۷۵ تکرار خواهد شد نقل منابع را به آنجا موکول کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰) و در تحف العقول هم این کلام در ضمن خطبه الوسيله نقل شده است. (تحف العقول، ص ۱۰۰). این سخن حکمت آمیز، در کتاب تمام نهج البلاغه در لابه لای خطبه «وسيله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).



امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و حکمت آمیز به اهمیت قناعت اشاره کرده می فرماید: «قناعت مالی است که هرگز تمام نمی شود»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

در تعریف قناعت می توان گفت: حالتی است که انسان با داشتن آن به حد اقل ضروریات زندگی می سازد و به دنبال زرق و برق و اضافاتی که فکر و وقت انسان را پیوسته به خود مشغول می دارد و آلوده انواع محرمات می کند نمی رود.

داشتن این روحیه به منزله ثروت پایان ناپذیر است، چرا که انسان را از تمام ثروت های دنیا بی نیاز می سازد؛ همواره سربلند زندگی می کند و با عزت و آبرو ادامه حیات می دهد. دست نیاز به سوی دیگران دراز نمی کند و عمر خود را در مسیر تشریفات و تجملات بر باد نمی دهد.

در گفتار حکیمانه ۴۴ که قبلاً گذشت امام علیه السلام در فضیلت قناعت پیشگان فرمود:

«طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ وَ قَنَعَ بِالْكَفَافِ؛ خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند. به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد».

در خطبه ۱۹۲ نیز امام در میان اوصاف انبیا این وصف برجسته را شمرده بود:

«مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَ الْعُيُونَ غَنًى؛ آنها دارای قناعتی بودند که دل ها و چشم ها را پر از بی نیازی می کرد».

در بحار الانوار نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَعْنُونَ؛ من در جستجوی توانگری برآمدم ولی آن را جز در قناعت نیافتم (زیرا حرص، غالب توانگران را راحت نمی گذارد) بنابراین قناعت پیشه کنید تا غنی شوید». (۱)

قابل توجه این که این گفتار حکیمانه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است همان گونه که سید رضی می گوید: «وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ».

این حدیث را «متقی هندی» در کتاب کنز العمال که از منابع معروف اهل سنت است آورده است. (۲)

این نکته نیز حائز اهمیت است که سرچشمه بسیاری از نارضایی های مردم و شکایت آنها از وضع زندگی کمبودها و فقر نیست، بلکه گاه می بینیم همه چیز دارند اما باز ناله و فریاد می کنند. عامل اصلی آن عدم قناعت و توقعات بی حد و حساب است و اگر همگی به مقدر نیاز قانع باشند آرامش بی مانندی در جامعه حاکم می شود و بسیاری از پرونده های جنایی و تجاوز بر اموال برچیده خواهد شد و کرامت انسانی و پاکی دامان از گناه فراهم می شود.

ابن ابی الحدید در اینجا گفتار زیبایی از «سقراط» (سقراط) نقل می کند که مردی او را در حال خوردن بعضی از سبزی های بیابان دید. به او گفت: اگر در خدمت پادشاه بودی نیاز به خوردن این نداشتی. سقراط گفت: اگر تو نیز این گونه غذا می خوردی نیازمند نوکری پادشاه نبود.

شاعر می گوید:

گنج آزادگی و گنج قناعت گنجی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را

ص: ۳۵۸

---

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۹، ح ۹۱.

۲- ۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۹، ح ۷۰۸۰.

اشاره

و قال عليه السلام

الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ .

امام علیه السلام فرمود:

مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است. (۱)

ص: ۳۵۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام حکمت آمیز به عین همین عبارت در کتاب غررالحکم و مجمع الامثال میدانی و مطالب السؤل آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز را ضمن خطبه «وسيله» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).



### ریشه اصلی شهوات

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و پرمایه اشاره به نکته ای درباره رابطه ثروت با شهوت کرده می فرماید: «مال و ثروت ماده اصلی همه شهوات است»؛ (الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ).

بدیهی است که منظور از شهوت در اینجا هر گونه علاقه مفرط نفسانی و هوس آلود است. اعم از این که مربوط به شهوت جنسی باشد یا مقام یا تشریفات و زرق و برق دنیا و یا انتقام جویی و امثال آن.

این نکته نیز روشن است که برای رسیدن به خواسته های نفسانی و هوا و هوس ها مال نقش اصلی را بازی می کند و هر قدر فزونی یابد خطر افتادن در شهوات بیشتر است.

اضافه بر این ثروت مایه غرور است و غرور ریشه اصلی بسیاری از گناهان، به علاوه مال هر چه بیشتر شود انسان را به خود مشغول تر می سازد و طبعاً از یاد خدا و اطاعت حق باز می دارد.

روی این جهات سه گانه می توان به عمق کلام امام پی برد.

بدیهی است آنچه امام در این گفتار حکیمانه فرموده هشدار است به غالب مردم که در فزونی مال نکوشند، زیرا خطرات زیادی را به دنبال دارد اما چنان نیست که هر ثروتمندی هواپرست و شهوت پرست باشد. این حکم کلی مانند

احکام دیگری نظیر آن استثنائاتی دارد. گروه زیادی راه قارون را پیمودند و اموالشان مایه غرور و کفرشان شد، جمع اندکی نیز از مال برای رسیدن به مهم ترین طاعات الهی بهره گرفتند.

این معنا در آیات مربوط به قارون آمده است: «وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بطلب و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده (به بندگان خدا) نیکی کن و هرگز در جستجوی فساد در زمین مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد». (۱)

بر همین اساس است که در بسیاری از آیات قرآن از مال نکوهش شده و در بعضی از آیات از آن مدح و ستایش به عمل آمده و به عنوان خیر (نیکی) از آن یاد شده است.

در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» در مورد وصیت می فرماید: «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...»؛ کسی که اموالی از خود به یادگار گذاشته است... و در آیه ۸ سوره «عادیات» در مذمت بعضی از طغیانگران می فرماید: «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»؛ اموال را بسیار دوست دارند».

در روایات اسلامی نیز آثار این مذمت و مدح درباره اموال فراوان دیده می شود که آوردن آنها ما را از شرح این کلام دور می کند.

تنها به ذکر این روایات پرمعنا که از ابن عباس نقل شده و قاعدتاً آن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امیرمؤمنان علی علیه السلام شنیده است قناعت می کنیم. او می گوید:

«إِنَّ أَوَّلَ دِرْهَمٍ وَ دِينَارٍ ضَرَبَ فِي الْأَرْضِ... أَنْ يُجْبُو كَمَا؛ نخستین درهم و دیناری که سکه آن در زمین زده شد شیطان نگاهی به آنها افکند هنگامی که آن را دید

ص: ۳۶۲



آنها را برگرفت و روی چشم خود گذارد سپس به سینه خود چسبانید آن گاه فریاد شادی کشید بار دیگر آن را به سینه خود چسبانید سپس خطاب به آنها گفت: شما نور چشمان من و میوه دل من هستید هرگاه بنی آدم شما را دوست دارند من به آن قانعم، هر چند بتی را پرستش نکنند (چه بتی بالاتر از شما) برای من همین بس که فرزندان آدم به شما عشق بورزند». (۱)

کوتاه سخن آنکه مال ابزاری است مشترک مانند انرژی اتم که هم می توان از آن بمب ویرانگر ساخت و هم به وسیله آن نیروی برق تولید کرد که دنیا را روشن سازد و کارخانه ها را به حرکت درآورد، هر چند این نیرو هنگامی که به دست ناصالحان بیفتد غالباً در جنبه های ویرانگر به کار گرفته می شود.

\*\*\*

ص: ۳۶۳

---

۱-۱). بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۳۷، ح ۳.



و قال علیه السلام

مَنْ حَذَرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که تو را (از چیز خطرناکی) بترساند مانند کسی است که تو را

(به امر خیری) بشارت دهد. (۱)

ص: ۳۶۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: نویسندگان مصادر نهج البلاغه مرحوم خطیب می گویند این جمله حکمت آمیز را طرطوشی در کتاب سراج الملوک و آمدی در کتاب غررالحکم آورده، هر چند این دو نویسنده بعد از مرحوم سید رضی می زیسته اند ولی آمدی چیزی افزون بر آنچه در نهج البلاغه است آورده که نشان می دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).



هشدارى که بشارت است!

امام علیه السلام با هشدارى بجا در این سخن کوتاه و گرانمایه به اهمیت هشدارهای بجا و سودمند پرداخته می فرماید: «کسى که تو را (از امورى که خطرناک است) بترساند همچون کسى است که به تو بشارت دهد (به امورى که مایه سرور و خوشحالی است)»؛ (مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ).

در مصادر نهج البلاغه در ذیل این حدیث شریف افزون بر ذکر مدارک، نکته قابل ملاحظه ای آمده که می گوید: تحذیر شناساندن انسان به چیزی است که مصلحت او در آن است و زیان و خطر را از او دفع می کند و اینکه امام می فرماید چنین کسى مانند کسى است که به تو بشارت می دهد مفهومش این است که باید از این هشدارها همان گونه خوشحال شوی که از خبرهای مسرت بخش خوشحال می شوی و باید از چنین کسى همان گونه تشکر کنی که از بشارت دهنده تشکر می کنی، زیرا او اگر خیر تو را نمی خواست به تو هشدار نمی داد و از افتادن در شر بر حذر نمی داشت.

تحذیر به معنای ترساندن و هشدار دادن در برابر خطرات قطعی یا احتمالی است و تبشیر به معنای بشارت دادن در برابر پیروزی هاست. از آنجا که پرهیز از خطرات خود یک پیروزی بزرگ است امام می فرماید: کسى که تو را از خطر و ضرر قطعی یا احتمالی بر حذر می دارد مانند کسى است که تو را بشارت دهد به

اموری که مایه خوشحالی توست.

بنابراین، دوستان خوب کسانی هستند که هم انسان را نسبت به پیروزی‌ها دلگرم سازند و هم نسبت به خطرات آگاه نمایند و این که یکی از حقوق مؤمنان بر یکدیگر نصیحت شمرده شده اشاره به همین گونه هشدارهاست، بلکه گاه می‌شود برحذر داشتن و هشدار دادن به خطرها اثرات مهم تری از بشارت‌ها دارد، زیرا بشارت دهنده بسیار می‌شود که به کارهای نیک انجام شده و پیروزی‌ها بشارت می‌دهد، بشارتی که تغییری در سرنوشت نخواهد داشت؛ ولی تحذیرکننده همیشه پیش از خطر هشدار می‌دهد و چه بسا سبب برطرف شدن خطرات مهمی می‌گردد.

پیام این گفتار حکیمانه مولا این است که هنگام ترساندن و برحذر داشتن نسبت به خطرات نه تنها ناراحت نشوید، بلکه آن را به منزله یک بشارت برای خود تلقی کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود:

«اتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ ناصِحٌ وَ لا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غاشٌّ؛ از کسی پیروی کن که تو را می‌گریاند ولی خیرخواه توست از کسی که تو را می‌خنداند اما به تو دروغ می‌گوید و حقایق را وارونه نشان می‌دهد، پیروی مکن.» (۱)

\*\*\*

ص: ۳۶۸

---

۱- ۱). کافی، ج ۲، ص ۶۳۸، ح ۲.

و قال عليه السلام

اللِّسَانُ سُبُّعٌ، إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرَ .

امام علیه السلام می فرماید:

زبان درنده ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می رساند و می دَرَد. (۱)

ص: ۳۶۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که این جمله حکمت آمیز بخشی از وصیتی است که امام برای فرزندش محمد بن حنفیه بیان فرمود و این وصیت را قبل از سید رضی مرحوم شیخ صدوق در بخش نوادر کتاب من لا یحضره الفقیه به ضمیمه جمله های دیگری آورده است. مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب اختصاص آن را از امیرمؤمنان با تفاوتی نقل کرده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).





امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به خطرات زبان اشاره کرده می فرماید:

«زبان درنده ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می رساند و تو را می دَرَد؛ (اللِّسَانُ سُبُعٌ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ).

شک نیست که یکی از بزرگترین افتخارات انسان نطق و بیان است که به وسیله زبان انجام می گیرد و به واسطه آن بر تمام جانداران ترجیح دارد به همین دلیل خدا در سوره «الرحمن» که سوره شرح نعمت های الهی است بعد از آفرینش انسان به نعمت نطق و بیان اشاره می کند و می فرماید: «الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» و قسمت عمده علوم و دانش ها از طریق زبان از نسلی به نسل بعد منتقل شده و دامنه تمدن انسان را گسترش داده است و اگر زبان نبود انسان همچون حیوانی بود.

نعمت ها هر چه بزرگ تر باشد چنانچه از آن به طرز بدی استفاده شود خطراتش عظیم تر است. هیچ عضوی از اعضای انسان به اندازه زبان بی قید و بند خطرناک نیست به طوری که گاه می شود یک جمله آتش جنگی را می افروزد و سبب ریختن خون ها و هتک نوامیس و از بین رفتن آرامش و امنیت جامعه می گردد، لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که خداوند زبان را عذابی می کند که هیچ یک از اعضای بدن را با آن عذاب نمی کند. زبان عرضه می دارد

ای پروردگار تو مرا مجازاتی کردی که هیچ چیز را با آن مجازات نکردی خداوند به او می فرماید:

«خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ قَبَلَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَسَيَفُكُ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَانْتَهَوَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَعْيَدَنَّكَ بِعِذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنْ جَوَارِحِكَ؛ سخنی از تو خارج شد و به شرق و غرب زمین رسید و به سبب آن خون بیگناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گردید و نوامیس مردم بر باد رفت به عزت و جلالم سوگند تو را مجازاتی می کنم که هیچ یک از اعضا را با آن مجازات نخواهم کرد».<sup>(۱)</sup>

قبلاً نیز گفته ایم که قسمت مهمی از گناهان کبیره و خطرناک (حدود سی گناه) با زبان انجام می شود. زبانی خالی از قید و بند و بدون مانع و قانع در حالی که این زبان می تواند بهترین وسیله خیر و سعادت باشد.

به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که ابوذر رحمه الله می گفت:

«يَا مُبْتَغِي الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَ مِفْتَاحُ شَرٍّ فَأَخْتِمِ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَ وَرَقِكَ؛ ای طالب علم این زبان کلید خیر و شر است، بنابراین بر زبانت قفل و بند نه همان گونه که بر درهم و دینارت قفل و بند می نهی».<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ص: ۳۷۲

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶.

۲-۲. همان، ص ۱۱۴، ح ۱۰.

و قال عليه السلام

الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلُوهُ اللَّبْسَةُ .

امام علیه السلام می فرماید:

زن عقربی است که نیش او شیرین است. (۱)

ص: ۳۷۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر نهج البلاغه سند خاصی غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکمت آمیز نقل نشده و در کتاب تمام نهج البلاغه آن را جزء خطبه‌الوسیله شمرده است؛ ولی با مراجعه به تحف العقول و کافی که خطبه وسیله را نقل کرده اند این جمله پیدا نشد.



گزیدن شیرین!

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه به یکی از ویژگی های متضاد زنان اشاره کرده می فرماید: «زن عقربی است که نیش زدن او شیرین است»؛ (الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبْسَةِ).

شارحان نهج البلاغه هم در تفسیر این جمله اختلاف فراوان دارند و هم در این که آیا نسخه اصلی لَبْسَةِ است یا لَبْسَهُ (بر وزن حسبه).

در نسخه محمد عبده لبسه آمده که به معنای معاشرت و ملابست است، بنابراین نسخه، تفسیر جمله بالا چنین است: زن گرچه همچون عقرب گزنده است؛ اما معاشرت با او دارای فواید و برکات و آثار مثبتی است که آن را جبران می کند و به دلیل این آثار معاشرت با او مطلوب است. همان گونه که قرآن مجید هم به آن اشاره کرده می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ از آیات خدا این است که برای شما همسرانی از جنس شما آفرید تا در کنار آنها آرامش پیدا کنید» و در جایی دیگر می فرماید: «هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٍ لَهُنَّ»؛ زنان برای شما همچون لباس هستند و شما برای آنها همانند لباس (هر دو زینت هم هستید و هر دو سبب حفظ یکدیگر).

ولی در غالب نسخه های دیگر مانند نسخه مورد بحث ما «لَبْسَهُ» آمده است که به معنی نیش زدن است.

در این که اگر زن همچون عقرب باشد چگونه نیش زدن او شیرین است شاید

از آن رو که در کنار نیش های او نوش های فراوانی نیز وجود دارد که نیش های او را قابل تحمل بلکه شیرین می کند.

با توجه به این که آنچه در مورد عقرب مناسب می رسد نیش است نه معاشرت کردن این تفسیر از تفسیر عبده مناسب تر است.

در اینجا تفسیر سومی است که مرحوم کمره ای آن را در شرح نهج البلاغه خود آورده و می گوید: منظور از این کلام حکمت آمیز این است که به همه مردان و مخصوصاً جوانان هشدار داده شود که از زنان آلوده بپرهیزند، زیرا آنها همچون عقربند، هر چند ظاهراً نیش شیرینی دارند؛ ولی هرگز نباید فریب ظاهر زیبای آنها را خورد و در دام سم کشنده آنها افتاد.

این تفسیر نیز مناسب به نظر نمی رسد، زیرا لحن جمله حکمت آمیز بالا بر حذر داشتن نیست، بلکه تحمل کردن و مدارا نمودن است که با همسران مشروع سازگار است.

بنابراین همان تفسیر دوم بهترین تفسیرها برای این جمله حکیمانه است.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این تعبیر درباره همه زنان صادق است یا درباره گروهی از آنها؟ به یقین منظور همه زنان نیستند، زیرا بسیاری از آنان دارای چنان ایمان و تربیت و اخلاقی هستند که هرگز همسرانشان از آنها نیشی احساس نمی کنند، بنابراین منظور این است که در طبیعت زن اگر تربیت کافی نداشته باشد و از ایمان و معرفت، روح او سیراب نشود حالت گزندگی به خود می گیرد و این سخن حکیمانه برای همسران این گونه زنان این پیام را دارد که به دلیل فواید وجودی آنان نیش های آنها را تحمل کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «یکی از حقوق زن بر مرد این است که اگر کار جاهلانه ای انجام دهد او را ببخشد و از او درگذرد»؛

(وَإِنْ جَهِلَتْ غَفَّرْ لَهَا). (۱)

ص: ۳۷۶

و قال علیه السلام

إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّهِ فَحَيَّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي .

امام علیه السلام می فرماید:

هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون تر پاداش ده.

با این حال فضیلت از آن آغاز گر است. (۱)

ص: ۳۷۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که صدر این کلام حکمت آمیز از آیه قرآن (۸۵ سوره نساء) گرفته شده و ذیل آن در جزء ششم نهایه الارب نویری به شکل دیگری آمده است که نشان می دهد منبع دیگری به جز نهج البلاغه در اختیار داشته است.





امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز به یک اصل مهم قرآنی و اسلامی اشاره کرده می فرماید: «هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون تر پاداش ده. با این حال فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده است»؛ (إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافْتُهَا بِمَا يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكِ لِلْبَادِي).

اخلاق اسلامی می گوید هیچ کار خوبی را نباید بدون پاداش گذاشت؛ خواه سخن احترام آمیزی باشد یا اقدام عملی، بلکه بهتر آن است که پاداش برتری داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی به ما بگوید «سلام علیکم» بهتر آن است که در پاسخ بگوییم «سلام علیکم» و رحمه الله و هرگاه کسی هدیه مختصری برای ما بفرستد ما در موقع مناسب هدیه بهتر و بیشتر برای او بفرستیم. این کار سبب می شود پیوند محبت و دوستی در میان افراد جامعه روز به روز بیشتر شود و روح حق جویی و حق طلبی و حق شناسی تقویت گردد و زندگی در چنین جامعه ای بسیار توأم با آرامش خواهد بود.

در حالات بزرگان اسلام نمونه های عملی این دستور به وضوح دیده می شود.

از جمله این که یکی از راویان اخبار می گوید من نزد حسن بن علی علیه السلام بودم کنیزی بر آن حضرت وارد شد و دسته گلی تقدیم آن حضرت کرد. حضرت

فرمود:

«أَنْتِ حُرٌّ لَوْ جِهَ اللَّهُ تَعَالَى؛ تو برای خدا آزادی.»

به این ترتیب حضرت در برابر اهدای یک دسته گل این کنیز را برای همیشه آزاد کرد.

راوی می گوید عرض کردم او فقط یک دسته گل به شما داد که قیمت چندانی ندارد شما او را آزاد کردید. امام در پاسخ فرمود:

«(هكذا) أَدَبَنِي اللَّهُ تَعَالَى؛ خداوند این گونه ما را تربیت کرده است.» سپس امام آیه شریفه «وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ...» را تلاوت فرمود و افزود: این که خدا فرموده به صورت بهتر پاداش دهید بهتر از آن همین بود که او را آزاد کنم. (۱)

این که امام در ذیل این کلام حکمت آمیز می فرماید: برتری و فضیلت از آن کسی است که ابتدا کرده به سبب این است که شخص دوم هرکاری کند جنبه پاداش عمل دارد در حالی که شخص اول بدون این که خدمتی به او بشود اقدام به نیکی کرده و مطلقاً جنبه پاداش نداشته است، بنابراین شخص اول بر دومی برتری دارد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«لِلسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تَشِيْعُونَ وَ سِتُّونَ لِلْمُبْتَدِي وَ وَاحِدَةٌ لِلرَّادِ؛ سلام هفتاد حسنه دارد که شصت و نه حسنه آن از کسی است که سلام کرده و یک حسنه از آن کسی که پاسخ می گوید.» (۲)

این حدیث از امیرمؤمنان نیز در بحار الانوار و مستدرک الوسائل نقل شده است.

اضافه بر این کسی که ابتدا به سلام و تحیت یا کار نیک می کند یک فضیلت اخلاقی دیگری را نیز برای خود آشکار ساخته و آن مسأله تواضع در برابر برادر

ص: ۳۸۰

---

۱-۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵، ح ۸.

۲-۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰، ح ۱۷.

دینی است در حالی که پاسخ گوینده تواضع خاصی ندارد جزء این که حق شناسی می کند.

عجب این که اصل این کلام حکمت آمیز در شرح نهج البلاغه مرحوم کمره ای و ابن میثم و مغنیه و همچنین شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری در اینجا نیامده است.

شایان دقت است که واژه «أَشِدَّيْتُ» از ماده «سَدُو» بر وزن «سرو» در اصل به معنی دراز کردن دست به سوی دیگری است، بنابراین «أَشِدَّيْتُ إِلَيْكَ يَدٌ» در کلام امام مفهومی این است که دستی به سوی تو دراز شد و این جمله کنایه از بخشش و اهدای هدیه است.

\*\*\*

ص: ۳۸۱



اشاره

و قال عليه السلام

الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ .

امام علیه السلام می فرماید:

شفاعت کننده بال و پَر طلب کننده است. (۱)

ص: ۳۸۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است جاحظ که پیش از سید رضی می زیسته در کتاب المائه المختاره آن را آورده است و بعد از سید رضی عده زیادی آن را نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).



امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به اهمیت شفاعت کرده می فرماید:

«شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است»؛ (الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ).

شفاعت بر دو گونه است: تکوینی و تشریحی؛ شفاعت تکوینی آن است که موجودات قوی تر این جهان به موجودات ضعیف تر برای پرورش و تکامل و نمو کمک کنند، تابش آفتاب، ریزش باران و وزش نسیم نوعی شفاعت در عالم تکوین نسبت به پرورش گیاهان است. باغبان نیز در حدّ خود در مورد گیاهان و درختان شفاعت می کند. این گونه شفاعت دامنه وسیعی در جهان هستی دارد.

در عالم تشریح نیز انسان هایی که در درگاه خدا مقرب ترند افراد ضعیف و آلوده به گناه و وامانده در راه را کمک کرده آنها را به سرمنز سعادتی می رسانند.

به یقین هر دو نوع شفاعت هنگامی مؤثر واقع می شود که در شفاعت شونده قابلیت و لیاقت لازم وجود داشته باشد و گرنه به یک دانه فاسد گیاه هر قدر آفتاب بتابد و باران بیارد و نسیم بوزد گیاهی از آن نمی روید و همچنین انسانی که رابطه خود را با شفیعان به کلی قطع کرده شفاعت شافعان نفعی به حال او نخواهد داشت.

این که امام در گفتار حکیمانه بالا می فرماید: شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است واقعیت مسلّم عقلی و نقلی است، همان گونه که هیچ پرنده ای بدون بال و پر نمی تواند پرواز کند بسیاری از طلب کنندگان نیز بی بال و پر شفاعت پرواز در آسمان قرب خدا برای آنها غیر ممکن است.

این جمله کوتاه در واقع هم اشاره ای به فلسفه شفاعت و هم مفهوم و معنای آن و هم شرایط شفاعت کننده و شفاعت شونده دارد.

پرنده باید همه چیز او کامل باشد تا بعد از رویش بال و پر بتواند پرواز کند و استفاده از بال و پر برای پرنده عیب نیست، بلکه افتخار است و عالم اسباب در جهان هستی در واقع چهره هایی از همین شفاعت است.

در عالم تشریح نیز گاه معصومان و پیشوایان بزرگ شفاعت می کنند، گاهی علمای دین و شهدا و صالحان و زمانی اعمال خوب انسان مانند نماز و روزه و جهاد او با دشمن یا با نفس سبب شفاعتش می شود. در هر حال شفیع به منزله بال و پر محسوب می شود.

برای توضیح بیشتر در مورد حقیقت شفاعت و آثار و شرایط آن به جلد اوّل تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مراجعه فرمایید.

\*\*\*

ص: ۳۸۶



و قال عليه السلام

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ .

امام علیه السلام می فرماید:

اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می برند و آنها در خوابند. (۱)

ص: ۳۸۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر مصدر جدیدی برای این جمله حکمت آمیز نقل نکرده است همین اندازه می گوید این جمله مانند کلام دیگری است که از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصیتش به فرزند گرامی اش امام مجتبی علیه السلام بیان فرموده آنجا که می گوید: «وَ اعْلَمَ أَنَّ مَنْ كَانَ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَإِنَّهُ يُصَارُ بِهِ وَ إِنْ كَانَ لَا يَصِيرُ» (و در نسخه های موجود نهج البلاغه «وَ إِنْ كَانَ واقفًا» آمده است). در کتاب تمام نهج البلاغه در وصیت امام به فرزندش امام حسن هر دو جمله را در کنار هم نقل کرده است؛ هم حکمت ۶۴ و هم جمله «وَ اعْلَمَ...».



### سوارانی در خواب!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه تشبیه جالبی درباره غافلان اهل دنیا دارد می فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می برند و آنها در خوابند».

می دانیم دنیا مسیر آخرت است و در این مسیر منزلگاه هایی است که در آنجا باید زاد و توشه برای آخرت برگرفت تا هنگامی که انسان به مقصد می رسد دستش خالی نباشد؛ ولی دنیا پرستانی که در تمام عمر به دنیا مشغول اند، همچون کسانی هستند که بر مرکب سوار و در خوابند و ساربان آنها را به سوی مقصد می برد. انتهای این مسیر همان مرگ است آنها زمانی که سیلی اجل در گوششان نواخته شود از این خواب غفلت بیدار می شوند و ته دست به سوی آخرت می روند. همان گونه که در روایت معروف آمده است:

«النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا». مردم در خوابند هنگامی که بمیرند از خواب بیدار می شوند. (۱)

به بیان دیگر انسان ها سرمایه دارانی هستند که وارد بازار دنیا می شوند مدت این بازار-مانند بسیاری از بازارهای جهانی محدود است- و سرمایه آنها ساعات و شب ها و روزهای عمر آنهاست هرگاه در این مدت در خواب باشند سرمایه از دست می رود و تجارتي حاصل نمی شود.

ص: ۳۸۹

---

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

به گفته شاعر:

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

\*\*\*

ص: ۳۹۰

و قال عليه السلام

فَقَدْ الْأَجْبَهُ غُرْبَهُ .

امام علیه السلام فرمود:

از دست دادن دوستان غربت است! (۱)

ص: ۳۹۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت آمیز مانند کلام دیگری که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ» سپس می افزاید: این کلام در مجمع الامثال میدانی آمده است. سپس می افزاید: مصادر این کتاب که میدانی بر آنها تکیه کرده کتاب هایی است که قبل از نهج البلاغه تألیف یافته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).



امام علیه السلام در این گفتار بسیار کوتاه و پرمعنایش به اهمیت دوستان صمیمی اشاره کرده می فرماید: «از دست دادن دوستان غربت است»؛ (فَقَدْ الْأَجِبَةُ غُرْبَةٌ).

روشن است که انسان در وطن علاقه های فراوانی دارد؛ که در مسائل مادی و معنوی از آنها بهره می گیرد و احساس تنهایی نمی کند چون در وطن خویش است و در مشکلات بدون پناه نیست، آرامش خاطر دارد و احساس امنیت می کند؛ ولی در غربت و دوری از وطن همه اینها را از دست می دهد، خود را تنهای تنها می بیند؛ بدون یار و یاور و بی پناه و بدون آرامش.

امام می فرماید: انسان اگر در وطن خویش هم باشد ولی دوستان را از دست دهد گویی در غربت و دور از وطن است.

همین مضمون در نامه ۳۱ که اندرزنامه امام به فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی علیه السلام است به صورت دیگری نقل شده فرمود:

«الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ؛ غَرِيبٌ كَسَى اسْتِ كَه دُوسْتِي نَدَارِدُ».

در حدیث دیگری از مستدرک الوسائل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

«الْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ؛ اِنْسَانٌ بَه وَسِيلَه بَرَادِرَان (دینی) خُود كَثْرَت وَ فَرْوَنِي مِي يَابِدُ». (۱)

اضافه بر اینها، انسان دارای روح اجتماعی است و جوامع بشری در سایه همین روح به وجود آمد. تمدن ها، پیروزی های علمی و پیشرفت صنایع و علوم همه مولود این روح اجتماعی است.

به همین دلیل انسان پیوسته تلاش و کوشش می کند دوستان بیشتر و بهتری پیدا کند و آنها که علاقه به انزوا دارند و از انتخاب دوست عاجزند در واقع بیمارند. حال اگر دوستانش را از دست دهد گرفتار حالتی می شود که گویی بخشی از وجود خود را از دست داده است.

پیام این کلام حکمت آمیز این است که هر مسلمانی باید بکوشد و دوستان بیشتری برای خود فراهم سازد ولی مسلم است که هر کسی شایسته دوستی نیست بلکه باید دوستانی انتخاب کرد که کمک بر دین و دنیا باشند.

\*\*\*

ص: ۳۹۴



و قال عليه السلام

فَوْتُ الْحَاجِّهِ أَهْوَنُ مِنْ طَلْبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا .

امام عليه السلام فرمود:

از دست رفتن حاجت بهتر از طلب کردن آن از نااهلان است! (۱)

ص: ۳۹۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام حکیمانه پیش از سید رضی در تحف العقول آمده است؛ ولی آن را به امام صادق علیه السلام نسبت می دهد و متن آن کمی با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد و در غررالحکم آن را از امیر مؤمنان با تفاوتی ذکر کرده است. و همچنین «أبشیهی» در مستطرف آن را بدون تفاوت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴).



طلب از نااهل

امام علیه السلام در این کلام پربار حکمت آمیز به نکته ای اشاره می کند که سبب عزت و سربلندی هر انسانی است، می فرماید: «از دست رفتن حاجت بهتر از آن است که آن را از نااهل طلب کنی»؛ (فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلْبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا).

بی شک انسان ها در زندگی فردی و اجتماعی به یکدیگر نیازمند اند و اصولاً فلسفه زندگی اجتماعی و مدنی بالتبع بودن انسان همین تعاون و برطرف ساختن حاجت و نیازهای یکدیگر است، زیرا هر کس قدرت محدودی دارد که با آن نمی تواند همه نیازهای خود را برطرف سازد ولی با کمک دیگران می تواند بر مشکلات غلبه کند.

کسانی که انسان دست حاجت به سوی آنها دراز می کند دو گروه اند: گروه اهل و نااهلان؛ اهل کسی است که دارای سخاوت و انسان دوستی و مهر و محبت و علو طبع باشد. نااهلان آنها که بخیل اند و تنگ نظر و منت گذار.

بدیهی است هر گاه انسان دست طلب به سوی نااهل دراز کند از یک سو خود را حقیر کرده و از سوی دیگر، احتمال امتناع با توجه به بخل و تنگ نظری طرف کاملاً وجود دارد و از سوی سوم، اگر اقدام به رفع نیاز و حاجت کند ممکن است ماه ها یا سال ها دست از منت گذاری بر ندارد، پس چه بهتر که قناعت ورزد و علو همت و شخصیت خود را حفظ نماید و از دست رفتن حاجتی را تحمل کند

و دست نیاز به سوی این گونه افراد دراز نکند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که امیر مؤمنان در محضرش عرضه داشت: خداوند مرا به احدی از خلقت نیازمند نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این سخن را مگو، زیرا هر انسانی نیازمند به دیگران است. امیر مؤمنان عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه بگویم فرمود بگو:

«قُلِ اللَّهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِي إِلَى شِرَارِ خَلْقِكَ؛ خدایا مرا به انسان های شرور نیازمند مکن». علی علیه السلام عرض کرد:

«يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ شِرَارُ خَلْقِهِ؛ شرار خلق کیانند؟» فرمود:

«الَّذِينَ إِذَا أَعْطُوا مَنُوءًا وَإِذَا مَنُوءُوا عَابُوا؛ کسانی که اگر چیزی ببخشند منت می گذارند و هنگامی که منت می گذارند بر انسان عیب می گیرند». (۱)

آری شرار خلق و به تعبیر امیر مؤمنان، ناهلان ممکن است نیاز مادی انسان را برطرف سازند ولی صدمات روحانی و معنوی به وی وارد کنند که تحمل آن بسیار سخت و سنگین است. گاه به منت گذاردن اکتفا نمی کنند بلکه عیب ها بر انسان می گیرند که فلان کس ضعیف و ناتوان و بی عرضه و حقیر است، از این رو به ما نیازمند شده است.

در روایات اسلامی حاجت خواستن از تازه به دوران رسیده ها نهی شده است که قطعاً با منت و ذلت همراه است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود:

«تُدْخِلُ يَدَكَ فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمِرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَ كَمَا نَ؛ دست خود را تا مرفق در دهان ازدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلبی که چیزی نداشته و سپس به نوایی رسیده است». (۲)

این گونه اشخاص اگر چیزی به انسان بدهند سرمایه گرانبهاتری را از بین

ص: ۳۹۸

۱- ۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۳، ح ۲.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸.

می برند، آبی می دهند و آبرویی می برند. سعدی شیرازی در کتاب گلستان خود بعد از ذکر داستانی می گوید: حکیمان گفته اند: آب حیات اگر فروشند فی المثل به آبروی، دانا نخرد که مردن به علت به از زندگی به ذلت. هرچه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی!

\*\*\*

ص: ۳۹۹



و قال عليه السلام

لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحِزْمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ .

امام علیه السلام فرمود:

از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن، از آن هم کمتر است. (۱)

ص: ۴۰۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این سخن حکمت آمیز را نویری در کتاب نهایه الإیرب از امام صادق علیه السلام با تغییر مختصری نقل کرده است در حالی که آمدی در غررالحکم آن را از امیر مؤمنان روایت نموده و نویسنده مستطرف، «أبشیهی» (متوفای ۸۵۰) آن را با تفاوتی ذکر کرده است که نشان می دهد از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).





بخشش کم

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه اش از محروم کردن نیازمندان به هر اندازه که ممکن باشد نهی می کند و می فرماید: «از بخشش کم حیا مکن، زیرا محروم کردن از آن هم کمتر است»؛ (لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ) .

بسیارند کسانی که معتقدند باید بخشش به مقدار قابل ملاحظه باشد و اگر انسان توان آن را نداشت، ترک کند، در حالی که بخشش کم (توأم با عذرخواهی و ادب) حد اقل دو فایده دارد: نخست این که در بسیاری از موارد همین مقدار حل مشکلی می کند و دیگر این که دست رد به سینه درخواست کننده زدن نوعی اهانت است و این کار جلوی اهانت را می گیرد. اضافه بر اینها روح سخاوت را در انسان در تمام حالات پرورش می دهد.

تعبیر به «إِنَّ الْحِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ؛ محروم ساختن از آن کمتر است» نوعی کنایه و تشبیه است، زیرا محروم کردن قابل مقایسه با مقدار مالی که انسان می بخشد نیست تا بگوییم این از آن کمتر است. امام علیه السلام در واقع محروم کردن را نیز نوعی بخشش بسیار کم محسوب کرده که هر بخششی از آن بیشتر است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هر کار نیکی صدقه ای محسوب می شود خواه به غنی باشد یا فقیر، بنابراین صدقه را ترک نکنید هر چند به نیمی از یک دانه خرما باشد و خود را از آتش دوزخ دور دارید هر چند به نیمی از یک

دانه خرما باشد، زیرا خداوند متعال این صدقه کوچک را برای صاحبش پرورش می دهد، همان گونه که شما بچه اسب یا بچه شتر خود را پرورش می دهید و در روز قیامت پرورش یافته آن را به او باز می گردانند تا جایی که بزرگ تر از کوه عظیمی خواهد بود؛

«كُلُّ مَعْرُوفٍ صِدَقَةٌ إِلَىٰ غَنِيِّ أَوْ فَاقِرٍ فَتَصَدَّقُوا وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرِهِ وَ انْتَقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ التَّمْرِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُرَبِّهَا لِصَاحِبِهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدَكُمْ فَلَوْهُ أَوْ فَصِيلَهُ حَتَّىٰ يُوفِّيَهُ إِيَّاهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ». (۱)

در گفتار حکیمانه ۴۲۲ تعبیر دیگری از همین موضوع مهم آمده است می فرماید:

«افْعَلُوا الْخَيْرَ وَ لَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا؛ کار نیک را انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم شمارید».

مهم این است که انسان در انفاق خود، هرچند کم اخلاص داشته باشد. این خلوص نیت کم را بسیار و کوچک را بزرگ می کند. شاهد این سخن داستانی است که در شأن نزول آیه ۷۹ سوره توبه آمده است:

لشکر اسلام برای مقابله احتمالی با دشمن در جنگ تبوک آماده می شد.

پیغمبر اکرم دستور به جمع آوری کمک های غذایی برای سربازان اسلام داد.

هرکس به اندازه توانایی خود مقداری خرما به عنوان زکات یا تبرع به مسجد می آورد و کسانی که امکانات بیشتری داشتند مقدار فزون تری می آوردند.

کارگر مسلمانی به نام «ابو عقیل انصاری» که از چاه های اطراف مدینه آب برای منازل می آورد و با مبلغ مختصری که از این کار دریافت می کرد هزینه زندگی خانواده خود را در حد پایین تأمین می کرد نیز به فکر کمک به ارتش اسلام افتاد و چون اندوخته ای نداشت گفت: یک شب را اضافه کار می کنم و درآمد آن را خدمت پیامبر می آورم. محصول کار شبانه او دو من خرما بود که یک من آن را برای خانواده خود گذارد و یک من را خدمت پیامبر آورد. منافقان

ص: ۴۰۴

عیب جو هنگامی که دیدند «ابو عقیل» مستی خرمای خشکیده در دامن ریخته خدمت پیامبر می آورد او را به باد مسخره و استهزا گرفتند و سخن ها گفتند. آیه شریفه نازل شد، کار «ابو عقیل» را کاملاً ستود و استهزا کنندگان را به عذاب الیم الهی تهدید کرد: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ کسانی که از صدقات مومنان اطاعت کار عیبجویی می کنند، و آنهایی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) توانایشان ندارند مسخره می نمایند خدا آنها را مسخره می کند (کیفر استهزا کنندگان را به آنها می دهد) و برای آنان عذاب دردناکی است. (۱) بیخس مال و مترس از کسی که هرچه دهی جزای آن به یکی ده ز دادگر یابی.

البته گاه به هفتصد برابر و بیشتر می رسد.

\*\*\*

ص: ۴۰۵

---

(۱- ۱). توبه، آیه ۷۹.



و قال علیه السلام

الْعَفَافُ زَيْنَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زَيْنَةُ الْغِنَى .

امام علیه السلام فرمود:

خویشتن داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست. (۱)

ص: ۴۰۷

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: این سخن حکمت آمیز پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در وصیت امام به فرزند دلبندهش امام حسن علیه السلام آمده است و نیز مرحوم مفید پیش از نهج البلاغه آن را در ارشاد نقل کرده و این جمله را نیز بر آن افزوده است: «وَالصَّبْرُ زَيْنَةُ الْبُلُوَى». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اش از زینت فقر و زینت غنا سخن می گوید و می فرماید: «خویشتن داری و عفت زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست»؛ (الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى).

فقر در معرض آفات مختلفی قرار دارد: اظهار حاجت توأم با ذلت، دست بردن به سوی اموال حرام، ناسپاسی در برابر خداوند و مانند اینها. اما اگر خویشتن دار باشد نه دست حاجت به سوی لثیمان می برد و نه عزت نفس خود را زیر پا می گذارد، نه آلوده حرام می شود و نه زبان به ناشکری می گشاید، بنابراین عفت به معنای خویشتن داری، زینت فقر است، از این رو خداوند از این گونه فقیران در قرآن مجید با عظمت یاد کرده و می فرماید: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَشَاءُ تَطْيُوعًا ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»؛ (انفاق شما مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفتند (از وطن خود برای شرکت در میدان جهاد آواره شده و در تأمین زندگی وامانده اند) آنها نمی توانند (برای تأمین روزی) مسافرتی کنند و از شدت خویشتن داری افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ اما آنها را از چهره هایشان می توانی بشناسی. آنان هرگز با اصرار چیزی از کسی نمی خواهند». (۱) این همان عفت است که زینت فقر است.

ص: ۴۰۹

البته باید توجه داشت که عفت معنای عام و معنای خاصی دارد: معنای خاص آن پاکدامنی در مقابل آلودگی های جنسی و معنای عام آن هر گونه خویشتن داری در برابر گناه و کارهای زشت و پست است.

در حدیث دیگری از امام علیه السلام در غرر الحکم می خوانیم:

«مَنْ عَفَّ حَفَّ وَزُرُّهُ وَ عَظُمَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرُهُ؛ آن کس که عفاف پیشه کند بار گنااهش سبک و قدر و مقامش در پیشگاه خدا افزون می شود».

اما در مورد غنا که بهترین زینت شکرگزاری است؛ نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی. اغنیا و ثروتمندانی که شرک عملی به جا می آورند، به نیازمندان کمک می کنند، در کارهای خیر و عام المنفعه سرمایه گذاری می نمایند، به آنها که وام می خواهند وام می دهند و حتی به کسانی که محتاجند و روی سؤال ندارند به طور پنهانی کمک می کنند آنها برترین زینت را در زندگی برای خود فراهم کرده اند، در پیشگاه خدا آبرومندند و در برابر خلق خدا نیز دارای شخصیت و آبرو و چه زینتی از این بالاتر.

اما اگر غنی راه طغیان پیش گیرد، در کمک به دیگران بخل بورزد، آلوده شهوات و عیش و نوش گردد، در نظر همه زشت و منفور خواهد شد.

البته همه باید شکر نعمت های خدا را به جا آورند؛ ولی این کار برای آنها که مشمول نعمت بیشتری هستند زینده تر، بلکه لازم تر است.

شکر نعمت را باید از پیامبران بزرگ الهی یاد گرفت؛ سلیمان که ملک و حکومت بی مانندی داشت و جن و انس سر بر فرمان او بودند و بسیاری از قوای زمین و آسمان در خدمت او قرار داشتند هنگامی که می بیند یکی از شاگردانش به نام «آصف بن برخیا» چنان مقام والای روحانی پیدا کرده که می تواند تخت «بلقیس» را در یک چشم بر هم زدن از شهر سبأ به شام نزد وی حاضر کند می گوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ؟» خداوند چنین



نعمتی را در اختیار من گذاشته تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت به جای می آورم یا نه (و به یقین من شاکر و سپاس گزار  
اویم). (۱)

شکرگزاری نه تنها برای غنی زینت، بلکه موجب فزونی نعمت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا فَتِيحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرِ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ؛ خدا در شکرگزاری را به روی کسی نگشود که زیادی نعمت را از او  
باز دارد». (۲)

\*\*\*

ص: ۴۱۱

---

۱- ۱. نمل، آیه ۴۰.

۲- ۲. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۲.



و قال عليه السلام

إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ .

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که آنچه را می خواهی انجام نمی گیری، هرگونه باشی اعتنا نکن

(و نگران مباش). (۱)

ص: ۴۱۳

---

۱-۱) . سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز از غررالحکم با مختصر تفاوتی نقل شده است: به جای «مَا كُنْتَ» «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است (که احتمالاً از منبع دیگری گرفته شده است) در نسخه ابن ابی الحدید و ابن میثم نیز «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است. ابن ابی الحدید در شرح این جمله می گوید: «تفسیر این کلام برای بسیاری از مردم پیچیده شده است». این تعبیر- به گفته صاحب مصادر- نشان می دهد که این از کلمات مشهور آن حضرت است که اندیشمندان بسیاری درباره آن امعان نظر کرده اند، زیرا اگر این کلام از سخنان مشهور آن حضرت نبود دلیلی نداشت که برای به دست آوردن تفسیر صحیح آن تلاش و کوشش کنند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵).



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به افرادی که در رسیدن به مقصودشان ناکام می مانند دستوری می دهد که مایه آرامش است، می فرماید: «هنگامی که آنچه را می خواهی انجام نمی گیرد، هرگونه باشی اعتنا نکن»؛ (إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ (۱) مَا كُنْتَ) .

برای این جمله تفسیرهای متعددی از سوی شارحان نهج البلاغه ذکر شده است؛ اکثر شارحان بر این عقیده اند که این سخن حکیمانه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ» ۲ یعنی هنگامی که به مقصد نرسیدی غمگین مباش، چرا که اگر مقصود مادی است دنیای مادی بقای ندارد و اگر مقصود معنوی است خداوند برای تلاشی که کردی به تو اجر و پاداش می دهد.

بعضی دیگر مانند «محمد عبده» گفته اند که منظور این است که اگر به مقصود نرسیدی دست از تلاش و کوشش بردار و به سخنان این و آن اعتنا مکن.

بعضی دیگر گفته اند: مقصود این است که اگر به مقصود نرسیدی به همان

ص: ۴۱۵

---

۱- ۱). «لَا تُبَلِّ» از ماده «بَلَّو» بر وزن «دَلَّو» به معنای اهمیت دادن به چیزی گرفته شده و این صیغه در اصل «لَا تُبَالَّ» بوده و در حالت جزمی واو آن حذف شده سپس الف باب مفاعله نیز به عنوان تخفیف حذف گردیده و «لَا تُبَلِّ» شده سپس جزم که روی واو محذوف بوده، منتقل به لام شده است و «لَا تُبَلِّ» شده است.

حال که هستی راضی باش تا از مقام و مرتبه تو نزد خداوند کاسته نشود.

تفسیر چهارمی برای این سخن به نظر می رسد که از بعضی جهات مناسب تر است و آن این که اگر به مقصود نرسیدی به هر صورت باشی تفاوتی نمی کند مثل این که کسی هدفش این بوده که در فلان شهر زندگی کند و موفقیت خود را تنها در آنجا می بیند. اگر این مقصود برای او حاصل نشود چه تفاوتی می کند که در هر شهر دیگری باشد، زیرا همه شهرها نسبت به خواسته او یکسان است و نباید در این باره سخت گیری کند. این شبیه چیزی است که مرحوم «علامه شوشتری» در شرح نهج البلاغه خود آورده که زنی تنها یک پسر داشت و از دنیا رفت. آن مادر گفت: من می خواستم این فرزند من زنده بماند حال که از دنیا رفت هر کس دیگری می خواهد بعد از او زنده بماند یا نماند.

بارها گفته ایم که اراده چند معنای مختلف از عبارت واحد مانعی از نظر ادبی ندارد و در نثر و نظم کلام عرب و سایر لغات، نمونه های فراوانی از آن هست، بنابراین ممکن است تمام معانی فوق در محتوای کلام امام علیه السلام جمع باشد.

\*\*\*

و قال عليه السلام

لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرَطًا .

امام علیه السلام فرمود:

همیشه جاهل را یا افراطگر می بینی و یا تفریط کار! (۱)

ص: ۴۱۷

---

۱- ۱) . سند گفتار حکیمانه: در کتاب غرر الحکم این جمله حکمت آمیز با کمی تفاوت ذکر شده است: «الجاهل لَنْ یلقى إلا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرَطًا» و ابن اثیر نیز آن را در کتاب نهاییه از علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).





افراط و تفریط نشانه جهل است

امام در این کلام حکمت آمیز به مسئله مهمی اشاره کرده که سراسر زندگی انسان ها را در بر می گیرد، می فرماید: «همیشه جاهل را یا افراطگر می بینی و یا تفریط کار»؛ (لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرَطًا) .

راه صحیح به سوی مقصد راه مستقیم است که ما پیوسته در نمازها هر روز خدا را می خوانیم تا ما را بر آن راه ثابت بدارد. در اطراف راه مستقیم خطوط انحرافی فراوانی هست که پیدا کردن راه مستقیم از میان آن خطوط نیاز به دقت و علم و دانش دارد. به همین دلیل، جاهل غالباً گرفتار خطوط انحرافی یا در جانب زیاده روی می گردد و یا در سوی کوتاهی و کندروی. این مسئله در تمام شئون زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی و غیر آن دیده می شود؛ مثلاً حفظ ناموس و پاسداری آن از هرگونه انحراف یک فضیلت است ولی افراد جاهل گاهی به طرف افراط کشیده می شوند و با وسواس هر حرکتی از همسر خود را زیر نظر می گیرند و با نگاه اتهام و گمان سوء به او نگاه می کنند به طوری که زندگی برای آنها تبدیل به دوزخی می شود و گاه هیچ گونه نظارتی بر وضع خانه و همسر خود ندارند که کجا رفت و آمد و با چه کسی صحبت می کند و امثال آن.

در مسائل بهداشتی فرد جاهل گاه چنان گرفتار افراط می شود که دست به

سوی هیچ آب و غذایی نمی برد به گمان این که همه آنها آلوده است، در هیچ مهمانی شرکت نمی کند، هیچ هدیه ای را نمی پذیرد و باید تنها خودش غذای خویش را تهیه کند و گاه در جهت مخالف قرار می گیرد و فرقی میان آلوده و غیر آلوده، بیمار مسری و غیر بیمار نمی گذارد.

بعضی از شارحان، این مطلب را با موضوع عدالت در مسائل اخلاقی پیوند زده و گفته اند: همیشه فضایل اخلاقی حد وسط در میان دو دسته از رذایل است:

شجاعت حد اعتدالی است که در میان صفت تهور (بی باکی) و جبن (ترس و بزدلی) قرار گرفته است. عالم به سراغ حد وسط و جاهل یا در طرف افراط قرار می گیرد و یا در جانب تفریط و همچنین سخاوت حد اعتدال میان بخل و اسراف است همان گونه که قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی». (۱)

در مسائل مربوط به اعتقادات، گروهی از جاهلان درباره عظمت علی علیه السلام چنان افراط کردند که قائل به الوهیت و خدایی او شده و گروه دیگر چنان کوتاه آمدند که در صف ناصبان قرار گرفتند و به یقین هر دو گروه گمراهند. خط صحیح همان پذیرش ولایت به معنای امام مفترض الطاعه بودن است.

در خطبه ۱۲۷ نیز این مطلب به صورت شفاف و روشن آمده است:

«وَسَيَهْلِكُ فِي سِنَانٍ مُّحِبٍّ مُّفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِنَّ إِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُّفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِنَّ إِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ؛ به زودی دو گروه در مورد من هلاک و گمراه می شوند:

دوست افراطی که محبتش او را به غیر حق (غلو) می کشاند و دشمن افراطی که به سبب دشمنی قدم در غیر حق می نهد (و مرا کافر خطاب می کند).

ص: ۴۲۰

«وَ خَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ فَالزُّمُوهُ؛ بهترین مردم درباره من گروه میانه رو هستند از آنان جدا نشوید».

در بحار الانوار نیز آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«أَلَا إِنَّ خَيْرَ شَيْعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي؛ بهترین شیعیان من گروه میانه رو هستند، غلو کننده باید به سوی آنان باز گردد و کوتاهی کننده عقب افتاده باید (شتاب کند و) به آنها ملحق شود». (۱)

با دقت به جوامع بشری می بینیم که غالب نابسامانی ها بر سر افراط و تفریطهاست که زاییده جهل و نادانی است؛ گاه آن چنان در مسائل اقتصادی قائل به آزادی می شوند که فرآیند آن نظام سرمایه داری ظالم است و گاه چنان سلب آزادی می کنند که نتیجه آن نظام کمونیسم و گرفتاری های آن است، مهم یافتن خط اعتدال و ثابت ماندن بر آن است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که در روز قیامت حاکمی (از حاکمان مسلمین) را می آورند که بیش از آنچه خداوند دستور داده عمل کرده، خداوند به او می گوید: بنده من چرا بیش از آنچه باید تازیانه بزنی زدی؟ عرض می کند: من برای غضب تو غضب ناک شدم. به او گفته می شود: آیا سزاوار است غضب تو شدیدتر از غضب من باشد؟ سپس حاکم دیگری را می آورند که کوتاهی کرده خداوند به او می فرماید: چرا در برابر آنچه به تو امر کرده بودم کوتاهی کردی؟ عرض می کند: پروردگارا من به او رحم کردم؟ به او گفته می شود: آیا رحمت تو از رحمت من وسیع تر است؟ سپس هر دو را به سوی دوزخ می برند. (۲)

\*\*\*

ص: ۴۲۱

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۲۴۷.



و قال عليه السلام

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ .

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می شود. (۱)

ص: ۴۲۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این سخن حکمت آمیز را جاحظ در کتاب خود المائه المختاره پیش از سید رضی ذکر کرده است و در میان کسانی که بعد از سید رضی بوده اند ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل و زمخشری در ربیع الابرار و میدانی در مجمع الامثال آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶). در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز به ضمیمه کلمات متعدد مشابه دیگری در ضمن وصیت امام برای فرزندش امام مجتبی ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۷) ولی ما آن را در وصیت مزبور نیافتیم.



امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز به اهمیت سکوت و کم گویی اشاره کرده می فرماید: «هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می شود»؛ (إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ).

رابطه کمال و تمام عقل با کم سخن گفتن از اینجا روشن می شود که اولاً ریشه مفهوم عقل، منع و جلوگیری است و زانوبند شتر را از این جهت «عقال» می گویند که او را از حرکت باز می دارد و از آنجا که سخنان سنجیده، کم است و سخنان نسنجیده، بسیار، عقل به انسان می گوید: بیشتر بیندیش و کمتر بگو.

ثانیاً مطالبی که گفتن آن ضرورت دارد نسبت به فضول کلام و سخنان زیادی بسیار کمتر است، از این رو افراد عاقل غالباً خاموش اند و به موقع سخن می گویند.

ثالثاً انسان عاقل می داند که بیشترین و مهم ترین گناهان با زبان انجام می شود بدین سبب برای محفوظ ماندن از عواقب زیان بار گناه سعی می کند کمتر سخن بگوید؛ ولی متأسفانه افرادی را می بینیم که دم از ایمان می زنند و گویی سخنان خود را جزء اعمال خود به حساب نمی آورند؛ در مجالس از آغاز تا پایان از سخنان لغو و بیهوده یا سخنانی که آمیخته با غیبت، اهانت و تهمت باشد ابا ندارند. انسان عاقل هرگز خود را گرفتار عواقب سوء پرگویی نمی کند.

رابعاً گفتار زیاد، نیروها و انرژی های ذخیره انسان را بر باد می دهد و وقت عزیز او را تلف می کند و موجب دشمنی ها و عداوت ها می شود، بنابراین عقل و شرع به ما فرمان می دهد که کم بگوئید و گزیده بگوئید.

در حدیثی از همان حضرت در غرر الحکم می خوانیم:

«إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطَّنَ وَ يُحَرِّكُ عَلَيْكَ مِنْ أَعْيَادِكَ مَا سَيَكُنْ؛ از زیاده گویی پرهیز که عیب های نهانی تو را ظاهر می سازد و کینه های آرام گرفته دشمنانت را بر ضد تو تحریک می کند». (۱)

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَحَدَّثُ بِالْحَدِيثِ مَا يُرِيدُ بِهِ سُوءًا إِلَّا لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمُ يَهْوَى بِهِ أُنْعَادَ مِنَ السَّمَاءِ؛ انسان گاهی سخنی می گوید که قصد بدی ندارد جز این که می خواهد مردم را بخنداند و به سبب آن (از مقام خود) سقوط می کند بیش از فاصله زمین و آسمان». (۲)

احادیث اسلامی درباره سکوت و کم سخن گفتن و پرهیز از خطرات زبان بسیار زیاد است که در این مختصر نمی گنجد. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم پایان می دهیم که فرمود:

«مَنْ حُسِنَ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَوَكُّهُ مَا لَمْ يَغْنِيهِ؛ از نشانه های خوبی اسلام انسان سخن نگفتن درباره اموری است که به او ارتباطی ندارد». (۳)

\*\*\*

ص: ۴۲۶

۱- ۱). غرر الحکم، طبق نقل میزان الحکمه، ح ۱۱۸۴۹ «باب النهی عن کثره الکلام».

۲- ۲). میزان الحکمه، همان باب.

۳- ۳). بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸.



و قال عليه السلام

الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَ يُجَدِّدُ الْأَمَالَ، وَ يُقَرِّبُ الْمَيِّتَةَ، وَ يُبَاعِدُ الْأُمِّيَّةَ:

مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصَبٌ، وَ مَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ .

امام علیه السلام فرمود:

روزگار، بدن ها را کهنه و آرزوها را نو می سازد، مرگ را نزدیک و خواسته ها را دور می کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب دنیا برسد خسته می شود

و کسی که به آن نرسد رنج می برد. (۱)

ص: ۴۲۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: نویسنده کتاب مصادر می گوید: آمدی این کلام حکمت آمیز را در غررالحکم با تفاوت های متعددی ذکر کرده که نشان می دهد مصدر دیگری در اختیار داشته، ابن جوزی نیز در کتاب تذکره آن را با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).



امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز و بیدارگر، آثار گذشت روزگار را در وجود انسان ها بیان می دارد و می فرماید: «روزگار، بدن ها را کهنه و آرزوها را نو می سازد مرگ را نزدیک و خواسته ها را دور می کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب آن برسد سخت خسته می شود و کسی که (بعد از تلاش) به آن نرسد رنج می برد»؛ (الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَ يُجَدِّدُ الْأَمَالَ، وَ يُقَرِّبُ الْمَيِّتَةَ، وَ يُبَاعِدُ الْأُمِّيَّةَ:

مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصِبٌ، وَ مَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ).

امام علیه السلام در این چند جمله کوتاه و پر معنا چند نکته مهم را یاد آورد می شود:

نخست این که گذشت روزگار بدن ها را کهنه و فرسوده می کند و این از واضحات است که بسیاری از مردم به آن توجه ندارند؛ هر سال و ماه، بلکه هر روز و ساعتی که بر انسان می گذرد، بخشی از قوا و نیروهای خود را از دست می دهد.

درست مانند لباسی که بر اثر مرور زمان کهنه و پوسیده می شود و هیچ گونه استثنایی در آن نیست، بنابراین باید کوشید در مقابل آنچه از دست می رود چیزی به دست آورد تا گرفتار خسران نشود. آیات شریفه «وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» نیز به همین معنا اشاره دارد.

در دومین نکته می فرماید: «گذشت روزگار آرزوها را نو می کند» این مطلب به تجربه ثابت شده که حرص بزرگسالان بر جمع مال و به دست آوردن مقام از

جوانان بیشتر است و شاید دلیل آن این باشد که انسان هر چه خود را به مرگ نزدیک تر می بیند احساس می کند وقت کمتری برای رسیدن به آرزوها در اختیار دارد. به عکس جوانان فکر می کنند وقت طولانی برای رسیدن به آرزوها دارند.

در حدیث معروف نبوی می خوانیم:

«يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشُبُّ فِيهِ خِصْلَتَانِ؛ انسان پیر می شود ولی دو صفت در او جوان خواهد شد: حرص و آرزوهای دور و دراز».

(۱) آدمی پیر چه شد حرص جوان می گردد خواب در وقت سحرگاه گران می گردد

در سومین و چهارمین نکته به نزدیک شدن انسان به مرگ و فاصله گرفتن از خواسته ها اشاره می کند. فاعل این دو فعل همان «دهر» و گذشت روزگار است زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و سرمایه ای است که با گذشت زمان تدریجاً نقصان می پذیرد و به همان نسبت، انسان از خواسته هایش دور می شود چون زمان کوتاه تری برای رسیدن به خواسته ها در اختیار دارد. اضافه بر این نیروهای او هم رو به ضعف و کاستی می رود و این عامل دیگری است که او را از خواسته هایش دور می سازد.

گرچه «آمال» و «امتیّه» هر دو معنای قریب به یکدیگر دارند و به معنای آرزوها و خواسته هاست؛ ولی به نظر می رسد «آمال» بیشتر در مورد آرزوهای دست یافتنی و «امتیّه» در مورد آرزوهای دست نیافتنی به کار می رود، هر چند گاه در غیر این مورد نیز استفاده می شود.

بنابراین جمله «يُحَيِّدُ الْأَمَالَ» اشاره به این است که انسان هر روز آرزوی تازه ای برای خود پیدا می کند و برای رسیدن به آن مشغول تلاش می شود و هر

ص: ۴۳۰

روز خواسته های او بر اثر گذشت زمان از دسترس وی دورتر می شود.

سپس امام علیه السلام به پنجمین و ششمین نکته اشاره فرموده و کسانی را که به خواسته های دنیوی خود می رسند گرفتار خستگی و آنان را که به آن نمی رسند گرفتار درد و رنج معرفی می کند و مفهوم آن این است که نه آنها که بر خواسته های دنیوی خود پیروز می شوند آرامش و راحتی دارند و نه آنان که ناکام می مانند، زیرا همان گونه که به دست آوردن مواهب مادی با مشکلاتی روبروست، نگه داشتن آن مشکلات بیشتری را در پی دارد.

ضمیمه در «به» گرچه ظاهراً به «دهر» (روزگار) باز می گردد؛ ولی از آنجا که پیروزی به روزگار معنا ندارد، منظور از آن همان مواهب دنیاست و قرینه آن جمله های «ظَفِرٌ» و «فَاتٌ» است.

دقت در نکات حکمت های بالا کافی است انسان را به موقعیت خود در زندگی دنیا آشنا سازد و از هر گونه زیادی روی و خیال پردازی و غفلت باز دارد و به تلاش درباره فراهم ساختن زاد و توشه آخرت توجه دهد.

این نکته نیز شایان دقت است که «دهر» در اصل و ریشه لغت به معنای غلبه است؛ ولی از آنجا که زمان بر هر کس و هر چیز غلبه پیدا می کند، آن را دهر نامیده اند، بنابراین دهر همان گذشت شب و روز و سال و ماه است و گاه (مانند آنچه در ذیل کلام حکمت آمیز بالا آمد) به معنای مواهب دنیا آمده است.

در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم که می فرمود: دهر سه روز است و تو در میان این سه روز قرار گرفته ای. روزی که گذشت و آنچه در آن بودی که هرگز باز نمی گردد. اگر در آن روز عمل نیکی انجام داده ای از گذشتن آن غمگین نخواهی شد و از رفتن به استقبال آینده خوشحال خواهی بود و اگر کوتاهی و تقصیر در آن کرده ای از رفتنش شدیداً غمگین می شوی و از کوتاهی خود حسرت می خوری. روز دیگر همان است که تو امروز در آن از صبحگاهان آغاز

کرده ای و نمی دانی به آخر می رسانی یا نه و اگر آن را به آخر برسانی نمی دانی آیا بهره تو در آن همان کوتاهی و تقصیر همانند روز گذشته است یا نه. و روز سوم روزی است که در انتظار آن هستی و باز نمی دانی آیا در آن کوتاهی خواهی کرد یا نه (و هرگز نمی دانی آن را درک خواهی نمود یا نه) بنابراین آنچه را که الان در آن هستی غنیمت بشمار و فکر کن که غیر از امروز و امشب را در اختیار نداری. (۱)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در اینجا اشعاری را آورده و نام شاعرش را ذکر نکرده است؛ اشعاری بسیار گویا و بیدار کننده که ذیلاً به چند بیت آن اشاره می شود:

كَأَنَّكَ لَمْ تَسْمَعْ بِأَخْبَارِ مَنْ مَضَىٰ وَ لَمْ تَرَ بِالْبَاقِينَ مَا صَنَعَ الدَّهْرُ  
فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي فِتْلَكَ دِيَارُهُمْ عَفَاها مَحَالُ الرِّيحِ بَعْدَكَ وَ الْقَطْرُ  
وَ هَلْ أُبْصِرْتُ عَيْنَاكَ حَيًّا بِمَنْزِلٍ عَلَى الدَّهْرِ إِلَّا بِالْعَرَاءِ لَهُ قَبْرُ  
فَلَا تَحْسَبَنَّ الْوَفَرَ مَالًا جَمَعْتَهُ وَ لَكِنْ مَا قَدَّمْتَ مِنْ صَالِحٍ وَفُرُ  
مَضَى جَامِعُوا الْأَمْوَالِ لَمْ يَتَزَوَّدُوا سِوَى الْفَقْرِ يَا بُوْسَى لِمَنْ زَادَهُ الْفَقْرُ  
فَحَتَّامٌ لَا تَصْحُو وَ قَدْ قُرِبَ الْمَدَى وَ حَتَّامٌ لَا يَنْجِبُ عَنْ قَلْبِكَ الشُّكْرُ

گویا اخبار پیشینیان را نشنیده ای و گویا ندیده ای که روزگار با آنان که باقی ماندند، چه می کند.

اگر نمی دانی این خانه ها و کاخ های آنهاست که ورزش بادها گرد و غبار کهنگی بر آن پاشیده و باران ها بر آن باریده و فرسوده ساخته است.

آیا هرگز چشم تو انسان زنده ای را دیده است که از گردش روزگار کنار برود جز این که زمانه قبری برای او در بیابان فراهم خواهد ساخت؟

گمان نکن اموالی را که جمع کرده ای چیز پرارزشی است، بلکه اعمال صالحی را که از پیش فرستاده ای پر ارزش است.

ص: ۴۳۲

گردآورندگان اموال رفتند و زاد و توشه ای جز فقر با خود نبردند وای به حال کسی که زاد و توشه اش فقر باشد.

تا کی بیدار نمی شوی هنگام رفتن نزدیک شده و تا کی مستی شهوات از قلب تو خارج نمی شود. (۱)

\*\*\*

ص: ۴۳۳

---

(۱-۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۱۸.





و قال علیه السلام

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَنبِئْهُم بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ  
وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می پردازد به تعلیم خویش پردازد و باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد و کسی که معلّم و ادب کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلّم و مربّی مردم است. (۱)

ص: ۴۳۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مستطرف نوشته «ابوالفتوح محمد بن احمد مصری شافعی» (معروف به خطیب ابشیهی از علمای قرن نهم) این سخن حکمت آمیز با تفاوت هایی نقل شده و این نشان می دهد که او منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیارش بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).



روش تعلیم و تربیت

امام علیه السلام در این گفتار گهربار به سه نکته شایان توجه اشاره می کند: نخست می فرماید: «کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می دهد باید پیش از آنکه به تعلیم دیگران می پردازد به تعلیم خویش پردازد»؛ (مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ).

کلام امام علیه السلام در اینجا مطابق ظاهر اطلاق کلام، هم رئیس حکومت بر مردم را شامل می شود و هم تمام کسانی را که به نوعی ارشاد و هدایت مردم را بر عهده می گیرند. این جمله اشاره به یک واقعیت مسلم عقلانی است که تا انسان خودش چیزی را نداشته باشد نمی تواند به دیگران اهدا کند.

خشک ابری که بود ز آب ته کی شود منصب او آب دهی

ضرب المثلی در میان عرب است که می گویند: «چوبی که کج است چگونه ممکن است سایه آن راست باشد».

اضافه بر این، مردم سخنان کسی را که به گفتار خود پایبند و آثارش در زندگی او نمایان نیست، هرگز نمی پذیرند و به خود می گویند: اگر او این سخنان را باور می داشت نخست خودش به آن عمل می کرد.

به همین دلیل امام علیه السلام در دومین جمله می فرماید: «باید تأدیب و تعلیم او نسبت به دیگران پیش از آنکه با زبانش باشد با عمل صورت گیرد»؛ (وَأَلْيَكُنْ

اصلی مسلم در روان شناسی است که مردم سخنان کسی را می پذیرند که به گفته خود معتقد باشد و به تعبیر معروف: تا سخن از دل بر نیاید بر دل ننشیند و نشانه روشن این اعتقاد این است که به گفته خود عمل کند.

فی المثل اگر طبیعی سخنرانی های متعددی درباره زیان های دخانیات ایراد کند و بیماری های متعدد ناشی از آن را یکی پس از دیگری برشمرد؛ ولی مردم بینند از دهانش بوی سیگار می آید هیچ کس سخن او را جدی نخواهد گرفت.

به همین دلیل در حدیثی که در کتاب کافی آمده از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصِّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند موعظه او از دل ها فرو می ریزد همان گونه که قطره های باران از سنگ سخت فرو می ریزد». (۱)

اشاره به این که دل های مردم حالت مقاومت و نفوذناپذیری در برابر موعظ آنها به خود می گیرد. نیز به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۷۵ می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعِهِ إِلَّا أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا وَآتَاهِيَ قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی کنم مگر این که خودم پیش از شما به آن عمل می نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی دارم مگر این که خودم پیش از شما از آن دوری می جویم».

سپس در سومین و آخرین جمله بر آنچه در جمله های پیش آمد تأکید نهاده می فرماید: «کسی که معلم و ادب کننده خویشتن است به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است»؛ (و مَعْلَمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبٌهَا أَحَقُّ بِالْإِجْمَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ).

ص: ۴۳۸

اشاره به این که هر گاه انسان نخست به تعلیم و تادیب خویشتن پردازد، تأثیر سخنانش بیشتر و عمیق تر است در حالی که اگر کسی تنها به تادیب مردم پردازد و از خویش غافل بماند روزی فرا می رسد که مردم از این امر آگاه می شوند و از او روی برمی گردانند.

بلکه از روایات استفاده می شود که این کار از نشانه منافقان است که انسان دیگران را به نیکی ها و ترک بدی ها دعوت کند و خود به این اندرز عمل ننماید:

در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ منافق دیگران را از بدی ها باز می دارد؛ ولی خویشتن را باز نمی دارد و دیگران را به نیکی ها دعوت می کند و خود بدان عمل نمی نماید».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ص: ۴۳۹



و قال علیه السلام

نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ .

امام علیه السلام فرمود:

نفس های انسان گام های او به سوی پایان زندگی و مرگ است. (۱)

ص: ۴۴۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب کتاب مصادر می نویسد: از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند صاحب غررالحکم است در حالی که او در مقدمه کتابش می گوید: «من سندهای این روایات را برای اختصار حذف کرده ام» و این نشان می دهد که آنچه را مرحوم آمدی در کتاب غررالحکم آورده از منابعی به صورت مسند به دست او رسیده بوده که اسنادش را برای این که حجم کتاب زیاد نشود حذف کرده است و اگر او آن را از نهج البلاغه گرفته بود نیازی به بیان حذف اسناد نبود سپس می افزاید: بسیاری از فصیحای عرب مانند ابن مقفع و ابن نباته و امثال آنها که از یکه تازان میدان بلاغت و از قهرمانان بیان اند مطالب زیادی از کلمات علی علیه السلام بر گرفته اند و اگر در سخنان ابن المعتز این جمله دیده می شود به یقین از کلام امام گرفته است؛ ولی با توجه به این که جمعی به جای «نَفْسُ الْمَرْءِ» «أَنْفَاسُ الْمَرْءِ» نقل کرده اند نشان می دهد منابع آنها غیر از کلام سید رضی بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).





هر نفسی گامی است!

امام علیه السلام در این کلام کوتاه و بیدار کننده اشاره به پایان تدریجی عمر انسان کرده می فرماید: «نفس های انسان گام های او به سوی سرآمد زندگی و مرگ است»؛ (نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ) .

خُطَى جمع «خُطُوهُ» به معنای فاصله میان دو قدم به هنگام راه رفتن است که در فارسی از آن به عنوان «گام» نام می برند.

این نکته مهمی است که انسان دائما در حال نفس کشیدن است؛ در خواب و بیداری و قیام و قعود و در همه حال و اگر مدت کوتاهی راه نفس را بر او ببندند مرگ او فرا می رسد.

از سوی دیگر، دستگاه تنفس انسان و قلب و مغز و سایر اعضا استعداد محدودی دارند؛ مثلا دستگاه تنفس می تواند حداکثر چندین میلیارد بار هوا را به درون کشیده اکسیژن آن را جذب کند و گاز کربن را همراه باقیمانده آن بیرون بفرستد. همچنین قلب توان دارد میلیاردها مرتبه باز و بسته شود به یقین هنگامی که این عدد به نهایت رسید تاب و توان این دستگاه ها تمام می شود؛ خود به خود از کار می ایستند؛ مانند اتومبیلی که آخرین قطره سوخت آن تمام شود و در این هنگام از کار باز می ایستد، بنابراین همان گونه که در اتومبیل هر قطره ای از سوخت مصرف می شود گامی به سوی پایان است، هر نفسی که انسان می کشد

و هر ضربانی که قلب او می زند او را یک گام به پایان زندگی نزدیک می سازد.

همان گونه که گام های پی در پی انسان را به مقصد نزدیک می کند. به همین دلیل بعضی معتقدند که ورزش کردن زیاد از عمر انسان می کاهد، زیرا به هنگام ورزش نفس ها سریع تر و ضربان قلب بیشتر می شود.

در کتاب کافی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«مِا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَهُ لَهَذَا الَّذِي كُنْتُ أَفْعَلُ فِي يَوْمٍ جَدِيدٍ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرٍ وَأَعْمَلْ فِي خَيْرٍ أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَيُّدًا؛ هر روزی که بر انسان می گذرد به او می گوید: ای انسان من روز جدیدی هستم و بر اعمال تو گواهم. در من از نیکی ها سخن بگو و کار نیک انجام ده تا روز قیامت برای تو گواهی دهم، زیرا من که بگذرم دیگر هرگز مرا نخواهی دید.» (۱)

این همان چیزی است که قرآن مجید در سوره «والعصر» به آن اشاره کرده و می فرماید: «وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ سوگند به عصر که انسان (همواره) در حال خسران است.»

فخر رازی در تفسیر این آیه سخنی دارد که جالب به نظر می رسد وی می گوید: یکی از بزرگان پیشین می گفت معنای این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم فریاد می زد:

«ارْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ، ارْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ؛ به کسی که سرمایه اش مرتباً ذوب می شود رحم کنید.» پیش خود گفتم: این است معنای «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ».

\*\*\*

ص: ۴۴۴

و قال علیه السلام

كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ .

امام علیه السلام فرمود:

هر چیز که قابل شمردن است سرانجام پایان می گیرد و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می رسد. (۱)

ص: ۴۴۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب غرر الحکم این گفتار پربار با تفاوت روشنی نقل شده است بدین صورت: «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٌ كُلُّ سُرُورٍ مُنْقَضٍ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَاتٍ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ». این تفاوت آشکار نشان می دهد که صاحب غرر الحکم آن را از منبع دیگری گرفته و احتمالاً کلام امام همان گونه بوده که در غرر الحکم آمده است و مرحوم سید رضی آنچه را حکمت بالا آمده از آن گزینش کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹). در خطبه ۱۰۳ نیز این جمله مطابق آنچه در نهج البلاغه است ذکر شده است. و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله قریب به آنچه در غرر الحکم آمده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۹).



همه معدودها محدودند!

این گفتار حکیمانه هرچند با حکمت پیشین در یک عبارت ذکر نشده؛ ولی در واقع مکمل آن است. نخست می فرماید: «هرچیز که شمرده می شود سرانجام پایان می گیرد»؛ (كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ).

این اشاره به قانون کلی فلسفی است که هرچیز تحت عدد در آید محدود است و هرچه محدود است پایان پذیر است و از آنجا که عمر انسان ها تحت عدد قرار می گیرند؛ مثلاً می گوئیم: عمر شصت ساله، یا هشتاد ساله. مفهومش این است که هر ساعتی که بر انسان می گذرد تدریجاً از آن کاسته می شود و این سرمایه به سرعت رو به فنا می رود و مهم این است که گذشتن و کاستن آن در اختیار ما نیست چه بخواهیم، چه نخواهیم به سرعت در حال عبور است.

آن گاه در ادامه می فرماید: «و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرا می رسد»؛ (وَ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ).

منظور از «متوقع» اموری است که به طور قطع می دانیم در آینده رخ می دهد؛ مانند مرگ و پایان زندگی و قیام قیامت. اشاره به این که کسی که به این امور آگاه است باید توجه داشته باشد که روزی مرگ دامان او را می گیرد و روزی در دادگاه عدل الهی حضور می یابد.

به همین دلیل در تفسیر آیه شریفه «وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» یقین را به

آنچه امام در دو جمله بالا- بیان فرموده در واقع اشاره به دنیای فانی و گذاران است؛ دنیایی که عمرش در برابر جهان آخرت بسیار ناچیز است، همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ؛ عمر دنیا در برابر آخرت مانند این است که یکی از شما انگشت خود را در دریایی فرو کند (و سپس بیرون آورد) در این حال نگاه کند ببیند چه اندازه از آب دریا بر انگشت او باقی مانده». (۲) این هشدار است به همه دنیا طلبان و آنها که به آخرت و زندگی جاویدان پشت کرده اند تا بدانند چه چیز به دست می آوردند و چه چیز را از دست می دهند.

\*\*\*

ص: ۴۴۸

---

۱- ۱. حجر، آیه ۹۹.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

و قال علیه السلام

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اُعْتَبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا .

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به اولشان سنجید. (۱)

ص: ۴۴۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه این حدیث شریف را از دو نفر از دانشمندانی که قبل از سید رضی می زیسته اند: ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب الامامه و السیاسه و نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفین نقل کرده است که دلیل بر تعدد منابع این گفتار حکیمانه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹).





سالی که نکوست...

امام علیه السلام در اینجا درس مهمی می دهد که برای همه مدیران، بلکه همه رهروان راه حق کارگشاست. می فرماید: «هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) آخرشان را باید به اولشان سنجید»؛ (إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اِغْتَبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا).

اشاره به این که همیشه آغاز و انجام کارها با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند و در واقع شبیه علت و معلول اند، بنابراین اگر ما در چگونگی پایان کاری شک و تردید داشتیم باید ببینیم آغازش چگونه بوده است؛ هر گاه در مسیر صحیح بوده عاقبت آن نیز چنین است و مطابق ضرب المثل فارسی: «سالی که نکوست از بهارش پیداست» و اگر آغاز آن در مسیر نادرستی قرار گرفته باید بدانیم که عاقبت آن نیز نادرست و خطرناک است و به گفته معروف:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج!

این سخن پیام دیگری نیز دارد و آن این که اگر می خواهیم نتیجه های خوب و پر بار از کارهای خودمان بگیریم باید در آغاز مراقب زیربنای آن باشیم.

تفاوت بنای مسجد قبا و مسجد ضرار در همین امر است که اولی به مصداق «لَمَسِجِدُ أُسُسٌ عَلَى التَّقْوَى» ۱ پایه صحیحی داشت و سرانجام به مضمون «فیه»

رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا» ۱ عبادتگاه مؤمنان شد و مسجد ضرار که پایه آن بر اساس نفاق و کفر و شرک و تفرقه میان مؤمنان بنا شده بود عاقبتش این بود که به دستور پیغمبر طعمه حریق شود.

قریب این معنا در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است آنجا که امام می فرماید:

«اشيَتِدَلَّ عَلَى مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ؛» «با آنچه در گذشته واقع شده است نسبت به آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند».

\*\*\*

ص: ۴۵۲

و قال علیه السلام

وَ مِنْ خَبْرِ ضَرَّارِ بْنِ حَمَزَةَ الضَّبَائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ مَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَ قَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَ قَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَ يَقُولُ:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أَيْ تَعَرَّضْتَ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ؟ لَأَحَانَ جُنُوكَ هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي، لَأَحَاجَهُ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَرْجِعَهُ فِيهَا! فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ. آهٍ مِنْ قَلْبِ الزَّادِ، وَ طُولِ الطَّرِيقِ، وَ بَعْدِ السَّفَرِ، وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ.

در خبری آمده است که «ضرار بن حمزه ضبایی» (۱) به هنگام ورودش بر

ص: ۴۵۳

۱ - ۱). در نسخه مسعودی و بعضی نسخ دیگر به جای «ضرار بن حمزه»، «ضرار بن ضمیره» آمده است و ظاهرًا صحیح همان «ضمیره» است و او از یاران خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که با شجاعت او صاف برجسته امیر مؤمنان را برای معاویه شرح داد. در مورد قبیله او در نسخه صبحی صالح و بعضی نسخ دیگر «ضبایی» آمده در حالی که در میان عرب قبیله ای به نام «ضباء» معروف نیست؛ ولی در نسخ متعدد دیگری ضبایی آمده و «ضباب» جد محمد بن سلیمان بن منصور بوده و بعضی گفته اند: ضباب قلعه ای بوده در اطراف کوفه که جماعتی از علما به آن منسوب می باشند. (معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۵۱).

معاویه و سؤال معاویه از او درباره حالات امیرمؤمنان علیه السلام چنین گفت: گواهی می‌دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده محاسن مبارک را به دست خود گرفته و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و از سوز دل گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاق را به من نشان می‌دهی؟ (تا مرا به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری) هیئات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاقى که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو را داشتن ناچیز است. آه از کمی زاد و توشه (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات مقصد). (۱)

ص: ۴۵۴

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: از کتاب مصادر نهج البلاغه استفاده می‌شود که این کلام حکمت آمیز بخشی از گفتار مفصلی است که در میان «ضرار» و «معاویه» رد و بدل شد و ضرار که از یاران خاص امیر مؤمنان علی علیه السلام بود به هنگام ملاقات با «معاویه» آن را برای او نقل کرد. سپس می‌افزاید: این سخن را پیش از مرحوم سید رضی و بعد از وی بعضی به طور مسند و بعضی به طور مرسل از آن حضرت نقل کرده اند از جمله کسانی که مسند آن را روایت کرده اند مرحوم صدوق در امالی و مرحوم ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی و نیز ابونعیم در حلیه الاولیاء و ابوالفرج در کنز الفوائد و ابن عبدالبر در استیعاب و گروه دیگر هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۱).

برو این دام بر مرغ دگر نه!

اصل ماجرای «ضِرار بن ضُمَره» به گونه ای که مسعودی در مروج الذهب نقل می کند چنین است که او وارد بر معاویه شد. معاویه به او گفت: اوصاف علی را برای من بازگو کن ضرار گفت: مرا از این کار معاف کن (زیرا تصور می کرد بر خلاف میل معاویه است و ناراحت می شود و ممکن است خطری از ناحیه او وی را تهدید کند) ولی معاویه اصرار کرد و گفت: چاره ای نیست جز این که برای من شرح دهی.

ضرار گفت: اکنون که چنین است بدان به خدا سوگند او مقامی بسیار والا داشت، (از نظر روحی و جسمی) بسیار قدرتمند و قوی بود. سخن حق می گفت و حکم به عدالت می کرد و چشمه ای علم و دانش از اطراف او می جوشید و سخنان حکمت آمیز از جوانب او صادر می شد. غذای او ساده و ناگوار و لباس او کوتاه (در آن زمان، کوتاهی لباس نشانی تواضع، و بلندی دامان لباس نشانه تکبر بود) بود. به خدا سوگند هر وقت او را می خواندیم به ما پاسخ می گفت و اگر تقاضایی از او داشتیم به ما مرحمت می کرد و ما به خدا سوگند با این که خود را به ما نزدیک می کرد و ما هم به او نزدیک بودیم بر اثر هیبت و جلال او قدرت تکلم در مجلسش نداشتیم و به دلیل عظمت او در فکر ما هرگز در مجلس او آغاز سخن نمی کردیم. تبسم او دندان هایی را همچون دانه های

مروارید منظم نشان می داد. دینداران را بزرگ می داشت و مستمندان را مورد ترحم قرار می داد و هنگام قحطی یتیمان نزدیک و مستمندان خاک نشین را اطعام می کرد و برهنگان را لباس می پوشید و مظلومان را یاری می کرد و از دنیا و زرق و برق آن وحشت داشت. به تاریکی شب انس داشت. گواهی می دهم شبی او را دیدم در حالی که پرده های تاریک شب فرو افتاده بود و او در محراب عبادتش ایستاده بود. محاسن مبارکش را با دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و به صورت سوزناک گریه می کرد و می گفت: «...» (۱)

سپس عبارت بالا را با مختصر عبارتی آورده است.

مرحوم سید رضی آنچه را در بالا آمد به این صورت تلخیص کرده است: «در خبری از زرار بن حمزه ضبائی به هنگام ورودش بر معاویه و سؤال معاویه از او درباره حالات امیر مؤمنان علیه السلام چنین آمده است که زرار (در پاسخ معاویه) گفت:

گواهی می دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده بود، محاسن مبارک را به دست گرفته و همچون مار گزیده به خود می پیچید و از سوز دل گریه می کرد و می گفت: «(و مِنْ خَبَرِ زَرَّارِ بْنِ حَمْرَةَ الضَّبَائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ مَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرَخَى اللَّيْلُ سِدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَ يَقُولُ:

از آنجا که محبت دنیا بر طبق حدیث معروف نبوی که گفته می شود: انبیا و اولیا بر آن متفق بوده اند:

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (۲) سرچشمه همه گناهان

ص: ۴۵۶

۱-۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ شبیه به همین ابن ابی الحدید از کتب دیگر نقل کرده است. ابن ابی الحدید این داستان را با تفاوتی از کتاب استیعاب نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵).

۲-۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰، ح ۱۷.

است، بی اعتنایی به زرق و برق و مقامات و ثروت های دنیوی دلیل بر زهد در دنیا و بیمه کننده در برابر معاصی است، لذا امام در این سخنان پربار خود دنیا را مخاطب قرار داده می فرماید: «ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو»؛ (يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي).

سپس می افزاید: «تو خود را به من عرضه می کنی یا اشتیاقت را به من نشان می دهی؟ (تا من را به شوق آوری؟) هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری)»؛ (أَبِي تَعَرَّضْتِ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ؟ لَا حَانَ حِينُكَ).

در ادامه برای تأکید بیشتر می فرماید: «هیئات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاقى که رجوعى در آن نیست»؛ (هَيْهَاتَ عُزَّى غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا!).

جمله «لَا حَانَ حِينُكَ» در واقع جمله انشائیة و نفرین است نه جمله خبریه.

امام در واقع از خدا می خواهد که زمانی فرا نرسد که زرق و برق دنیا در دلش نفوذ کند.

جمله «عُزَّى غَيْرِي» مفهومی این نیست که مرا رها کن و به سراغ دیگران برو و آنها را بفریب، بلکه منظور این است که هرگز به سراغ من نیا و شبیه چیزی است که در شعر معروف فارسی آمده است:

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

تعبیر به سه طلاقه کردن دنیا ناظر بر این است که انسان به حسب طبع و آفرینش پیوندی با دنیا دارد که در حکم ازدواج است و امام می فرماید: من این پیوند را قطع کرده و عطایت را به لقاییت بخشیده ام.

در ادامه این سخن، حضرت دلیل این نفرت بر زر و زیور دنیا و مقامات و ثروت ها را بیان کرده می فرماید: «زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو

داشتن ناچیز است»؛ (فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ).

به راستی عمر دنیا کوتاه است و مقامات آن کم ارزش و گاه بی ارزش.

جمله «أَمْلُكَ حَقِيرٌ» اشاره به این است که کسانی که تو را آرزو دارند، آرزوی حقیر و پستی برای خود پیدا کرده اند.

در پایان این سخن، امام علیه السلام از کمبود زاد و توشه سفر طولانی آخرت شکایت کرده می فرماید: «آه از کمی زاد و توشه (آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات مقصد)»؛ (آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَ طُولِ الطَّرِيقِ، وَ بَعْدِ السَّفَرِ، وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ).

با این که می دانیم امام علیه السلام بیشترین ذخیره را برای عالم آخرت فراهم ساخته تا آنجا که به مقتضای حدیث نبوی معروف:

«لِضَرْبِهِ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» (۱) ضربه کاری آن حضرت (بر پیکر عمرو بن عبد ود در آن لحظه بسیار حساس تاریخ اسلام) برتر از عبادت جن و انس است و نیز می دانیم آن حضرت در تمام غزوات اسلامی فداکاری فراوان کرد و عبادت های شبانه او گاه به هزار رکعت نماز در یک شب می رسید و یک هزار برده را از دست رنج خود خرید و آزاد کرد و عبادات و اطاعات فراوان دیگر، جایی که امام با این همه زاد و توشه از کمی زاد و توشه سفر آخرت اظهار ناراحتی و نگرانی کند ما چه بگوییم و چه کاری انجام دهیم؟

بدیهی است هرگاه انسان زاد و توشه خود را برای این سفر طولانی کم ببیند، برای افزایش آن کوشش می کند؛ ولی اگر گرفتار غرور گردد و اعمال ناچیز خود را بزرگ ببیند هرگز به فکر افزایش نمی افتد.

تعبیر به «مورد» اشاره به روز قیامت است که انسان در آن وارد می شود و تعبیر

ص: ۴۵۸

---

۱- ۱). این حدیث با تعبیرات مختلف و با یک مضمون در بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱، و در کتب دیگر از قبیل اقبال، ص ۴۶۷ و ینابیع الموده قندوزی، ج ۱، ص ۲۸۲، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲ نیز نقل شده است.



به «عظیم» اشاره به مشکلات حساب و کتاب و عبور از صراط و هول و وحشت آن است.

## نکته ها

### ۱- دنیای مذموم و ممدوح

آنچه درباره مذمت دنیا در این روایت و روایات دیگر و بعضی از آیات قرآن وارد شده دنیایی است مملو از زرق و برق و مرکب از حلال و حرام و اسراف و تبذیر و دل بستگی ها و وابستگی ها، و گرنه اگر طلب دنیا از حلال و در حد اعتدال و دور از وابستگی ها باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه وسیله ای است برای رسیدن به خیر و سعادت.

دنیایی که آمیخته با حرص و فزون طلبی باشد چنان انسان را به خود مشغول می دارد که او را از یاد خدا غافل می سازد و حتی آرامش و استراحت را از او می گیرد و به این می ماند که انسان برای مسافرت یک روزه که مثلاً با پای پیاده می خواهد به نقطه خوش آب و هوایی برود به جای غذای یک روز معادل پنجاه روز با خود حمل کند که تنها رنج و درد او افزون می یابد و جز غذای یک روز برای او قابل جذب نیست.

البته اولیاء الله برای این که خود را همگون به قشرهای ضعیف جامعه کنند زندگی خود را در حد کمتر از متوسط افراد قرار می دهند و زهد و پارسایی را در پیش می گیرند که نمونه کامل آن شخص امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

### ۲- نکته شگفت انگیز!

در بعضی از روایات در ذیل این حدیث نکته عجیبی آمده است و آن این که چون معاویه این اوصاف و این سخنان را از امام علیه السلام شنید گریه کرد به گونه ای که

قطرات اشک بر صورت او جاری گشت و گفت:

«رَحِمَ اللَّهُ أَيُّهَا الْحَسَنُ كَمَا نَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ؛ خدا رحمت کند ابوالحسن علی را، به خدا سوگند این گونه بود.» معاویه از ضیّرار پرسید: اندوه تو بر مرگ علی چگونه بود؟ ضرار در پاسخ گفت: مانند اندوه کسی که فرزندش را در دامنش سر ببرند. (۱)

در نقل دیگری در بحار آمده است که حاضران نیز گریه کردند! (۲) نیز آمده است که معاویه به حاضران در مجلس رو کرد و گفت: اگر من از دنیا بروم هیچ یک از شما حاضر نیست چنین مدح و ثنایی درباره من داشته باشد. یکی از حاضران، با شجاعت به او پاسخ داد و گفت:

«الصَّاحِبُ عَلِيٌّ قَدْرٌ صَاحِبِهِ؛ دوست هر کس هم طراز خود اوست.» (۳)

\*\*\*

ص: ۴۶۰

---

۱-۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۷.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۰، ح ۵۲۴.

۳-۳. همان، ج ۴۱، ص ۱۲۱، ح ۲۸.

و قال علیه السلام

لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَمْ كَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ:

وَيَحِيكَ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَ قَدَرًا حَاتِمًا! لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ التَّوَابُ وَ الْعِقَابُ، وَ سَقَطَ الوَعْدُ وَ الوَعِيدُ. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا، وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَ كَلَّفَ يَسِيرًا، وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا، وَ لَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا، وَ لَمْ يُطْعِ مُكْرَهًا، وَ لَمْ يُرْسَلِ الْأَنْبِيَاءُ لِعِبَادٍ، وَ لَمْ يُنَزَلِ الْكُتُبُ لِلْعِبَادِ عَبَثًا، وَ لَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ».

این بخشی از یک کلام طولانی امام علیه السلام است که به سؤال کننده شامی هنگامی که پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود؟ بیان فرمود: وای بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند.) اگر چنین بود، ثواب و عقاب الهی به یقین باطل می شد و وعده و وعید ساقط می گشت. خداوند سبحان، بندگانش را امر کرده، و آنها را اختیار بخشیده، و نهی کرده و برحذر داشته،

تکالیف آسانی بر دوش آنان نهاده و هرگز تکلیف سنگینی (به کسی) نکرده. در برابر (اطاعت اندک) پاداش کثیری قرار داده، و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده، و از روی اکراه اطاعت ننموده است، خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگانش عبث نازل نکرده، و آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بی هدف نیافریده است. این گمان کافران است.

وای بر کافران از آتش دوزخ! (۱)

ص: ۴۶۲

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن را گروهی از علمای شیعه و اهل سنت به صورت مسند و مرسل نقل کرده اند که از جمله آنها مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی و صدوق در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام و ابن شعبه در تحف العقول و طبرسی در احتجاج و شیخ محمد بن الحسین المعتزلی در غرر الادله است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳).

دلایل بطلان مکتب جبر

این کلام پربار همان گونه که در ذکر اسناد آن آمد، از سخنان مهم و معروفی است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمینه قضا و قدر (و جبر و اختیار) نقل شده و یکی از بهترین طرق حل این مسئله است. مرحوم سید رضی بخشی از آن را گزینش کرده و صدر حدیث را نیاورده است.

ما برای روشن شدن محتوای حدیث به طور کامل صدر آن را از کتاب کافی می آوریم و آن چنین است: امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه بود که پیرمردی آمد در برابر آن حضرت دو زانو نشست و عرض کرد:

ای امیر مؤمنان به ما خبر ده که آیا رفتن ما به سوی اهل شام به قضا و قدر الهی بود؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آری ای پیرمرد. شما هیچ تپه ای را بالا نرفتید و هیچ دره ای را فرود نیامدید مگر این که به قضا و قدر الهی بود.

پیرمرد گفت: اگر چنین باشد پس ما در برابر این همه زحمت اجر و پاداشی نخواهیم داشت.

امام علیه السلام فرمود: خاموش باش ای پیرمرد! به خدا سوگند خداوند پاداش بزرگی برای شما در مسیر این راه قرار داد و همچنین در توقف هایی که داشتید و نیز در بازگشتتان. شما در هیچ یک از این حالات مکره و مجبور نبودید.

پیرمرد سؤال کرد: چگونه ما مکره و مجبور نبودیم در حالی که رفت و آمد ما تمام به قضا و قدر الهی بود؟

امام علیه السلام فرمود: (بقیه همان گونه است که در نهج البلاغه آمده است).

مرحوم سید رضی از این حدیث شریف به این چند جمله قناعت کرده می گوید: «این بخشی از کلام امام علیه السلام است که به سؤال کننده شامی هنگامی که پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود بعد از سخنی طولانی بیان فرمود که گزیده اش این است؛ (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِلسَّائِلِ السَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَمَا كَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَ قَدَرٍ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارَةٌ).

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین می فرماید: «وای بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند)؛ (وَيَحْكُ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَ قَدْرًا حَاتِمًا! (۱)).

سپس افزود: «اگر چنین بود، ثواب و عقاب الهی به یقین باطل می شد و وعده و وعید ساقط می گشت؛ (لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ، وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ).

یعنی چگونه ممکن است خداوند کسی را به کار خوب مجبور کند و بعد به او پاداش دهد یا مجبور به گناه سازد بعد او را مجازات نماید؟ این کاری ظالمانه و غیر عادلانه است و چگونه ممکن است به کسی که از خود اختیار ندارد وعده بدهند که اگر فلان کار نیک را انجام دهی پاداشی چنین و چنان به تو خواهیم داد

ص: ۴۶۴

---

۱- ۱). در تعدادی از نسخ به جای «حاتم» «حتم» آمده و همان صحیح تر به نظر می رسد، زیرا به گفته بعضی «حاتم» به معنای حتم و قطعی در لغت عرب نیامده است. (بهج الصباغه، ج ۸، ص ۲۸۰) ولی با مراجعه به کتب لغت از جمله لسان العرب و کتاب العین روشن می شود که به شخص قاضی و داور نیز «حاتم» گفته می شود؛ یعنی حکمی را قطعی می کند حتی اگر به کلاغ نیز «حاتم» گفته می شود برای آن است که عرب معتقد بود هنگامی که او در برابر جریانی صدا می کند شوم بودن آن را حتمی خواهد کرد، بنابراین معنای «حاتم» با قدر تناسب دارد.

و یا تهدید کنند که اگر فلان کار بد را انجام دادی چنین و چنان کیفر داده خواهی شد؟ به یقین این وعد و وعید لغو و بیهوده است.

آیا به کسی که بر اثر بیماری رعشه، دست او پیوسته بی اختیار می لرزد می توان گفت: اگر دستت را ثابت نگه داری فلان پاداش را به تو می دهیم و اگر لرزش را ادامه دهی مجازاتت می کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید همه مردم او را نادان و بی خبر می خوانند.

در حدیث کافی این جمله های امام علیه السلام که در حقیقت تالی فاسد قول به جبر است به صورت مشروح تری آمده است، می فرماید:

«لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ مِنَ اللَّهِ وَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ فَلَمْ تَكُنْ لَائِمَةً لِلْمُذْنِبِ وَلَا مَحْمِيَةً لِلْمُحْسِنِ وَكَانَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ وَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ تِلْكَ مَقَالَةُ إِخْوَانِ عَيْدِهِ الْأَوْثَانِ وَخُصِيَتْ مَاءِ الرَّحْمَنِ وَحِزْبِ الشَّيْطَانِ وَقَدَرِيَّةٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَمَجُوسِيَّتُهَا؛ اگر این گونه باشد که تو پنداشتی - یعنی مردم در کارهایشان مجبور باشند - ثواب و عقاب و امر و نهی از سوی خداوند باطل می شود و وعد و وعید ساقط می گردد، نه هیچ گناهکاری درخور سرزنش و نه هیچ نیکوکاری شایسته ستایش است، بلکه گناهکار سزاوارتر به نیکی از نیکوکار است (زیرا نیکوکار ثمره نیکوکاری خود را هم علاوه بر پاداش می برد) و نیز نیکوکار شایسته تر به کیفر از گناهکار است (زیرا گناهکار از گناه خود نیز زجر می بیند) این گفتار برادران بت پرستان و دشمنان رحمان و حزب شیطان و قدریه این امت و مجوس آن است.» (۱)

منظور از «قدریه» قائلین به جبر است و تعبیر از آنها به «مجوس این امت» به سبب آن است که مجوس حتی در مبدأ آفرینش جهان قائل به جبر بودند و معتقد بودند خدای خیر و نیکی ها (یزدان) فقط می تواند امور خیر ایجاد کند و خدای

ص: ۴۶۵

شر و بدی ها (اهریمن) فقط شر می آفریند.

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پرمعنا محکم ترین دلیل را برای ابطال جبر بیان فرموده و چهار تالی فاسد برای آن ذکر کرده که در نسخه کافی به ده تالی فاسد ارتقا یافته و نشان می دهد که مرحوم سید رضی در اینجا گزینشی عمل کرده است.

در نسخه نهج البلاغه آمده است که اگر جبر در کار باشد ثواب و عقاب و وعد و وعید باطل و ساقط می شود، زیرا هیچ عقلی نمی پذیرد کسی را مجبور به کاری کنند و بعد او را پاداش یا کیفر دهند و یا قبل از شروع به کار به او بگویند اگر این کار را انجام دهی چنین تشویق خواهی شد و اگر ندهی چنان توبیخ می شوی.

اینها همه در صورتی است که انسان اختیاری از خود داشته باشد در غیر این صورت پاداش و کیفر ظالمانه و وعد و وعید لغو و بیهوده است.

در نسخه کافی اضافه بر این فرموده: هیچ گنهکاری را در فرض جبر نمی توان ملامت نمود و هیچ نیکوکاری را نمی توان ستایش کرد، زیرا ملامت و سرزنش در چنین حالتی ظالمانه و تشویق و ستایش غیر عاقلانه است.

بلکه شخص گنهکار در فرض جبر اولی به احسان است، زیرا گناه دامان او را گرفته و او را تحت فشار قرار داده، بنابراین باید به جای مجازات مورد محبت قرار گیرد و به عکس نیکوکار به مجازات سزاوارتر است، زیرا از کار نیک خود بهره مند می شود و هیچ یک از این امور با منطق و عقل و عدالت پروردگار سازگار نیست. به عبارت دیگر نه نیکوکار اختیاری از خود داشته و نه بدکار، بنابراین نه مجازات در مورد آنها عادلانه است نه پاداش عاقلانه و اگر بنا شود بدون استحقاق کیفر و پاداشی در کار باشد پاداش را باید به بدکار داد تا تخفیف رنج او شود و کیفر را باید به نیکوکار داد تا تعادلی حاصل گردد و به هر حال هدف امام این است که روشن سازد در فرض جبر مسئله ثواب و عقاب و اوامر و نواهی و مؤاخذه و تشویق همه به هم می ریزد و مفهوم خود را از دست می دهد.



این سخن را می توان به صورت دیگری بیان کرد و آن این که در تمام اقوام و ملت ها برای مجرمان بازجویی و دادگاه و مجازات و زندان و مانند آن قائلند و به عکس، برای افراد وظیفه شناس انواع سپاس ها و تشویق ها و بزرگداشت ها ترتیب می دهند. حتی کسانی که از نظر فلسفی تفکر جبری دارند در زندگی اجتماعی خود وجود دادگاه ها و مجازات بدکاران را از لوازم زندگی بشر و عاقلانه می شمرند. اگر ما معتقد به جبر باشیم باید بگوییم تمام این برنامه ها ظالمانه است. درست به این می ماند که ما انسانی مبتلا به رعشه (پارکینسون) را به دادگاه حاضر کنیم که چرا دست تو می لرزد و یا بیماری را که به علت قطع نخاع قادر بر حرکت نیست مورد مذمت و ملامت قرار دهیم.

شاید به همین دلیل معتقدان به جبر ناچار عدالت خدا را نیز نفی کرده و گفته اند خدا هر کار کند عین عدالت است حتی اگر تمام نیکان را به دوزخ بفرستد و ظالمان و گنه کاران را به بهشت، کار خلافی رخ نداده است؛ سخنی که هر عاقلی بر آن می خندد.

آن گاه امام در ادامه این سخن و پس از ذکر تالی فاسدها به توضیح مسئله اختیار پرداخته و به صورت بسیار شفاف و روشنی آن را بیان می کند و می فرماید: «خداوند سبحان بندگانش را امر کرده و آنها را اختیار بخشیده و نهی کرده و برحذر داشته، تکالیف آسانی بر دوش آنان گذارده و هرگز تکلیف سنگینی نکرده است. در برابر (اطاعت کم) پاداش کثیری قرار داده و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده و از روی اکراه اطاعت ننموده است»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِيْرًا، وَ نَهَاَهُمْ تَحْذِيْرًا، وَ كَلَّفَ يَسِيْرًا، وَ لَمْ يُكَلِّفْ عَسِيْرًا، وَ أَعْطَى عَلَى الْقَلِيْلِ كَثِيْرًا؛ وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوْبًا، وَ لَمْ يُطَعْ مُكْرِهًا).

امام علیه السلام در اینجا اوامر و نواهی تشریحی را آمیخته با صفت اختیار ذکر کرده و فضل الهی را نیز در سنگین نبودن تکالیف و افزون بودن پاداش ها بر آن افزوده است.

سپس در ادامه سخن سه تالی فاسد دیگر برای قول به جبر ذکر کرده و آن این که اگر واقعاً مردم مجبور باشند ارسال رسل و انزال کتب آسمانی همه لغو و بیهوده است، زیرا نه نیکوکار مجبور را می توان از نیکوکاری باز داشت و نه گنهکار مجبور را از گناه. می فرماید: «خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگان عبث نازل نکرده است»؛ (وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَادٍ، وَلَمْ يُنَزِّلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا).

اصولاً- اگر ما قائل به جبر باشیم تمام مکتب های اخلاقی و توصیه های علمای اخلاق فرو می ریزد، زیرا کسانی که کار غیر اخلاقی را به حکم جبر انجام می دهند هرگز گوششان بدهکار توصیه های علمای اخلاق یا برنامه های پیامبران الهی و دستورات کتب آسمانی نیست.

در آخرین تالی فاسد می فرماید: «خداوند آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را باطل و بی هدف نیافریده. این گمان کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ»؛ (وَلَمَّا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»).

یعنی آفرینش آسمان و زمین به حکم روایاتی که سخن از تسخیر آنها برای انسان ها می گویند برای این انسان است تا مسیر حق را در پیش گیرد و راه تکامل را بییماید. اگر گفتار طرفداران جبر صحیح باشد آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بیهوده خواهد بود، چون انسان برای پیمودن راه تکامل اختیاری ندارد و می دانیم تکامل جبری تکامل نیست.

اینکه امام-مطابق نسخه کافی- فرموده است: این نظر، عقیده بت پرستان و دشمنان رحمان و قائلان به قدر و مجوس این امت است اشاره به این است که مجوس قائل به ثنویت و دوگانه پرستی بودند: یزدان را خدای خیر می دانستند که صدور شر از او غیر ممکن است و اهریمن را خدای شر که صدور خیر از او غیر

ممکن. حوادث و موجودات جهان را نیز به خیر و شر تقسیم می کردند؛ خیرات را به یزدان و شرور را به اهریمن نسبت می دادند و به این ترتیب در مبدأ جهان هستی نیز قائل به جبر بودند و به طریق اولی، انسان ها را در افعالشان مجبور می پنداشتند. آن کس که باطن او مخلوق یزدان است جز خیر انجام نمی دهد و آن کس که باطن روحش مخلوق اهریمن است همواره تمایل به شر دارد.

آنچه امام علیه السلام فرموده: جبر عقیده مشرکان نیز هست گویا اشاره به آیه شریفه ۳۵ از سوره «نحل» است: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَلَيْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَعْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدران ما غیر او را پرسش نمی کردیم و چیزی را بدون اراده او حرام نمی ساختیم (آری) کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین گونه عمل می کردند ولی آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند».

در روایت کافی آمده است: هنگامی که امام علیه السلام این جواب شافی و کافی را به آن پیرمرد شامی در مورد مسئله جبر و اختیار بیان فرمود، او شادمان شد و (بالبداهه) اشعاری سرود که دو بیتش چنین است:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ يَوْمَ النَّجَاهِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا

أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبَسًا جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا

تو امامی هستی که به وسیله اطاعت تو آموزش خداوند رحمان را در روز نجات آرزو داریم.

آنچه از امر دین ما پیچیده و مشتبه بود بر ما واضح ساختی. پروردگارت در برابر این احسان که به ما کردی به تو احسان کند.

(۱)

ص: ۴۶۹

## ۱- جبر و اختیار

این مسئله از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان دانشمندان و حتی غیر دانشمندان و فلاسفه مورد بحث بوده است. این بحث قدیمی و طولانی دلایل متعددی داشته از جمله فرار گروهی از مردم از زیر بار مسئولیت‌ها در برابر انجام کارهای خلاف و دیگر، عدم توانایی بر توجیه و فهم مسئله اختیار و نیز تربیت ناپذیری بعضی از افراد منحرف و مانند آن.

در حالی که انکار مسئله اختیار مفسد بی شماری را به بار می‌آورد و چراغ سبزی به همه جانیان و مجرمان می‌دهد و مرییان اخلاق را مایوس می‌سازد و مسائل تربیتی را مواجه با مشکلات جدی می‌کند.

بهترین دلیل برای اثبات مسئله اختیار یکی وجدان فردی و اجتماعی است و دیگر تالی فاسدهایی که امام در گفتار حکمت آمیز خود دقیقاً به آن اشاره فرموده است.

وجدان به ما می‌گوید: شخصی که دستش بر اثر بیماری رعشه دائماً در حال لرزش است با کسی که با اختیار خود دست هایش را بلند می‌کند و مثلاً- الله اکبر نماز می‌گوید و رکوع و سجود به جا می‌آورد کاملاً- متفاوت است؛ در اولی هیچ اختیاری از خود نمی‌بیند ولی در دومی کاملاً خود را مختار می‌انگارد.

وجدان عمومی نیز به یقین طرفدار همین امر است؛ هیچ کس سارقان و قاتلان و محتکران و مفسدان اقتصادی و غیر اقتصادی را با جبر تبرئه نمی‌کند، بلکه آنها را به دست عدالت و مجازات می‌سپارد. نیز همه نیکوکاران، خیرین و افراد ممتاز در اکتشافات علمی و امثال آن را تشویق می‌کنند و به افتخارشان جلسات بزرگداشت می‌گیرند و جوایز و مدال‌های گرانبهایی به آنها تقدیم می‌دارند، در حالی که اگر انسان‌ها در کار خود مجبور بودند، نه آن مجازات‌ها عادلانه بود و نه

این تشویق‌ها منطقی به نظر می‌رسید.

اما تالی فاسدها همان است که در حدیث پربار بالا آمده که فشرده آن در نهج البلاغه و مبسوطش در کافی و بحارالانوار است و آن این که مسئله بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و معاد و سؤال برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ بنابر عقیده جبر همگی زیر سؤال می‌رود. این امور نه تنها با عدل خداوند سازگار نیست، بلکه با حکمت او نیز نمی‌سازد و کاری غیر منطقی و غیر عاقلانه است، زیرا اگر خداوند عاصیان و ظالمان را مجبور به ظلم و عصیان کرده چگونه عدالت و حکمت او اجازه می‌دهد آنها را به دوزخ ببرد و اگر پیامبران و امامان و صالحان را به کارهای نیک مجبور کرده بردن آنها به بهشت حکیمانه نیست چون از نزد خود کاری انجام نداده‌اند.

این سخن را با حدیث پرمعنایی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب طرائف سید بن طاوس نقل کرده پایان می‌دهیم. او می‌نویسد: حجاج بن یوسف نامه‌هایی به چهار نفر از علمای معروف آن زمان نوشت: حسن بصری، عمرو بن عبید، واصل بن عطا و عامر شعبی که (بهترین) آنچه را درباره قضا و قدر به آنها رسیده است برای او بنویسند.

حسن بصری چنین نوشت: بهترین چیزی که (در این زمینه) به من رسیده سخنی است که از امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب شنیده‌ام که فرمود:

«أَتَظُنُّ أَنَّ الَّذِي نَهَاكَ دَهَاكَ وَإِنَّمَا دَهَاكَ أَسْفَلُكَ وَأَعْلَاكَ وَاللَّهِ بَرِيءٌ مِنْ ذَاكَ؛ آیا گمان می‌کنی کسی که تو را از کاری نهی کرده به آن تشویق نموده است در حالی که آنچه تو را تشویق به کارهای خلاف می‌کند پائین و بالای توست و خداوند از آن بیزار است.»

واصل بن عطا نیز نوشت: بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است که فرمود:

«لَوْ كَانَ الزُّورُ (الوزر) فِي الْأَصْلِ مَحْتُومًا كَانَ الْمُرُورُ فِي الْقِصَاصِ مَظْلُومًا؛ هرگاه گناه اجباری باشد اگر کسی که

اجبار بر گناه شده قصاص شود مظلوم است».

شعبی نیز برای او نوشت: «بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده ام سخن امام امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است:

«أَيُّدُلُّكَ عَلَى الطَّرِيقِ وَيَأْخُذُ عَلَيْكَ الْمَضِيقَ؟ أَيَا خَدَاوَنَد رَاه رَا بَه تُو نَشَان مِي دَهْد وَلِي سِر رَاه رَا بَر تُو مِي گِيرِد».

«كُلُّ مِيَا اسِي تَغْفَرَتَ اللّٰهُ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ وَكُلُّ مَا حَمَدَتَ اللّٰهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ؛ هِر چيزي كه تو از خدا نسبت به آن طلب آمرزش مي كني (بدان) آن كار از سوي توست و هر چيزي كه خدا را بر آن شكر مي گويي از ناحيه اوست».

هنگامي كه اين نامه هاي چهارگانه به حجاج رسيد و از مضمون آن آگاهی يافت گفت: «به يقين اينها را از چشمه صاف و زلالی گرفته اند». (۱)

## ۲- آیا اختیار انسان با توحید مخالف است؟

بعضی از قائلین به جبر می گویند اگر ما انسان ها را در اعمال خود مختار بدانیم در واقع قائل به دو مبدأ آفرینش شده ایم. خداوند متعال که مبدأ آفرینش جهان هستی است و انسان که مبدأ آفرینش افعال خویش است در واقع یک خدای بزرگ و یک خدای کوچک قائل شده ایم.

پاسخ این سخن روشن است و آن این است که مختار بودن ما نیز به اراده پروردگار است؛ یعنی خداوند خواسته است که ما مختار باشیم، بنابراین افعال ما از یک نظر افعال خداست، چون قدرت و اختیار را او به ما داده و از نظر دیگر افعال خود ما و مسئولیت آن متوجه ماست، زیرا ما با میل و اختیار خود آن را انجام داده ایم، بنابراین اعتقاد به اختیار عین توحید است.

مسئله «امر بین الامرین» نیز ناظر به همین معناست نه چنان آزادی که افعال ما هیچ ارتباطی با خدا نداشته باشد و نه جبری که مصونیت را از ما سلب کند.

ص: ۴۷۲

گاه برای روشن شدن این مطلب به مثال زیر متوسل می شویم و می گوییم:

یک دستگاه قطار برقی که روی ریل در حرکت است راننده با اختیار خود آن را به پیش می برد؛ ولی مسئول برق آن هر زمان می تواند رابطه قطار را با برق قطع کند و قطار را از کار بیندازد، بنابراین راننده قطار از یک نظر مختار است و از یک نظر تحت فرمان. این مثال تجسمی است برای مسئله «لا-جبر ولا- تفویض والا-مر بین الامرین»؛ نه جبر صحیح است و نه واگذاری مطلق، بلکه چیزی در میان این دو است.

این مطلب در عبارات پرمعنایی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در باب قضا و قدر بحارالانوار آمده است، حضرت می فرماید:

«إِنَّمَا هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكُمْ وَالْقَادِرُ لِمَا أَقْدَرَكُمْ أَمَا تَسْتَعِينُونَ مَا يَقُولُ الْعِبَادُ وَيَسْتَلُونَهُ الْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ حَيْثُ يَقُولُونَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ آنچه را خدا به شما داده (از قدرت و اختیار) مالک حقیقی اش اوست و قادر واقعی نسبت به قدرت هایی که دارید اوست آیا این سخن بندگان را نمی شنوید که به هنگام تقاضای حول و قوه الهی می گویند

لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» . (۱)

### ۳- قضا و قدر در آثار اسلامی

قضا در اصل به معنای فرمان است (خواه فرمان تشریحی یا تکوینی) و قدر به معنی اندازه گیری است (خواه تکوینی یا تشریحی).

بنابراین قضا و قدر دو مفهوم دارد: اول قضا و قدر تشریحی و آن این است که خداوند فرمانی صادر و بعد حد و حدود آن را تعیین کند؛ مثلاً بفرماید نماز بر شما واجب است سپس آن را در هفده رکعت قرار دهد یا طبق آیه شریفه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...» روزه را واجب کند و طبق آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ...» آن را در ماه

ص: ۴۷۳

رمضان و به مقدار یک ماه قرار دهد؛ اولی قضا و دومی قدر است.

همچنین آنچه در ذیل روایت بالاست که در توحید صدوق و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده که وقتی مرد شامی سؤال کرد اگر من در کار خود مجبور نیستم پس منظور شما از قضا و قدر که ما را به اینجا آورده چیست؟ امام علیه السلام فرمود: همان فرمان حکم الهی است. سپس به عنوان شاهد این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»؛ پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستی» (۱) قضا و قدر تشریحی است. (۲)

مطابق آنچه گفته شد آنچه بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند که جواب امام در استدلال به آیه جنبه اقناعی و اسکاتی داشته اشتباه محض است، زیرا امام اشاره به قضا و قدر تشریحی کرده که یک واقعیت قابل فهم برای همگان است.

قضا و قدر تکوینی آن است که عوامل و اسباب چیزی را اجمالاً مورد توجه قرار داده سپس اندازه گیری لازم در جزئیات آن انجام گیرد؛ مثل این که می دانیم برای درمان فلان بیماری فلان دارو لازم است سپس به دنبال اندازه و طرز استفاده از آن می رویم؛ اولی قضای تکوینی است و دومی قدر. آنچه در روایتی آمده که امیرمؤمنان علی علیه السلام روزی از کنار دیواری مایل به خرابی می گذشت، هنگامی که نزدیک آن رسید به سرعت رد شد و کسی عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا از قضای الهی فرار می کنی امام علیه السلام فرمود: آری.

«افْرُ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِهِ؛ من از قضای الهی به سوی قدر او فرار می کنم» (۳) اشاره به آن است که افتادن چنین دیواری قضای تکوینی است؛ ولی افتادن روی انسانی مانند من نوعی قدر است من از قضای الهی به سوی قدر الهی فرار کردم.

ص: ۴۷۴

۱- ۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲- ۲. توحید صدوق، ص ۳۸۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۸.

۳- ۳. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۱، ح ۱۶۹.



و قال عليه السلام

خُذِ الْحِكْمَةَ أَنِّي كَأَنْتَ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صِدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَلُجُ فِي صِدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسِيكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صِدْرِ الْمُؤْمِنِ .

امام عليه السلام فرمود:

حکمت و دانش را فرا گیر هر جا که باشد، زیرا حکمت گاهی در سینه منافق است؛ اما در سینه او آرام نمی گیرد تا از آن خارج شود و در کنار

حکمت های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد. (۱)

ص: ۴۷۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن حکمت آمیز را قبل از شریف رضی جماعتی نقل کرده اند از جمله جاحظ در البیان و التبیین و برقی در کتاب مصابیح الظلم از کتاب محاسن و وطواط در غرر و غرر در ضمن کلماتی که امام علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی فرموده است... و این سخن حکمت آمیز در صدر اسلام از آن حضرت مشهور بوده است سپس داستان «عمر بن علی» و «سعید بن مسیب» را در این زمینه نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۶).



دانش را هر جا بیابی فرا گیر!

خلاصه این کلام گهربار این است که سخنان حکمت آمیز را از هر کس باید پذیرفت حتی اگر گوینده آن منافق باشد. می فرماید: «حکمت و دانش را فرا گیر هر جا که باشد»؛ (خُذِ الْحِكْمَةَ أَتَى كَانَتْ).

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می افزاید: «زیرا حکمت گاهی در سینه منافق است؛ اما در سینه او آرام نمی گیرد تا از آن خارج شود و در کنار حکمت های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد»؛ (فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَلُجُ (۱) فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ).

تعبیر به «تَلْجَلُجُ...» با توجه به اینکه این واژه به معنای اضطراب و ناآرامی است اشاره به آن است که جایگاه کلام حکمت آمیز سینه منافق نیست، از این رو در آنجا پیوسته ناآرامی می کند تا خارج شود و در جایگاهی که متناسب آن است؛ یعنی سینه شخص مؤمن در کنار سایر سخنان حکمت آمیز قرار گیرد.

نتیجه این سخن همان است که از روایات مختلف معصومان علیهم السلام استفاده کردیم که علم و دانش هیچ محدودیتی ندارد؛ نه از نظر زمان:

«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» و نه از نظر مکان:

«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» و نه از نظر مقدار

ص: ۴۷۷

---

۱- ۱). در بعضی از نسخ نهج البلاغه از جمله در بحار الانوار به جای «تلجلج»، «تتلجلج» آمده که از نظر معنا چندان تفاوتی با آن ندارد.

«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ وَ شَقِّ الْمُهْجِ» و نه از نظر گوینده همان گونه که در این حکمت و در حکمت بعد آمده است.

آری علم و حکمت به حدی اهمیت دارد که هیچ محدودیتی را به خود نمی پسندد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در بعضی از روایات از جمله روایتی که از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» آمده است که امام علیه السلام فرمود: منظور از طعام

«عَلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ؟» دانشی است که فرا می گیرد باید نگاه کند از چه کسی فرا می گیرد» (۱) بنابراین گرفتن سخن حکمت آمیز از منافق چه معنا دارد.

پاسخ سؤال این است که گاه سخن حکمت آمیز به قدری واضح و روشن است که از هر جا و از هر کس که باشد باید آن را پذیرفت؛ ولی در موارد دیگر که انسان مطالب را به اعتماد استاد فرا می گیرد باید نزد کسی برود که از نظر دیانت و علمیت مورد اعتماد باشد.

در شرح نهج البلاغه علامه شوشتری اشاره به نکته جالبی شده است که با ذکر آن این سخن را پایان می دهیم، نقل می کند: «ابن مبارک» به عنوان نظارت بر شهر در کوچه ها راه می رفت چشمش به مرد مستی افتاد که آواز می خواند و می گفت:

أَصَلَّنِي الْهُوَى وَ أَنَا ذَلِيلٌ وَ لَيْسَ إِلَى الذِّى أَهْوَى سَبِيلٌ

هوای نفس مرا ذلیل کرد و افسوس که راهی به آن کس که به او علاقه دارم، نیست.

ابن مبارک از آستین خود کاغذی در آورد و این بیت را نوشت. به او گفتند:

شعری را از شاعر مست می نویسی؟ او گفت: مگر ضرب المثل معروف را نشنیده اید که «رُبَّ جَوْهَرَةٍ فِي مَزْبَلَةٍ» ای بسا گوهری در میان زباله ها افتاده باشد؟ گفتند: آری. گفت: این هم گوهری بود از مزبله! (۲)

۱-۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶.

۲-۲. بهج الصباغه، ج ۱۲، ص ۵۹۷.

و قال عليه السلام

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ .

امام علیه السلام فرمود:

علم و دانش و حکمت گمشده مؤمن است، بنابراین حکمت را بگیر

هرچند از اهل نفاق باشد. (۱)

ص: ۴۷۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است از جمله کسانی که قبل از سید رضی این سخن حکمت آمیز را در کتاب های خود نقل کرده اند، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابو علی قالی در امالی و ابن عبد ربه در عقد الفرید و مسعودی در مروج الذهب است. بعضی از راویان حدیث آن را به این صورت نقل کرده اند: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَلْيُطَلَّبْهَا وَ لَوْ فِي أَهْلِ الشُّرْكِ» و بعضی: «و لَوْ فِي أَهْلِ الشَّرِّ» که مضمون همه با یکدیگر نزدیک است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷). در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این گفتار حکمت آمیز در ضمن اندرزهایی که امام به فرزندش «محمد بن حنفیه» فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۹).



دانش گمشده مؤمن است

آنچه در این کلام گهربار آمده است شبیه چیزی است که در کلام قبل آمد؛ اما به تعبیر و به شکل دیگر.

امام علیه السلام برای این که نامحدود بودن منبع علم را روشن سازد تشبیه زیبایی کرده می فرماید: «علم و دانش گمشده مؤمن است، بنابراین دانش را بگیر، هر چند از اهل نفاق باشد»؛ (الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ).

روشن است هر گاه انسان گمشده پرارزشی داشته باشد دائماً به دنبال آن می گردد و آن را نزد هر کس ببیند از او می گیرد؛ خواه آن شخص مؤمن باشد یا کافر، منافق باشد یا مشرک، نیکوکار باشد یا بدکار. این سخن در واقع نشان می دهد که صاحبان اصلی علم و دانش افراد باایمان اند و منافقان و فاسدان غاصبانه از آن استفاده می کنند و چه بسا آن را وسیله ای برای رسیدن به اهداف سوء خود قرار می دهند، بنابراین، صاحب حقیقی آن که مؤمنان اند هر جا که آن را بیابند به آن سزاوارترند.

شبیه چیزی که به صورت گسترده تر در قرآن مجید آمده است؛ در سوره «اعراف»، آیه ۳۲ می خوانیم: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و (همچنین) روزی های پاکیزه را حرام کرده است. بگو اینها در زندگی دنیا از آن کسانی است که ایمان آورده اند (هرچند دیگران نیز از آن استفاده می کنند ولی) در قیامت خالص برای مؤمنان خواهد بود. این گونه آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم.

گرچه آیه ناظر به مواهب مادی است؛ ولی مواهب معنوی را به طور مسلم شامل می شود.

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است که روزی «حجاج» خطبه خواند و در ضمن آن گفت:

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا بِطَلَبِ الْآخِرَةِ وَكَفَانَا مَوْنَهُ الدُّنْيَا فَلَيْتَنَا كُفِينَا مَوْنَهُ الْآخِرَةَ وَأُمرْنَا بِطَلَبِ الدُّنْيَا؛ خداوند ما را به طلب آخرت دستور داده و روزی دنیوی ما را ضمانت کرده. ای کاش آخرت را برای ما تضمین می کرد و ما مأمور به طلب دنیا بودیم». حسن بصری این سخن را شنید و گفت:

«هذه ضالة المؤمن خرجت من قلب المنافق؛ این همان گمشده مؤمن است که از قلب منافقی خارج شده است». (۱)

\*\*\*

ص: ۴۸۲



و قال عليه السلام

قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ .

امام علیه السلام فرمود:

قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می تواند

آن را به خوبی انجام دهد. (۱)

ص: ۴۸۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام بسیار پربار و گرانبها را جماعتی قبل از سید رضی نقل کرده اند و آن را فوق العاده ستوده اند از جمله اینکه در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است مرحوم سید رضی نخستین کسی نیست که این سخن حکمت آمیز را ستوده و به اهمیت آن پی برده و به ارزش آن اشاره کرده است پیش از او ابوعثمان جاحظ در دو جا از کتاب البیان والتبیین خود آن را آورده است سپس افزوده که اگر در این کتاب جز همین کلمه حکمت آمیز نبود آن را کافی و شافی و مجزی و مغنی می یافتی... و بهترین کلام کلامی است که مقدار کم آن از مقدار زیاد انسان را بی نیاز کند و مفهوم آن ظاهر و آشکار باشد و خداوند متعال لباس جلالت و پوسته ای از دانش مطابق نیت صاحب و تقوای قائلش بر آن پوشانده باشد... سپس صاحب مصادر از ابن عبدالبرّ در کتاب جامع بیان العلم نقل می کند که سخن علی بن ابی طالب علیه السلام «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» احدی بر او در این سخن پیشی نگرفته و هیچ گفتاری برای تشویق بر طلب علم از این سخن مؤثرتر نیست. سپس مصادر نهج البلاغه افزوده که بسیاری از شعرا همین سخن را گرفته اند و در اشعار خود از آن بهره برده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۹ و ۷۰).

مرحوم سید رضی می گوید: این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی شود و هیچ سخن حکیمانه ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی تواند هم ردیف آن قرار گیرد؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ هِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَاب لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

امام علیه السلام ارزش هر انسانی را در این عبارت حکیمانه کوتاه به روشنی بیان کرده است می فرماید: «قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می تواند آن را به خوبی انجام دهد»؛ (قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ).

اشاره به این که حسب و نسب، مقام و مال و پست های اجتماعی و رسمی هیچ کدام دلیل بر ارزش انسان نیست. ارزش واقعی انسان را کارهای مهمی تشکیل می دهد که از عهده آن بر می آید. جراحی بسیار ماهر، معلمی شایسته، شاعری توانا، نویسنده ای قوی و فقیهی ماهر که می تواند مردم را به احکام الهی آشنا سازد ارزش آنها به قدر همان کاری است که به خوبی از عهده آن بر می آیند.

نه تنها در نزد مردم چنین است، در نزد خداوند هم کسانی قیمت و ارزش دارند که اعمال شایسته تر و مجاهدت های بیشتر و اصلاحات بهتری انجام می دهند.

برای این حدیث شریف جز آنچه در بالا آمد تفسیرهای دیگری هم شده است. بعضی گفته اند منظور از «ما يُحْسِنُهُ» علم و دانش هایی است که شخص دارد، بنابراین ارزش هر انسان به مقدار معرفت و علم و دانشی است که به خوبی آن را فرا گرفته است.

بعضی این دو را با هم آورده اند: معرفت بالا و عمل با ارزش.

برخی دیگر تفسیر چهارمی برای این حدیث شریف ذکر کرده اند و «ما یحسَنُهُ» را به معنی احسان و نیکوکاری تفسیر نموده گفته اند: ارزش هر کس به اندازه احسان و نیکوکاری اوست.

گرچه جمع بین هر چهار تفسیر در مفهوم جمله امکان پذیر است، زیرا استعمال لفظ در بیش از یک معنا کاملاً بی مانع است؛ ولی تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد.

شاهد این سخن حدیث زیبایی است که امام جواد علیه السلام از پدراناش از امیرمؤمنان علیهم السلام نقل کرده است که فرمود: «چهار سخن را من گفتم و خداوند متعال تأیید آن را در کتابش نازل فرمود. من گفتم:

«الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ؛ شخصیت انسان در زیر زبانش نهفته است هنگامی که سخن بگوید آشکار می شود.» خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ»؛ منافقان را از طرز سخنانشان می شناسی.» من گفتم:

«فَمَنْ جَهَلَ شَيْئًا عَادَاهُ؛ کسی که نسبت به چیزی جاهل است با آن دشمنی می کند.» خداوند این آیه را نازل فرمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»؛ آنها (دشمنان) چیزی را که از آن آگاهی نداشتند تکذیب کردند.» نیز گفتم:

«قَدَرُ أَوْ قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ؛ ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که به خوبی انجام می دهد.» خداوند این آیه را در قصه طالوت نازل کرده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»؛ خداوند او (طالوت) را بر شما برگزیده و از نظر علم و جسم او را افزایش داده است.» و نیز گفتم:

«الْقَتْلُ يُقِلُّ الْقَتْلَ؛ کشتن (قصاص) کشتن را کم می کند» خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»؛ قصاص مایه حیات و زندگی شماست ای صاحبان مغز و خرد.» (۱)

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکمت آمیز جمله ای بیان کرده که

ص: ۴۸۶

---

۱- ۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۸۲؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۵.

نشان می دهد تا چه اندازه این سخن حکیمانه در دل و جان این مرد فصیح و بلیغ تأثیر گذاشته می گوید: «این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی شود و هیچ سخن حکیمانه ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی تواند هم ردیف آن قرار گیرد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ هِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

\*\*\*

ص: ۴۸۷



و قال علیه السلام

أَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ إِذْ لِكَ أَهْلًا: لَا يَزُجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَلَا يَسْتَتِحِينَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَتِحِينَ أَحَدًا إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ .

امام علیه السلام فرمود:

شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به دست آوردن آن گردش کنید) سزاوار است:

هیچ یک از شما جز به پرورگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد).

هیچ کس جز از گناه خود نترسد.

هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی داند حیا نکند و (صریحاً) بگوید: نمی دانم. و اگر کسی از شما چیزی را نمی دانست از فرا گرفتن آن خجالت نکشد.

بر شما باد که صبر و استقامت پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت. (۱)

ص: ۴۹۰

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه، درباره اسناد این کلام گهربار آمده است: این کلام از روایات متواتره است که از آن حضرت نقل شده سپس به گروهی از کسانی که از قبل از سید رضی آن را نقل کرده اند اشاره کرده و نه منبع معروف را ذکر می کند از جمله صحیفه الامام الرضا علیه السلام و ابن قتیبه در عیون الاخبار و جاحظ در البیان والتبیین و صدوق در خصال و بعد از مرحوم سید رضی نیز از گروه کثیر دیگری که یازده مورد آن را ذکر کرده است نقل می کند از جمله خوارزمی در مناقب و قتیبی نیشابوری در روضه الواعظین و سبط بن جوزی در تذکره الخواص و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و سیوطی در تاریخ الخلفاء. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹ و ۸۰).



پنج اصل مهم

امام در این حکمت پربار به پنج موضوع از مهم ترین مسائلی که در زندگی انسان سرنوشت ساز است و اهمیت فوق العاده ای دارد با تأکید اشاره می کند.

نخست می فرماید: «شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و همه جا را برای به دست آوردن آن گردش کنید) سزاوار است»؛ (أَوْصِيَكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدَلِكِ أَهْلًا).

تعبیر به «ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ»؛ زیر بغل شتران را بزنید) کنایه از نهایت تلاش و کوشش در این راه است، زیرا هنگامی که می خواستند شتر را با سرعت به سوی مقصد حرکت دهند به یکی از نقاط حساس بدن او از جمله زیر بغل ضربه می زدند تا با سرعت حرکت کند.

آن گاه به بیان آنها یکی پس از دیگری پرداخته می فرماید: «هیچ یک از شما جز به پرور گارش امیدوار نباشد (و دل نبندد)»؛ (لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ).

زیرا اولاً: مسبب الاسباب خداست و بر اساس توحید افعالی معتقدیم: لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ همه چیز به فرمان او و رشته تمام امور در قبضه قدرت اوست، بنابراین چه بهتر که انسان آب را از سرچشمه بگیرد و هر چه می خواهد از او بخواهد و سرنوشت خود را در تفکری شرک آلود در دست دیگری نیند.

ثانیاً به فرض که دیگران هم سرنوشت ساز باشند، خضوع و تواضع در برابر غیر خدا ذلت است و در برابر پروردگار عزت.

در روایتی آمده است هنگامی که برادران یوسف می خواستند او را به چاه بیفکنند و بر اثر حسادت او را می زدند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد.

برادران سخت در تعجب فرو رفتند که اینجا جای خنده نیست گویی برادر ما مسئله به چاه افکندن را شوخی می انگارد؛ ولی یوسف پرده از این راز برداشت و درس بزرگی به آنها و به همه ما آموخت. گفت: به خاطر دارم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده نظر انداختم و با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی دارد. آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان نیرومندان دل بستم ولی امروز خود را در چنگال شما گرفتار می بینم و از شما به شما پناه می برم ولی به من پناه نمی دهید. خدا از این طریق به من آموخت که من بر غیر او تکیه نکنم. (۱)

البته این مسئله منافاتی با استفاده از عالم اسباب و نیروهای دیگران برای رسیدن به اهداف مادی و معنوی ندارد؛ مهم آن است که انسان بداند هر سببی که تأثیری دارد آن هم از ناحیه خداست و اگر لحظه ای چشم الطاف الهی بر جهان اسباب بسته شود همه آنها از کار باز می مانند. آری باید در پشت پرده اسباب مسبب الاسباب را دید.

سپس امام علیه السلام دومین توصیه را بیان می دارد و می فرماید: «هیچ کس جز از گناه خود نترسد»؛ (وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ).

دلیل آن روشن است چیزی که دشمن واقعی انسان است گناه اوست که او را در دنیا و آخرت به درد و رنج گرفتار می کند. در حالی که اسباب هولناک این جهان حتی بمب اتم آخرین کاری که با انسان می کند این است که حیات او را

ص: ۴۹۲

می گیرد. اگر این مسئله در راه رضای خدا باشد به افتخار شهادت می رسد که بزرگترین افتخار است.

آن گاه به سومین دستور پرداخته می افزاید: «هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی داند حیا نکند و (صریحاً) بگوید: نمی دانم!»؛ (وَ لَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ) .

گفتن نمی دانم عیب نیست. عیب آن است که انسان جواب خطایی بدهد و دیگران را به گمراهی بیفکند و عقلاً و شرعاً در برابر آنها مسئول باشد.

مخصوصاً هر گاه قول بدون علم در مقام قضاوت یا فتوا بوده باشد که مسئولیت بسیار عظیمی دارد.

در کتاب شریف کافی حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَمَّا هُدِيَ لَعْنَتُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لِحَقِّهِ وَزُرُّ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ؛ کسی که بدون علم و هدایت فتوا بدهد فرشتگان رحمت و عذاب، او را لعنت می کنند و گناه کسانی که به فتوای او عمل کرده اند بر دوش او خواهد بود»<sup>(۱)</sup>.

شمول لعن فرشتگان عذاب نسبت به چنین کسی روشن است؛ اما چرا ملائکه رحمت او را لعن می کنند؟ ظاهراً به این دلیل است که از گفتن نمی دانم در جواب، که مایه رحمت الهی است خودداری کرده است.

افراد مغرور به علم، خود باید بدانند که به قول معروف «همه چیز را همگان می دانند و همگان از مادر نزاده اند» بلکه می توان گفت: همگان نیز همه چیز را نمی دانند. پس چه عیبی دارد که انسان جمله نمی دانم را در این گونه موارد به فراموشی نسپارد.

آن گاه در چهارمین دستور می افزاید: «اگر کسی از شما چیزی را نمی دانست از فرا گرفتن آن خجالت نکشد»؛ (وَ لَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ) .

ص: ۴۹۳

هنگامی که انسان از مادر متولد می شود چیزی نمی داند و با گذشت زمان با سؤالات پی در پی از این و آن حقایق بسیاری را فرا می گیرد. بزرگترین دانشمندان جهان یکی از دلایل پیشرفتشان در علم و دانش، سؤال بوده است.

آری سؤال، کلید علم و دانش است.

همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است:

«الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَالْمَفَاتِيحُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤَجِّرُ فِي الْعِلْمِ أَرْبَعَةَ السَّائِلُ وَالْمُتَكَلِّمُ وَالْمُسْتَتِمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ؛ علم و دانش به منزله خزائنی است و کلید آن سؤال و پرسش است، بنابراین (هرچه را نمی دانید) سؤال کنید، زیرا در آموزش علم چهار کس پاداش می گیرند: سؤال کننده، گوینده، شنونده (زیرا ممکن است در مجلس شنوندگانی غیر از سؤال کننده وجود داشته باشند) و آن کس که آنها را دوست دارد».<sup>(۱)</sup>

در پایان به پنجمین و مهم ترین دستور پرداخته می فرماید: «بر شما باد که صبر و استقامت را پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن. تن بی سر فایده ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت»؛ (وَ عَلَيكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ).

می دانیم مهم ترین حواس انسان در سر اوست: بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و مهم ترین ابزار ارتباط انسان با دیگران که زبان است در سر قرار دارد.

دروازه ورود غذا به بدن؛ یعنی دهان نیز جزء این پیکر است. از همه مهم تر، فرمانده تمام اعضا که مغز است در وسط جمجمه قرار دارد که اگر کمترین آسیبی به آن برسد بخشی از فعالیت های بدن تعطیل می شود. در سگته مغزی که گاه نیمی از بدن انسان فلج می گردد عامل اصلی خونریزی بعضی از رگ های مغز

ص: ۴۹۴

است که آن بخش را از کار انداخته است.

امروز در بسیاری از شهرهای صنعتی اتاق کنترلی وجود دارد که از آنجا به تمام بخش ها فرمان لازم داده می شود و یا دستور توقف می دهند. مغز انسان در واقع اتاق کنترل تمام بدن است.

همه اینها در سر قرار دارد؛ اگر سر از بدن جدا شود، انسان دست و پای مذبحخانه ای می زند و پس از چند دقیقه تمام دستگاه ها تعطیل می شود. صبر و استقامت نسبت به ایمان نیز چنین است. اگر از ایمان جدا شود دوام و بقایی برای ایمان نخواهد بود، زیرا نه در برابر گناه تاب تحمل ترک دارد، نه در برابر مشکلات اطاعت، توانی در خود می بیند و نه در مصائب صبر می کند.

به همین دلیل هنگامی که فرشتگان رحمت به استقبال بهشتیان می آیند به آنها می گویند: «این همه نعمت در برابر صبر و استقامتی است که به خرج دادید»:

«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ \* سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ مؤمنان وارد باغ های جاویدان بهشتی می شوند و همچنین پدران، همسران و فرزندان صالح آنها و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می شوند و به آنها می گویند سلام بر شما (اینها همه) به دلیل صبر و استقامت تان است چه نیکو است سرانجام آن سرای جاویدان». (۱)

این سخن را با حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم. فرمود:

«الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرْكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند هیچ بنده ای را چیزی بهتر و گسترده تر از صبر (و استقامت) نداده است. (۲)

\*\*\*

ص: ۴۹۵

---

۱- ۱). رعد، آیه ۲۳ و ۲۴.

۲- ۲). میزان الحکمه، ج ۵، ح ۱۰۰۲۵.



و قال علیه السلام

لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مُتَّهِمًا:

أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ .

امام علیه السلام به کسی که زیاد مدح او کرد ولی در دل وی را متهم می ساخت،

فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می گویی (و بر زبانت

جاری می سازی) و بالاتر از آنم که در دل داری!». (۱)

ص: ۴۹۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر تصریح می کند که قبل از سید رضی این سخن حکمت آمیز را جاحظ در دو موضع از کتاب البیان والتبیین آورده و همچنین ابن قتیبه در عیون الاخبار و بلاذری در انساب الاشراف و بعد از مرحوم رضی نیز جماعتی آن را در کتاب های خود آورده اند از جمله: راغب در محاضرات و میدانی در مجمع الامثال و سید مرتضی در کتاب امالی و رشید الدین وطواط در غرر و غرر ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۰).





دوگانگی و غلو

گرچه مدح و ثنای افراد به سبب کارهای خوبی که انجام داده اند باعث تشویق آنها می شود؛ ولی به یقین افراط در مدح و ثنا افزون بر اینکه دروغ و گناه کبیره ای محسوب می شود سبب اغفال طرف مقابل می گردد و او را از کوشش و تلاش برای رسیدن به مقامات بالاتر باز می دارد و آثار غرور و خودبرتربینی در او آشکار می گردد.

به همین دلیل، امام در برابر کسی که در ستایش او مبالغه می کرد ولی در دل او را متهم می دانست فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می گویی و بالاتر از آنم که در دل داری»؛ (قال علیه السلام: لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَ كَانَ لَهُ مَثَمًا: أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ).

ممکن است آن شخص در مورد امام غلو کرده باشد و امام با این سخن می خواهد جلوی غلو او را بگیرد؛ ولی این احتمال نیز داده شده است که چه بسا او تنها بخشی از صفات واقعی امام را برشمرده ولی امام متواضعانه چنین سخنی را می گوید. در هر حال جمله ذیل این سخن که می فرماید «برتر از آنم که در دل داری» در واقع کرامتی است از سوی امام علیه السلام که باطن و درون مخاطب خود را می خواند و می داند او منافقانه تعریف و تمجید می کند و در دلش حتی صفات واقعی امام علیه السلام را نیز قبول ندارد.

در روایات اسلامی نیز مذمت زیادی در مورد مداحان و مبالغه گران در مدح و ستایش آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«إِذَا لَقِيتُمُ الْمَدَّاحِينَ فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ؛ هنگامی که مداحان را ملاقات کردید خاک در صورتشان پاشید» کنایه از این که از کار آنها براءت و بیزاری جوید و اجازه ادامه سخن به آنها ندهید». (۱)

در حدیث دیگری می خوانیم که مردی ستایش مبالغه آمیزی درباره شخص دیگری در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا تُسْمِعُهُ فَتَهْلِكُهُ لَوْ سَمِعَكَ لَمْ يُفْلَحْ؛ آنچه را گفתי به گوش او نرسان که سبب هلاکت او می شود و اگر مدح مبالغه آمیز تو را بشنود هرگز رستگار نخواهد شد». (۲)

در فرمان مالک اشتر نیز همین مطلب به صورت جامع تری آمده است آنگاه که امام علیه السلام فرمود:»

«ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلَى أَلَّا يُطْرُوكَ وَ لَا يَبْجُحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَ تُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ سپس آنها را طوری تربیت کن که از تو ستایش بی جا نکنند (و از تملق و چاپلوسی بپرهیزند. نیز) تو را نسبت به اعمال نادرستی که انجام نداده ای تمجید نمایند، زیرا مدح و ستایش فراوان عجب و خودپسندی به بار می آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می سازد».

متأسفانه در هیچ یک از کتبی که ما دیده ایم سخنی در این باره که آن شخص در مقام افراط در ثنا چه گفت که امام برآشفته نیامده است و اگر عین آن کلام نقل می شد می توانستیم قضاوت کنیم که افراط در مدح بوده است یا تواضع امام.

\*\*\*

ص: ۵۰۰

---

۱- ۱). سنن ابن داود مطابق نقل میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۷۸۵. شبیه همین معنا در منابع معروف پیروان اهل بیت از جمله من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱ آمده است.

۲- ۲). کنز العمال، ج ۳، ص ۶۵۲، ح ۸۳۳۹.

و قال عليه السلام

بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا، وَ أَكْثَرُ وِلْدًا.

امام علیه السلام فرمود:

باز ماندگان شمشیر، دوام و بقایشان فزون تر و فرزندانشان بیشترند. (۱)

ص: ۵۰۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که پیش از سید رضی این کلام پر بار را نقل کرده اند ابن عبد ربه در عقد الفرید در باب توقعات الخلفاء است؛ ولی به جای اَبْقَا عَنْ مَاءٍ ذکر کرده است و جاحظ نیز آن را در کتاب البیان و التبیین آورده و نیز ابن قتیبه در عیون الاخبار و آنها غالباً تأیید کرده اند که تاریخ نشان داده طوائفی از مسلمین که دشمنان عده زیادی از آنها را کشته اند باقی ماندگان به سرعت فزونی یافتند و عدد کثیری را تشکیل دادند که نمونه اتم آن آل ابی طالب است که با شهادت عدد کثیری از فرزندان آنها چنان نمو و رشد کرده اند که جهان را گرفته اند. (با اقتباس از مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۱).



امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز خود به نکته پیچیده ای اشاره کرده که شارحان در تفسیر آن به زحمت افتاده اند می فرماید: «باز ماندگان شمشیر دوام و بقایشان زیادتر و فرزندانشان بیشتر است»؛ (بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا، وَ أَكْثَرُ وِلْدَانًا).

اشاره به طوایفی است که دشمنان بی رحمانه از آنها قربانی گرفتند؛ ولی باقی ماندگانشان بقای بیشتر دارند و فرزندانشان فزون تر خواهند بود.

همان گونه که در ذکر سند این کلام حکمت آمیز گفته شد تجربه های تاریخی این حقیقت را تأیید و مورخان به طوایفی اشاره کرده اند که عدد کثیری از آنها کشته شد ولی چندان نگذشت که فرزندانشان به طور چشمگیری فزونی یافتند.

نمونه بارز آن-چنان که گفتیم-فرزندان امیرمؤمنان علی علیه السلام بودند که بنی امیه آنها را هر جا یافتند از دم شمشیر گذراندند و بنی عباس نیز بی رحمانه از آنها قربانی گرفتند ولی نسل آنها به قدری فزونی یافته که بحمدالله در تمام بلاد عدد کثیری از آنها دیده می شود.

درباره اینکه چه رابطه ای میان آن کشتار بی رحمانه و فزونی باقی ماندگان است بعضی از شارحان مانند «ابن میثم» معتقدند که رابطه طبیعی در میان این دو نمی توان یافت تنها عنایات الهیه و الطاف خداوندی است که به چنین مظلومانی

چنان برکتی در نسل می دهد.

بعضی دیگر مانند مرحوم کمره ای در شرح این عبارت آن را اشاره به مسئله انتخاب اصلح که نتیجه تنازع بقاست می دانند و می گویند: به هنگام تنازع بقا (درگیری هایی که در میان افراد و قبائل برای ادامه حیات رخ می دهد) آنها که قوی ترند باقی می مانند و آنها که ضعیف ترند کشته می شوند و قوی ترها نسل پربارتر و زاد و ولد بیشتری دارند، از این رو جمله «أقوی عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وُلْدًا» در مورد آنها صادق است.

ولی تفسیر روشن تری برای کلام امام علیه السلام می توان گفت که رابطه طبیعی صدر و ذیل آن را روشن می سازد و آن این که اقوامی که شهید و قربانی می دهند بازماندگانشان در نظر توده های مردم عزیز و شریف می شوند و به همین دلیل مردم دوست دارند از آنها داماد بگیرند و به آنها عروس بدهند و همین سبب می شود که زاد و ولد آنها فزونی یابد. به تعبیر دیگر ارتباط سببی با آنها مایه افتخار و اعتبار است و همین امر موجب می شود که مردم برای برقرار ساختن چنین رابطه ای تلاش و کوشش کنند. ما در عصر و زمان خود نیز می بینیم که یکی از امتیازاتی که به هنگام خواستگاری برای عروس یا داماد ذکر می کنند این است که می گویند از خانواده شهداست تا طرف مقابل به ازدواج به این خانواده ترغیب شود.

البته جمع میان تفسیرهای بالا امکان پذیر است، هر چند تفسیر اخیر مناسب تر است.

\*\*\*

و قال علیه السلام

مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أَصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که جمله «نمی دانم» را ترک کند مواضع آسیب پذیر خود را در معرض ضربه های خطرناک (مخالفان) قرار داده است.

(۱)

ص: ۵۰۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت آمیز را آمدی در غررالحکم به عین این عبارت آورده است البته او از کسانی است که بعد از مرحوم سید رضی می زیسته ولی جاحظ که قبل از وی می زیسته آن را در کتاب البیان و التبيين از ابن عباس با کمی تفاوت نقل کرده است و از آنجا که ابن عباس از شاگردان خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام است به نظر می رسد آن را از آن اقیانوس علم گرفته است به خصوص این که در روایتی از ابن عباس می خوانیم: «دانش رسول خدا از خدا و دانش علی از دانش پیامبر است و دانش من از دانش علی است و علم من و علم اصحاب پیامبر در مقابل علم علی علیه السلام نیست جز مانند قطره در هفت دریا». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۲).





خطرات ترک «نمی دانم»

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه سخنی را که در حکمت ۸۲ آمده بود به صورت جالب دیگری بیان می کند و می فرماید: «کسی که جمله «نمی دانم» را ترک کند مواضع آسیب پذیر خود را در معرض ضربه های خطرناک (مخالفان) قرار داده است؛ (مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ) .

اشاره به این که با این کار خود را به هلاکت می افکند و این هلاکت ممکن است جنبه دنیوی داشته باشد در آنجا که سخنان نسنجیده و خطرآفرین است و یا جنبه اخروی، در آنجا که سخنانش لطمه به حیثیت و آبروی اشخاص وارد می کند یا مردم را به گمراهی می کشاند.

«مقاتل» جمع «مقتل» است. ارباب لغت آن را به مواضعی از بدن که اگر ضربه بر آن وارد شود حیات انسان به مخاطره می افتد تفسیر کرده اند؛ مانند سر و سینه و امثال آن.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن حکیمانه داستان جالبی از بوذرجمهر نقل می کند که زنی نزد او آمد و از مسئله ای سؤال کرد. بوذرجمهر گفت: نمی دانم. زن عصبانی شد. گفت: پادشاه هر سال آلاف و الوفی به تو می دهد که بگویی نمی دانم؟ بوذرجمهر گفت: آنچه را به من می دهد در برابر چیزهایی است که می دانم و اگر می خواست در برابر آنچه نمی دانم چیزی به من بدهد تمام

بیت المال او نیز کفایت نمی کرد (اشاره به این که مسائلی را که ما نمی دانیم بسیار بیشتر از آن است که می دانیم).

نیز از بعضی فضلا نقل می کند که اگر کسی در برابر چیزهایی که نمی داند بگوید: نمی دانم، او را تعلیم می دهیم تا بداند و اگر بگوید: می دانم، امتحانش می کنیم تا بگوید نمی دانم (و رسوا شود). (۱)

شبهه این سخن را مرحوم مغنیه در فی ظلال نهج البلاغه از کتاب «الحکمه الخالده» نقل می کند که دانشمندی می گفت: گفتن «لا ادری» (نمی دانم) را یاد بگیرید، چرا که اگر بگویید نمی دانم به شما تعلیم می دهند تا بدانید و اگر بگویید می دانم از شما سؤال می کنند و نمی دانید و رسوا می شوید. سپس می افزاید:

احدی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله ادعا نکرد که همه چیز را می داند و به طور مطلق نگفت: «سلونی» (از من بپرسید) به جز علی بن ابی طالب علیه السلام. (۲)

در همین رابطه ضرب المثلی نقل شده است که آن نیز محتوای کلام امام را دارد: «مَقْتَلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فَكَّيْهِ» موضع آسیب پذیر انسان در میان دو فک او قرار دارد (یعنی زبان او مایه هلاکت او می شود). (۳)

مرحوم شوشتری از قتاده (فقیه معروف اهل سنت) نقل می کند که روزی ادعا کرد که من هر چه را تا به حال شنیده ام یا به حافظه سپرده ام هرگز فراموش نکرده ام.

بعد از این سخن به خدمتکارش گفت: کفش مرا بیاور بپوشم. خدمتکار گفت:

کفش شما در پای شماست (وی از آن ادعا و این عمل سخت شرمنده شد). (۴)

\*\*\*

ص: ۵۰۸

---

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

۲-۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳-۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۹۰.

۴-۴. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۶، ص ۳۵۹.

و قال علیه السلام

رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ. وَ رُوِيَ «مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ».

امام علیه السلام فرمود:

رأى و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان است. در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است. (۱)

ص: ۵۰۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه، این سخن حکیمانه را از کسانی که پیش از سید رضی می زیسته اند از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید و جاحظ در کتاب الیابان و التبین و از ابوهلال عسکری در کتاب جمهره الامثال نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).



امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیزش، مقایسه ای میان رأی و تدبیر پیران و چالاکی و دلاوری جوانان می کند و می فرماید: «رأی و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان (در میدان نبرد) است. در روایت دیگری آمده است: از جنگجویی جوان بهتر است؛ (رَأَى الشَّيْخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغُلَامِ وَ رُؤْيَ «مَنْ مَشَّهَدِ الْغُلَامِ»).

«جَلْد» به معنای چابکی و نیرومندی و «غلام» در اینجا به معنای جوان و «مشهد» در این گونه موارد به معنای میدان جنگ است.

بدیهی است برای پیروزی در نبرد با دشمن در درجه نخست نقشه های صحیح لازم است و در درجه بعد دلاوری و چالاکی جنگجویان و به یقین تا نقشه صحیحی نباشد دلاوری ها به نتیجه ای نمی رسد، از این رو امام علیه السلام می فرماید: تدبیر پیران نزد من از شجاعت و چالاکی جوانان بهتر است، زیرا مردان بزرگسالی که سال ها میدان های نبرد را دیده اند و تجربه ها آموخته اند بر اساس آن تجربه ها قادر به تنظیم برنامه صحیح هستند در حالی که جوانان، چنین توانی را ندارند؛ ولی به عکس پیران، دارای قدرت و توانایی جسمی کافی و دلاوری و چالاکی هستند، گرچه هر یک امتیازی دارند؛ ولی پایه اصلی را رأی و تدبیر پیران تشکیل می دهد.

تاریخ نیز این کلام حکیمانه را کاملاً تأیید می کند مثلاً در جنگ خندق تدبیری که سلمان فارسی در پیشنهاد حفر خندق اندیشید توانست مدینه را از سقوط در چنگال دشمن حفظ کند.

این گفتار حکیمانه در ضمن به جوانانی که نسبت به پیران بی اعتنا هستند و خود را کانون همه چیز و پیران را خارج از گردونه اجتماع می پندارند هشدار می دهد که به بزرگسالان احترام بگذارید و خود را از تجارب آنها بی نیاز ندانید.

به گفته ابو الطیب:

الرَّأْيُ قَبْلَ شُجَاعِهِ الشُّجَاعَانِ هُوَ أَوَّلٌ وَ هِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي

فَإِذَا هُمَا اجْتَمَعَا لِنَفْسٍ مَرَّةً بَلَغَتْ مِنَ الْعُلْيَاءِ كُلَّ مَكَانٍ

علم و تجربه پیش از شجاعت شجاعان است آن اول است و این در محل دوم قرار دارد.

ولی هنگامی که هر دو با هم برای شخص نیرومندی جمع شوند به بالاترین محل صعود می کنند. (۱)

ابن ابی الحدید بعد از ذکر شعر بالا نصیحتی از یکی از سلاطین به فرزندش نقل می کند که می گفت: فرمانده لشکر خود را جوان مغرور و کم تجربه ای انتخاب نکن و نه پیر از کار افتاده ای را که گذشت روزگار از عقلش کاسته، چنان که گذشت عمر جسمش را ضعیف کرده. بر تو باد که بزرگسالان پرتجربه را برگزینی. (۲)

\*\*\*

ص: ۵۱۲

---

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷.

۲- ۲. همان.

و قال علیه السلام

عَجِبْتُ لِمَنْ يَفْنُطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ .

امام علیه السلام فرمود:

در شگفتم از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست. (۱)

ص: ۵۱۳

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: این سخن حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی، مبرد در کتاب کامل و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ابن قتیبه در عیون الاخبار و بعد از سید رضی، شیخ طوسی آن را با تفاوتی در امالی آورده است که نشان می دهد از مصدر دیگری گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).





امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود راه امیدواری را به روی همه گنهکاران گشوده است می فرماید: «در شگفتم از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست»؛ (عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنُطُ وَ مَعَهُ الْاِسْتِغْفَارُ) .

اشاره به این که خداوند درهای توبه و استغفار را به روی بندگانش گشوده و آنها را به رحمت خود امیدوار ساخته است و فرمود: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ اَسْرَفُوا عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ»؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته اید و مرتکب گناهان شده اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است». (۱)

«يَقْنُطُ» از ماده «قنوط» به معنای ناامیدی است و می دانیم یأس از رحمت خدا بالاترین گناهان است، زیرا کسی که از رحمت حق مأیوس شود از هیچ گناهی ابایی ندارد، چون می گوید: آب از سر من گذشته و من غرق شده ام چه یک قامت چه صد قامت. نومیدی خطرناک ترین راه نفوذ شیطان در دل آدمی است که او را آلوده هر گونه گناه می کند، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که لقمان به فرزندش چنین می گفت:

«خَفِ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ خَيْفَةً لَوْ جِئْتُهُ بِيْرِ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْجُ

اللَّهُ رَحِيماً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبٍ ثَقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ؛ از خداوند آن گونه بترس که اگر تمام عبادات و اعمال نیک جن و انس را انجام داده باشی امکان دارد به سبب لغزشی تو را مجازات کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باشد که اگر تمام گناه جن و انس را کرده باشی امکان دارد تو را (به موجب توبه و استغفار و امر خیری) رحمت کند». (۱)

قرآن مجید نیز با صراحت می گوید: «إِنَّهُ لَا يَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ از رحمت خدا تنها کافران مأیوس می شوند». (۲)

شایان توجه است که ابن ابی الحدید در شرح این کلام سخنی با نظر موافق از ربیع بن خثعم نقل می کند که بسیار نادرست به نظر می رسد و آن اینکه او می گفت: هیچ کس نگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» چرا که ممکن است دروغ و گناه باشد اگر به آن عمل نکند، و به جای آن بگوید:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ تُبَّ عَلَيَّ» (خدایا مرا ببخش و به سوی من باز گرد (و رحمت خود را فرو فرست).

این سخن با تعبیرات زیادی که به عنوان استغفار در دعاها وارد شده سازگار نیست. اضافه بر این در قرآن امر به استغفار شده از جمله در داستان نوح می خوانیم:

«اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً» ۳ و در آیات متعدد دیگری نیز همین تعبیر دیده می شود. گویی ربیع بن خثعم آشنایی چندانی با این آیات قرآنی نداشته است.

افزون بر این، اگر انسان واقعاً به سوی خدا باز نگردد و از او طلب غفران نکند چگونه ممکن است خداوند به سوی او برگردد و او را مشمول رحمت کند؟ آیا می توان گفت: خدایا! ما گناه را ادامه می دهیم اما تو ما را ببخش! ما از تو دور می شویم ولی تو به ما نزدیک شو؟! چه گفتار بی اساسی!

کوتاه سخن اینکه هیچ گونه تفاوتی میان

«أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» نیست.

ص: ۵۱۶

۱-۱. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲-۲. یوسف، آیه ۸۷.

و قال علیه السلام

وَ حَكَی عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ بَيْنَ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِمَّنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ .

ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام از آن حضرت نقل کرده است که فرمود:

«در زمین دو امان (دو وسیله نجات) از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته شد دومی را دریابید و به آن چنگ زنید؛ اما امانی که برداشته شد وجود رسول الله صلی الله علیه و آله بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد، ولی او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده «استغفار» است، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنان را عذاب نمی کند و تا آنان نیز از گناهان خود استغفار می کنند، خداوند عذابشان نخواهد کرد». (۱)

ص: ۵۱۷

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که مرحوم طبرسی این حدیث را با تفاوت آشکاری از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است و این نشان می دهد که از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته و همچنین فتال نیشابوری در کتاب روضه الواعظین با مقداری اضافه و کم نسبت به نهج البلاغه آورده است. همین گونه سبط بن جوزی در تذکره الخواص سپس می افزاید: فخر رازی در تفسیرش آن را از «ابن عباس» نقل کرده در حالی که معلوم است «ابن عباس» علم خود را- به تصریح خودش- از علوم امیر مؤمنان اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵).

به گفته مرحوم سید رضی: «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده ها و لطیف ترین استنباطها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ هَذَا مِنْ مَحَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَ لَطَائِفِ الْإِسْتِنْبَاطِ).

ص: ۵۱۸

مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه امیر مؤمنان علی علیه السلام را به توسط فرزندزاده گرامی اش امام باقر علیه السلام نقل کرده می گوید: ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام از آن حضرت چنین نقل کرده است که فرمود: «در زمین دو امان و وسیله نجات از عذاب الهی بود که یکی از آنها برداشته شد دومی را دریابید و به آن چنگ زنید»؛ (وَ حَاكِي عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ) .

آنگاه امام علیه السلام به شرح این دو بر اساس استنباطی که از یکی از آیات قرآن مجید کرده می پردازد و می فرماید: «اما امانی که برداشته شد وجود رسول الله صلی الله علیه و آله بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد؛ ولی او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده استغفار است، همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «تا تو در میان آنها هستی خداوند آنها را عذاب نمی کند و تا آنان نیز از گناهان خود استغفار می کنند خداوند عذابشان نخواهد کرد»؛ (أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، وَ أَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) .

به گفته مرحوم سید رضی «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده ها و لطیف ترین استنباطها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ هَذَا مِنْ

هنگامی که به عقل و خرد خویش رجوع کنیم نیز آنچه را که در این آیه مبارکه آمده و استنباطی را که امام علیه السلام از آن کرده درمی یابیم. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مطابق آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» ۱ رحمتی برای تمام جهانیان بود چگونه ممکن است این کانون رحمت الهی در میان امت باشد و خدا آنها را عذاب کند.

از سویی دیگر، استغفار یکی از وسایل جلب رحمت خداست، زیرا خودش بندگان را دعوت به استغفار کرده و وعده غفران و آمرزش داده و فرمود: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ ای بندگان که راه اسراف به خود را درپیش گرفته اید و مرتکب گناهان شده اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است. (۱)

بنابراین بعد از رحلت پیغمبر خدا و رفتن آن حضرت به دیار باقی مسلمانان می توانند خود را به وسیله توبه و انابه و استغفار از عذاب الهی مصون دارند و امام علیه السلام با استنباطی که در بالا آمد راه را به آنها نشان داده و بر آن تأکید ورزیده است.

ایشان نه تنها می توانند از عذاب الهی در امام بمانند بلکه با استغفار درهای رحمت و نعمت و سعادت را می توانند به روی خود بکشایند. همان گونه که در سوره «نوح» آمده است: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا \* وَ يُمِدِّدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا؛ من به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید او بسیار آمرزنده است تا باران های پربرکت آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان

ص: ۵۲۰

کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارشان قرار دهد». (۱)

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: ضمیر در «لِيُعَذِّبَهُمْ» به اهل مکه بر می‌گردد و منظور از «استغفار» در این آیه ترک شرک و روی آوردن به اسلام است، بنابراین معنای آیه این است که «خداوند اهل مکه را مادامی که پیغمبر در میان آنهاست عذاب نمی‌کند و بعد از او نیز اگر ایمان به رسالت آن حضرت بیاورند مجازات نخواهد کرد». (۲)

به نظر می‌رسد که مرحوم مغنیه مفهوم آیه را محدود کرده است، زیرا ظاهر آیه با توجه به این که -در سوره «انفال» که از سوره‌هایی است که در مدینه نازل گردیده وجود دارد- همه مسلمانان را شامل می‌شود نه فقط اهل مکه را همچنین استغفار نیز معنای وسیعی دارد که هم گناه شرک و هم گناهان دیگر را در بر می‌گیرد و می‌دانیم بسیاری از عذاب‌های اقوام پیشین به سبب گناهانی بود که غیر از شرک انجام می‌دادند؛ مانند عذاب قوم لوط.

بنابراین، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه مسلمانان در هر زمان را شامل می‌شود و استغفار نیز هرگونه توبه از گناه است.

قابل توجه این که در آیه بعد از این آیه در سوره «انفال» می‌خوانیم: «وَمَا لَهُمْ آلًا- يَعْذِبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصِيدُونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا- الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا- يَعْلَمُونَ»؛ چرا خدا آنها را مجازات نکند با این که آنها (مؤمنان را از عبادت کردن در کنار) مسجد الحرام جلوگیری می‌کنند در حالی که آنها سرپرست آن نیستند؛ سرپرست آن فقط پرهیزگارانند؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند». (۳)

ص: ۵۲۱

۱-۱. نوح، آیه ۱۰-۱۲.

۲-۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷.

۳-۳. انفال، آیه ۳۴.

بعضی-مانند ابن ابی الحدید-چنین پنداشته اند که این آیه در سال حدیبیه (سال ششم) که کفار مکه پیغمبر را از زیارت خانه خدا باز داشتند نازل شده و بعداً به هنگام جمع آوری قرآن و ترتیب آن به وسیله اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در اینجا جای داده شده است.

در حالی که این سخن از دو جهت اشتباه است: اولاً جلوگیری مشرکان از زیارت مسلمانان نسبت به خانه خدا تنها در سال حدیبیه نبود پیش از این نیز چنین بود و ثانیاً قرآن در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت کنونی جمع آوری شد و اصحاب بر رسول الله صلی الله علیه و آله خواندند. (۱)

\*\*\*

ص: ۵۲۲

---

۱- ۱). شرح بیشتر در این باره را در تفسیر نمونه ذیل آیات سوره حمد در جلد اول مطالعه فرمایید.



و قال عليه السلام

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ  
وَاعْظُ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ .

امام علیه السلام فرمود:

کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد، و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیایش را اصلاح می کند و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد. (۱)

ص: ۵۲۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این کلام حکمت آمیز را از امام نقل کرده اند، شیخ صدوق است که هم در کتاب خصال و هم در کتاب امالی با ذکر سند آورده است. مرحوم شیخ کلینی نیز در روضه کافی با همان عبارت شیخ صدوق آورده، هرچند روایت آن متفاوت و متن آن با آنچه در نهج البلاغه آمده کمی متفاوت است. مرحوم برقی نویسنده کتاب المحاسن نیز صدر روایت را آورده. از علمای اهل سنت نیز ابن جوزی در کتاب تذکره آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵ و ۸۶). در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز با مقداری تفاوت از کتاب جعفریات که پیش از مرحوم سید رضی تدوین شده نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۰۰).



راه اصلاح و به سامان رسیدن امور

امام علیه السلام در این کلام نورانی که در واقع مرکب از سه جمله است به سه امر مهم اشاره می کند و می فرماید: «کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح می کند و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیایش را اصلاح خواهد کرد و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد؛ (مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ، وَ مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَ مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ).

از بعضی از روایات استفاده می شود که بزرگان علما در گذشته هنگامی که نامه ای به یکدیگر می نوشتند غالباً از این سه جمله حکیمانه، در نامه خود بهره می گرفتند و به راستی سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و همه روز انسان بر آن نظر بيفکند.

در اینکه رابطه میان نتیجه های سه گانه ای که در این کلمات حکمت آمیز آمده و مقدمات آن، رابطه ای طبیعی و منطقی است یا روحانی و معنوی شارحان نهج البلاغه راه های مختلفی را پیموده اند؛ ولی می توان گفت: هم رابطه الهی و معنوی است و هم رابطه منطقی.

زیرا کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند؛ یعنی در برابر هر امری قرار

می گیرد نخست نگاه کند که رضای خدا در چیست و آن را برگزیند، چنین کسی به یقین مشمول عنایات الهی قرار می گیرد و خداوند رابطه او را با مردم سامان می بخشد. اضافه بر این اصلاح رابطه با خدا مستلزم صدق و امانت و راستی است. کسی که صدق و امانت و راستی پیشه کند به یقین مردم به او علاقه مند می شوند و امین مردم خواهد بود و به او اعتماد می کنند و مشکلی با او نخواهند داشت.

همچنین کسی که امر آخرت خویش را اصلاح کند؛ یعنی او امر الهی را اطاعت و نواهی او را ترک گوید مشمول لطف خداوند خواهد شد؛ خداوند کار دنیای او را نیز سامان می دهد. افزون بر این، اصلاح امر آخرت به تقوا و پرهیزگاری است و به یقین انسان های با تقوا در زندگی مادی خود نیز موفق خواهند بود، زیرا راه خلاف در پیش نمی گیرند؛ به کسی ظلم و ستم نمی کنند، همه با او مهربان هستند و او نیز با همه مهربان.

نیز کسی که واعظ نفسانی؛ یعنی وجدان بیدار و تقوای درونی داشته باشد که در برابر گناهان به او هشدار دهد، لطف پروردگار بر او سایه خواهد افکند و او را از گزند حوادث محفوظ می دارد. اضافه بر این شخصی که چنین واعظی درونی دارد از امور خطرناک می پرهیزد و چنین کسی از گزند حوادث محفوظ خواهد بود.

بنابراین رابطه این سه امر با آن سه نتیجه هم رابطه معنوی است و هم رابطه منطقی و طبیعی.

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام که مرحوم کلینی در اصول کافی آورده پایان می دهیم. مطابق این حدیث امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل چنین فرموده است:

«وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظْمَتِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَمَا يُؤَثِّرُ عَيْدُ هَيَوَايَ عَلَى هَيَوَى نَفْسِيهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضَعْفَتَهُ وَضَعْفَتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رِزْقَهُ»

وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تَحِيَّارِهِ كُلِّ تَاجِرٍ؛ به عزت و جلال و عظمت و نورانیت و علو مقامت سوگند یاد می کنم که هیچ بنده مؤمنی خواسته مرا بر خواسته خود در چیزی از امور دنیا مقدم نمی شمرد مگر این که من بی نیازی او را در دل او و همت او را در آخرتش و آسمان ها و زمین را ضامن روزی او قرار می دهم و برای او از تجارت هر تاجری بهتر خواهم بود». (۱)

\*\*\*

ص: ۵۲۷

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۱.



و قال علیه السلام

الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ .

امام علیه السلام فرمود:

فقیه و بصیر در دین در حدّ کمال کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نسازد و از لطف او مأیوس نکند و از مجازات های او ایمن ننماید. (۱)

ص: ۵۲۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار و ابن شعبه در تحف العقول و مرحوم کلینی در کافی آورده اند و از کتب اهل سنت در حلیه الاولیاء نوشته ابونعیم اصفهانی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷). در کتاب تمام نهج البلاغه، بخش اول این کلام را از کنز العمال و تاریخ مدینه دمشق نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۱۱).





امام علیه السلام در حقیقت در این کلام پربار خود مسئله تعادل خوف و رجا را به صورت جدیدی مطرح می کند و می فرماید: «فقیه و بصیر در دین در حدّ کمال کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف او مأیوس نسازد و از مجازات های او ایمن ننماید»؛ (الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤَيِّسِيهِمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ) .

منظور از «فقیه» در این کلام حکمت آمیز فقیه اصطلاحی یعنی عالم به احکام فرعیه دین نیست، بلکه فقیه به معنای لغوی و به معنای وسیع کلمه است یعنی عالم دینی و «كُلُّ الْفَقِيهِ» به معنای عالم کامل از هر جهت است.

تعبیرات سه گانه ای که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به کار برده در واقع از آیات قرآن گرفته شده است: جمله «مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ کسی که مردم را از رحمت الهی مأیوس نکند» برگرفته از این آیه است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ ای بندگانی که راه اسراف به خود را درپیش گرفته اید و مرتکب گناهان شده اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را به یقین او آمرزنده مهربان است». (۱)

ص: ۵۳۱

و جمله «وَلَمْ يُؤْيِسِيهِمْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» بر گرفته از کلام یعقوب است که به فرزندان خود می گوید: «أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ بروید و در جستجوی یوسف و برادرش باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید چون از رحمت الهی جز قوم کافر مأیوس نمی شوند». (۱)

جمله سوم بر گرفته از این آیه شریفه است که می فرماید: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ آیا آنها از مجازات الهی خود را در امان دیدند (مکر در این گونه موارد به معنای عذاب غافلگیرانه است) و تنها جمعیت زیانکاران خود را از عذاب الهی در امان می دانند». (۲)

در این که چه تفاوتی میان جمله اول و دوم است که هر دو سخن از امیدواری به رحمت خدا می گوید بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: جمله نخست اشاره به رحمت خدا در قیامت و جمله دوم اشاره به رحمت الهی در دنیا است.

(همان گونه که در داستان یعقوب و یوسف آمده است). (۳)

## نکته: دو بال خوف و رجا

دو بال خوف و رجا

همیشه برای رسیدن به مقصد باید از دو نیرو استفاده کرد: نیروی محرک و نیروی باز دارنده؛ به کمک نیروی محرک، حرکت آغاز می شود و هرچه قوی تر باشد سرعت بیشتری به خود می گیرد؛ اما نیروی باز دارنده برای حفظ تعادل و پیشگیری از خطرات مخصوصاً در مسیرهای پرخطر ضرورت دارد. آنچه به

ص: ۵۳۲

۱-۱. یوسف، آیه ۸۷.

۲-۲. اعراف، آیه ۹۹.

۳-۳. توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰.

طور ساده در اتومبیل ها می بینیم در وجود پیچیده انسان نیز حاکم است.

انسان برای کمال و قرب الی الله آفریده شده و انگیزه های لازم در درون و بیرون وجودش به وسیله انبیا و اولیا و تعلیمان آسمانی آماده شده است. از سوی دیگر هوای نفس و وسوسه های شیطانی او را پیوسته به خود مشغول می دارد تا از مسیر منحرف گردد یا در پرتگاه سقوط کند. نیروی بازدارنده برای پیشگیری از این خطرات است. همه پیامبران بشیر و نذیر بودند و همه کسانی که خط آنها را ادامه می دهند نیز از این دو امر برخوردارند.

این همان مسئله خوف و رجاست که به عنوان دو بال برای پرواز در آسمان سعادت و قرب الی الله معرفی شده و حتی در روایات تصریح شده است که هیچ یک از این دو نباید بر دیگری فزونی یابد، زیرا اگر خوف، فزونی یابد انسان به سوی یأس کشیده می شود و آدم مأیوس گرفتار انواع گناهان خواهد شد، زیرا فکر می کند کار از کار گذشته و پرهیز از گناه و انجام طاعات نتیجه ای ندارد. به عکس، اگر امید او فزونی یابد نسبت به ارتکاب گناهان بی تفاوت می گردد.

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«لَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَا تَكَلُّمَ عَلَيْهَا وَمَا عَمِلْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا وَلَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ غَضَبِ اللَّهِ لَظَنَنْتُمْ بِأَنْ لَا تَنْجُوا؛ اگر اندازه رحمت الهی را می دانستید چنان بر آن تکیه می کردید که هیچ عمل خوبی جز به مقدار کم انجام نمی دادید و اگر اندازه غضب الهی را می دانستید گمان می کردید که هرگز راه نجاتی برای شما نیست.» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که می فرمود: پدرم می گفت:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفَى قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خَيْفَهُ وَنُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که در قلب او دو نور است: نور خوف و نور رجاء؛ اگر این را وزن کنند چیزی فزون بر

ص: ۵۳۳

آن ندارد و اگر آن را وزن کنند چیزی فزون بر این ندارد». (۱)

در حدیث دیگری که در غررالحکم از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است می خوانیم:

«خَفَّ رَبُّكَ خَوْفًا يَشْغُلُكَ عَنْ رَجَائِهِ وَارْجُهُ رَجَاءَ مَنْ لَا يَأْمَنُ خَوْفَهُ؛ چنان از پروردگارت خائف باش که تو را از رجا باز دارد و چنان به او امیدوار باش که تو را از خوف باز ندارد». (۲)

به همین دلیل در تمام جوانب بشری در کنار تشویق تنبیه و در کنار تنبیه تشویق است.

بر همین اساس در کلام حکمت آمیز بالا فقیه واقعی و کامل کسی شمرده شده که نه مردم را از رحمت خدا مأیوس دارد و نه آنها را از مجازات الهی ایمن سازد.

\*\*\*

ص: ۵۳۴

---

۱- ۱). کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲- ۲). غررالحکم، ص ۱۹۱، ح ۳۷۱۳.

و قال علیه السلام

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ .

امام علیه السلام فرمود:

این قلب ها همچون بدن ها ملول و افسرده می شوند برای رفع ملالت آنها لطائف حکمت آمیز را انتخاب کنید. (۱)

ص: ۵۳۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را جاحظ در رساله نفی التشبیه و ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷) و هر دو نفر قبل از مرحوم سید رضی می زیستند. قابل توجه این که عین این کلام حکمت آمیز در شماره ۱۹۷ تکرار شده است و نشان می دهد که مرحوم سید رضی کلمات قصار را با فواصل زمانی جمع آوری کرده به گونه ای که به هنگام نوشتن حکمت ۱۹۷ فراموش کرده که در حکمت ۹۱ آن را بعینه آورده است.



## راه رفع خستگی روح

امام در این سخن حکمت آمیز خود به نکته مهم روانی که در زندگی انسان تأثیر شایان توجهی دارد اشاره کرده می فرماید: «این قلب ها همچون بدن ها ملول و افسرده می شوند، بنابراین برای رفع ملالت آنها لطائف حکمت آمیز را انتخاب کنید؛ (إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ).

بی شک، انسان بعد از انجام کاری سنگین، خسته می شود و نیاز به استراحت و تفریح برای رفع خستگی دارد که آن استراحت اهمیتش کمتر از آن کار نیست، زیرا بدن وی را آماده برای شروع به کار دیگر می کند. روح انسان نیز چنین است؛ مسائل پیچیده علمی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی او را خسته می سازد. باید به او آرامش داد؛ آرامش آن از طرق مختلفی تأمین می شود.

گاه رفتن به دامان طبیعت و دیدن مناظر زیبا، باغ ها و گلستان ها، آبشارها و سبزه ها و شنیدن صدای مرغان چمن و مشاهده پرندگان زیبا و گاه به وسیله شنیدن طنزهای پر معنا و گاه گفت و گوهای دوستانه با رفقای مورد علاقه و گاه مطالعه تاریخ پیشینیان. همه اینها می تواند به روح خسته انسان آرامش دهد؛ ولی از همه مهم تر همان سخنان زیبای حکمت آمیز است که گاه در قالب شعر و گاه در قالب نثر ادا می شود که هم چیزی بر دانش انسان می افزاید و هم برای انسان شادی می آفریند.

شاید به همین دلیل است که جمعی از بزرگان علمای دین کتاب‌های مشتمل بر قصه‌های زیبا، شعرهای جالب و لطیفه‌های خوب نوشته‌اند تا طالبان علم به هنگام خستگی آنها را بخوانند و رفع خستگی کنند.

به کار بستن این دستور مبارک امام علیه السلام می‌تواند به صورت شخصی باشد یا به صورت جمعی و عام به این معنا که هر انسانی لازم است برای خود جهت موارد خستگی از کارهای علمی یا اجتماعی برنامه‌ریزی داشته باشد تا بتواند با نشاط بیشتر به کارهای مثبت خود ادامه دهد و نیز برای مراکز علمی و جمعیت‌های مختلف باید برنامه‌ریزی‌هایی شود که آنها را به هنگام خستگی از کار و ملالت، نشاط و آرامش بخشد.

بی‌تردید ساعات یا دقایقی که انسان به طرائف الحکم می‌پردازد («طرائف» جمع «طریفه» به هر چیز تازه و جالب و شگفت‌انگیز گفته می‌شود) از ساعات مفید عمر اوست، زیرا هم آموزندگی دارد و هم نشاط و هم سبب می‌شود بازدهی کار او بیشتر گردد. همان‌گونه که در حکمت ۳۹۰ نیز آمده که امام علیه السلام می‌فرماید:

«لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مَرَمَهُ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطُوهُ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ انسان با ایمان ساعات زندگی خود را به سه بخش تقسیم می‌کند: بخشی را صرف عبادت و مناجات با پروردگارش می‌نماید بخش دیگری را در طریق اصلاح معاش و زندگی به کار می‌گیرد و بخش سوم را در راه بهره‌گیری از لذت‌های حلال و دلپسند صرف می‌کند».

شبهه این مضمون در بحار الانوار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یکی از مطالبی که در صحف ابراهیم از سوی خدا نازل شد، آمده است. (۱)

ص: ۵۳۸



و قال علیه السلام

أَوْضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ، وَأَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ .

امام علیه السلام فرمود:

بی ارزش ترین دانش ها آن است که تنها بر زبان متوقف شود (و در عمل ظاهر نگردد) و پرارزش ترین دانش ها آن است که در اعضا و ارکان بدن آشکار شود.

(و دارنده اش آن را در زندگی خود به کار بندد). (۱)

ص: ۵۳۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که (بعد از مرحوم سید رضی) این کلام حکمت آمیز را در کتاب خود نقل کرده اند، زمخشری در ربیع الابرار و ابن یعقوب در روض الاخبار است و آمدی آن را با تفاوتی در غررالحکم آورده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۸). در کتاب تمام نهج البلاغه، آن را ضمن وصیت نامه معروفی که امام برای فرزندش امام حسن علیه السلام بیان فرمود آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۶).



بهترین و بدترین نوع علم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به علوم بی ارزش و باارزش اشاره کرده نشانه های آن را بازگو می کند و می فرماید: «بی ارزش ترین دانش ها آن است که تنها بر زبان متوقف شود (و هرگز در عمل ظاهر نگردد) و پرارزش ترین دانش ها آن است که در اعضا و ارکان بدن آشکار گردد (و دارنده اش آن را در زندگی خود به کار بندد)»؛ (أَوْضَعَ الْعِلْمَ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ، وَ أَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَ الْأَرْكَانِ).

تعبیر به «ما وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ» اشاره به این که علمی خالی از هر گونه عمل و به تعبیر معروف تنها لقلقه زبان است و به یقین چنین علمی بی ارزش ترین علم و دانش است، زیرا از یک سو برای صاحبش مسئولیت آفرین است چون طبق روایات و حکم عقل، خداوند جاهل بی عمل را زودتر از عالم بی عمل می بخشد و از سوی دیگر چنین عالمی گرفتار خسارت فراوان شده چون اسباب نجات را در اختیار داشته و از آن استفاده نکرده و در واقع شکر این نعمت را بجا نیاورده بلکه کفران نموده است و از سوی سوم چنین عالمی منافق است، زیرا به زبان علوم بی ارزش را بازگو می کند که در عمل به آنها پشت کرده است و از سوی چهارم چنین کسی در میان مردم منفور است، زیرا همه می گویند: اگر این عالم راست می گوید چرا خودش عمل نمی کند و به همین سبب هیچ کس به او اعتماد نخواهد کرد.

به عکس، عالم با عمل که آثار علم در جوارح او (جوارح جمع جارحه به معنای اعضای بدن) و ارکان بدنش (اشاره به اعضای مهم و رئیسی مانند چشم و زبان و دست) ظاهر شده در نظر همه مردم محترم و مورد اعتماد و در پیشگاه خدا نیز رو سفید است. اضافه بر این علم آمیخته با عملش مردم را به سوی خدا و فضایل اخلاقی جذب می کند و پاداش ها و برکات هدایت ناس را برای خود فراهم می سازد.

قرآن مجید، عالم بی عمل را به چهارپایی که کتاب هایی بر او حمل کرده اند تشبیه نموده می فرماید: «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَشْفَارًا». ۱

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که پیوسته عرضه می داشت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا؛ خدایا به تو پناه می برم از علمی که سودی نمی بخشد و قلبی که خشوع در آن نیست و نفسی که هرگز سیر نمی شود و دعایی که هرگز مستجاب نمی گردد». (۱)

در خطبه ۱۱۰ از خطبه های نهج البلاغه خواندیم که امام علیه السلام می فرماید:

«وَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بغيرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَكْبَرُ، وَالْحَسِيرَةُ لَهُ الْأَزْمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَوْمُ؛ به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می کند همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش به خود نمی آید! بلکه حجت بر او عظیم تر و حسرتش پایدارتر و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!».

بلکه از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر انسان به علمش عمل نکند، علم از او گرفته می شود و در ظلمت جهل قرار می گیرد. امام صادق علیه السلام

ص: ۵۴۲

می فرماید:

«الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ؛ علم، عمل را فرا می خواند اگر اجابت کرد باقی می ماند و گرنه از آن کوچ می کند». (۱)

همان طور که در بالا اشاره شد، مهم ترین فایده وجود یک عالم در میان مردم آن است که مایه هدایت گردد و با سخنانش در دل ها اثر بگذارد. در حالی که عالم بی عمل هرگز چنین آثاری ندارد. همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصِّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند پند و اندرز او از دل ها فرو می ریزد همان گونه که باران از سنگ سخت فرو می ریزد». (۲)

\*\*\*

ص: ۵۴۳

---

۱- ۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۲.

۲- ۲. همان، ح ۳.



و قال علیه السلام

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَ لَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عِزُّهُ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»، وَ مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ لِتَبَيِّنِ السَّاخِطِ لِرِزْقِهِ، وَ الرَّاغِبِ بِقِسْمِهِ، وَ إِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ لَكِنْ لَتُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ؛ لِأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَ يَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَ بَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ، وَ يَكْرَهُ انْتِلَامَ الْحَالِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ کس از شما نگویید خداوند! به تو پناه می برم از این که مرا امتحان کنی، زیرا هیچ کس نیست مگر این که امتحانی دارد. ولی اگر کسی می خواهد به خدا پناه برد و دعا کند، از آزمون های گمراه کننده به خدا پناه برد، خداوند سبحان می فرماید: «بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش شماست».

معنای این سخن آن است که خداوند مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می کند تا آن کس که از روزی اش خشمگین است از آن که شاکر و راضی است

شناخته شود، هر چند خداوند سبحان به مردم از خودشان آگاه تر است، ولی این به دلیل آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می شود ظاهر گردد، زیرا بعضی از مردم (مثلاً) پسر را دوست دارند و از فرزندان دختر ناخشنودند و بعضی افزایش مال را می خواهند و از نقصان آن ناراحتند (هیچ یک از این نیات سبب پاداش و کیفر نمی شود مگر زمانی که در میدان عمل آشکار گردد). (۱)

مرحوم سید رضی می گوید: «آنچه امام علیه السلام در این بیان آورده است از تفسیرهای عمیق و پیچیده ای است که از آن حضرت شنیده شده است»؛

(قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ غَرِيبٍ مَا سَمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ).

ص: ۵۴۶

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه، حدیثی شبیه این حدیث (البته با تفاوت هایی) از امیرمؤمنان از کتاب تنبیه الخاطر مالکی و امالی شیخ طوسی نقل کرده که تفاوت هایش نشان می دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۹).



امام علیه السلام در این گفتار حکمت آمیز خود به نکته مهمی اشاره می کند و آن عمومیت امتحان برای همه انسان ها و حتمی بودن آن در هر شرایط است.

نخست می فرماید: «هیچ کس از شما نگوید خداوندا! به تو پناه می برم از این که امتحان شوم»؛ (لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ»).

سپس به ذکر علت آن پرداخته می فرماید: «به این دلیل که هیچ کس نیست مگر این که امتحانی دارد»؛ (لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ).

اصولا دنیا دار امتحان، تکالیف و مسئولیت هاست و بشر برای تکامل آفریده شده و تکامل ها از مسیر امتحانات می گذرد و بی امتحان راهی به سوی کمال نیست، بنابراین چنین دعایی مثل این است که انسان بگوید: خداوندا مرا به هیچ تکلیفی مکلف نکن. بدیهی است چنین دعایی دور از استجاب است.

آن گاه امام در ادامه این سخن راه صحیح دعا کردن و پناه بردن را درباره امتحانات به انسان ها می آموزد و می فرماید: «ولی اگر کسی می خواهد به خدا پناه ببرد و دعا کند، از امتحانات گمراه کننده به خدا پناه ببرد»؛ (وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَ تَعَاذُ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ).

به بیان دیگر از خدا توفیق پیروزی در امتحانات را بخواهد و از ذات پاکش در این راه یاری بطلبد تا توفیق الهی شامل حال او گردد و در آزمایش های الهی رو سفید شود.

آن گاه امام در ادامه این سخن به دو دلیل نقلی و عقلی تمسک می جوید:

نخست می فرماید: «زیرا خداوند سبحان می گوید: بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش شما هستند؛ (فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ أَمْوَالَكُمْ وَأَوْلَادَكُمْ فِتْنَةٌ»).

لازم به ذکر است که «فتنه» در اصل به معنای قرار دادن طلا در کوره است تا ناخالصی های آن گرفته شود و خالص از ناخالص شناخته گردد سپس به هرگونه آزمایش اطلاق شده البته این واژه گاه به معنای شکنجه، گمراه ساختن و ایجاد مشکلات اجتماعی و آشوبگری نیز استعمال شده است. (۱)

آیات زیادی درباره حتمی بودن امتحانات الهی در قرآن مجید وجود دارد.

امام انگشت روی دو مورد از موارد بسیار روشن امتحانی گذارده است.

سپس در تفسیر این آیه به بیان دلیلی عقلی می پردازد و می فرماید: «معنای این سخن آن است که خدا مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می کند تا آن کس که از روزی اش خشمگین است از آن کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هرچند خدای سبحان به مردم از خودشان آگاه تر است؛ ولی این برای آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می شود ظاهر گردد؛ (وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِأَمْوَالِهِمُ وَالْأَوْلَادِ لِيَتَبَيَّنَ السَّاحِطُ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِيُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ).

این سخن اشاره به نکته پرمعنایی است و آن اینکه صفات درونی و نیت اشخاص هرگز سبب پاداش و عقاب نمی شود جز آنکه این صفات و نیت در عمل آشکار گردد. به بیان دیگر معیار ثواب و عقاب، اعمال است نه نیت و صفات درونی، بنابراین خدا در عین اینکه نیت و صفات درونی انسان ها را

ص: ۵۴۸

---

۱- ۱). برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۲ (ذیل آیه ۱۹۱ سوره بقره) مراجعه شود.

کاملاً می‌داند، بلکه از خودشان به آن آگاه تر است، باز هم امتحان می‌کند تا در صحنه اعمال ظاهر شوند و معیار ثواب و عقاب تحقق یابد. به تعبیر دیگر مسیر تکامل از طریق افعال می‌گذرد و آزمایش های الهی همه برای همین هدف است.

باز به زبان دیگر، آنچه ملاک پاداش و کیفر است حسن فعلی است نه تنها حسن فاعلی.

آن گاه امام در پایان این سخن انگشت روی چند مصداق از نیت انسان ها گذارده می‌فرماید: «زیرا بعضی از مردم (مثلاً) پسر را دوست دارند و از فرزندان دختر ناخشنودند و بعضی افزایش مال را می‌خواهند و از نقصان آن ناراحتند (هیچ یک از این نیت سبب پاداش و کیفر نمی‌شود مگر زمانی که در میدان عمل آشکار گردد)»؛ (لَأَنَّ بَعْضَهُمْ يُحِبُّ الذُّكُورَ وَ يَكْرَهُ الْإِنَاثَ، وَ بَعْضُهُمْ يُحِبُّ تَثْمِيرَ الْمَالِ، وَ يَكْرَهُ انْتِلَامَ الْحَالِ).

آنها که تنها فرزندان پسر را دوست دارند و از دختر متنفرند کسانی هستند که از نعمت های الهی ناخرسندند و از عهده امتحان الهی بر نیامده اند و آنها که در پی جمع مال اند و از هر گونه نقصان ناراحت، نیز گروهی هستند که در این امتحان قبول نشده اند.

مرحوم سید رضی بعد از بیان این کلمات حکمت آمیز می‌گوید: «آنچه امام در این بیان آورده است از تفسیرهای عمیق و پیچیده ای است که از آن حضرت شنیده شده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَ هَذَا مِنْ غَرِيبٍ مَا سَمِعَ مِنْهُ فِي التَّفْسِيرِ).

اشاره به اینکه تفسیری است فشرده و پرمعنا بر مسئله آزمایش های الهی، زیرا امام روشن می‌سازد که آزمایش های الهی برای کشف مجهول نیست، بلکه برای به فعلیت رسیدن استعدادها و نیت و صفات درونی است.

**نکته ها**

## **۱- جهان میدان آزمایش**

آزمون های بشری با دو هدف انجام می‌شود: گاه برای کشف مجهولی است

ص: ۵۴۹

مانند تمام امتحاناتی که در سطوح مختلف آموزش و پرورش و دانشگاه هاست؛ همه برای این است که بدانند کدام شاگرد دروس خود را به گونه صحیح و کامل آموخته و کدام نیاموخته است و یا این که طلای مشکوکی را به درون کوره می برند تا معلوم شود باطن آن چیست؛ آیا واقعاً طلاست یا فلز دیگر و اگر طلاست خالص است یا ناخالص.

نوع دیگری از امتحان برای کشف مجهول نیست، بلکه برای رساندن به کمال صورت می گیرد، مثل این که می دانیم فلان طلا ناخالصی دارد، آن را به کوره می بریم تا ناخالصی ها بسوزد و طلای خالص به دست آید و از این قبیل تمام تمرین هایی است که ورزشکاران پیش از حضور در میدان مسابقه انجام می دهند؛ همه اینها برای پرورش و رسیدن به کمال مطلوب است.

آزمون های الهی به معنای اول نیست، همان گونه که امام علیه السلام در جمله بالا به آن اشاره فرموده و می گوید: «وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» و همان گونه که در سوره «عنکبوت» آمده «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم (و اینها را هم آزمایش می کنیم) باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد». (۱)

بنابراین تمام امتحانات الهی برای این است که ناخالصی ها برطرف گردد و بندگان به خلوص واقعی برسند، همان گونه که در آیه شریفه ۱۵۵ سوره «بقره» آمده است: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ».

ص: ۵۵۰

مطابق این آیه خداوند با انواع مشکلات، ناامنی ها، گرسنگی ها، کمبود محصولات زمینی و آفات انسانی بندگانش را می آزماید تا صابران یعنی کسانی که در برابر این آزمایش ها مقاومت کردند به وجود آیند و به آنها بشارت نیل به مقامات عالیه داده شود.

و در آیه ۱۴۱ «آل عمران» این مطلب با وضوح بیشتری بیان شده، زیرا بعد از ذکر پاره ای از امتحانات الهی می فرماید: «وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»؛ هدف این است که خداوند افراد باایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد.».

## ۲- معیار پاداش و کیفر؟

به یقین نیت انسان رابطه نزدیکی با صفات درونی او دارد. کسی که نیت کار خیری می کند انسان وارسته، با سخاوت و ایثارگری است، هرچند به مقصود خود نرسد و آن کس که نیت آزار و اذیت و کشتار مردمان دارد به یقین آدم شروری است؛ ولی نه در شرع و نه در عرف عقلا کسی را بر نیتش کیفر نمی دهند مگر این که بر طبق آن کاری انجام داده باشد. نیز کسی را به دلیل نیتش مستحق پاداش نمی بینند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر چنین است چرا در روایات اسلامی آمده است که نیت شر، کیفر ندارد اما نیت خیر، پاداش دارد؟ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَكَذَا مِنَ الْبِرِّ وَوُجُوهِ الْخَيْرِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نَيْتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْمَاجِرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ؛ بنده مؤمن تنگدست می گوید خداوند را به من روزی فراوان ده تا چنین و چنان از کارهای نیک و برنامه های خوب انجام دهم. هنگامی که خدا بداند او در این نیتش صادق

است اجر و پاداشی را که اگر عمل می کرد به او می داد، به سبب نیتش می دهد.

خداوند بخشنده و کریم است». (۱)

در روایت دیگری نیز در همان باب آمده است که هرگاه افراد با ایمان نیت خیری کنند و موفق بر انجام آن نشوند یک حسنه برای آنها نوشته می شود و اگر عمل کنند ده حسنه؛ ولی هنگامی که نیت معصیتی کنند تا عمل نکرده اند چیزی برای آنها نوشته نمی شود. (۲)

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که ثواب بر دو گونه است ثواب استحقاقی و ثواب تفضلی؛ پاداشی که بر عمل داده می شود از باب استحقاق است (هرچند استحقاق نیز خود نوعی تفضل الهی است) و پاداشی که به نیت داده می شود پاداش تفضلی است.

\*\*\*

ص: ۵۵۲

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۸۵، ح ۳.

۲-۲. همان، ص ۴۹۸، ح ۲.

فقال عليه السلام

وَ سُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ؟

لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَ لَمَّا كَفَّكَ، وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ. وَ أَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ، وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ؛ فَإِنْ أَحْسَيْتَ حِمْدَتَ اللَّهِ، وَ إِنْ أَسَيَّاتَ اسْتِغْفَرَتَ اللَّهُ. وَ لَمَّا خَيْرٌ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٍ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَ رَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ.

از آن حضرت پرسیدند: خیر و نیکی چیست؟

امام علیه السلام فرمود:

خیر و خوبی در آن نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شوند، خیر در این است که علمت زیاد و حلمت فزون گردد و با پرستش پروردگاره مردم مباحات کنی، هر گاه کار نیکی از تو صادر شد خدا را سپاس گویی و اگر گناهی سر زد استغفار نمایی، دنیا فقط برای دو کس خوب است: کسی که گناهمانی کرده و می خواهد با توبه جبران کند و کسی که با سرعت به سراغ کارهای خیر می رود. (۱)

ص: ۵۵۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این گفتار حکمت آمیز را نقل کرده اند، برقی در کتاب محاسن است و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند، ابونعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء است که آن را با تفاوت هایی نقل کرده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است و نیز زمخشری در کتاب ربیع الابرار و فتال در روضه الواعظین و آمدی در غررالحکم را می توان نام برد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۹).





خیر در چیست؟

امام علیه السلام در این کلام پربار حکمت آمیز، پاسخ به سؤال کننده ای می دهد که «از آن حضرت پرسید: خیر و نیکی چیست؟»؛ (و سُئِلَ عَنِ الْخَيْرِ مَا هُوَ) .

امام در پاسخ جامع خود خیر را در پنج چیز خلاصه کرد:

نخست فرمود: «خیر و خوبی در آن نیست که مالت فراوان و فرزندان زیاد شوند»؛ (فَقَالَ لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَ وُلْدُكَ)

منظور از این سخن نفی دیدگاه غالب در مسئله مال و فرزندان (نیروی انسانی) است که ارزش والا را در مال و فرزند خلاصه می کنند و شخصیت را برای کسانی قائل هستند که اموال بیشتری در اختیار دارند و ثروت آنها زیاد و نفرات آنها نیز فراوان است. به تعبیر دیگر، تنها از جنبه های مادی و دنیوی به مال و فرزند نگاه می کنند و گرنه اگر این مواهب در راه خدمت به خلق و جلب رضای خالق صرف شود آن هم مصداق خیر است، چرا که در قرآن مجید در آیات متعددی واژه خیر بر مال اطلاق شده است. از جمله در آیه ۱۸۰ سوره «بقره» می خوانیم: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»؛ بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده برای پدران و مادران و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند».

سپس می افزاید: ولی خیر در این است که علمت زیاد گردد و حلمت فرونی یابد و با پرستش پروردگار به مردم مباحات کنی و هر گاه کار نیکی از تو صادر شد خدا را سپاس گویی و اگر گناهی سر زد استغفار نمایی؛ (وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ. وَ أَنْ يُعْظَمَ حِلْمُكَ، وَ أَنْ تُبَاهِيَ النَّاسَ بِعِبَادَةِ رَبِّكَ؛ فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمِدَتِ اللَّهُ، وَ إِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرَتِ اللَّهُ).

در واقع، امام علیه السلام در این عبارات پر معنا نظام ارزشی اسلام را بیان می کند و بر خلاف آنچه در دنیای مادی دیده می شود که ارزش را در مال و ثروت و قدرت ناشی از نفرات خلاصه می کنند، امام علیه السلام ارزش را در علم و حلم و عبادت و شکر و استغفار خلاصه می فرماید، زیرا مال و ثروت و قدرت اگر جدا از علم و حلم و بندگی پروردگار باشد مایه فساد و تباهی و ابزاری است که در مسیر شر قرار خواهد گرفت.

البته علم اگر از عبودیت پروردگار و حلم جدا شود نیز ممکن است در مسیر انحراف و بدبختی قرار گیرد، لذا امام آن را به ضمیمه امور دیگری که علم را به کنترل در می آورد به عنوان خیر معرفی فرموده است.

تعبیر به کثرت ولد مربوط به زمان هایی است که فرزندان نیروی حامی و مدافع خانواده محسوب می شدند و زیادی آنها سبب قوت و قدرت بود و در آیات قرآن نیز کراراً به آن اشاره شده است؛ ولی در امثال زمان ما می توانیم آن را به معنای وسیع تری تفسیر کنیم و بگوییم: فرونی نیروهای انسانی؛ خواه فرزند باشد یا قبیله و یا طرفداران دیگر. هدف امام علیه السلام این است که بفرماید: خیر و سعادت انسان در فرونی مال و نیروهای انسانی اطراف او نیست، بلکه در علم و حلم و عبادت است.

منظور از «حلم» بردباری آمیخته با تدبیر است. ممکن است انسانی عالم باشد اما شتاب زده و بی تدبیر. چنین کسی به جایی نمی رسد؛ ولی وقتی علم، آمیخته با

بردباری و تدبیر شد آثار عمیقی از خود به جای می گذارد.

منظور از مباحثات به عبادت و بندگی پروردگار این نیست که انسان عباداتش را به رخ مردم بکشد، بلکه مقصود آن است که افتخار واقعی او به بندگی پروردگار باشد و در درون وجود خود به آن مباحثات کند. شبیه جمله ای که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که به پیشگاه خداوند عرضه می دارد:

«إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا». (۱)

آنگاه امام علیه السلام در پایان این گفتار به نکته مهم دیگری اشاره کرده و خیر و سعادت دنیا را در دو چیز خلاصه می کند و می فرماید: «دنیا فقط برای دو کس خوب است: کسی که گناهی کرده و می خواهد با توبه جبران کند و کسی که با سرعت به سراغ کارهای خیر می رود»؛ (وَلَمَّا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٍ أَذْنَبَ ذُنُوبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتَّوْبَةِ، وَ رَجُلٍ يُسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ).

حقیقت امر نیز همین است، زیرا اگر ما دنیا را به صورت یک گذرگاه برای زندگی جاویدان آخرت تصور کنیم به عنوان یک منزلگاه و هدف، خواهیم دانست بهره ای که انسان می تواند از این مزرعه یا از این بازار برای سرای دیگر ببرد یا جبران گناهان است و یا سرعت در خیرات.

\*\*\*

ص: ۵۵۷



و قال علیه السلام

لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَّلُ؟

امام علیه السلام فرمود:

عملی که توأم با تقوا است کم نیست (هرچند ظاهراً کم باشد) چگونه عملی که مقبول درگاه خداست کم است؟! (۱)

ص: ۵۵۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: جمعی از راویان و شارحان این حدیث، آن را با حکمت سابق همراه ذکر کرده و جزئی از آن دانسته اند، در حالی که مرحوم سید رضی و جمعی دیگر آن را جدا نموده اند. ارتباط معنوی قابل توجهی نیز بین این سخن و گفتار سابق دیده نمی شود، بنابراین مستقل بودن آن مناسب تر است. از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی آن را نقل کرده اند مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی و ابن شعبه حرانی در تحف العقول و شیخ مفید-اعلی الله مقامه- در کتاب مجالس به سندی که متصل به امام باقر علیه السلام می شود نقل می کند که «كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: ...» عبارتی که نشان می دهد امیر مؤمنان علیه السلام آن را کراراً ذکر می فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۰).



امام علیه السلام در این سخن کوتاه و حکمت آمیزش اشاره به نقش تقوا در قبولی اعمال می کند، یا به تعبیری دیگر، کیفیت عمل را معیار قبولی در درگاه خدا قرار می دهد نه کمیت عمل را و می فرماید: «عملی که توأم با تقواست کم نیست (هرچند ظاهراً کم باشد) چگونه عملی که مقبول درگاه خداست کم می باشد؟»؛ (لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى، وَ كَيْفَ يَقِلُّ مَا يَتَقَبَّلُ؟).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است؛ آنجا که در داستان فرزندان آدم (هابیل و قابیل) می فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خداوند تنها اعمال پرهیزگاران را قبول می کند». (۱)

بسیاری از بزرگان در کتب فقهی این مطلب را یادآور شده اند که شرایط صحت عمل با شرایط قبول متفاوت است. عمل صحیح عملی است که جامع تمام شرایط و اجزا و خالی از موانع باشد؛ ولی گاه این عمل، با اعمال دیگری پیش و پس از آن یا صفات ناشایسته ای همراه می گردد که مانع قبولی آن در درگاه خداوند می شود (قبولی به معنای پاداش عظیم و تحقق اهداف و فلسفه های عمل).

مثلاً در روایات آمده است که کسی که شرب خمر کند اعمال او تا چهل روز

پذیرفته نمی شود.

«مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ صَلَاةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا» . (۱)

در حدیث دیگری می خوانیم: کسی که به پدر و مادرش نگاه غضب آلود کند خدا نماز او را قبول نمی کند، (۲) همچنین در مورد خوردن غذای حرام یا شبهه ناک. (۳)

بنابراین اعمالی مقبول در گاه خداوند واقع می شود که توأم با تقوا باشد و بی تقوایان ممکن است عمل صحیحی انجام دهند و اسقاط تکلیفی شود؛ اما عمل آنها بی ارزش و فاقد پاداش عظیم و فلسفه و روح عمل باشد.

\*\*\*

ص: ۵۶۲

---

۱-۱. کافی، ج ۶، ص ۴۰۱، ح ۴.

۲-۲. همان، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳-۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۶۱.



و قال علیه السلام

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...» الْآيَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنَّ بَعْدَتْ لِحِمَّتُهُ، وَ إِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنَّ قَرَبَتْ قَرَابَتُهُ .

امام علیه السلام فرمود:

نزدیک ترین و شایسته ترین مردم به پیامبران، آنهایی هستند که از همه به تعلیماتشان آگاه ترند (و در سایه این آگاهی به آن جامه عمل می پوشانند) سپس امام علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «شایسته ترین و نزدیک ترین مردم به ابراهیم آن ها هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر». به یقین دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند هرچند قرابت او نزدیک باشد. (۱)

ص: ۵۶۳

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که از جمله کسانی که این کلام پربار را از علی علیه السلام نقل کرده اند، زمخشری در ربیع الابرار و مالکی در تنبیه الخاطر و طبرسی در مجمع البیان. بخش اول آن در غررالحکم آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۰). در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام را ضمن وصایای علی علیه السلام به فرزنداناش امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر اولاد آن حضرت نقل کرده است. «تمام نهج البلاغه، ص ۹۹۳».



دوست و دشمن پیامبر صلی الله علیه و آله

امام علیه السلام در این گفتار پربار خود به معیار و ملاک ارتباط با انبیا و اولیا اشاره کرده می فرماید: «نزدیک ترین و شایسته ترین مردم به پیامبران، آنهایی هستند که از همه به تعلیماتشان آگاه ترند (و در سایه این آگاهی به آن جامه عمل می پوشانند)»؛ (إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ).

«سپس حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: شایسته ترین و نزدیک ترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر»؛ (ثُمَّ تَلَا: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» الْآيَةَ).

روشن است که منظور امام علیه السلام از علم و آگاهی در اینجا همان علمی است که دعوت به عمل می کند و علم، اگر در عمق جان انسان نفوذ کند به یقین انسان را به عمل وادار می کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند که صحیح «أَعْلَمُهُمْ» است، زیرا آیه شریفه و جمله های بعد سخن از اطاعت و تبعیت دارند که همان عمل است؛ ولی همان گونه که گفتیم، نیازی به تغییر عبارت روایت از نزد خودمان نیست، زیرا ثمره درخت علم، عمل است و علم بی عمل نوعی جهل و نادانی است، زیرا اگر انسان، چیزی را به طور قطع باور کند و عمیقاً به آن معتقد باشد، بر طبق آن راه می رود.

سپس امام علیه السلام در تأیید گفتار فوق می افزاید: «به یقین دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی اش دور باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را نافرمانی کند هرچند قرابت او نزدیک باشد»؛ (ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنِّ بَعْدَتْ لِحِمَّتُهُ، وَ إِنِّ عَدُوُّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنِّ قَرَبْتُ قَرَابَتَهُ).

«لِحِمَّتُهُ» معانی مختلفی دارد و در اینجا به معنای قرابت و نزدیکی است.

امام علیه السلام آنچه را در ذیل این کلام مبارک فرموده اشاره به مصداقی از مصادیق آن کبرای کلیه ای است که در بالا آمد و از آنجا که مخاطبان آن حضرت، امت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله هستند آن اصل کلی را بر این امت منطبق کرده و نتیجه گیری نموده که ولایت و دوستی و پیروی از پیغمبر اسلام جز از طریق اطاعت حاصل نمی شود. این همان چیزی است که در حدیث معروف امام سجاد علیه السلام که گفت و گوی امام را با طاووس یمانی منعکس می کند آمده است؛ امام در پایان این حدیث فرموده است:

«خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ أَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبِيداً حَبَشِيّاً وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَلِئِذَا قُرْشِيّاً؛ خداوند بهشت را آفریده برای کسانی که او را اطاعت کنند و این کار را به خوبی انجام دهند، هرچند برده حبشی باشند و دوزخ را آفریده برای کسانی که او را عصیان کنند، هرچند فرزندی از دودمان قریش باشند».

(۱)

در حدیث دیگری می خوانیم که سعد بن عبدالملک - که از فرزندان عبدالعزیز بن مروان بود و امام باقر علیه السلام او را «سعد الخیر» می نامید - خدمت امام رسید در حالی که مانند زنان مصیبت زده گریه می کرد و اشک می ریخت. امام باقر علیه السلام فرمود: ای سعد چرا گریه می کنی؟ عرض کرد چگونه گریه نکنم در حالی که از شجره ملعونه در قرآن (اشاره به بنی امیه است) هستم. امام علیه السلام فرمود: تو از

ص: ۵۶۶

آنها نیستی. تو اموی هستی؛ ولی از ما اهل بیت. آیا کلام خدا را نشنیده ای که از ابراهیم حکایت می کند و می گوید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي؛ هر کس از من متابعت کند او از من است؟». (۱)

شایان توجه این که مرحوم مغنیه ولایت را در کلام مبارک امام علیه السلام به معنای امامت گرفته و جمله «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ» را به معنای امام و جانشین پیغمبر می داند که تفسیری بسیار بعید و ناسازگار با جمله های مختلف این کلام حکیمانه است.

### نکته: معیار ارزش در اسلام و قرآن

معیار ارزش در اسلام و قرآن

در نظام ارزشی جاهلی عرب رابطه های نسبی و قبیله ای اهمیت فوق العاده داشت که افراد به آن افتخار می کردند. اسلام خط بطلان بر آنها کشید و معیار ارزش وجود انسان را تقوا و پرهیزگاری شمرد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» و اطاعت و بندگی خدا را معیار دانست و حتی نزدیک ترین پیوند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را در صورت پیروی از کفر و ارتکاب عصیان بی اعتبار قلمداد کرد: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» و در مقابل، افرادی که نه از بنی هاشم بودند، نه از قریش و نه از نژاد عرب، آنها را به سبب ایمان والا- و اعمال صالحشان جزء اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله شمرد. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که امیر مؤمنان علیه السلام به ابوذر فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ سَلْمَانَ بَابُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ مَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَإِنَّ سَلْمَانَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ؛ ای ابوذر، سلمان دری است از درهای (رحمت) الهی در زمین هر کس او را درست بشناسد مؤمن است و هر کس او را انکار کند کافر است و سلمان از ما اهل بیت است». (۲)

ص: ۵۶۷

۱-۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۷.

۲-۲. همان، ج ۲۲، ص ۳۷۳.

در حالی که افرادی از قریش یا بنی هاشم و یا حتی بعضی از برادران امامان بودند که بر اثر دوری از مکتب اسلام و اهل بیت به کلی طرد شدند و همچون بیگانه ای با آنها رفتار شد.

به این ترتیب رابطه ها بدون ضابطه ها در اسلام بی رنگ یا کم رنگ می شود.

\*\*\*

ص: ۵۶۸

فقال عليه السلام

وَ سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامَ رَجُلًا مِنَ الْحَرُورِيِّهِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرَأُ.

نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ.

امام علیه السلام صدای یکی از خوارج را شنید که مشغول به عبادت شبانه است و قرآن تلاوت می کند، فرمود: خواب توأم با یقین و ایمان، بهتر از نمازی است

که همراه با شک باشد! (۱)

ص: ۵۶۹

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه منابعی پیش از مرحوم سید رضی درباره این سخن حکمت آمیز نقل نشده است؛ ولی آن را از مجمع الامثال میدانی نقل کرده که بعد از سید رضی می زیسته و افزوده است که ما بارها گفته ایم: احادیثی که در مجمع الامثال آمده غالباً از کتاب هایی است که مدت زیادی قبل از نهج البلاغه تألیف یافته است همچنین آن را از کتاب مطالب السؤل محمّد بن طلحه شافعی و تنبیه الخاطر مالکی و غررالحکم آمدی و تذکره الخواص سبط بن جوزی نقل می کند و از آنجا که در تذکره الخواص تصریح می کند که این حدیث را «ابن عباس» از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده در حالی که سید رضی نامی از «ابن عباس» نبرده، نتیجه گرفته است که منبع دیگری در اختیار «ابن جوزی» بوده به خصوص این که به جای کلمه «فی» «نَوْمٌ فِي يَقِينٍ» «علی» ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۱).





در آغاز این سخن حکمت آمیز و کوتاه می خوانیم: «امام علیه السلام صدای یکی از خوارج را شنید که مشغول به عبادت شبانه است و قرآن تلاوت می کند. فرمود:

خواب توأم با یقین و ایمان، بهتر از نمازی است که همراه با شک باشد؛ (و سَمِعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا مِنَ الْخُرُورِيِّهِ يَتَهَجَّدُ وَ يَقْرَأُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ).

«خُرُورِيَّة» نام خوارج یا گروهی از خوارج است که برای نخستین بار در قریه ای به نام «خُرُوراء» در نزدیک کوفه اجتماع کردند و اعلان مخالفت با امیر مؤمنان علی علیه السلام نمودند در تواریخ عدد آن گروه را دو هزار نفر نوشته اند. (۱)

بسیاری از آنها اهل عبادت مخصوصاً تهجد (عبادت شبانه) و تلاوت قرآن بودند؛ ولی کاملاً قشری می اندیشیدند و مسیری را که در عقیده اسلامی خود انتخاب کرده بودند آمیخته با شک بود. به همین دلیل امام می فرماید خواب همراه با یقین بهتر از نماز همراه با شک است.

دلیل آن هم روشن است. آنچه انسان را به خدا نزدیک می سازد و صراط مستقیم را پیش پای انسان می نهد، ایمان و یقین است که اگر محکم باشد هیچ گونه انحرافی برای انسان پیش نمی آید؛ ولی آنها که ایمان ضعیفی آمیخته با

شک دارند به آسانی از راه راست منحرف می شوند. از این رو عبادت آنها بسیار سطحی و کم ارزش است.

این سخن شبیه چیزی است که در حکمت ۱۴۵ درباره روزه داران و شب زنده داران آمده است:

«كَمْ مِّنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمْأُ وَ كَمْ مِّنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ حَبْذَا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ؛ چه بسا روزه داران که از روزه خود به جز تشنگی و گرسنگی بهره ای نمی برند و چه بسا شب زنده دارانی که از قیام شبانه خود جز بی خوابی و خستگی بهره ای ندارند.

آفرین بر خواب هوشمندان و افطارشان».

مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب حدیثی نقل می کند که شاهد حکمتی است که به شرح آن پرداخته ایم. می گوید: امیر مؤمنان شبی از شب ها از مسجد کوفه خارج شد و به سوی خانه خود می رفت. پاسی از شب گذشته بود و کمیل بن زیاد، از اخیار شیعه و محبین امام علیه السلام در خدمتش بود. در اثنای راه به خانه ای رسیدند که صدای تلاوت قرآن از آن شنیده می شد و این آیه را با صدایی حزین و گریه آور تلاوت می کرد: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا...» (۱) کمیل در دل از آن تمجید کرد و از حال این قاری قرآن لذت برد بی آنکه سخنی بگوید.

امام علیه السلام نگاهی به او کرد، فرمود: ای کمیل سر و صدای آن مرد تو را در شگفتی فرو نبرد. این مرد اهل دوزخ است و در آینده به تو خبر خواهم داد.

کمیل نخست از مکاشفه امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به باطن او و سپس گواهی اش به دوزخی بودن این قاری قرآن با این که در حالت روحانی خوبی فرو رفته بود حیران ماند. مدتی گذشت تا زمانی که خوارج بر ضد علی علیه السلام شوریدند و حضرت ناچار به جنگ با آنان شد. امام علیه السلام شمشیری در دست داشت که با آن سرهایی از خوارج را بر زمین می افکند. در این حال نوک شمشیر را بر یکی از

ص: ۵۷۲

آن سرها گذاشت و به کمیل که در کنارش ایستاده بود رو کرد و فرمود: ای کمیل

«أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا» یعنی این همان شخص است که در آن شب این آیه را می خواند و تو در اعجاب فرو رفتی. کمیل خود را به روی پاهای امام علیه السلام انداخت و از فکر آن شب خود استغفار کرد. (۱)

### نکته: خوارج کیانند؟

خوارج کیانند؟

گرچه در جلد دوم در ذیل خطبه ۶۰ و در جلد پنجم در ذیل خطبه ۱۲۷ (و مجلدات دیگر) بحث های فراوانی درباره خوارج و اعمال و افکار آنها داشته ایم ولی لازم می دانیم در اینجا بحثی ریشه ای درباره آنها داشته باشیم.

خوارج گروهی بودند که رسماً بعد از جنگ صفین و مسأله حکمیت به وجود آمدند آنها از یک سو علی علیه السلام را تحت فشار قرار دادند که ابوموسی اشعری را به عنوان حکم از سوی لشکرش در مقابل عمروعاص بپذیرد تا با مطالعه کتاب خدا و سنت پیغمبر معلوم کنند علی علیه السلام و معاویه کدام یک در مسیر خود برحقند. ولی هنگامی که عمروعاص ابوموسی اشعری را فریب داد و جریان حکمیت را به نفع معاویه پایان داد آنها به مخالفت با اصل حکمیت برخاستند و آیه ای از قرآن را که مربوط به این مسائل نبود مطرح کرده و گفتند حکمیت مخصوص خداست «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ». و انتخاب کسی به عنوان حکمیت شرک یا بدعت در دین است و حتی به تکفیر طرفداران حکمیت برخاستند.

این در حالی بود که قرآن با صراحت به مسئله حکمیت هم در مشکلات مربوط به خانواده تصریح کرده بود: «فَابْتَغُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» و هم در اختلافات میان مسلمانان: «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا...».

ص: ۵۷۳

سردمدار این گروه اشعث بن قیس منافق بود که تدریجاً عده ای از ساده لوحان را دور خود جمع کرد و هنگامی که به جنگ با علی علیه السلام برخاستند و شکست سختی خوردند تنها تعداد کمی از آنها باقی ماندند؛ ولی این تفکر از میان نرفت و در طول تاریخ صدر اسلام طرفدارانی پیدا کرد که -العیاذ بالله - علی علیه السلام را تکفیر می کردند.

از بعضی از تواریخ معروف استفاده می شود که تفکر خارجی حتی در زمان پیغمبر هم در میان بعضی آشکار شد و آن این که در میان اصحاب شخصی به نام ذوالخویصره بعد از جنگ با هوازن هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خواست غنائم جنگی را در میان جنگجویان تقسیم کند برخاست و عرض کرد: ای محمد من کار تو را دیدم رسول خدا فرمود: چگونه دیدی؟ عرض کرد: عدالت را رعایت نکردی؟ پیامبر خشمگین شد، فرمود: وای بر تو اگر عدالت نزد من پیدا نشود نزد چه کسی پیدا خواهد شد؟ عمر گفت: ای رسول خدا اجازه می دهی من او را به قتل برسانم؟ پیامبر فرمود: نه او را وارونه می بینم در آینده پیروانی می یابد که (به گمان خود) در دین تعمق پیدا می کنند به گونه ای که از دین خارج می شوند، همان گونه که تیر از چله کمان خارج می شود. (۱)

از این حدیث روشن می شود که در واقع عنوان خوارج را پیغمبر اکرم به آنها داد و مفهومی خروج از آئین اسلام است.

خوارج ظاهراً به عبادات اهمیت زیادی می دادند، بسیاری از آنها اهل نماز شب، حافظ یا قاری قرآن بودند و چهره مقدسی به خود می گرفتند و همین باعث نفوذ ظاهری آنها شد و توانستند گروهی از بی خبران نادان را گرد خود جمع کنند.

ص: ۵۷۴

---

۱- ۱). ابن هشام در السیره النبویه، ج ۴، ص ۴۹۶؛ ابن اثیر در کامل، ج ۲، ص ۱۸۴؛ بخاری نیز در صحیح خود این حدیث را در باب «مؤلفه قلوبهم» آورده است.

آنها اعتقادات عجیبی داشتند از جمله می گفتند هر کس گناه کبیره ای مرتکب شود کافر می گردد و از زمره مسلمین بیرون است و محکوم به اعدام و بر اثر همین عقیده بسیاری از مسلمانان واقعی را که به عقیده آنها لغزشی پیدا کرده بودند کافر شمردند و کشتند.

چون خوارج نخستین بار در قریه اطراف کوفه به نام «حروراء» جمع شدند بعضی به آنها نام «حروریه» دادند. به گفته بعضی از دانشمندان این گروه در دوره بنی امیه قدرت بسیاری به دست آوردند و به دو قسمت تقسیم شدند: بخشی در عراق و فارس و کرمان سلطه پیدا کرده و گروهی دیگر در جزیره العرب فعال بودند.

در دوره بنی عباس نیز فعالیت هایی داشتند؛ اما به تدریج از میان رفتند.

خوارج به خلافت خلفای نخستین؛ ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام تا پیش از پذیرش حکمیت موافق بودند؛ ولی تمام خلفای اموی و عباسی را باطل می شمردند و معتقد بودند باید خلیفه را مردم به میل خود انتخاب کنند؛ خواه عرب باشد یا عجم قرشی یا غیر قرشی. و هر گاه خلیفه برخلاف او امر الهی گامی بردارد باید فوراً معزول بشود.

تقریباً همه آنها معتقد بودند که ایمان تنها اعتقاد نیست و عمل به احکام دین نیز جزء ایمان است، بنابراین اگر کسی به فریضه ای از فرایض الهی عمل نکند یا گناه کبیره ای را مرتکب شود کافر خواهد بود.

در جمع آنها افراد ساده لوح قشری وجود داشت که از اهل فکر و عالمان اسلام فاصله می گرفت، قرآن بسیار می خواند؛ ولی به تعبیری که از پیغمبر اکرم درباره آنها نقل شده:

«يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَلَا يُجُوزُ تَرَاوِيهِ؛ قرآن را می خواندند ولی از شان هایشان بالاتر نمی رفت (نه به مغز و عقل آنها می رسید و نه به آسمانها صعود می کرد)» (۱).

ص: ۵۷۵

وضع روحی و فکری آنها را می توان در چند جمله خلاصه کرد: افرادی سطحی نگر، کوتاه فکر، متعصب و بسیار جاهل بودند و چون به ظاهر عبادات و حفظ قرآن اهمیت می دادند خود را از مقربان درگاه خدا می پنداشتند و جز خویش را کافر یا مردود درگاه الهی فرض می کردند و بر اثر همین امور به خود اجازه می دادند که حتی به پیشوایان بزرگ اسلام که از نظر علم و دانش با آنها هرگز قابل مقایسه نبودند خرده بگیرند. همان گونه که در عصر پیغمبر «ذو الخویصره» که تفکری شبیه خوارج داشت به عدالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرده گرفت بر این پایه خوارج، افراد خطرناکی محسوب می شوند که از هیچ جنایتی ابا ندارند. اینان همان گروهی بودند که فرمان قتل علی علیه السلام به دست آنان صادر شد و امام علیه السلام به دست آنها شربت شهادت نوشید.

و هابیان افراطی عصر ما نیز شباهت زیادی به خوارج دارند؛ آنها افرادی متعصب، لجوج و کوتاه فکرنده که همه را جز خود تکفیر می کنند و به راحتی خون بی گناهان؛ اعم از مرد، زن، کودک، مسلمان و غیر مسلمان را می ریزند و اموالشان را غارت می کنند و اگر دستشان برسد زنانشان را به اسارت می گیرند و این گروه از خوارج عصر ما نه تنها خطرشان کمتر از خوارج قرون اولیه اسلام نیست، بلکه بسیار خطرناک ترند.

شاید کلام امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۶۰ اشاره به همین گروه باشد آنجا که می فرماید: هنگامی که خوارج نهروان کشته شدند به امام علیه السلام عرض کردند خوارج همه هلاک شدند، امام علیه السلام فرمود:

«كَلَّا وَاللَّهِ! إِنَّهُمْ نَطَفٌ فِي أَضْيَابِ الرِّجَالِ، وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ، كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ، حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ؛ چنین نیست، به خدا سوگند! آنها نطفه هایی در ضیلب مردان و رحم زنان خواهند بود و هر زمان شاخی از آنها سر برآورد قطع می گردد، تا اینکه آخرشان دزدان و راهزنان خواهند بود!».

و قال عليه السلام

اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ، لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ،

فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ .

امام عليه السلام فرمود:

هنگامی که خبری را می شنوید در آن بیندیشید (و حقیقت محتوای آن را درک نمایید) تا آن را به کار بندید نه اینکه تفکر فقط برای نقل به دیگران باشد، زیرا راویان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کمند! (۱)

ص: ۵۷۷

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه از کتاب محاضرات الادبای راغب اصفهانی همین کلام حکمت آمیز را با تفاوتی اندک و با اضافه این جمله نقل می کند: «كَثْرَةُ الْعِلْمِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ مَادَّةُ الدُّنُوبِ» که نشان می دهد راغب حدیث را از منبع دیگری دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۲). قابل توجه اینکه مرحوم کلینی این حدیث را با تفاوت مختصری پیش از سید رضی در ذیل خطبه ای طولانی در کتاب کافی، ج ۸، ص ۳۸۹ آورده است.





تنها روایت کردن کافی نیست

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه معیاری برای نقل اخبار به دست می دهد و می فرماید: «هنگامی که خبری را می شنوید در آن بیندیشید (و حقیقت محتوای آن را درک نمایید) تا آن را به کار بندید نه تنها تفکر برای نقل به دیگران، زیرا راویان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن کم»؛ (اعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ لَا عَقْلَ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ)

تعبیر به «رعایه» در جمله بالا- و «رُعاه» (جمع راعی به معنای رعایت کننده) ممکن است اشاره به دقت برای درک و فهم حقیقت خبر و یا اشاره به رعایت کردن در مقام عمل باشد و هر دو نیز ممکن است؛ یعنی خبرها را بشنوید و حقیقت آن را دریابید و به آن عمل نمایید.

«رِعَايَةٍ» در اصل به معنای مراقبت ستارگان و رصد کردن حرکات آنها به وسیله منجمان یا چوپانی گوسفندان و مراقبت آنهاست نیز به معنای تدبیر امور کشور به وسیله زمامداران آمده است و سپس به هر گونه مراقبت از چیزی اطلاق شده و در حدیث بالا همین معنای وسیع اراده شده است.

در مسائلی که به مقام وحی یا کلمات پیشوایان معصوم منته می شود سه مرحله وجود دارد: نخست نقل روایات سپس فهم آنها و بعد از آن عمل به مفهوم و محتوایشان. امام در گفتار بالا با تعبیر «عَقْلَ رِوَايَةٍ» گوشزد می کند که نه

روایت به تنهایی کافی است نه مجرد عقل و فهم آن، بلکه مهم پوشیدن لباس عمل است بر آنچه فهمیده و درک کرده است و در این مرحله حضرت می فرماید: راویان و گویندگان بسیارند؛ اما عاملان اندک.

اهمیت عمل به روایات به اندازه ای است که در بسیاری از احادیث علم بی عمل به منزله جهل شمرده شده و تنها علمی شایستگی این نام دارد که به عمل منته شود، در حدیثی از امیرمؤمنان می خوانیم:

«ما عَلِمَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ؛ کسی که عمل به علمش نکند عالم نیست» (۱) و در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

«عَلْمٌ لَا يُضِيْلِحَكَ ضَلَالٌ وَ مَالٌ لَا يَنْفَعُكَ وَ بَالٌ؛ علمی که تو را اصلاح نکند گمراهی است و مالی که سودی به تو نبخشد مایه خسارت و بدبختی است و عاقبت شوم و تلخی دارد». (۲)

در حدیث دیگری از رسول خدا آمده است که به هنگام دعا عرضه می داشت:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ...؛ خدایا من به تو پناه می برم از علمی که سودی نمی بخشد و از قلبی که خشوع ندارد...». (۳)

\*\*\*

ص: ۵۸۰

---

۱- ۱). غررالحکم، ح ۲۸۲۹.

۲- ۲). همان، ح ۱۹۳.

۳- ۳). میزان الحکمه، ح ۱۴۰۰۵.

فقال عليه السلام

وَ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

إِنَّ قَوْلَنَا «إِنَّا لِلّٰهِ» إِفْرَازٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ؛ وَ قَوْلُنَا: «وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» إِفْرَازٌ عَلَى أَنْفُسِنَا بِالْهَلْكِ.

امام عليه السلام شنید: مردی می گوید: «إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» فرمود: اینکه می گوییم «إِنَّا لِلّٰهِ» اقرار بر این است که ما مملوک خداییم و اینکه می گوییم «وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اقرار بر این است که همه سرانجام از دنیا می رویم

(و به آخرت می پیوندیم). (۱)

ص: ۵۸۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام حکمت آمیز را با اضافاتی مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول (پیش از مرحوم سید رضی) آورده است و بعد از سید رضی، آمدی آن را در غررالحکم با مختصر تفاوتی ذکر کرده و در تحف العقول مردی که در حضور علی علیه السلام این سخن را آغاز کرد «اشعث بن قیس» شمرده شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۲).



تفسیر دلپذیر اِنَّا لِلّٰهِ و...

امام علیه السلام در این جمله پرمایه حکمت آمیز تفسیر جالبی برای جمله «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» ۱ که از آیات قرآن مجید است دارد، آیه ای که مردم به هنگام گرفتار شدن در مصائب آن را برای تسلی خاطر بر زبان جاری می کنند. هنگامی که آن حضرت شنید مردی می گوید: «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» فرمود: اینکه می گوئیم «اِنَّا لِلّٰهِ» اقرار بر این است که ما مملوک خدا هستیم و اینکه می گوئیم «وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» اقرار بر این است که همه سرانجام از دنیا می رویم (و به آخرت می پیوندم)؛ (وَ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ: «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنَّ قَوْلَنَا: «اِنَّا لِلّٰهِ» اِقْرَارٌ عَلٰى اَنْفُسِنَا بِالْمُلْكِ؛ وَ قَوْلَنَا: «وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» اِقْرَارٌ عَلٰى اَنْفُسِنَا بِالْهَلٰكِ).

بعضی از مفسران نهج البلاغه بر این عقیده اند که نظر مبارک امام علیه السلام این است که جمله اول اشاره به توحید و جمله دوم اشاره به معاد است و به این ترتیب جمله «اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» شهادت مجددی است بر اقرار به مبدأ و معاد.

ولی بعضی دیگر معتقدند این جمله که به هنگام بروز مصائب گفته می شود اشاره به این است که اگر خداوند جان کسی را گرفت، ملک او بوده و همه از آن او و تحت فرمان او هستند. تا زمانی که مصلحت بداند زنده می مانیم و هر زمان

که مصلحت ببیند آنچه را که داده باز پس می گیرد و جمله دوم اشاره به این است که مرگ و فنا منحصر به عزیزی که از دنیا رفته نیست؛ همه ما نیز در این راه گام نهاده ایم و در این مسیر گام بر می داریم و طبق ضرب المثل معروف عرب:

«الْبَلِيَّةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ؛ بلا هنگامی که فراگیر شود قابل تحمل خواهد بود» این بلا فراگیر است.

جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد و چه خوب است که انسان، به هنگام پیش آمدن حوادث ناگوار این جمله را با توجه به هر دو معنایی که ذکر شد بر زبان جاری کند و حتی اگر فارسی زبان است اضافه نماید: «ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم» که به یقین مایه تسلی خاطر و مانع جزع و فزع و ناسپاسی است.

\*\*\*

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يُظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ.

گروهی در برابر امام علیه السلام او را مدح کردند.

امام علیه السلام فرمود:

خداوند! تو به من از خودم آگاه تری و من آگاه تر به خودم از آنها هستم.

خداوند! ما را بهتر از آنچه آنها گمان می کنند قرار ده

و آنچه را نمی دانند بر ما ببخش. (۱)

ص: ۵۸۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که این کلام حکمت آمیز را پیش از مرحوم سید رضی نقل کرده اند، بلاذری در انساب الاشراف است که با بعضی از تفاوت ها آن را آورده است و بعد از سید رضی، رشید الدین وطواط در غرر و عرر با اضافاتی که نشان می دهد از مصدر دیگری آن را گرفته آورده است. همچنین آمدی در غررالحکم نیز آن را با تفاوتی ذکر کرده است. قابل توجه است که این چهار جمله در خطبه معروف «همام» با تفاوتی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۳).





در برابر مداحان

این کلام حکمت آمیز را امام علیه السلام زمانی فرموده که گروهی او را در مقابلش ستودند، فرمود: «خداوندا! تو به من از خودم آگاه تری و من آگاه تر به خودم از آنها هستم»؛ (وَ مَدَحَهُ قَوْمٌ فِي وَجْهِهِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ) .

سپس افزود: «خداوندا! ما را بهتر از آنچه آنها گمان می کنند قرار ده و آنچه را نمی دانند بر ما ببخش»؛ (اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ) .

از جمله اموری که در روایات اسلامی از آن به شدت نهی شده، مدح و ستایش افراد در برابر خود آنهاست، از این رو در روایات دیگری مدح و ستایش نوعی ذبح شمرده شده است.

در روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«إِذَا مَدَحْتَ أَحَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرَزْتَ عَلَى حِلْقِهِ الْمَوْسَى؛ هنگامی که برادرت را در برابرش مدح و ستایش کنی مانند این است که کارد بر گلویش می کشی». (۱)

در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«أَجْهَلُ النَّاسِ الْمُعْتَرِّ بِقَوْلِ مَدِحٍ مُتَمَلِّقٍ يُحْسِنُ لَهُ الْقَبِيحُ وَ يُبْعِضُ إِلَيْهِ النَّصِيحُ؛ نادان ترین مردم کسی است که به گفته ستایش کننده ای که از راه تملق زشتی ها را در نظرش زیبا

ص: ۵۸۷

و زیبایی ها را مبعوض می دارد، مغرور شود». (۱)

اگر در آثار زیان بار مدح و ستایش های افراطی و تملق آمیز خوب بیندیشیم خواهیم دید که اثرات آن فوق العاده مخرب است؛ از یک سو انسان را مغرور می کند و همین غرور مانع راه تکامل او می شود و از سوی دیگر عیوب و نقایص خود را نمی بیند، بلکه گاه آنها را حسن می شمرد و در مقام اصلاح خویشتن بر نمی آید و از سوی سوم، غالباً به مداحان علاقه پیدا می کند در حالی که آنان خواسته های نامشروعی دارند و او به انجام خواسته های نامشروعشان کشیده می شود و عمل خود را به نوعی توجیه می کند.

در اینجا سؤال معروفی است که چگونه امام علیه السلام با آن مقام عصمت اعتراف به نقص یا گناه در خویشتن می کند و از خدا آمرزش می طلبد؟

بعضی در جواب این گونه تعبیرات و تعابیر دیگری که در دعاها آمده و امامان معصوم علیهم السلام با تمام وجودشان از خداوند طلب آمرزش می کنند می گویند، این گونه سخنان همه به عنوان سرمشق برای مردم است و خودشان به آن نیازی نداشتند.

این توجیه، توجیه صحیحی به نظر نمی رسد و با لحن دعاها سازگار نیست، به خصوص این که از روایاتی استفاده می شود آنان هنگام خواندن این دعاها اشک می ریختند و به خود می پیچیدند و بی تابی داشتند.

جمع دیگر معتقدند که اینها همه به سبب ترک اولی هایی است که انجام داده اند. معنای ترک اولی این نیست که -نعوذ بالله- خلافی انجام شده باشد، بلکه ممکن است از مستحب مهم تری به مستحب کمتری منتقل شده باشند؛ مثلاً اگر کسی در اطراف خانه اش دو مسجد باشد یکی دورتر و پرجمعیت و دیگری نزدیک تر و کم جمعیت به یقین جماعت پر جمعیت تر از جماعت کم جمعیت تر

ص: ۵۸۸

ثوابش بیشتر است حال اگر در جماعت دوم شرکت کند با این که کار مستحب مهمی انجام داده ولی ترک اولی ای هم از او سر زده که در جماعت پرجمعیت تر شرکت نکرده است. این گونه اعمال برای افراد معمولی و حتی کسانی که در مسیر سیر و سلوک الی الله اند عیب و نقص نیست ولی پیامبران و امامان معصوم آن را برای خود نوعی گناه می شمردند و از آن استغفار می کردند.

گاه ممکن است تمام کوشش خود را انجام می دادند و باز هم اعمال خود را لایق مقام پروردگار نمی دیدند و از آن استغفار می کردند؛ مانند کسی که میهمان بسیار محترمی پیدا می کند و آخرین تلاش خود را برای پذیرایی به خرج می دهد و بعد می گوید: از این که توان بیش از این نداشتم عذر خواهی می کنم و شرمنده ام.

اساساً، معصومان علیهم السلام با توجه به عظمت مقام پروردگار عبادات خود را لایق او ندیده و می گفتند:

«وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ» . (۱)

\*\*\*

ص: ۵۸۹

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳.



و قال عليه السلام

لَا يَسْتَقِيمُ قَضَاءُ الْحَوَائِجِ إِلَّا بِثَلَاثٍ: بِاسْتِصْغَارِهَا لِتَعْظُمَ، وَ بِاسْتِكْتَامِهَا لِتُظْهَرَ، وَ بِتَعْجِيلِهَا لِتَهْتُنَّ.

امام علیه السلام فرمود:

بر آوردن حاجات مردم کامل نمی شود مگر به سه چیز: کوچک شمردنش تا بزرگ گردد، و مکتوم داشتنش تا آشکار شود، و تعجیل در آن تا گوارا گردد. (۱)

ص: ۵۹۱

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: یعقوبی (متوفای ۲۸۴) پیش از مرحوم سید رضی در تاریخ خود این کلام حکمت آمیز را با اضافاتی فراوان و تفاوت هایی در تعبیر ذکر کرده است و احتمال دارد کلام سید رضی یا کلام یعقوبی نقل به معنا شده باشد. از دیگر کسانی که پیش از سید رضی آن را در کتاب خود نقل کرده اند، ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب است. و آمدی نیز آن را در غررالحکم با تفاوتی نقل کرده؛ ولی زمخشری در ربیع الابرار عین عبارت نهج البلاغه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۴).





به گونه ای که حاجتمند، خسته و شرمنده می شود. این گونه قضای حاجات ارزشی ندارد؛ انجام خواسته های مردم در صورتی ارزش پیدا می کند که انسان آن را کوچک بشمرد و این نشانه بزرگی شخصی است که حاجت را برآورده است. هنگامی که او در نظرها بزرگ شد کار او نیز بزرگ شمرده می شود.

همچنین در صورتی ارزشمند است که آن را پنهان دارد تا آبروی تقاضا کننده نزد همه محفوظ بماند؛ ولی از آنجا که حس کنجکاوی در مردم زیاد است، سرانجام این گونه خدمات آشکار می شود و با اهمیت از آن و صاحبش یاد می کنند و او را به فضایل اخلاقی می ستایند.

اضافه بر این ادای حاجتی ارزشمند و گواراست که به سرعت انجام گیرد، زیرا در غیر این صورت حاجتمند ناچار است بارها به در خانه کسی که به او نیاز دارد برود و هر بار رنج تازه ای را بر روح خود تحمیل کند. در این هنگام چنانچه حاجت او برآورده شد برایش گوارا نخواهد بود.

لام در جمله «لِتَعْظُمَ» و «لِتُظْهَرَ» و «لِتَهْتُؤَ» به اصطلاح لام عاقبت است نه لام علت؛ یعنی این سه کار، این سه نتیجه را در پی دارد. گفتنی است که در دستورات اسلامی نه تنها مسئله قضای حوائج از بزرگ ترین کارهای خیر شمرده شده، بلکه چگونگی آن از جهات مختلف نیز تعلیم داده شده است تا قضای حوائج به صورت کاملاً انسانی و گوارا صورت گیرد.

شیه همین کلام به تعبیر دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است؛ آنجا که می فرماید:

«رَأَيْتُ الْمَعْرُوفَ لَا يَضِيحُ إِلَّا بِثَلَاثِ خِصَالٍ تَضِيغِهِ وَ تَسْتِيرِهِ وَ تَعْجِيلِهِ فَإِنَّكَ إِذَا صَغُرَتْهُ عَظْمَتُهُ عِنْدَ مَنْ تَضِيغُهُ إِلَيْهِ وَ إِذَا سَتَّرَتْهُ تَمَمَّتْهُ وَ إِذَا عَجَلَتْهُ هَنَأَتْهُ وَ إِنْ كَانَ غَيْرُ ذَلِكَ سَخَفَتْهُ وَ نَكَدَتْهُ؛ چنین دیدم که کارهای نیک جز به سه خصلت اصلاح نمی پذیرد: کوچک شمردن و پنهان داشتن و تعجیل کردن در آن، زیرا



هنگامی که آن را کوچک بشمری نزد کسی که به او نیکی کرده ای بزرگ خواهد بود و زمانی که پنهانش داری آن را به کمال رسانده ای و چون در آن تعجیل کنی گوارایش ساخته ای و اگر غیر از این باشد آن را سخیف و بی ارزش کرده ای».

(۱)

البته در قرآن مجید دستور به انفاق های پنهان و آشکار هر دو داده شده و کسانی را که اموال خود را در شب و روز به صورت پنهان و آشکار انفاق می کنند اجر الهی وعده داده شده و هر گونه ترس و غم (از عذاب های آخرت و مشکلات دنیا) از ایشان نفی شده است. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». ۲

ولی این دستور با آنچه در بالا- آمد منافاتی ندارد، زیرا گاه انفاق آشکار سبب تشویق دیگران می گردد و سرمشقی برای سایرین است و در نتیجه انفاقی انفاق های دیگر را در پی دارد و از این نظر مطلوب است افزون بر این تظاهر به انفاق سوء ظن مردم را به اشخاص در مورد صفت بخل و خسیس بودن و عدم ادای واجبات از میان می برد و این خود هدف مهم دیگری است؛ ولی در هر حال اصل و اساس بر این است که انفاق و قضای حوایج مکتوم باشد جز در موارد استثنایی مثل آنچه در بالا آمد.

از این رو در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که

«إِنَّ صَدَقَةَ السَّرِّ فِي التَّطَوُّعِ تَفْضُلٌ عَلَانِيَتِهَا بِسَبْعِينَ ضِعْفًا وَ صَدَقَةُ الْفَرِيضَةِ عَلَانِيَتِهَا أَفْضَلُ مِنْ سِرِّهَا بِخَمْسَةِ وَعِشْرِينَ ضِعْفًا؛ صدقه مستحب اگر پنهان باشد از صدقه آشکار هفتاد مرتبه بالاتر است و صدقه واجب اگر آشکار باشد از صدقه پنهان بیست و پنج بار افضل است».

(۲)

ص: ۵۹۵

۱-۱. کافی، ج ۴، ص ۳۰، ح ۱.

۲-۳. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۳۳، ح ۳.



و قال علیه السلام

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاجِلُ، وَلَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ، وَلَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ، يَعِدُّونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا، وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا، وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ! فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النَّسَاءِ، وَإِمَارَةُ الصَّبِيَّانِ، وَتَدْبِيرُ الْخُصْيَانِ!

امام علیه السلام فرمود:

زمانی بر مردم فرا می رسد که تنها حيله گران سخن چين، مقربند و تنها فاجران بدکار، ظريف و لطيف شمرده می شوند و افراد با انصاف، ضعيف و ناتوان محسوب خواهند شد. در آن زمان کمک به نیازمندان خسارت و ضرر، و صله رحم (که حق مسلم خویشاوندان است) منت، و عبادت (که وظیفه هر انسانی در پیشگاه خداست) وسیله برتری جویی بر مردم خواهد بود. در آن زمان حکومت به مشورت زنان و فرمانروایی کودکان و تدبیر خواجه هاست. (۱)

ص: ۵۹۷

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: مطابق نقل مصادر نهج البلاغه، از جمله کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این کلام حکمت آمیز را در کتب خود آورده اند، مبرد در کتاب کامل (با تفاوت مختصری) و یعقوبی در تاریخ خود و مرحوم کلینی در روضه کافی هستند و بعد از سید رضی، راغب آن را در محاضرات الادباء با تغییراتی ذکر کرده و همچنین آمدی در غررالحکم و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل نیز با تفاوتی که نشان می دهد از غیر نهج البلاغه گرفته اند آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۵).



این کلام حکمت آمیز و پرمحتوا یکی از خبرهای غیبی است که امام علیه السلام از زمان‌های آینده بیان می‌کند و هشدار می‌دهد که است به اصحاب و یاران و پیروانش.

امام علیه السلام زمانی را پیش‌بینی می‌کند که سه گروه پست و بی‌ارزش، با ارزش و سه کار نیک و گرانبها، زشت و بد شمرده می‌شوند و سه گروه نالایق زمام حکومت را به دست می‌گیرند.

نخست می‌فرماید: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که تنها حيله گران سخن چین، مقرب می‌شوند و تنها فاجران بدکار ظریف و لطیف شمرده می‌شوند و افراد با انصاف، ضعیف و ناتوان محسوب خواهند شد؛ (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَمَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ، وَ لَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ، وَ لَا يُضَعَّفُ فِيهِ إِلَّا الْمُنْصِفُ) .

اشاره به این که در آن زمان نظام ارزشی اسلام و احکام الهی و کتاب و سنت وارونه می‌شود، افراد زشت سیرت و گنه کار و فاسد بر سر کار می‌آیند و نیکان را از صحنه اجتماع به عقب می‌رانند. در چنین شرایطی منکر معروف و معروف منکر می‌گردد.

تعبیر به «ماحِل» از ماده «مَحَل» (بر وزن جهل) به معنای مکر و حيله و در اصل به معنای خشک و بی‌حاصل بودن زمین است. افراد حيله گر و سخن چین و مکار را به همین سبب ماحل گفته‌اند.

«فاجر» اشاره به افراد بی‌بند و باری است که هرچه بر زبان‌شان آمد می‌گویند

و از شوخی های رکیک و زشت ابا ندارند و آن را نوعی شوخ طبعی و ظرافت و لطافت می شمردند.

«مُنْصِف» کسی است که حق مردم را به خوبی ادا می کند؛ ولی در محیط زشت کاران چنین کسی را آدمی ضعیف و ناتوان و بی دست و پا شمرده می شود؛ ولی در نظر آنها افرادی که اموال و ثروت فراوانی از راه حرام و غضب حقوق مردم گردآوری می کنند، آدم های زرننگ و لایقی هستند.

سپس می افزاید: «سه کار بسیار خوب، بد شمرده می شود) در آن زمان کمک به نیازمندان خسارت و ضرر، و صله رحم (که حق مسلم خویشاوندان است) منت، و عبادت (که وظیفه هر انسانی در پیشگاه خداست) وسیله برتری جویی بر مردم خواهد بود؛ (يُعْدُونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا، وَ صِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا، وَ الْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ).

آری در زمانی که ایمان و اخلاق از جامعه برچیده شود، مردم دلیلی نمی بینند که به نیازمندان کمک کنند و طبق محاسبه های ظاهری می گویند: فلان مقدار به فلان نیازمند دادیم و به همان اندازه از سرمایه ما کم شد و این خسارت است و نیز هنگامی که به دیدار بستگان خود می روند آن را دین شرعی و اخلاقی و انسانی به شمار نمی آورند، بلکه گویی نعمت بزرگی به آنان داده اند و بر آنان منت می نهند و هنگامی که وظیفه عبادی خود را انجام می دهند به جای این که خضوع و تواضعشان بیشتر شود خود را از دیگران برتر و بلند مقام تر می شمردند.

کوتاه سخن این که از اعمال به ظاهر نیک خود نتیجه های وارونه می گیرند.

جمله امام علیه السلام «يُعْدُونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا» شبیه چیزی است که در قرآن مجید آمده است که درباره عرب جاهلی می فرماید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا؛ بعضی از عرب های بادیه نشین (که از تعالیم اسلام دورند) آنچه را در راه خدا انفاق می کند غرامت و خسران برای خود می پندارد».<sup>(۱)</sup>

ص: ۶۰۰

و جمله «صَلِّهِ الرَّحِمَ مَنًّا» شبیه چیزی است که در آیه ۱۷ سوره «حجرات» آمده است: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ آنها بر تو منت می نهند که اسلام آوردند بگو اسلام آوردن خود را بر من منت ننهید خداوند بر شما منت می نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است اگر (در ادعای ایمان) صادق هستید».

روشن است ایمان آوردن به پیامبر الهی وظیفه، بلکه برنامه سعادت و تکامل و افتخار است. این چیزی نیست که سبب منت بر پیامبر گردد. همچنین صله رحم همان گونه که اشاره کردیم وظیفه دینی و انسانی است که هر کس موفق به آن شود باید خدا را شکر گوید و مفتخر باشد نه این که وسیله منت گردد.

همچنین عبادت مکتب عالی تربیت انسان است و باید وسیله تواضع و خضوع انسان در پیشگاه خدا گردد نه این که وسیله برتری جوئی بر مردم شود.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به سه عامل فساد در چنین جامعه ای اشاره می کند که سرچشمه آن اعمال نادرست است، می فرماید: «در آن زمان حکومت به مشورت زنان و فرمانروایی کودکان و تدبیر خواجه ها خواهد بود»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ، وَإِمَارَةَ الصِّبْيَانِ، وَتَدْبِيرِ الْخُضَيَّانِ).

بی شک، زنان در اسلام در بسیاری از حقوق با مردان برابرند، بلکه گاهی از آنان پیشی می گیرند؛ ولی با توجه به ساختمان عاطفی آنها اداره بعضی از امور از توان آنها خارج است. به همین دلیل در تمام دنیا حتی در زمان ما که شعار مساوات زن و مرد در غرب همه جا را پر کرده ابتکار تمام حکومت ها و پست های مهم سیاسی و اقتصادی و جنگی - جز در موارد بسیار معدودی - در دست مردان است چرا که آنها آمادگی بیشتری برای این کار دارند. حال اگر حکومت با مشورت زنان باشد مشکلات غیر قابل انکاری به وجود خواهد آمد.

در بعضی از نسخه ها و حتی نسخه مرحوم سید رضی در خصائص الائمة به

جای نساء «إماء» آمده است که اشاره به کنیزانی است که در دربار خلفا بودند و مورد علاقه شدید آنها قرار داشتند. آنها نیز از این علاقه استفاده کرده و در مسائل حکومت دخالت می کردند و حتی افرادی که می خواستند در امور حکومت تأثیر بگذارند گاهی از طریق آنها در خلیفه یا پادشاه نفوذ می کردند.

بعضی از روان شناسان امروز معتقدند زنان در مسائل جزئی دقیق تر از مردان اند؛ ولی در تصمیم های کلان مشکل دارند و به همین دلیل امر حکومت که نیاز به کلان نگری دارد برای آنها مشکل است.

منظور از «اماره الصبیان» (حکومت کودکان) ممکن است مفهوم ظاهری آن باشد که در طول تاریخ بارها کودکان کم سن و سالی به حکومت رسیده اند و امر حکومت به دست مادر یا بستگان نزدیک آنها انجام می گرفت و یا معنای کنایی آن مراد باشد؛ یعنی کسانی که افکار بچه گانه دارند و دورنگر نیستند و افکار عمیق ندارند.

نیز «تدبیر الخصیان» (تدبیر خواجه ها) ممکن است همان معنای ظاهری آن مراد باشد که در بعضی از دوران های تاریخی وجود داشته و خلفا یا پادشاهان حرمسرای گسترده ای داشتند و مردانی را بر آنها می گماردند که خواجه باشند تا بتوانند بر آنها اعتماد کنند. آنان با کمک همسران پرنفوذ شاهان و خلفا منویات خود را در حکومت اجرا می کردند و کسانی که در حاشیه بودند از نفوذشان استفاده می کردند و به این ترتیب نظام جامعه در مسیرهای غلط و در طریق منافع اشخاص خاصی قرار می گرفت.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور معنای کنایی آن باشد، زیرا خواجه ها به علت از دست دادن مردانگی ظاهری خود بسیاری از صفات مردان را نیز از دست می دادند و تدبیر آنها تدبیر ضعیفی می شد تا آنجا که بعضی گفته اند: در میان خواجهگان در طول تاریخ کمتر نابغه ای پیدا شده است.



### ارزش های واقعی

همه انسان ها طالب اشیای گرانبها و مقامات عالی و شخصیت و احترامند ولی ارزش ها را چه کسی تعریف یا تعیین می کند؟ پاسخ آنکه کسانی که زمام حکومت یا رشته فکری مردم را در دست دارند، یعنی امرا و علما ارزش ها را تعیین می کنند. حال اگر آنها از مسیر منحرف شوند و به جای ارزش های واقعی ارزش های کاذبی را عرضه بدارند، نظام ارزشی جامعه دگرگون می شود و مردم ارزش های واقعی را رها کرده، به دنبال ارزش های کاذب می روند.

مثلا در دوران جاهلیت که ارزش انسان ها را ثروت و فزونی فرزندانشان تعیین می کرد هنگامی که قرآن بر مردی نازل شد ته دست و فاقد پشتیبان های انسانی، تعجب کردند و گفتند: «لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ؛ چرا این قرآن بر یکی از ثروتمندان با شخصیت مکه و طائف نازل نشده است (۱) یا فرعون هنگامی که موسی را در لباس چوپانی دید تعجب کرده گفت:

«فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ؛ چرا موسی دستبندهای طلا ندارد». (۲)

بر این اساس مهم ترین کاری که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله انجام داد همان انقلاب ارزشی بود؛ ثروت را تحقیر کرد و تقوا را نشانه ارزش انسانی شمرد و شعار «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» جای شعارهای جاهلی را گرفت و همین امر همه چیز را منقلب و دگرگون ساخت و انسان ها را از بیراهه ها به مسیرهای واقعی هدایت فرمود.

\*\*\*

ص: ۶۰۳

۱-۱. زخرف، آیه ۳۱.

۲-۲. زخرف، آیه ۵۳.



فقال عليه السلام

وَرُئِيَ عَلَيْهِ إِزَارٌ خَلِقَ مَرْقُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ.

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَدِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِدْوَانٍ مُتَّفَاوَتَانِ، وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا، وَ هُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا؛

كَلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخِرِ، وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ!

لباس کهنه و وصله داری بر اندام آن حضرت دیده شد، کسی درباره آن سؤال کرد.

(که چرا امام علیه السلام با داشتن امکانات چنین لباسی را برای خود انتخاب کرده است).

امام علیه السلام فرمود:

قلب به سبب آن خاضع می شود و نفس سرکش با آن رام می گردد و مؤمنان به آن اقتدا می کنند (و از آن سرمشق می گیرند).

دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلف اند، لذا کسی که دنیا را دوست بدارد و به آن عشق ورزد آخرت را دشمن می دارد و با آن دشمنی می کند. این دو به منزله مشرق و مغرب اند و انسان همچون کسی که در

میان این دو در حرکت است هر زمان به یکی نزدیک می شود از دیگری دور می گردد و این دو همچون دو همسر یک مردند (که معمولاً با هم رقابت شدید دارند). (۱)

ص: ۶۰۶

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: مطابق نقل مصادر نهج البلاغه این سخن حکمت آمیز را قبل از سید رضی مرحوم ابن شعبه بحرانی در تحف العقول و ابن سعد در طبقات آورده است و با مختصر تفاوتی در کتاب حلیه الاولیاء و مطالب السؤل و سراج الملوک و غرر الخصاص و روض الاخیار آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۵).

تضاد دنیاپرستی و علاقه به آخرت

امام علیه السلام این گفتار حکیمانه را زمانی فرمود که «لباس کهنه و وصله داری بر اندام آن حضرت دیدند کسی درباره آن سؤال کرد (که چرا امام علیه السلام با داشتن امکانات چنین لباسی را برای خود انتخاب کرده است) امام علیه السلام فرمود: «قلب به سبب آن خاضع می شود و نفس سرکش با آن رام می گردد و مؤمنان به آن اقتدا می کنند (و از آن سرمشق می گیرند)»؛ (وَرُئِيَ عَلَيْهِ إِزَارٌ خَلَقَ مَرْقُوعٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَ تَدِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ).

می دانیم در عصر خلفا دامنه فتوحات اسلامی به شرق و غرب و شمال و جنوب کشیده شد و کشورهای مهمی همچون ایران و روم و مصر زیر پرچم اسلام قرار گرفتند و غنائم فراوان و اموال خراجی بسیاری نصیب مسلمین شد.

این امر آثار زیان بار فراوانی داشت؛ گروهی به مسابقه در ثروت روی آوردند، خانه های مجلل، لباس های گرانبها، سفره های رنگارنگ و مرکب های زیبا برای خود انتخاب نمودند و گروه عظیمی از مردم در دنیا و ارزش های مادی فرو رفتند و نظام ارزشی جامعه اسلامی-همان گونه که در کلام حکمت آمیز قبل به آن اشاره شد-دگرگون شد. در اینجا امام علیه السلام برای این که مسلمانان منحرف را به صراط مستقیم اسلام و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باز گرداند مظاهر زهد خویش را کاملاً آشکار ساخت که از جمله آن پوشیدن لباس های ساده و کم ارزش

ووصله دار بود و همین امر موجب شگفتی بینندگان گشت تا آنجا که به حضرت ایراد گرفتند؛ ولی امام علیه السلام پاسخی فرمود که درس بزرگی برای همگان بود، فرمود: هنگامی که این لباس را می پوشم سه فایده مهم دارد:

نخست این که قلب و روح من در برابر آن خضوع می کند و تکبر و خودبرتربینی که سرچشمه گناهان بزرگ است از من دور می شود و دیگر این که نفس سرکش به سبب آن رام می شود و وسوسه های آن که انسان را به راه های شیطانی می کشاند فرو نشیند. و سوم این که مؤمنان به آن اقتدا می کنند و از زندگانی پر زرق و برق و تجملاتی که انسان را از خدا غافل می سازد دور می شوند. هیچ کس از پوشیدن لباس های ساده و داشتن وسایل زندگی ساده احساس حقارت نمی کند.

آن گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به اصلی کلی درباره دنیا و آخرت اشاره می کند که انتخاب نوع لباس گوشه ای از گوشه های آن است، می فرماید: «دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلف اند، لذا کسی که دنیا را دوست بدارد و به آن عشق بورزد آخرت را دشمن می دارد و با آن عداوت دارد؛ (إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوٌّ مُتَّفَاوِتَانِ، وَ سَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَ تَوَلَّاهَا أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَ عَادَاهَا) .

منظور از دنیا در اینجا یکی از سه چیز و یا هر سه چیز است:

نخست این که منظور دنیایی است که از طریق حرام و اموال نامشروع و مقامات غاصبانه به دست آید که مسیر آن از مسیر آخرت قطعاً جداست.

دیگر این که منظور دنیایی است که هدف باشد نه وسیله برای آخرت، زیرا اگر دنیا هدف اصلی انسان شد، آخرت به فراموشی سپرده می شود و دیگر هدف نهایی نخواهد بود؛ اما اگر به دنیا به گونه مزرعه یا پل و گذرگاه و خلاصه وسیله ای برای رسیدن به آخرت نگاه شود نه تنها دشمنی با آن ندارد، بلکه به

یقین آن را تقویت خواهد کرد، همان گونه که در روایات اسلامی آمده است.

سوم این که منظور دنیای پر زرق و برق و تجملاتی است که وقتی انسان در آن غرق شد، هرچند از طریق حلال به دست آمده باشد آخرت به دست فراموشی سپرده خواهد شد؛ هر روز در فکر زینت تازه و تجملات بیشتر و خانه ها و لباس ها و مرکب های پر زرق و برق تر است و چنین کسی هرچند دنبال حرام هم نباشد هم خدا را فراموش می کند و هم معاد را.

تعبیر به «عَدُوَان» و «سَيِلَان» در واقع شبیه به تنزل از چیزی به چیز دیگر است، زیرا نخست می فرماید: دو دشمن اند که یکدیگر را تخریب می کنند سپس می فرماید: حد اقل دو مسیر مختلف اند که به دو مقصد منته می شوند؛ خواه عداوتی با هم داشته باشند یا نه.

آنچه در جمله «فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا» آمده در واقع به منزله نتیجه گیری از سخنان گذشته است.

در پایان امام علیه السلام دو تشبیه جالب و به تعبیر دیگر دو مثال واضح برای دنیا و آخرت بیان می کند و می فرماید: «این دو به منزله مشرق و مغرب اند و انسان همچون کسی است که در میان این دو در حرکت است هر زمان به یکی نزدیک می شود از دیگری دور می گردد و این دو همچون دو همسر یک مردند (که معمولاً با هم رقابت شدید دارند)؛ (وَهُمَا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَ مَا شِ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَ هُمَا بَعْدُ ضَرَّتَانِ).

گفتنی است دو مثالی را که امام علیه السلام بیان فرموده نسبت به دو تعبیری که درباره دنیا در عبارت بالا آمد (عَدُوَان و سَيِلَان) به اصطلاح از قبیل لف و نشر مشوش است؛ تعبیر به «ضَرَّتَانِ» (دو هوو) مثالی است برای «عَدُوَان مُتَّفَاوِتَان» و تعبیر به «مشرق و مغرب» مثالی است برای «سَيِلَانِ مُخْتَلِفَان».

این احتمال نیز هست که تعبیر به «مشرق و مغرب» نسبت به دنیا و آخرت نیز

از قبیل لف و نشر مشوش باشد؛ مشرق که خاستگاه نور آفتاب است به منزله آخرت و مغرب که رو به سوی ظلمت می رود اشاره به دنیا است.

آری اگر دنیا از حرام فراهم شود، یا هدف نهایی انسان باشد و یا انسان در تجملات و زر و زیورهای آن غرق شود هرگز به آخرت نمی پردازد، بلکه روز به روز از سعادت جاویدان دورتر می گردد.

روایات دیگری که از رسول خدا یا ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است نیز این سخن را تایید می کند؛ از جمله در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده می خوانیم:

«إِنَّ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا إِضْرَارًا بِالْآخِرَةِ وَ فِي طَلَبِ الْآخِرَةِ إِضْرَارًا بِالدُّنْيَا فَأَضِرُّوا بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا أَحَقُّ بِالِإِضْرَارِ؛ طلب دنیا به آخرت انسان زیان می رساند و طلب آخرت به دنیا ضرر می زند، بنابراین ضرر دنیا را بپذیرید که سزاوارتر به زیان است». (۱)

در حدیث دیگری که از حضرت مسیح در کتب اسلامی نقل شده می خوانیم:

«لَمَّا يَسْتَقِيمُ حُبُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ كَمَا لَمَّا يَسْتَقِيمُ الْمَاءُ وَالنَّارُ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ؛ محبت دنیا و آخرت در قلب فرد با ایمان جمع نمی شود همان گونه که آب و آتش در یک ظرف جمع نمی گردند». (۲)

ناگفته پیداست که تمام این روایات ناظر به کسی است که دنیا را هدف خود قرار داده و بدون در نظر گرفتن حلال و حرام و حق و ناحق پیوسته به دنبال آن می دود؛ اما کسی که دنیا را از طریق حلال می خواهد و وسیله نیل به آخرت قرار می دهد نه تنها مذموم نیست، بلکه در روایات از چنین کسی ستایش نیز شده است.

از این رو در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«إِنْ جَعَلْتَ دِينَكَ

ص: ۶۱۰

---

۱- ۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۱، ح ۳۰.

۲- ۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۲۷، ح ۵۰.



تَبِعًا لِدُنْيَاكَ أَهْلَكْتَ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ وَ كُنْتَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ اگر دین خود را تابع دنیای خود قرار دهی، دین دنیایت را تباه کرده و در آخرت از زیان کاران خواهی بود و اگر دنیای خود را تابع دینت قرار دهی هم دینت را به دست آورده ای و هم دنیایت را و در آخرت از رستگاران هستی.» (۱)

\*\*\*

ص: ۶۱۱

---

۱-۱). غررالحکم، ح ۲۲۲۰.



وَ عَنِ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ، فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لِي: يَا نَوْفُ، أَرَأَيْتَ أَنْتَ أَمْ رَامِقٌ؟ فَقُلْتُ: بَلْ رَامِقٌ.

و قال عليه السلام

يَا نَوْفُ، طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِينَ فِي الْمَآخِرَةِ، أَوْلَيْكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَ تَرَابَهَا فِرَاشًا، وَ مَاءَهَا طِيبًا، وَ الْقُرْآنَ شِعَارًا، وَ الدُّعَاءَ دِثَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ، يَا نَوْفُ، إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَّارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا، أَوْ صَاحِبَ عَوْطَبَةٍ.

«نوف بکالی» می گوید: امیرمؤمنان علیه السلام را در یکی از شب ها دیدم که برای عبادت از بستر خود خارج شده بود. نگاه می به ستارگان آسمان افکند سپس به من فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم.

امام علیه السلام فرمود:

ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا که راغب در آخرتند، همان ها که زمین را فرش و خاک آن را بستر و آبش را نوشیدنی گوارای خود قرار دادند.

قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را همچون لباس رویین خویش ساختند سپس دنیا را بر روش مسیح سپری کردند. ای نوف! داود (پیامبر علیه السلام) در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت این همان ساعتی است که هیچ بنده ای در آن دعا نمی کند جز این که به اجابت می رسد مگر آنکه مأمور جمع مالیات (برای حاکم ظالم) بوده باشد یا جاسوس گزارش گر یا مأمور انتظامی اش، و یا نوازنده طنبور و یا طبل باشد. (۱)

مرحوم سید رضی «عَرَطَبَه» را به «طنبور» و «کُوبَه» را به «طبل» تفسیر کرده و می افزاید بعضی به عکس گفته اند: «عَرَطَبَه» «طبل» است و «کُوبَه» «طنبور»؛

(وَهِيَ الطُّبُورُ أَوْ صَاحِبَ كُوبِهِ وَهِيَ الطَّنْبُلُ. وَقَدْ قِيلَ أَيْضاً: إِنَّ الْعَرَطَبَةَ الطَّنْبُلُ وَالْكُوبَةَ الطُّبُورُ).

ص: ۶۱۴

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است این گفتار حکیمانه را گروه کثیری قبل از مرحوم سید رضی یا بعد از او نقل کرده اند از جمله کسانی که آن را نقل کرده مرحوم صدوق در خصال و اکمال الدین و مسعودی در مروج الذهب و شیخ مفید در مجالس همچنین خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و ابن عساکر و ابو نعیم در حلیه الاولیاء و آمدی در غررالحکم در تاریخ دمشق در ضمن مسعودی داستان مفصلی در مروج الذهب در این زمینه آورده که نشان می دهد مهتدی (عباسی) هنگامی که این کلام را برای او نقل کردند بسیار از آن لذت برد و آن را به خط خود نوشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۶).

این کلام نورانی هنگامی از امام علیه السلام صادر شد که «نوف بکالی می گوید: امیر مؤمنان علیه السلام را در یکی از شب ها دیدم برای عبادت از بستر خود خارج شده بود.

نگاهی به ستارگان آسمان افکند سپس به من فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم» (آن گاه این سخن نورانی که نهایت زهد در دنیا را در عباراتی کوتاه شرح می دهد بیان فرمود)؛ (وَعَنْ نَوْفِ الْبُكَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فِرَاشِهِ، فَنَظَرَ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لِي: يَا نَوْفُ، أَرَأَيْتَ أَنْتَ أُمُّ رَامِقٌ؟ فَقُلْتُ: بَلْ رَامِقٌ).

نوف چنانچه خواهد آمد از دوستان نزدیک یا خادمان امیر مؤمنان بوده که حتی شب ها در خدمتش به سر می برده است.

«فرمود: ای نوف! خوشا به حال زاهدان در دنیا که راغبان در آخرتند، همان ها که زمین را فرش و خاک آن را بستر و آبش را نوشیدنی گوارای خود قرار دادند.

قرآن را همچون لباس زیرین و دعا را همچون لباس رویین خویش ساختند سپس دنیا را بر روش مسیح سپری کردند؛ (قَالَ يَا نَوْفُ طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبِينَ فِي الْآخِرَةِ، أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَتُرَابَهَا فِرَاشًا، وَمَاءَهَا طِبْيًا، وَالْقُرْآنَ شِعَارًا، وَالِدُّعَاءَ دِثَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مِنْهَاجِ الْمَسِيحِ).

تعبیر زمین را فرش و خاک را بستر و... کنایه از ساده زیستن در حد اعلی است.

تعبیر به قرآن را لباس زیرین و دعا را لباس رویین قرار دادند، کنایه از این است که دستورات قرآن در درون دل و جان و روحشان قرار دارد و دعا ورد زبانشان است همواره به هنگام قیام و قعود و هرگونه حرکت فردی و اجتماعی از خدا یاری می طلبند و برای توفیق بیشتر دعا می کنند و از این طریق هرگز خدا را از یاد نمی برند.

افزون بر این، بدن انسان در حال عادی بسیار آسیب پذیر است و لباس، او را از بسیاری آسیب ها حفظ می کند، پس دعا را لباس رویین قرار دادن اشاره به این است که آنها در سایه دعا، خود را از خطرات مختلف و عذاب های دنیا و آخرت و انحرافات اخلاقی حفظ می کنند.

تعبیر به «فَرَضُوا الدُّنْيَا..». اشاره به پیمودن و طی کردن دنیا بر روش بسیار زاهدانه حضرت مسیح است (قرض هم به معنای قطع کردن و بریدن آمده و هم به معنای گذشتن و عبور کردن).

اشاره امام در اینجا به زندگی زاهدانه حضرت عیسی به طور مشروح تر در خطبه ۱۶۰ آمده است که فرمود: «و اگر بخواهی (برای نمونه دیگری) زندگی عیسی بن مریم- که درود خدا بر او باد- را برایت بازگو می کنم؛ او سنگ را بالش خود قرار می داد، لباس خشن می پوشید، غذای ناگوار (مانند نان خشک) می خورد، نان خورش او گرسنگی، چراغ شب هایش ماه، سر پناه او در زمستان مشرق و مغرب زمین بود (صبح ها در طرف غرب و عصرها در طرف شرق رو به آفتاب قرار می گرفت) میوه و گل او گیاهانی بود که زمین برای چهارپایان می رویاند. نه همسری داشت که او را بفریبد و نه فرزندی که (مشکلاتش) او را غمگین سازد، نه مالی داشت که او را به خود مشغول دارد و نه طمعی که خوارش کند؛ مرکبش پاهایش بود و خادمش دست هایش!»

(وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْخَشِنَ، وَيَأْكُلُ

الْجَسْبُ، وَكَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ، وَسَرَّاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبُهَا، وَفَاكِهِتُهُ وَ رِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ؛ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ، وَ لَا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ، وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ، وَ لَا طَمَعٌ يُدِلُّهُ، دَابَّتُهُ رِجْلَاهُ، وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ! .

به یقین کمتر کسی می تواند مانند حضرت مسیح زندگی کند و یا زهدی همچون پیامبر اسلام و علی علیهما السلام داشته باشد. منظور آن است که مردم با ایمان تا آنجا که می توانند تعلقات دنیوی را از خود دور سازند و بار خود را سبک کنند و به زندگی هر چه ساده تر قانع شوند، چرا که زندگی های پر خرج و تجملاتی از یک سو تمام افکار انسان را به خود جذب می کند و از آخرت غافل می سازد و از سویی دیگر تهیه آن از مال حلال غالباً مشکل است، لذا انسان را به حلال یا مشتبه آلوده می سازد و از سوی سوم برای نیازمندان مایه حسرت و دل شکستگی و محدودیت و محرومیت می شود.

برای آگاهی از زندگانی زاهدانه انبیا و اولیای الهی به بحثی که تحت عنوان «زندگی زاهدانه انبیا» در ذیل بخش چهارم خطبه ۱۶۰ آورده ایم مراجعه فرمایید.

آنگاه امام علیه السلام در ادامه این سخن در بیان اهمیت بیدار ماندن در آن ساعت شب و راز و نیاز به درگاه خداوند سخن می گوید، می فرماید: «ای نوف! داود (پیامبر) علیه السلام در چنین ساعتی از خواب برخاست و گفت این همان ساعتی است که هیچ بنده ای در آن دعا نمی کند جز این که به اجابت می رسد مگر آنکه مأمور جمع مالیات (برای حاکم ظالم) یا جاسوس گزارشگر، یا مأمور انتظامی اش و یا نوازنده طنبور و یا طبل باشد؛ (يَا نَوْفُ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشَارًا أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ وَ هِيَ الطُّنْبُورُ أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ وَ هِيَ الطُّبْلُ) .

مرحوم سید رضی «عَرْطَبَةٍ» را به «طنبور» و «كوبه» را به «طبل» تفسیر کرده و می افزاید بعضی به عکس گفته اند: «عَرْطَبَةٍ» «طبل» است و «كوبه» «طنبور»؛

وَقَدْ قِيلَ أَيضاً: إِنَّ الْعَرُوبَةَ الطَّبْلُ وَالْكُؤْبَةَ الطَّنْبُورُ

ذکر نام داود در اینجا شاید از این رو باشد که او حکومت گسترده ای داشت و چنین کسی می بایست قاعدتاً از مناجات با خداوند در چنین ساعت از شب بر اثر گرفتاری ها غافل بماند. علاوه بر این، داود به سبب صدای بسیار خوبی که داشت در مناجات با پروردگار به آن صوت دل نشین بسیار علاقه مند بود؛ همان صوتی که قرآن درباره آن می گوید: «وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ». ۱

در این که ساعتی که امام علیه السلام به آن اشاره کرده چه ساعتی از شب بوده ممکن است همان باشد که امام صادق علیه السلام در حدیثی که در کتاب الدعای کافی نقل شده به آن اشاره کرده است می فرماید:

«إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً مَا يُؤَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ ثُمَّ يُصَلِّي وَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَأَيُّ سَاعَةٍ هِيَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ إِذَا مَضَى نِصْفُ اللَّيْلِ وَهِيَ السُّدُسُ الْأَوَّلُ مِنَ أَوَّلِ النَّصْفِ؛ در شب ساعتی است که هر بنده مسلمانی با آن هماهنگ شود سپس نماز بخواند و به درگاه خداوند دعا کند دعایش در هر شب مستجاب می شود. راوی می گوید: از آن حضرت سؤال کردم: آن چه ساعتی از شب است؟ فرمود:

هنگامی که نصف شب بگذرد یک ششم از آغاز نصف دوم همان ساعت است». (۱)

از بعضی روایات نیز استفاده می شود که بهترین ساعت شب برای راز و نیاز با خدا وقت سحر یعنی ثلث آخر شب است و ممکن است هر یک از ساعاتی که گفته شد ویژگی خاص خود را داشته باشد. (۲)

در قرآن مجید نیز به اهمیت استغفار در سحرها اشاره شده است. (۳)

قابل توجه این که امام علیه السلام پنج گروه را در این عبارت خود از قول داود استثنا

ص: ۶۱۸

۱-۲. کافی، ج ۲، ص ۴۷۸، ح ۱۰.

۲-۳. همان، ح ۹.

۳-۴. ذاریات، آیه ۱۸.



فرموده است. نخست «عَشَّار» است (عَشَّار از ماده «عُشِّر» به کسانی گفته می شد که یک دهم از اموال مردم را بر در دروازه ها یا غیر آن به عنوان مالیات برای حکام ظالم می گرفتند).

سپس «عریف» که صفت مشبیه از ماده عرفان و معرفت است و اشاره به کسانی است که به عنوان جاسوسی و گزارشگری برای حاکمان ظالم کار می کردند.

«شرطی» همان است که امروز به پلیس و مامور انتظامی گفته می شود و در گذشته به آنها داروغه می گفتند آنها کسانی بودند که برای نظم شهرها و جلب افراد خاطی و مخالف «حاکمان ظالم وقت» اقدام می کردند. (از ماده «شَرَط» (بر وزن طرف) به معنای علامت گرفته شده، زیرا آن مأموران لباس مخصوص یا علامت های خاصی داشتند).

صاحب «عَزَّطَبَه» و صاحب «کَوْبَه» اشاره به نوازندگان است که آهنگ های مناسب مجالس لهو و فساد و عیاشی و هوسرانی می نواختند.

در واقع داود دو گروه را استثنا کرده: کسانی که کمک به ظالمان و جباران می کنند و کسانی که مردم را به عیاشی و هوسرانی دعوت می نمایند.

## نکته ها

### ۱- نوف بکالی کیست؟

«نوف» (بر وزن خوف) یکی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام و احتمالاً از خادمان آن حضرت بود. در ضبط و صف او (بکال) اختلاف است بعضی «بکال» (بر وزن کتاب) و بعضی «بکال» (بر طواف) و بعضی «بکال» (بر وزن فعال) گفته اند و در هر حال آن را شاخه ای می دانند از قبیله همدان یا حَمَیر که در یمن سکونت داشتند.

قابل توجه این که در امالی صدوق (مطابق نقل قاموس الرجال مرحوم شوشتری) روایت مفصلی از قول نوف بکالی از امیر مؤمنان نقل شده که بخشی از آن چنین است:

«يَا نَوْفُ إِنَّ سِرِّكَ أَنْ تَكُونَ مَعِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا تُكُنْ لِلظَّالِمِينَ مُعِينًا يَا نَوْفُ مَنْ أَحَبَّنَا كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ؛ اِي نَوْفُ! اِگَر دُوسْت دَارِي رُوز قِيَامَت بَا مَا بَاشِي بَه ظَالِمَان كَمَك نَكُن. اِي نَوْفُ! هَر كَسِي مَا رَا دُوسْت دَارِد (دَر اَن رُوز) بَا مَا خَوَاهِد بُود حَتِي اِگَر كَسِي قَطْعَه سَنَكِي رَا دُوسْت بَدَارِد، خَدَاوَنَد اُو رَا بَا اَن مَحْشُور مِي كَنَد». (۱)

## ۲- راز و نیاز شبانه

هنگامی که چشم های غالب مردم به خواب می رود و پاسی از شب می گذرد و محیطی آرام و روحانی و معنوی به وجود می آید، پارسایان شب زنده دار از خواب خوش برمی خیزند و به راز و نیاز و ادای نماز به درگاه پروردگار می پردازند مخصوصاً در نیمه دوم شب و سحرگاهان این راز و نیاز تأثیر بیشتری در پرورش روح و جان دارد؛ نه کسی انسان را به خود مشغول می کند، نه کسب و کار و فعالیت های روزانه و نه شبهه ریاکاری است و انسان به تمام معنا، با خدای خود خلوت می کند و به همین دلیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سایه تهجد شبانه محمود داده شده است؛ «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا». ۲

نیز به همین دلیل به این گونه افراد پاداش هایی وعده داده شده که به فکر هیچ کس نرسیده است: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». ۳

ص: ۶۲۰

در همین رابطه امام صادق علیه السلام می فرماید:

«مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَلَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعِظَمِ خَطَرِهَا عِنْدَهُ فَقَالَ:

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هیچ عمل نیکی نیست مگر این که پاداش معینی در قرآن برای آن بیان شده مگر نماز شب که خداوند بزرگ ثوابش را به دلیل عظمت آن بیان نکرده و فرموده: پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (و به پا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند\* هیچ کس نمی داند چه ثواب هایی که مایه روشنی چشمان است برای آنها نهفته و ذخیره کرده است». (۱)

### ۳- زیان های موسیقی

امام علیه السلام در این بیان نورانی چند چیز را مانع استجاب دعا ذکر فرمود:

باج گیری برای ظالمان، جاسوسی، در سلک داروغه های آنها بودن (برای تحکیم پایه های ظلم آنان) و همچنین نواختن طنبور و زدن طبل.

موانع استجاب دعا- به گونه ای که از سایر روایات استفاده می شود- منحصر به این پنج مورد نیست، بنابراین مواردی را که امام علیه السلام شمرده نمونه هایی روشن و جدی است.

در آنچه امام علیه السلام درباره اعانت بر ظالمان گفته جای تردید نیست، زیرا علاوه بر فرصت همکاری با آنان، درآمدی نیز که از این راه به دست عاملان آن می رسد حرام و نامشروع است و می دانیم کسی که غذای حرام بخورد دعای او مستجاب نخواهد بود. همچنین کسانی که از طریق نوازندگی کسب درآمد می کنند.

ص: ۶۲۱

می دانیم آهنگ های موسیقی بر دو گونه است: آهنگ متناسب مجالس لهو و فساد و عیاشی و هوسرانی است که حرام است، زیرا منشأ گناهان فراوان از جمله آلودگی به اعمال حرام جنسی است و تأثیر مخربی روی اعصاب دارد و به تعبیر دیگر همان تأثیری را که مواد مخدر از طریق تزریق یا نوشیدن یا بوییدن در جسم و روح انسان دارد تخدیر از طریق موسیقی های نامشروع نیز همان تأثیر را از طریق گوش آدمی می گذارد.

بخش دیگری از آهنگ که مناسب چنین جلساتی نیست و مباح و جایز است، بلکه در مورد قرآن وارد شده که آن را با آهنگ زیبا بخوانید. در جنگ ها از موسیقی های مخصوص استفاده می شود. در ورزش های سنتی نیز نوعی موسیقی داشتیم و حتی گاه برای منظم ساختن حرکات دستجات سینه زنی از طبل و سنج بهره می گرفتند که هیچ کدام از اینها موسیقی حرام نیست.

البته تشخیص میان این دو با مراجعه به عرف آگاه، روشن می شود. سخن درباره زیان های موسیقی از نظر جسم و جان فراوان است که در این مختصر نمی گنجد اما با یک حدیث ناب این سخن را پایان می دهیم:

«لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ خَمْرٌ أَوْ دِفٌّ أَوْ طُبُورٌ أَوْ نَزْدٌ وَلَا يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَيَرْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَرَكَهَ؛ خانه ای که در آن شراب و قمار و آلات موسیقی باشد فرشتگان در آن وارد نمی شوند و دعا در آن مستجاب نمی گردد».<sup>(۱)</sup>

\*\*\*

ص: ۶۲۲

---

۱-۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳۵، ح ۱۳.

و قال علیه السلام

إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ، فَلَا تُضَيِّعُوهَا؛ وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُودًا، فَلَا تَعْتَدُوهَا؛ وَ نَهَاكُمْ عَنِ أَشْيَاءَ، فَلَا تَنْتَهِكُوهَا؛ وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنِ أَشْيَاءَ وَ لَمْ يَدْعُهَا نِسْيَانًا، فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا .

امام علیه السلام فرمود:

خداوند فرایضی را بر شما واجب کرده، آنها را ضایع نکنید و حدود و مرزهایی برای شما تعیین کرده از آن فراتر نروید و شما را از اموری نهی کرده است حرمت آنها را نگاه دارید و از اموری ساکت شده است نه به علت فراموش کاری (بلکه به جهت مصالحی که در سکوت نسبت به آنها بوده است) بنابراین خود را در مورد آنها به زحمت نیفکنید (و با سؤال و پرسش درباره آنها بار تکلیف خود را سنگین نگردانید). (۱)

ص: ۶۲۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر این کلام نورانی را از کتاب امالی فرزند شیخ طوسی از روایتی که سند آن به سال ۳۰۶ می رسد از امیر مؤمنان از پیغمبر اکرم نقل کرده و نیز مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ مفید در مجالس آن را از امیر مؤمنان علیه السلام و امیر مؤمنان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده و این در حالی است که مرحوم سید رضی مستقیماً آن را به علی علیه السلام نسبت می دهد. همچنین آمدی در غررالحکم آن را از علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۸).



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود وظایف ما را در چهار بخش خلاصه کرده و تکلیف ما را در هر بخشی روشن ساخته است:

نخست می فرماید: «خداوند فرایضی را بر شما واجب کرده، آنها را ضایع نکنید»؛ (إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ، فَلَا تُضَيِّعُوهَا).

اشاره است به واجباتی همچون نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و امثال آن که هر یک دارای مصالح مهمی است و باید آنها را کاملاً حفظ کرد و منظور از تضییع کردن شاید ترک نمودن باشد یا ناقص انجام دادن، همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است:

«إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ هِيَ بَيْضَاءُ مُشْرِقَةٌ تَقُولُ حَفِظْتَنِي حَفِظَكَ اللَّهُ وَ إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا بَغَيْرِ حُدُودِهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ هِيَ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ تَقُولُ ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ؛ نماز هنگامی که در اول وقت انجام شود به آسمان می رود و سپس به سوی صاحبش باز می گردد در حالی که روشن و درخشان است و به او می گوید: من را محافظت کردی خدا تو را حفظ کند و هنگامی که در غیر وقت و بدون رعایت دستوراتش انجام شود به سوی صاحبش بر می گردد در حالی که سیاه و ظلمانی و به او می گوید: مرا ضایع کردی خدا تو را ضایع کند».<sup>(۱)</sup>

سپس در دومین دستور می فرماید: «خداوند حدود و مرزهایی برای شما تعیین کرده از آن فراتر نروید»؛ (وَ حَدَّ لَكُمْ حُدُودًا، فَلَا تَعْتَدُوهَا) .

منظور از این حدود برای نمونه سهامی است که در ارث تعیین شده و در قرآن مجید نیز بعد از آن که بخشی از میراث ها را بیان می کند می فرماید: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» ۱ و در آیه بعد کسانی که از این حدود تعدی کنند تهدید به خلود در آتش دوزخ شده اند، همچنین در مورد وظیفه زوج و زوجه به هنگام طلاق تعبیر به حدود الله شده است، (۱) بنابراین حدود، اشاره به شرایط و کیفیت ها و برنامه های خاصی است که برای حقوق انسان ها در کتاب و سنت آمده که اگر از آنها تجاوز شود یا حقی پایمال می گردد و یا به ناحق کسی صاحب اموالی می شود.

آن گاه در سومین دستور می فرماید: «خداوند شما را از اموری نهی کرده است حرمت آنها را نگاه دارید»؛ (وَ نَهَاكُمْ عَنْ أَسْیَاءٍ، فَلَا تَنْتَهَكُوهَا) .

روشن است که این قسمت اشاره به معاصی کبیره و صغیره است که در کتاب و سنت وارد شده و عموماًشان به دلیل مفاسدی که در آنها برای دین و دنیای مردم هست تحریم شده است.

«تَنْتَهَكُوهَا» از ماده «نَهَيْكَ» (بر وزن محو) به معنای هتک حرمت و پرده دری است گویی خداوند میان انسان ها و آن گناهان پرده ای کشیده است تا در حریم آن وارد نشوند و به آن نیدیشند؛ ولی معصیت کاران پرده ها را می درند و به سراغ آن گناهان می روند.

در چهارمین جمله می فرماید: «خداوند از اموری ساکت شده نه به علت فراموش کاری (بلکه به جهت مصالحی که در سکوت نسبت به آنها بوده است)

ص: ۶۲۶



بنابراین خود را در مورد آنها به زحمت نیفکنید (و با سؤال و پرسش درباره آنها بار تکلیف خود را سنگین نگردانید)؛ (وَ سَكَتَ لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَلَمْ يَدْعَهَا نِسْيَانًا، فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است آیه ۱۰۱ سوره «مائد» است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِنْ تَسْئَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار شود شما را ناراحت می کند ولی اگر به هنگام نزول قرآن از آنها سؤال کنید برای شما آشکار خواهد شد. خداوند آنها را بخشیده (و نادیده گرفته است شما اصرار بر افشای آن نداشته باشید) خداوند آمرزنده و دارای حلم است.».

همان گونه که در شأن نزول آیه فوق آمده هنگامی که دستور پروردگار درباره حج نازل شد مردی به نام «عکاشه» یا «سراقه» عرض کرد: ای رسول خدا! آیا دستور حج برای هر سال است یا یک سال؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به سؤال او پاسخ نگفت ولی او دو یا سه بار سؤال خود را تکرار کرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو چرا این همه اصرار می کنی؟ اگر در جواب تو بگویم: آری، حج در همه سال بر شما واجب می شود و فوق العاده به زحمت می افتید و اگر مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین تا وقتی چیزی را نگفته ام بر آن اصرار نورزید... سپس افزود:

«إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛ هنگامی که شما را به چیزی دستور دادم به اندازه توانایی خود آن را انجام دهید.» (۱)

می دانیم هنگامی که برای پیدا کردن قاتل به بنی اسرائیل دستور داده شد گاوی را ذبح کنند اگر مطابق اطلاق امر هر گونه گاوی را انتخاب می کردند کافی بود؛ ولی آنها پشت سر هم اصرار کردند و رنگ و سن و شرایط دیگر آن گاو را

ص: ۶۲۷

پرسیدند در نتیجه آن قدر تکلیف محدود و پر مشقت شد که برای پیدا کردن آن سخت به زحمت افتادند و هزینه زیادی پرداختند و این درس عبرتی شد برای همگان در طول تاریخ.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُكْثِرُوا السُّؤَالَ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ أَنْبِيَاءُهُمْ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُوكُمْ وَاسْأَلُوا عَمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ إِنَّ الرَّجُلَ يَأْتِنِي يَسْأَلُنِي فَأُخْبِرُهُ فَيَكْفُرُ وَ لَوْ لَمْ يَسْأَلْنِي مَا ضَرَّهُ وَقَالَ اللَّهُ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلَ لَكُمْ إِلَى قَوْلِهِ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ» .

(۱)

از این حدیث شریف استفاده می شود که از کثرت سؤال و پی جویی زیاد نهی شده و ای بسا مردم اموری را می خواستند برای آنها فاش شود که اگر فاش می شد مشکلاتی پیش می آمد؛ مثلاً سؤال از پایان عمر خود یا حوادث آینده - و یا طبق بعضی از روایات از این که پدر واقعی آنها چه کسی است (۲)- و مانند آن و یا جزئیات و قیود احکام شرع که اگر از آن سؤال می شد مشکلات عظیمی فراهم می گشت.

\*\*\*

ص: ۶۲۸

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۶.

۲- ۲). تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۸۸. در این حدیث آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به بعضی جواب داد که پدر واقعی او غیر از کسی است که وی را پدر خود می پندارد و این مایه رسوایی و سرشکستگی شد.

و قال علیه السلام

لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی کنند مگر این که خداوند زیان بارتر از آن را به روی آنها می گشاید. (۱)

ص: ۶۲۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب غررالحکم - مطابق نقل مصادر نهج البلاغه - این جمله حکمت آمیز را به اضافه جمله دیگری در آغاز آن نقل کرده و آن چنین است: «لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ دُنْيَاهُمْ لِإِصْلَاحِ آخِرَتِهِمْ إِلَّا عَوَّضَهُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَيْراً مِنْهُ؛ مردم چیزی را از دنیایشان برای اصلاح آخرتشان ترک نمی کنند مگر این که خدا بهتر از آن را به آنها عوض می دهد». از این اضافه استفاده می شود که آمدی صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۹).



نتیجه تخریب دین برای دنیا

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود اشاره می کند به نکته مهمی درباره تعارض دین و دنیا و کسانی که دنیا را بر احکام دینشان ترجیح می دهند و می فرماید: «مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترک نمی کنند مگر این که خداوند زیان بارتر از آن را به روی آنها می گشاید»؛ (لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِيَسْتَصْلِحَ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضْرُّ مِنْهُ).

اشاره به این که در بسیاری از اوقات، دستورات دینی و منافع دنیوی در برابر هم قرار می گیرند و رعایت هر یک سبب ضایع شدن دیگری است. انسان های موحد و یکتاپرستان حقیقی که هیچ مؤثری را در عالم جز به فرمان خدا نمی دانند به منافع دنیوی خویش پشت پا می زنند و برای حفظ دین و ایمان و اطاعت فرمان های الهی می کوشند، از این رو رحمت الهی شامل حالشان می شود و بهتر از آن عایدشان می گردد. به عکس آنها که دینشان را فدای دنیا و وظایف الهی خود را فدای منافع دنیوی می کنند خداوند بدتر از آنچه را از آن بیم داشتند به سراغشان می فرستد.

فی المثل کسانی هستند که حج واجب خود را که بر طبق حکم شرع جنبه فوریت دارد به تأخیر می اندازند مبدا تشکیلات مادی آنها گرفتار رکود شود.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«مَا مِنْ عَبْدٍ يُؤْتِرُ عَلَى الْحَجِّ حَاجَةً مِنْ

ص: ۶۳۱

حَوَائِجِ الدُّنْيَا إِلَّا نَظَرَ إِلَى الْمُحَلِّقِينَ قَدْ انْصَبَرُوا قَبْلَ أَنْ تُقْضَى لَهُ تِلْكَ الْحَاجَةُ؛ هَيْجَ كَسْ حَاجَتِي مِنْ حَوَائِجِ دُنْيَا رَا بِرِ حَجِّ مَقْدَمِ نَمِي دَارِدِ مَكْرَ اَيْنِ كِه نَاكِهَانِ نِگَاهِ مِي كِنْدِ حَجَّاجِ خَانِهِ خُدَا كِه آثَارِ حَجِّ دَرِ چِهْرِهِ اَنُهَا نَمَايَانِ اسْتِ اَزِ اَيْنِ سَفَرِ بَازِ گِشْتَنْدِ پِيشِ اَزِ اَنَكِهِ حَاجَتِ اَوْ بَرِ آوْرْدِهِ شْدِهِ بَاشْدِ». (۱)

دَرِ حَدِيثِ دِيگَرِي كِه دَرِ كِتَابِ شَرِيفِ كَافِي اَزِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَمْدِهِ مِي خَوَانِيْمِ كِه حَضْرَتِ بِهِ يَكِي اَزِ اصْحَابِ خَاصِّ «سَمَاعِه» فَرَمُود:

«مَا لَكَ لَا تَحُجُّ فِي الْعَامِ فَقُلْتَ مُعَامَلَةٌ كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمٍ وَأَشْعَالٌ وَعَسَى أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ خَيْرًا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ مَا فَعَلَ اللَّهُ لَكَ فِي ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ؛ چَرَا اِمْسَالِ حَجِّ نَمِي رُوي؟ عَرَضِ كَرْد:

مُعَامَلِهِ اِي مِيانِ مَنِ وَ گِرُوهِي اسْتِ وَ گِرْفَتَارِي هَايِي دَارِمِ وَ شَايِدِ خَيْرِ، دَرِ اَنِ بَاشْدِ.

اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُود: چِنِينِ نِيَسْتِ». (۲)

يَا مَثَلًا اِنْسَانِ هِنْگَامِي كِه مَشْغُولِ نَمَازِ مِي شُودِ بِهِ دَلِيلِ بَعْضِي اَزِ كَارِهَايِ دُنْيَا اَنِ رَا بِهِ سُرْعَتِ تَمَامِ مِي كِنْدِ وَ چِهِ بَسَا اِرْكَانِ نَمَازِ اَنچِنَانِ كِه لَازِمِ اسْتِ اِنجَامِ نَمِي شُودِ. اَيْنِ گُونهِ اِفْرَادِ كِه نَمَازِشَانِ رَا فِدَايِ مَنَافِعِشَانِ مِي كِنْنْدِ بِهِ گُفْتِهِ اَمِيرِ مُؤْمِنَانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِهِ جَايِي نَمِي رَسَنْدِ.

دَرِ حَدِيثِي مِي خَوَانِيْمِ:

«إِذَا قَامَ الْعَبْدُ فِي الصَّلَاةِ فَخَفَّفَ صِلَاتَهُ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَلَائِكَتِهِ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى عَبْدِي كَأَنَّهُ يَرَى أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِ غَيْرِي أَمَا يَعْلَمُ أَنَّ قَضَاءَ حَوَائِجِهِ بِيَدِي؛ هِنْگَامِي كِه اِنْسَانِي مَشْغُولِ نَمَازِ شُودِ وَ نَمَازِشِ رَا (بِرَايِ رَسِيدِنِ بِهِ حَوَائِجِ دُنْيَا) كُوتَاهِ كِنْدِ، خُدَاوَنْدِ بِهِ فَرِشْتِگَانِشِ مِي فَرَمَايْدِ: آيَا اَيْنِ بَنْدِهِ مَرَا نَمِي بِيْنِيْدِ گُويِي گِمَانِ مِي كِنْدِ بَرِ آوْرْدِهِ شْدِنِ حَاجَاتِشِ بِهِ دَسْتِ دِيگَرِي اسْتِ. آيَا نَمِي دَانْدِ اِنجَامِ حَوَائِجِشِ هَمِهِ دَرِ دَسْتِ مَنِ اسْتِ؟». (۳)

ص: ۶۳۲

۱-۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۲۰، ح ۲۲۲۶.

۲-۲. كافي، ج ۴، ص ۲۷۰، ح ۱.

۳-۳. همان، ج ۳، ص ۲۶۹، ح ۱۰.

آنچه گفته شد در مورد حاجات فردی است؛ اما حاجات و نیازهای اجتماعی نه تنها از این قاعده مستثنا نیست بلکه شمول این قاعده نسبت به آنها قوی تر و آشکارتر است؛ مثلاً- به گفته مرحوم «مغنیه» در شرح نهج البلاغه خود- سران کشورهای اسلامی، امروز دستور جهاد و دفاع از حریم اسلام و کیان مسلمین را برای منافع مادی که دولت های استعماری به آنها ارائه می دهند رها کرده اند و خداوند آنها را از هر دو محروم ساخته است؛ در دست بیگانگان ذلیل و خوار شده اند و دنیای آنها نیز تأمین نگشته است.

اگر دقت کنیم آنچه مولا- در این سخن حکیمانه بیان فرموده به اصل توحید افعالی بازگشت می کند و جلوه ای از جلوه های «لَا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» محسوب می شود.

قرآن مجید می گوید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشودیم ولی (پیامبران الهی و دستورات ما را) تکذیب کردند و ما آنها را گرفتار نتیجه اعمالشان کردیم». (۱)

\*\*\*

ص: ۶۳۳





و قال عليه السلام

رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ .

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار دانشمندی که جهلش او را کشته، در حالی که علمش با اوست؛

اما به حالش سودی نمی بخشد. (۱)

ص: ۶۳۵

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: ابومخنف مورخ مشهور که سال های قبل از مرحوم سید رضی می زیسته در کتاب الجمل شأن ورودی برای این گفتار حکیمانه بیان کرده است. وی می گوید زمانی که «طلحه» و «زبیر» به همراهی «عایشه» از مدینه به سوی بصره (برای آتش افروزی جنگ جمل) حرکت کردند امیر مؤمنان علی علیه السلام خطبه ای خواند و در آخر آن خطبه فرمود: «وَإِنَّهُمَا -یعنی طلحه و زبیر- لَيَعْلَمَانِ أَنَّهُمَا مُخْطِئَانِ وَرُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ؛ این دو می دانند که خطا کارند (ولی هواپرستی بر چشم بصیرت آنها پرده افکنده) و چه بسیار افراد دانایی که جهلشان آنها را کشته در حالی که علمشان با آنهاست و سودی از آن نمی برند» در کتاب مصادر نهج البلاغه بعد از بیان این داستان می افزاید: مرحوم شیخ مفید در ارشاد نیز این کلام حکیمانه را نقل کرده و همچنین آمدی در غررالحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴ ص ۹۹).



عالم جاهل منش

در این گفتار حکیمانه و کوتاه و پرمعنا امام به عالمان بی عمل و آلوده به رذائل اخلاقی اشاره کرده می فرماید: «چه بسیار دانشمندی که جهلش او را کشته در حالی که علمش با اوست؛ اما به حالش سودی نمی بخشد»؛ (رُبَّ عَالِمٍ قَدَّ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ).

همان گونه که در بالا اشاره شد امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پرمعنا از عالمان نادانی سخن می گوید که جهلشان قاتل آنها شده است در این که چگونه علم و جهل در وجود آن ها جمع می شود تفسیرهای مختلفی می توان بیان کرد.

از همه روشن تر این که علم اگر با عمل همراه نشود همچون جهل است، بنابراین نکوهش امام علیه السلام از عالمانی است که از علم خود بهره نمی گیرند و به آن عمل نمی کنند و سبب هلاکت مادی و معنوی آنها می شود.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که

«إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بغيره كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنِ جَهْلِهِ؛ شخص عالمی که به علمش عمل نکند مانند جاهل سرگردانی است که از بیماری جهل بهبود نمی یابد.

سپس حضرت در همان روایت می فرماید:

«بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجْبَةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَ الْحُسْرَةَ أَدْوَمُ؛ بلکه حجت الهی را بر او بزرگ تر و حسرت او را پایدارتر دیدم». (۱)

ص: ۶۳۷

همین عبارت با اندک تفاوتی در ذیل خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه نیز آمده است.

در حدیث دیگری در غرر الحکم از همان حضرت می خوانیم:

«عِلْمٌ لَا يُضِلُّحُكَّ ضَلَالٌ وَ مَالٌ لَا يَنْفَعُكَ وَبَالٌ؛ دانشی که تو را اصلاح نکند گمراهی است و ثروتی که تو را (در راه خشنودی خدا) سودی نبخشد بدبختی است».<sup>(۱)</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «جهل» صفات جاهلانیه ای مانند غرور و تکبر و خودخواهی و سودجویی و ریاکاری باشد؛ هر گاه علم با این صفات نکوهیده جاهلانیه همراه گردد عالم را به نابودی می کشاند، همان گونه که در طول تاریخ مصادیق زیادی دارد. آیا طلحه و زبیر عالم به احکام اسلام و قرآن نبودند؟ آیا موقعیت علی علیه السلام را در اسلام و نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی شناختند؟ چه شد که علمشان سودی به آنها نبخشید؟ آیا جز این است که جاه طلبی و پیروی از هوای نفس آنها را به جنگ جمل کشانید و نه تنها علمشان به حالشان سودی نداشت، بلکه صفات جاهلانیه آنها سبب مرگشان در دنیا و مجازاتشان در آخرت شد. حدود هفده هزار نفر از مسلمانان را به کشتن دادند و هرگز به مقصدشان نیز در دنیا نرسیدند.

نیز احتمال می رود منظور این باشد که ظواهری از علم دارد ولی به عمق آن نرسیده است و به تعبیری دیگر، علم او فاقد بصیرت است همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ فَلَا تُزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ مِنَ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا؛ آن کس که بدون بینش و بصیرت عمل می کند همانند کسی است که در بیراهه گام بر می دارد، چنین کسی هر قدر تندتر برود از راه اصلی دورتر می شود».<sup>(۲)</sup>

جمع میان این تفسیرها نیز مانعی ندارد.

ص: ۶۳۸

۱- ۱. غرر الحکم، ح ۱۹۳.

۲- ۲. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۱.

و قال عليه السلام

لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَابِ هَذَا الْإِنْسَانِ بَضْعَةٌ هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ: وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ. وَ ذَلِكَ أَنْ لَهُ مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَضْدَادًا مِنْ خِلَافِهَا؛ فَإِنْ سَنَحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَ إِنْ هَيَّاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ، وَ إِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ، وَ إِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَ إِنْ أَسِيَّعَدَهُ الرِّضَى نَسِيَ التَّحْفُظَ، وَ إِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَ إِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اسْتَلَبَتْهُ الْبِعْرَةُ، وَ إِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَاهُ الْغِنَى، وَ إِنْ أَصِيَّبَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّ الْجَزَعُ، وَ إِنْ عَضَّتْهُ الْفَاقَةُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ، وَ إِنْ جَهْدَهُ الْجُوعُ قَعِدَ بِهِ الضَّعْفُ، وَ إِنْ أَفْرَطَ بِهِ الشَّبَعُ كَطَّئَهُ الْبَطْنُ. فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَ كُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ.

امام عليه السلام فرمود:

در درون سینه این انسان قطعه گوشتی است که به رگ مخصوصی آویخته شده و عجیب ترین اعضای او و همان قلب وی است، این شگرفی به علت آن است که صفاتی از حکمت و ضد حکمت در آن جمع است، پس هرگاه آرزوها (ی افراطی) در آن ظاهر شود (حالت طمع به او دست می دهد و) طمع او را ذلیل و خوار می کند و هنگامی که طمع در او به هیجان آید به دنبال آن حرص،

او را به هلاکت می کشاند و هنگامی که یأس بر او غالب گردد تأسف او را از پای در می آورد و هرگاه غضب بر او مستولی گردد خشمش فزونی می گیرد (و دست به هر کار خلافی می زند) و اگر بیش از حد (از کسی یا چیزی) راضی شود (و به آن اطمینان پیدا کند) جانب احتیاط را از دست می دهد و هرگاه ترس بر او غالب شود احتیاطکاری (افراطی) او را به خود مشغول می دارد و هر زمان کار بر او آسان گردد در غفلت و بی خبری فرو می رود و هر وقت مالی به دست آورد بی نیازی او را به طغیان وا می دارد و اگر مصیبتی به او برسد بی تابی او را رسوا می سازد و اگر فقر، دامنش را بگیرد، مشکلات (ناشی از آن)، او را به خود مشغول می دارد و اگر گرسنگی پیدا کند ضعف زمین گیرش می کند و چنانچه پرخوری کند شکم پروری او را به رنج انداخته، راه نفس را بر او می بندد و (به طور کلی) هرگونه کمبود (و تفریط) به او زیان می رساند و هرگونه افراط او را فاسد می کند. (۱)

ص: ۶۴۰

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: نویسنده کتاب مصادر می گوید: این سخن بخشی از خطبه معروف وسیله است که از خطبه های مشهور آن حضرت است (هرچند مرحوم سید رضی آن را در نهج البلاغه نقل نکرده است) و از جمله کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این خطبه را نقل کرده اند. کلینی در روضه کافی و ابن شعبه حرانی در تحف العقول است. سپس به جمع کثیر دیگری از دانشمندان معروف اشاره می کند که در کتب خود این کلام حکمت آمیز را نقل کرده اند از جمله: مرحوم شیخ مفید در ارشاد، مسعودی در مروج الذهب، ابن عساکر در تاریخ دمشق و آمدی در غررالحکم می باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۰). صاحب کتاب تمام نهج البلاغه این گفتار حکمت آمیز را به ضمیمه سخنان دیگری از قول «ضرار بن ضمیره» و در پاسخ معاویه که سخنان بیشتری را از علی علیه السلام طلب می کرد ذکر نموده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۳).

عجوبه جهان خلقت!

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به یک سلسله عواطف انسانی و بخش مهمی از رذایل اخلاقی و آثار هر یک از آنها اشاره فرموده و مرکز آنها را قلب می‌شمرد و می‌فرماید: «در درون سینه این انسان قطعه گوشتی است که به رگ مخصوصی آویخته شده و عجیب‌ترین اعضای او و همان قلب وی است»؛ (لَقَدْ عَلِقَ بِنِيَاطٍ هَذَا الْإِنْسَانَ بَضْعَةً هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ: وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ).

در این که چگونه قلب همان عضو صنوبری که مأمور رساندن خون به تمام اعضاست می‌تواند مرکز عواطف انسانی و فضایل و رذایل اخلاقی باشد در پایان این بحث به طور مشروح از آن سخن خواهیم گفت.

«نیاط» همان رگی است که قلب به وسیله آن در سینه انسان آویزان است که اگر قطع شود در کمترین زمان حیات انسان پایان می‌یابد. گاه آن را مفرد شمرده و زمانی جمع «نوط» (بر وزن فوت) دانسته‌اند و هنگامی به معنای خود قلب نیز آمده است. به هر حال امام علیه السلام این قلب آدمی را که در درون سینه اش با رگی آویخته شده شگفت‌انگیزترین عضو بدن او می‌شمرد.

سپس به دلیل آن پرداخته و در ادامه سخن چنین می‌فرماید: «این شگرفی به خاطر آن است که صفاتی از حکمت و ضد حکمت در آن جمع است»؛ (وَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادًّا مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَضْدَادًا مِنْ خِلَافِهَا).

حکمت اشاره به فضایل اخلاقی و اضرار آن اشاره به رذایل اخلاقی است و به این ترتیب امام قلب انسان را مرکزی برای فضایل و رذایل اخلاقی می‌شمرد و این که مرحوم مغنیه در فی ظلال حکمت را به غیر فضایل اخلاقی تفسیر کرده که نتیجه آن نوعی رذایل محسوب می‌شود بسیار خلاف ظاهر است. (۱)

سپس امام علیه السلام به شرح بخشی از رذایل اخلاقی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند پرداخته به ده نکته در این زمینه اشاره می‌کند:

نخست به سراغ حالت رجای افراطی و سپس یأس افراطی می‌رود و می‌فرماید: «هر گاه آرزوها (ی افراطی) در آن ظاهر شود (حالت طمع به او دست می‌دهد و) طمع او را ذلیل و خوار می‌کند و هنگامی که طمع در او به هیجان آمد به دنبال آن حرص، او را به هلاکت می‌کشاند؛ (فَإِنْ سَنَّحَ لَهُ الرَّجَاءُ أَذَلَّهُ الطَّمَعُ، وَإِنْ هَاجَ بِهِ الطَّمَعُ أَهْلَكَهُ الْحِرْصُ).

منظور از «سَنَّحَ» از ماده «سنوح» به معنای عارض شدن است.

منظور از «رجاء» در اینجا امید افراطی به دیگران داشتن و چشم به اموال و امکانات آنها دوختن است واضح است که این امید افراطی، او را به طمع، و طمع، او را به حرص می‌کشاند که همه از رذایل اخلاقی است.

امام در مقابل آن «یأس افراطی» را مطرح می‌کند و می‌فرماید: «و هنگامی که یأس بر او قالب گردد تأسف او را از پای در می‌آورد؛ (وَإِنْ مَلَكَهُ الْيَأْسُ قَتَلَهُ الْأَسْفُ).

منظور از «یأس» در اینجا ناامیدی افراطی در عالم اسباب است که انسان در صحنه های علم و تجارت و کسب و کار از موفقیت خود مأیوس باشد؛ اشخاص مأیوس به یقین در زندگی ضعیف و ناتوان و گاه نابود می‌شوند. حد وسط در میان امید افراطی و یأس همان حالت امیدواری معتدل است که اگر نباشد انسان

ص: ۶۴۲



در زندگی به جایی نمی رسد همان گونه که پیغمبر اکرم فرمود:

«الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَ لَوْ لَا الْأَمَلُ لَمَا رَضَعَتْ وَالِدٌ وَلَدَهَا وَلَا عَرَسَ غَارِسٌ شَجْرًا؛ امید و آرزو رحمتی است برای امت من و اگر امید نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کشت».<sup>(۱)</sup>

آن گاه سومین و چهارمین صفات رذیله ای را که در حد افراط و تفریط قرار دارند بیان می کند و می فرماید: «هر گاه غضب بر او مستولی شود خشمش فزونی می گیرد (و دست به هر کار خلافی می زند) و اگر بیش از حد (از کسی یا چیزی) راضی شود (و به آن اطمینان پیدا کند) جانب احتیاط را از دست می دهد»؛ (وَ إِنْ عَرَضَ لَهُ الْغَضَبُ اشْتَدَّ بِهِ الْغَيْظُ، وَ إِنْ أَسْعَدَهُ الرَّضَى نَسِيَ التَّحَفُّظَ).

به یقین هم حالت غضب که سرچشمه کارهای نادرست می شود جنبه افراط دارد و هم اعتماد بی حساب به افراد و اشخاص که آن هم سبب مشکلات فراوان می گردد. حد وسط میان این دو رضایت معتدل آمیخته با رعایت احتیاط است.

سپس حضرت از پنجمین و ششمین رذیله اخلاقی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند سخن می گوید و می فرماید: «هر گاه ترس بر او غالب شود احتیاطکاری (افراطی) او را به خود مشغول می دارد و هر گاه کار بر او آسان گردد در غفلت و بی خبری فرو می رود»؛ (وَ إِنْ غَالَهُ الْخَوْفُ شَغَلَهُ الْحَذَرُ، وَ إِنْ اتَّسَعَ لَهُ الْأَمْرُ اشْتَلَبَتْهُ الْعِرَّةُ).

علمای اخلاق ترس بجا و معتدل را در برابر عواقب منفی و خطرناک فضیلت می شمردند. در واقع خداوند آن را سپری در برابر خطرات در وجود انسان قرار داده تا بی حساب در هر میدانی وارد نشود و دشمنانی که در کمین او هستند و خطراتی که بر سر راه رسیدن به مقصد وی را تهدید می کنند از نظر دور ندارد؛ ولی اگر این حالت جنبه افراطی به خود بگیرد صفتی رذیله به نام «جبن» است

ص: ۶۴۳

همان گونه که اگر در جهت تفریط واقع شود و انسان بی باکانه در هر میدان و مسیری قدم بگذارد، رذیله دیگری است که از آن به غفلت، غرور و بی خبری یاد می شود.

آن گاه در بیان هفتمین و هشتمین اوصاف افراطی می فرماید: «هرگاه مالی به دست آورد بی نیازی او را به طغیان وا می دارد و اگر مصیبتی به او برسد بی تابی او را رسوا می کند و اگر فقر دامنش را بگیرد مشکلات (ناشی از آن)، او را به خود مشغول می دارد؛ (وَ إِنْ أَفَادَ مَالًا أَطْعَاهُ الْغَنَى، وَ إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ فَضَحَّهُ الْجُرْعُ، وَ إِنْ عَصَّتْهُ الْفَاقَهُ شَغَلَهُ الْبَلَاءُ).

«عَصَّتْهُ» از ماده «عَصَّ» (بر وزن حظ) به معنای گاز گرفتن و گزیدن است.

امام علیه السلام طغیان به سبب فزونی مال را در برابر دو چیز قرار داده است: مصیبت توأم با بی تابی و فقر مشغول کننده.

در نسخه کافی جمله «وَ إِنْ عَصَّتْهُ الْفَاقَهُ» قبل از جمله «وَ إِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ» آمده است و مناسب نیز همین است، زیرا «فاقه» (فقر) بلا فاصله در برابر «غنا» قرار می گیرد.

به یقین مال و ثروت، بهترین وسیله برای نیل به اهداف والای انسانی، کمک به دردمندان و کمک به پیشرفت علم و دانش و برقرار ساختن عدالت اجتماعی و ساختن بناهای خیر و مانند آن است؛ اما اگر توأم با خودخواهی و کم ظرفیتی شود انسان را به طغیان وا می دارد همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتِغْنَى»؛ (آن گونه نیست که آنها می پندارند، انسان طغیان می کند هرگاه خود را مستغنی و بی نیاز ببیند) (منظور انسان های کم ظرفیت و بی تقواست).

در هر حال مناسب این است که مصیبت را در عبارت بالا به مصائب مالی تفسیر کنیم؛ مانند ورشکست شدن در تجارت یا آفت گرفتن محصولات در

زراعت و مانند آن که در قرآن مجید گاه بر آن اطلاق مصیبت شده است آنجا که می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ».

سرانجام امام علیه السلام رذیله نهم و دهم را مورد توجه قرار داده می فرماید: «اگر گرسنگی پیدا کند ضعف زمین گیرش می کند و اگر پرخوری کند شکم پروری او را به رنج انداخته راه نفس را بر او می بندد»؛ (وَ إِنِ جَاهِدَهُ الْجُوعُ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ، وَ إِنِ افْرَطَ بِهِ الشَّبَعُ كَطَّئَهُ الْبَطْنَةُ).

«كَطَّئَهُ» از ماده «كظ» (بر وزن حظ) به معنای به زحمت افکندن است.

به یقین همان گونه که افراط در پرخوری نکوهیده است و سرچشمه بیماری های جسمی و روحی است، کم خوردن بیش از حد نیز مایه ضعف و ناتوانی و عدم قدرت بر انجام مسئولیت هاست.

امام علیه السلام، این معلم بزرگ اخلاق و فضیلت، بعد از ذکر ده مورد بالا به طور مخصوص به سراغ یک اصل کلی می رود که هم آنچه را گذشت فرا می گیرد و هم موارد دیگر از افراط و تفریطها را و می فرماید: «(به طور کلی) هر گونه کمبود (و تفریط) به او زیان می رساند و هر گونه افراط او را فاسد می سازد»؛ (فَكُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ، وَ كُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ).

درسی را که امام علیه السلام در این کلام نورانی اش به همه ما می دهد در واقع درسی است که تمام علم اخلاق و سخنان علمای اخلاق در آن خلاصه شده است.

امام علیه السلام در این درس پرمعنا به همگان هشدار می دهد که غرائزی که خداوند در انسان آفریده و در درون جان او قرار داده است همه برای حیات مادی و معنوی انسان ضروری است مشروط بر این که به سوی افراط و تفریط کشیده نشود؛ امید خوب است؛ ولی افراط و تفریط در آن زیان بار، احتیاط و ترس در برابر حوادث خطرناک لازم است؛ اما افراط و تفریط در آن سبب بدبختی است.

مال و ثروت از اسباب سعادت است مشروط بر این که افراط و تفریط و طغیان و جزع در آن نباشد. خوردن غذا برای داشتن بدن سالم به عنوان مقدمه داشتن روح سالم لازم است؛ اما افراط و تفریط در آن مشکل آفرین می باشد.

### نکته: آیا قلب کانون صفات خوب و بد انسان است؟

آیا قلب کانون صفات خوب و بد انسان است؟

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که قلب به معنای عضوی که درون سینه برای پمپاژ خون به تمام اعضا قرار دارد طبق تحقیقات دانشمندان هرگز مرکز ادراکات نیست و کار آن فقط رساندن خون تصفیه شده به اعضا و گرفتن خون آلوده و فرستادن آن به تصفیه خانه بدن یعنی ریه است. چگونه امام علیه السلام می فرماید قلبی که با رگی به سینه انسان آویخته شده مرکز این صفات است؟

همین سؤال درباره استعمالات قلب در قرآن مجید نیز آمده است مخصوصاً آنجا که می فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ...»؛ خداوند بر دل های آنها مهر نهاده...» (۱)

در پاسخ این سؤال، بحث جامعی در تفسیر نمونه آمده که در اینجا می آوریم.

چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است در حالی که می دانیم قلب مرکز ادراکات نیست، بلکه تلمبه ای برای گردش خون در بدن است؟!

در پاسخ چنین می گوییم:

«قلب» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

۱. به معنی عقل و درک، چنان که در آیه ۳۷ سوره «ق» می خوانیم: «إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَعِذْرَةً لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»؛ در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که

ص: ۶۴۶

نیروی عقل و درک داشته باشند».

۲. به معنی روح و جان، چنان که در سوره «احزاب»، آیه ۱۰ آمده است: «وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»؛ هنگامی که چشم ها از وحشت فرومانده و جان ها به لب رسیده بود».

۳. به معنی مرکز عواطف. آیه ۱۲ سوره «انفال» شاهد این معناست: «سَيَأْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبُ»؛ به زودی در دل کافران ترس ایجاد می کنیم». در جای دیگر در سوره «آل عمران» آیه ۱۵۹ می خوانیم: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ ...اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می شدند».

توضیح اینکه در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می خورد:

۱. مرکز ادراکات که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است، لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می آید احساس می کنیم با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم (اگرچه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و ابزاری برای روح هستند).

۲. مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می گذارد و اولین جرقه از قلب شروع می شود.

ما بالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبه رو می شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می کنیم، و همچنان وقتی که به مطلب سرور انگیزی بر می خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم (دقت کنید).

درست است که مرکز اصلی «ادراکات» و «عواطف» همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العمل های جسمی آنها متفاوت است عکس العمل درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می شود؛ ولی عکس العمل مسائل

عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می گردد، به طوری که به هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می کنیم.

نتیجه این که اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است.

از همه اینها گذشته قلب به معنای عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، به طوری که یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است، بنابراین چه مانعی دارد که فعالیت های فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.

\*\*\*

ص: ۶۴۸

و قال علیه السلام

نَحْنُ النُّمْرَقَةُ الْوُسْطَى، بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي، وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي .

امام علیه السلام فرمود:

ما تکیه گاه میانه هستیم؛ (باید) عقب افتادگان به آن ملحق شوند

و تندروان به سوی آن باز گردند. (۱)

ص: ۶۴۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: قبل از مرحوم سید رضی ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید آن را با کمی تفاوت آورده و ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) در عیون الاخبار و یعقوبی (متوفای ۲۸۴) در تاریخ خود و همچنین ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در تحف العقول و مرحوم مفید در مجالس با تفاوتی در بعضی از الفاظ این کلام حکمت آمیز را آورده اند. از آنچه طبری در بشاره المصطفی نوشته بر می آید که امام علیه السلام این گفتار حکیمانه را ضمن سخنانی که بین او و بین «حارث همدانی» رد و بدل شد بیان فرمود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲).





ما از افراط و تفریط دوریم

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، موقف خود و خاندانش را در برابر «مقصران» و «غالیان» روشن ساخته است، می فرماید: «ما تکیه گاه میانه هستیم؛ (باید) عقب افتادگان به آن ملحق شوند و تندروان به سوی آن باز گردند»؛ (نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى، بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي، وَ إِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي).

این تعبیر کنایه زیبا و دلنشینی است، زیرا «نُمرُقه» در اصل به معنای پستی یا متکایی است که بر آن تکیه می کنند؛ پستی وسط و میانه، پستی ممتازی بوده که در صف پستی های مجلس مورد توجه و جایگاه افراد شریف تر بوده است.

می فرماید: آنها که پایین ترند باید رو به سوی ما کنند و آنها که بالاترند باید نگاه خود را به ما باز گردانند (و همگی راه اعتدال را پیش گیرند).

اشاره به اینکه مورد قبول در اسلام و آیین الهی اموری است که در سر حد اعتدال و دور از افراط و تفریط باشد، همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا» ۱ و در جای دیگر درباره انفاق می فرماید: «وَ الَّذِيْنَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»؛ کسانی که هنگامی که انفاق می کنند نه اسراف می کنند و نه سخت گیری و در میان این دو حد اعتدال را رعایت می کنند». (۱)

ص: ۶۵۱

منظور از «تالی» کسانی هستند که اوصاف برجسته امامان اهل بیت علیهم السلام را انکار می کردند و آنان را در حد فردی معمولی قرار می دادند و منظور از «غالی» کسانی که آنان را از حد امام معصوم بالاتر برده و صفات خدایی برایشان قائل می شدند و حتی گاهی به الوهیت آنها رأی می دادند. امام علیه السلام می فرماید: ما هیچ یک از این دو گروه را نمی پسندیم نه تالی و نه غالی.

بعضی از شراح نهج البلاغه «وسطی» را به معنای ممتاز و عالی گرفته اند نه به معنای میانه، همان گونه که در آیه ۲۸ از سوره «قلم» می خوانیم: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبُحُونَ» که اوسط در اینجا به معنای افضل و برتر است.

ولی با توجه به تالی و غالی که در ذیل این کلام حکیمانه آمده چنین احتمالی بسیار بعید است و مناسب همان معنای وسط است که طرف افراط و تفریط دارد.

پیروی از حد اعتدال و پیمودن خط میانه نه تنها در مسائل اعتقادی مورد توجه است که در مسائل اخلاقی و اجتماعی نیز غالباً چنین است، زیرا افراط و تفریط در این امور نیز زیانبار بوده و حد وسط و حالت اعتدال دارای آثار و برکات روشنی است.

خوشبختانه پیروان مکتب اهل بیت با هدایت های آنها در همه جا حد اعتدال را برگزیدند؛ در حالی گروهی گرایش به جبر و گروهی تفویض را انتخاب می کردند، پیروان این مکتب شعار «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» را برگزیدند و در جایی که جمعی قائل به تشبیه (اعتقاد به جسمیت خداوند) و گروهی معتقد به تعطیل (کسانی که می گویند ما از ذات و صفات خدا هیچ چیز نمی فهمیم) در میان مسلمانان بودند، پیروان این مکتب نه تشبیه را پذیرفتند و نه تعطیل را بلکه معتقد شدند که ذات خدا و صفات او گرچه برای انسان ها قابل درک نیست؛ ولی او را می توان از طریق آثارش در پهنه جهان هستی به خوبی شناخت.

آخرین سخن این که تعبیر به «نحن» گرچه به معنای امامان اهل بیت است

ولی از بعضی از روایات استفاده می شود که پیروان راستین آنها نیز همین گونه اند.

چنان که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم فرمود:

«یا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ - شَيْعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ - كُونُوا النُّمْرُقَةَ الوُشَيْطِيَّ يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْغَالِي وَ يَلْحَقُ بِكُمْ التَّيَالِي؛ ای جمیعت شیعه شما هم جایگاه حد وسط و معتدل باشید که غلو کننده به سوی شما باز گردد و عقب مانده به شما ملحق شود» در این هنگام مردی عرض کرد:

فدایت شوم، منظور از غالی چیست؟ فرمود:

«قَوْمٌ يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا - نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا فَلَيْسَ أَوْلِيَّكَ مِنَّا وَ لَشِينَا مِنْهُمْ؛ گروهی هستند که درباره ما مطالبی می گویند که ما درباره خود نمی گوئیم (آنها راه غلو و افراط را می پویند) آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم». سپس امام علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود:

«وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَ لَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ قِرَابَةٌ وَ لَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ وَ لَا نَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ؛ به خدا سوگند ما برات آزادی (از آتش دوزخ برای کسی) نداریم و میان ما و خداوند خویشاوندی نیست و حجت خاصی در برابر او نداریم و جز از طریق اطاعت به او تقرب نمی جوییم». سپس افزود:

«فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعاً لِلَّهِ تَنَفَّعَهُ وَ لَا يَتَنَا وَ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِياً لِلَّهِ لَنْ تَنْفَعَهُ وَ لَا يَتَنَا وَ يَحْكُمُ لَا تَعْتَرُوا وَ يَحْكُمُ لَا تَعْتَرُوا؛ هر کس از شما مطیع خدا باشد ولایت ما برای او سودبخش است و هر کس از شما معصیت خدا کند ولایت ما به او سودی نمی بخشد. وای بر شما (به ولایت ما) مغرور نشوید، وای بر شما مغرور نشوید». (۱)

\*\*\*

ص: ۶۵۳



و قال عليه السلام

لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ .

امام علیه السلام فرمود:

فرمان خدا را تنها کسی می تواند اجرا کند که نه سازش کار باشد

(و اهل رشوه) و نه تسلیم و ذلیل (در مقابل دیگران)

و نه پیروی از طمع ها کند. (۱)

ص: ۶۵۵

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه جز این درباره این کلام حکیمانه نقل نشده است که صاحب غررالحکم که بعد از مرحوم رضی می زیسته این گفتار حکیمانه را با تفاوت در چند مورد ذکر کرده که نشان می دهد منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۲).



مجریان فرمان خدا

امام علیه السلام در این گفتار پربار و حکیمانه صفات کسانی را که توانایی اجرای اوامر الهی را دارند بیان می کند و آن را در سه چیز خلاصه کرده، می فرماید:

«فرمان خدا را تنها کسی می تواند اجرا کند که نه سازش کار باشد (و اهل رشوه) و نه تسلیم و ذلیل (در مقابل دیگران) و نه پیروی از طمع ها کند؛ (لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ شُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَارِعُ، وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ) .

بدیهی است آنان که اهل «مصانعه» (به معنای سازشکاری و رشوه گرفتن) هستند هرگز نمی توانند حق را به حق دار برسانند، چرا که زورمندان اهل باطل آنها را خریداری می کنند و از حق منصرف می سازند و در این میان حقوق ضعفا پایمال می شود.

همچنین کسانی که ضعیف و ذلیل و ناتوانند قدرت اجرای فرمان خدا را ندارند، زیرا اجرای فرمان حق قاطعیت و شجاعت و استقلال شخصیت را می طلبد و افراد زبون که به روش اهل باطل عمل می کنند توان این کار را ندارند.

نیز اشخاص مبتلا به انواع طمع ها؛ طمع در مقام، مال و خواسته های هوس آلود هرگز نمی توانند مجری فرمان خدا باشند، زیرا طمع بر سر دوراهی ها و چند راهی ها آنها را به سوی خود جذب می کند و از پیمودن راه حق باز می دارد.

به همین دلیل در طول تاریخ کمتر زمامداری را دیده ایم که به طور کامل

مجری فرمان حق باشد (مگر انبیا و اولیا) زیرا گناه یکی از این سه نقطه ضعف و گناه همه آنها را داشته است، از این رو از پیمودن راه حق باز مانده است.

آنچه امام علیه السلام در بالا درباره موانع اجرای فرمان الهی بیان فرمود اموری است که در آیات و روایات اسلامی نیز بر آن تأکید شده است؛ از جمله درباره رشوه می خوانیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّيَأَكُم وَ الرِّشْوَةَ فَإِنَّهَا مَحْضُ الْكُفْرِ وَ لَا- يُشْمُ صَاحِبُ الرِّشْوَةِ رِيحَ الْجَنَّةِ؛ از رشوه پرهیزید که کفر خالص است و رشوه گیر بوی بهشت را هرگز استشمام نمی کند».

کسی که رشوه می گیرد در واقع پرستش درهم و دینار را بر پرستش خالق مختار مقدم می شمرد و قوانینی را که برای حمایت از ضعفای جامعه است تبدیل به وسیله حمایت از دزدان و دغل کاران و ظالمان می کند و «مضارعه» که همان اظهار ذلت و ناتوانی در برابر زورگویان است عامل دیگری برای زیر پا گذاردن فرمان خدا و به قدرت رسیدن ظالمان است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه همام (خطبه ۱۹۳) می فرماید:

«فَمِنْ عَلاَمَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُمْ قُوَّةً فِي دِينِ؛ یکی از نشانه های پرهیزگاران این است که او را در دین (و اجرای فرمان الهی) قوی و نیرومند می بینی».

در مورد طمع که مانع سوم است همین بس که در روایتی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام در بحار الانوار آمده که:

«مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَ لَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلَ الطَّمَعِ؛ هیچ چیز مانند بدعت ها دین را از بین نمی برد و چیزی مانند طمع انسان را فاسد نمی سازد».

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعِيشَ حُرّاً أَيَّامَ حَيَاتِهِ فَلَا يُشْرِكِنِ الطَّمَعُ قَلْبَهُ؛ کسی که می خواهد در طول عمر آزاد زندگی کند باید اجازه ندهد طمع در قلبش سکونت یابد».<sup>(۱)</sup>

ص: ۶۵۸



سعدی در شعری که بر گرفته از این حدیث است می گوید:

هر که بر خود در سؤال گشاد

\*\*\*

ص: ۶۵۹



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ تُوفِّي سَهْلُ بْنُ حَنِيفٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مَعَهُ مِنْ صِفِّينَ، وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ:

و قال عليه السلام

لَوْ أَحَبَّنِي جَبَلٌ لَتَهَافَّتْ.

مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمِحْنَةَ تَغْلُظُ عَلَيْهِ، فَتَسِيرُ الْمَصَائِبُ إِلَيْهِ، وَ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْأَتْقِيَاءِ الْأَبْرَارِ وَ الْمُضَيِّعِينَ الْأَخْيَارِ، وَ هَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا.

«وَقَدْ يُؤَوَّلُ ذَلِكَ عَلَى مَعْنَى آخَرَ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهِ».

به هنگام بازگشت امیرمؤمنان علی علیه السلام از میدان صفین «سهل بن حنیف» در کوفه چشم از دنیا فرو بست در حالی که محبوب ترین مردم نزد امام علیه السلام بود.

امام علیه السلام فرمود:

حتی اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می شکافد و فرو می ریزد!

سید رضی می گوید: معنای این سخن آن است که شاید و مصائب، به سرعت به سراغ دوستان ما می آیند و این سرنوشت تنها در انتظار پرهیزگاران

و نیکان و برگزیدگان و خوبان است.

این سخن همانند سخن دیگری است که از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود:

هرکس ما اهل بیت را دوست دارد باید پوشش فقر را برای خود مهیا سازد (و آماده انواع محرومیت ها و گرفتاری ها) گردد.

سید رضی در پایان می گوید: گاهی برای این کلام تفسیر دیگری کرده اند که اینجا جای شرح آن نیست. (۱)

\*\*\*

ص: ۶۶۲

---

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: از جمله کسانی که حکمت پربار اول را نقل کرده، زمخشری در ربیع الابرار و آمدی در غررالحکم و نویسنده الدرجات الرفیعه (سید علی خان متوفای ۱۱۲۰) است. اما کلمه حکمت آمیز دوم در میان علما و دانشمندان پیش از سید رضی مشهور بوده و آن را به صورت های مختلفی نقل کرده و در تفسیر آن نظرات متعددی داده اند از جمله کسانی که آن را نقل کرده اند سید مرتضی در کتاب امالی و ابن اثیر در نهایه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۳). مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار بعد از اشاره به این دو کلام حکمت آمیز مولا - امیر مؤمنان علیه السلام شرح مبسوطی در چند صفحه درباره آن آورده است که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد. (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۷).

در مقدمه این کلام حکمت آمیز شأن ورودی برای آن ذکر شده هنگام باز گشت امیر مؤمنان علی علیه السلام از میدان صفین به امام علیه السلام خبر دادند «سهل بن حنیف» (یکی از پیشگامان اسلام، از اصحاب خاص پیغمبر اکرم و امیر مؤمنان علی علیهما السلام) در کوفه چشم از دنیا فرو بسته در حالی که محبوب ترین مردم نزد امام علیه السلام بود؛ «وَقَدْ تُوفِّي سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيُّ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مَعَهُ مِنْ صِفِّينَ، وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ» .

امام علیه السلام در این هنگام در زمینه بی وفایی دنیا و از دست رفتن عزیزان فرمود: «حتی اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می شکافد و فرو می ریزد»؛ (لَوْ أَحْبَبَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ) .

اشاره به بی وفایی و ناپایداری طبیعت دنیا و از دست رفتن عزیزان است که هم آزمونی برای مردان خداست و هم هشدار برای همگان.

سپس مرحوم سید رضی به دنبال این گفتار حکیمانه درباره بی وفایی دنیا می افزاید: «معنای این سخن آن است که شدائد و مصائب، به سرعت به سراغ دوستان ما می آیند و این سرنوشت تنها در انتظار پرهیزگاران و نیکان و برگزیدگان و خوبان است و این سخن همانند سخن دیگری از امام علیه السلام است که فرمود: «هرکس ما اهل بیت را دوست دارد باید پوشش فقر را برای خود مهیا سازد (و آماده انواع محرومیت ها و گرفتاری ها) گردد»؛ (مَعْنَى ذَلِكَ أَنَّ الْمِحْنَةَ

تَغْلُظُ عَلَيْهِ، فَتُسْرِعُ الْمَصَائِبُ إِلَيْهِ، وَ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْأَتْقِيَاءِ الْأَبْرَارِ وَ الْمُضِيِّ طَفَيْنِ الْأَخْيَارِ، وَ هَذَا مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جَلْبَابًا).

«جلباب» به لباسی می گویند که تمام بدن یا قسمت عمده آن را بپوشاند؛ چادر یا مانند آن.

در این که چه رابطه ای در میان محبت اهل بیت و پوشش فقر است تفسیرهای مختلفی شده که از میان همه آنها سه تفسیر زیر از همه مناسب تر است:

نخست این که به مقتضای «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ»؛ بلاها به سراغ دوستان خدا می روند و همچنین به مقتضای حدیث

«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَّتُ لِلْأُمَّتِ»؛ گرفتاری ها و مشکلات بیش از همه دامان پیامبران را می گیرد سپس کسانی که به دنبال آنها هستند سپس نیکان یکی پس از دیگری» (۱) افرادی که به امام علیه السلام که مجموعه ای از فضایل انسانی و برکات معنوی و الهی است عشق بورزند در صف اولیا قرار می گیرند و به حکم این که مقرب ترند جام بلا بیشترشان می دهند که هم آزمونی است برای آنان و همه وسیله ای است برای ترفیع درجاتشان.

بنا به تفسیر دیگر منظور آن است کسانی که عشق به امام می روزند یا حب اهل بیت دارند باید فقر به معنای سادگی زندگی را پیشه کنند؛ همان فقری که پیغمبر اکرم درباره آن می فرمود:

«الْفَقْرُ فَخْرِي وَ بِهِ أَفْتَحِرُ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ؛ فقر مایه افتخار من است و با آن بر سایر پیامبران افتخار می کنم» (۲) این تعبیر اگر به معنای فقر «فقر الی الله» نباشد به معنای ساده زیستن و قانع به زندگی خالی از هر گونه زرق و برق و تجمل بودن است. پیروان این مکتب نیز مانند پیشوایانشان باید به چنین زندگی ای قانع باشند.

ص: ۶۶۴

۱- ۱. کافی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۲.

تفسیر سوم این که منظور از دو کلام حکمت آمیز بالا آن است که دشمنان اهل بیت به ویژه بنی امیه و پس از آنها بنی عباس در صدد بودند که هر کس را پیرو این مکتب و عاشق این پیشوایان ببینند از هر نظر در فشار قرار دهند تا آنجا که حتی از نظر معیشت نیز در تنگنا واقع شوند. از این گذشته ولای اهل بیت همان ولای حق است و طرفدار حق در هر عصر و زمان مورد تهاجم طرفداران باطل که عده و عده آنها غالباً کم نیست واقع می شود. تاریخ اسلام نیز نشان می دهد کسانی که طرفدار پیغمبر اکرم یا پیشوایان معصومین علیهم السلام می شدند از طرف دشمنان در فشار شدید قرار می گرفتند داستان شعب ابی طالب و ابی ذر و مشکلاتی که معاویه و عثمان برای او فراهم کردند تا آنجا که مظلومانه در بیابان محروم «ربذه» در شدیدترین فقر جان به جان آفرین سپرد، نمونه ای از این دست است.

از شعبی نیز که یکی از تابعین معروف است نقل شده می گفت:

«ما نَدْرِي مَا نَصِيحُ بَعْلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِنَّ أَحْبَبْنَاهُ إِفْتَقَرْنَا وَإِنْ أَبْغَضْنَاهُ كَفَرْنَا؛ نمی دانیم با علی علیه السلام چه کنیم اگر او را دوست بداریم (چنان بر ما سخت می گیرند که) فقیر و نیازمند می شویم و اگر او را دشمن بداریم کافر می شویم». (۱)

از این روشن تر سخنی است که در تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر از «معاویه» نقل شده که چون «مغیره بن شعبه» را در سنه ۴۱ والی کوفه کرد او را فرا خواند و گفت: من می خواستم سفارش های زیادی به تو بکنم اما چون تو را فرد بصیری می دانم از آنها صرف نظر کردم؛ ولی یک توصیه را ترک نمی کنم و آن این که دشنام علی و نکوهش او را فراموش مکن و برای «عثمان» فراوان رحمت خدا را بطلب و استغفار کن و تا می توانی عیب بر یاران علی بگذار و آنها را از مرکز حکومت دور کن و پیروان «عثمان» را مدح و تمجید نما و به مرکز حکومت

ص: ۶۶۵

نزدیک کن. «مغیره» گفت: من تجربه فراوان در امر حکومت دارم و دیگران نیز مرا آزموده اند و پیش از تو برای غیر تو عهده دار مناصبی بوده ام و هیچ کس مرا در این امر نکوهش نکرده است و تو هم در آینده مرا خواهی آزمود. یا مدح و تمجید می کنی و یا نکوهش. معاویه گفت: ان شاء الله تو را مدح و تمجید خواهم کرد. (۱)

مرحوم سید رضی بعد از آنکه تفسیر اول را برای این دو کلام حکیمانه برگزیده می افزاید: «گاهی برای این کلام تفسیر دیگری کرده اند که اینجا جای شرح آن نیست»؛ (وَ قَدْ يُؤَوَّلُ ذَلِكَ عَلَى مَعْنَى آخَرَ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهِ).

بعید نیست که مرحوم سید رضی نیز نظرش در آخر کلام خود به دو تفسیر دیگری باشد که ما در بالا آوردیم.

\*\*\*

ص: ۶۶۶

---

۱- ۱). تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۱۲ (در حوادث سال ۵۱ به مناسبت ذکر شهادت حجر بن عدی ذکر شده است) و تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۲.



و قال علیه السلام

لَمَّا مَيَّالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ، وَ لَأَ وَحِيدَهُ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ، وَ لَأَ عَقْلَ كَالْتَدْبِيرِ، وَ لَأَ كَرَمَ كَالْتَّقْوَى، وَ لَأَ قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَ لَأَ مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ، وَ لَأَ قَائِمًا كَالْتَوْفِيقِ، وَ لَأَ تِجَارَةَ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ لَأَ رِبِيحَ كَالثَّوَابِ، وَ لَأَ وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، وَ لَأَ زُهْدًا كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ، وَ لَمَّا عَلِمَ كَالتَّفَكُّرِ، وَ لَأَ عِبَادَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ، وَ لَأَ إِيمَانَ كَالْحَيَاءِ وَ الصَّبْرِ، وَ لَأَ حَسَبَ كَالتَّوَاضِعِ، وَ لَأَ شَرَفًا كَالْعِلْمِ، وَ لَأَ عِزًّا كَالْحِلْمِ، وَ لَأَ مَظَاهِرَةً أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوَرَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ مال و سرمایه ای پر درآمد تر از عقل نیست، و نه هیچ تنهایی و حشتناک تر از عجب و خودبینی، هیچ عقلی همچون عاقبت اندیشی نیست و نه هیچ شخصیت و بزرگواری همچون تقوا، هیچ همنشینی همچون حسن خلق نیست و هیچ میراثی به پای ادب نمی رسد، هیچ راهبری همچون توفیق نیست و نه هیچ تجارتی مانند عمل صالح سودآور، هیچ سودی همچون ثواب الهی و هیچ پارسایی همچون پرهیز از شبهات نیست، هیچ زهد و پارسایی همچون بی اعتنایی به حرام نیست و نه هیچ علم و دانشی

همچون تفکر، هیچ عبادتی همچون ادای فرایض و واجبات نیست و نه هیچ ایمانی مانند حیا و صبر، هیچ ارزش و اعتباری (برای انسان) همچون فروتنی و هیچ شرافتی چون علم و دانش نیست، هیچ عزتی چون حلم نیست و هیچ پشتیبانی مطمئن تر از مشورت نخواهد بود. (۱)

ص: ۶۶۸

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه درباره این گفتار حکیمانه می گوید: این سخن مرکب از هیچده جمله از حکمت های مشهور امام علیه السلام است که اکثر آن به طور پراکنده در خطبه معروف به خطبه «وسيله» آمده؛ همان خطبه ای که قبل از نهج البلاغه در روضه کافی و در تحف العقول و همچنین در خطبه ای که آن حضرت بعد از ده روز از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان فرمود ذکر شده که در امالی صدوق آمده است و تمام این کتاب ها قبل از نهج البلاغه تألیف یافته همان گونه که اکثر این جمله های حکمت آمیز در کتاب دستور معالم الحکم (نوشته قاضی قضاعی) و به طور پراکنده در غررالحکم ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۵).

از آنچه درباره سند این کلمات حکمت آمیز آورده ایم استفاده می شود آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده به صورت پراکنده در خطبه یا خطبه هایی بوده است در حالی که از روایات کافی و آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده بر می آید که اینها در کنار هم بوده است؛ ولی در هر صورت به نظر می رسد اینها مواعظ مختلفی و هر یک درباره موضوع جداگانه ای است و جمع آنها در یک عبارت دلیل بر آن نیست که همه پیوند نزدیک با یکدیگر دارند.

در هر حال نمی توان انکار کرد که هر جمله ای از این جمله های هیجده گانه در عبارت کوتاهی درس بزرگی درباره زندگی سعادت بخش به ما می دهد و سزاوار است انسان بارها و بارها در طول زندگی بر آنها مرور کند و پیام آنها را با گوش جان بشنود.

از این رو ما هر یک را جداگانه با شرح کوتاهی برای پی بردن به عمق کلام امام علیه السلام همراه سازیم.

نخست می فرماید: «هیچ مال و سرمایه ای پر درآمد تر از عقل نیست»؛ (لَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ).

«أَعْوَدُ» یعنی پر درآمدتر و نافع تر.

می دانیم امتیاز انسان بر حیوانات در عقل است که می تواند سرمایه های

معنوی و مادی را به سوی او سوق دهد. چه بسیارند کسانی که ثروت هنگفتی از پدر به آنها رسیده و بر اثر ضعف عقل در مدت کوتاهی آن را دست داده اند و در مقابل، کسانی که زندگی مادی خود را از صفر شروع کرده اند؛ اما بر اثر عقل و درایت پس از مدت کوتاهی سرمایه فراوانی از طریق حلال گردآوری نموده اند. در مورد سرمایه علم و دانش و اخلاق نیز چنین است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قَلَّةُ الْعَقْلِ قِيلَ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ إِنَّ الْعَبِيدَ يَرْفَعُ رَعْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نَيْتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعٍ مِنْ ذَلِكَ؛ فاصله میان ایمان و کفر همان کم عقلی است.

عرض کردند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله این امر چگونه است؟ فرمود: گاهی انسان خواسته خود را از مخلوقی می طلبد در حالی که اگر نیتش برای خدا خالص بود همان خواسته در مدتی کوتاه تر به سراغش می آمد» (۱).

در دومین گفتار حکیمانه می فرماید: «هیچ تنهایی و حشتناک تر از عجب و خودبینی نیست»؛ (وَلَا وَحْدَهُ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ).

چرا که از یک سو مردم از افراد خودبین و خودخواه متنفرند و از آنها فاصله می گیرند و از سوی دیگر افراد خودبین مردم را در حد لیاقت دوستی خود نمی بینند و برتری خیالی و وهمی، آنها را از مردم جدا می سازد و به این ترتیب گرفتار تنهایی و حشتناکی می شوند.

از این رو در حدیثی که در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده می خوانیم:

«مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ؛ کسی که گرفتار خودبینی شود هلاک می شود».

در سومین نکته می فرماید: «هیچ عقلی همچون عاقبت اندیشی نیست»؛ (وَلَا عَقْلٌ كَالْتَدْبِيرِ).

ص: ۶۷۰

منظور از عقل همان قوه ادراک است که انسان به وسیله آن کارهای دنیا و آخرت خویش را نظام می بخشد و به یقین، نتیجه هر کاری در پایان آن روشن می شود؛ آنها که در فکر عاقبت کارها و نتیجه نهایی آن هستند، به یقین از همه عاقل ترند.

در حدیثی می خوانیم که شخصی نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای اندرزی کرد.

حضرت فرمود: اگر بگویم عمل خواهی کرد؟ عرض کرد: آری! این سخن میان او و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سه بار تکرار شد و در پایان، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَاَمْضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ؛ من به تو توصیه می کنم هنگامی که تصمیم گرفتی کاری را انجام دهی در عاقبت آن بیندیش. اگر عاقبت نیکی دارد به دنبال آن کار برو و اگر گمراهی و ضلالت است از آن صرف نظر کن.» (۱)

در چهارمین نکته می فرماید: «هیچ شخصیت و بزرگواری همچون تقوا نیست»؛ (وَلَا كَرَمٍ كَالْتَّقْوَى).

این سخن برگرفته از قرآن مجید است که می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

شخص با تقوا نه تنها نزد خداوند که نزد خلق خدا نیز گرامی و باشخصیت است، زیرا از انجام کارهای زشتی که شخصیت انسان را در هم می شکند خودداری می کند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«مِفْتَاحُ الْكَرَمِ التَّقْوَى؛ پرهیزگاری کلید شخصیت است.» (۲)

در پنجمین نکته می فرماید: «هیچ همنشینی همچون حسن خلق نیست»؛

ص: ۶۷۱

۱-۱. کافی، ج ۸، ص ۱۵۰، ح ۱۳۰.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹، ح ۶۵.

(وَلَا قَرِينَ كَحُسْنِ الْخُلُقِ).

زیرا حسن خلق جاذبه عجیبی دارد که همه را به سوی خود جلب و جذب می کند. انسان های بد اخلاق، از داشتن دوستان صمیمی محرومند در حالی که افراد خوش برخورد و صاحب حُسن خلق همه افراد به دوستی آنها افتخار می کنند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در ذیل کلام حکمت آمیز ۳۸ آمد خواندیم:

«حُسْنُ الْخُلُقِ يُثْبِتُ الْمَوَدَّةَ؛ حسن خلق دوستی و محبت را ریشه دار می کند و رشته دوستی را استوار می دارد».

درباره حسن خلق در احادیث اسلامی تعبیرات بسیار بلندی آمده و نشان می دهد گشاده رویی و حسن خلق از مهم ترین اموری است که اسلام بر آن تأکید دارد.

سپس امام علیه السلام در ششمین نکته می فرماید: «هیچ میراثی همچون ادب نیست»؛ (وَلَا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ).

همان گونه که در ذیل گفتار حکمت آمیز ۵۴ که عین این عبارت در آنجا تکرار شده بود آوردیم، «ادب» در اصل به معنای دعوت کردن است و از این رو به سفره ای که غذا در آن آماده می کنند و افراد را به آن دعوت می کنند «مأدبه» گفته می شود و از آنجا که رعایت احترام افراد در گفتار و رفتار و تواضع و استفاده از کلمات توأم با احترام سبب دعوت مردم به سوی انسان می شود، مجموعه این امور را «ادب» می نامند و در برابر آن بی ادبان کسانی هستند که نه احترام اشخاص و نه احترام مجالس را رعایت می کنند و نه سخنان مناسبی در برخورد با اشخاص به کار می برند. به همین مناسبت «تأدیب» به تعلیم و تربیت و یاد دادن آداب اطلاق می شود. در اصطلاح امروز، «أدب» و «ادبیات» به مسائل مربوط به قواعد الفاظ گفته می شود، این اصطلاح که جدید است و قطعاً بعد از زمان امام امیر مؤمنان علی علیه السلام به وجود آمده و هرچند بعضی از شارحان نهج البلاغه ادب

ص: ۶۷۲

در کلام امام را به همین معنا تفسیر کرده اند؛ ولی قطعاً اشتباه است. گرچه آداب سخن گفتن گوشه ای از حقیقت ادب را در بر می گیرد.

در اهمیت ادب همین بس که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُورَثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يَدْخُلَهُمَا الْجَنَّةَ... وَلَا يَزَالُ الْعَاصِي يُورَثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْأَدَبَ السَّيِّئَ حَتَّى يَدْخُلَهُمَا النَّارَ جَمِيعاً؛ انسان با ایمان علم و ادب به خانواده خود می آموزد و سبب می شود که همه را وارد بهشت کند و بنده گنه کار به خانواده خود بی ادبی می آموزد تا آنجا که همه را به دوزخ می فرستد».<sup>(۱)</sup>

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام در غرر الحکم می خوانیم:

«إِنَّكُمْ إِلَى الْاِكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَخْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى الْاِكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ؛ شما به کسب ادب نیازمندتر از به دست آوردن طلا و نقره هستید».<sup>(۲)</sup>

در هفتمین نکته حکمت آمیز می فرماید: «هیچ راهبری همچون توفیق نیست»؛ (وَلَا قَائِدَ كَالْتَوْفِيقِ).

«توفیق» در لغت به معنای موافق ساختن و هماهنگ نمودن است که با معنای عرفی آن کاملاً سازگار است. منظور از «توفیق» در اینجا آماده بودن اسباب برای انجام دادن کاری است مثلاً اگر انسان حال خوبی برای دعا پیدا کند و مجلس مناسبی تشکیل شود و خطیب دانشمند و باصفایی آن مجلس را اداره کند، گفته می شود توفیق برای دعا حاصل شد. همچنین فراهم شدن اسباب مثلاً برای زیارت بیت الله یا کمک به محرومان یا فرا گرفتن علم و دانش تمام اینها توفیق نامیده می شود و اگر امام علیه السلام می فرماید: بهترین رهبر توفیق است برای آن است که توفیق، انسان را به راه حق و مسیر اطاعت پروردگار می کشاند و راهنمای

ص: ۶۷۳

۱-۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۱، ح ۴.

۲-۲. غرر الحکم، ح ۵۰۸۱.

خوبی برای نیکی ها و خوبی هاست.

به هر حال شک نیست که سرچشمه اصلی توفیق برای کارهای خیر ذات پاک پروردگار است، از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم:

«لَا نِعْمَةَ كَالْعَافِيَةِ وَلَا عَافِيَةَ كَمُسَاءِدَةِ التَّوْفِيقِ؛ هیچ نعمتی مانند سلامت و عافیت نیست و نه هیچ عافیتی همچون فراهم شدن توفیق است». (۱)

در قرآن مجید نیز از زبان پیغمبر الهی حضرت شعیب می خوانیم که می گوید:

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ توفیق من جز به خدا نیست بر او توکل کردن و به سوی او باز می گردم».

توفیق و بی توفیقی اسباب زیادی دارد؛ هر قدر انسان در راه خدا گام بردارد، به بندگان خدا خدمت کند و برای همه خیرخواه باشد خداوند توفیق او را برای انجام کارهای نیک بیشتر می کند و به عکس، گناهان و معاصی و ظلم و ستم به افراد و عدم رعایت حقوق والدین و استاد و دوستان، توفیق را از انسان سلب می کند. در حدیثی که در غرر الحکم از امام امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده می خوانیم:

«كَمَا أَنَّ الْجِسْمَ وَالظَّلَّ لَا يَفْتَرِقَانِ كَذَلِكَ الدِّينُ وَالتَّوْفِيقُ لَا يَفْتَرِقَانِ؛ همان گونه که سایه از جسم جدا نمی شود توفیق از دین نیز جدایی پیدا نمی کند».

در هشتمین نکته می فرماید: «هیچ تجارتی مانند عمل صالح نیست»؛ (وَلَا تِجَارَةٌ كَالْعَمَلِ الصَّالِحِ).

همه تاجران، برای سود تجارت می کنند. سودهای مادی و دنیوی ناپایدار و در معرض زوال و فانی شدن است ولی عمل صالح که سرچشمه ثواب ابدی اخروی است از هر تجارتی پرسودتر است. قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ \* تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ \* يَغْفِرُ»

ص: ۶۷۴



لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجاری راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می بخشد؟ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید و این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید\* (اگر چنین کنید) گناهانتان را می بخشد و شما را در باغ هایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد و این پیروزی عظیم است». (۱)

در نهمین نکته حکمت آمیز که در واقع تکمیل کننده نکته قبل است می فرماید: «هیچ سودی همچون ثواب الهی نیست»؛ (وَلَا رِبْحَ كَالثَّوَابِ).

سودهای مادی همه از بین می روند ولی ثواب الهی همواره باقی و برقرار است همان گونه که در قرآن کریم می خوانیم: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ». ۲

در واقع ارباب مادی همچون خواب و خیال است ولی سود معنوی واقعیتی است انکار ناپذیر.

اضافه بر این، سود مادی حدی دارد؛ دو یا چند برابر و حتی ممکن است گاهی ده برابر شود در حالی که ثواب الهی به مقتضای آیه شریفه «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...». (۲) گاه هفتصد برابر و گاه افزون بر آن است؛ سودی که در هیچ تجارتی پیدا نمی شود.

در دهمین نکته می فرماید: «هیچ پارسایی همچون پرهیز از شبهات نیست»؛ (وَلَا وَرَعَ كَالْوُقُوفِ عِنْدَ الشُّبُهَةِ)

«ورع» در اصل به معنای پرهیز یا شدت پرهیز است و در لسان روایات به حد

ص: ۶۷۵

۱- ۱. صف، آیه ۱۰-۱۲.

۲- ۳. بقره، آیه ۲۶۱.

اعلای تقوا اطلاق می شود که با وجود آن نه تنها انسان از گناهان مسلم پرهیز می کند بلکه از شبهات نیز دوری می جوید.

در روایات اسلامی نیز در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام موضوعات به سه بخش تقسیم شده:

«حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتَ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ إِذْ تَكَبَّ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ؛ اموری است درستی آن آشکار است که باید از آن پیروی کرد و اموری است که گمراهی آن آشکار است و باید از آن اجتناب نمود و امور مشکوک و مشتبه است در میان این دو؛ کسی که شبهات را ترک کند از محرمات آشکار رهایی می یابد و کسی که به سراغ شبهات برود (تدریجاً) مرتکب محرمات می شود و از آنجا که نمی داند هلاک خواهد شد.» (۱)

در واقع شبهات حریم محرمات و همانند لبه پرتگاه است که بیم لغزش در آن و سقوط در پرتگاه می رود.

بعضی از بزرگان «ورع» را به سه قسم تقسیم کرده اند که یکی از دیگری برتر است: نخست ورع به معنای پرهیز از گناهان آشکار است که انسان را از فسق خارج کرده و موجب عدالت و قبول شهادت اوست و آن، ورع تائبین نامیده می شود. قسم دیگری از آن، همان حالت پرهیزگاری است که انسان را از شبهات دور می سازد که به آن ورع صالحان می گویند و قسم دیگری از آن حالت پرهیزگاری است که حتی از امور حلالی که می ترسد روزی او را به حرام بکشاند پرهیز می کند و نام ورع متقین بر آن گذارده شده است. قسم دیگر، ورع به معنای صرف نظر کردن از آنچه غیر خداست برای ترس از ضایع شدن ساعتی از عمر در امری بیهوده (و آن درجه اعلای ورع است) و به آن ورع صدیقین می گویند» همان گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْ

ص: ۶۷۶

الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَدَعَ مَا لَمْ يَأْسَ بِهِ مُخَافَةً أَنْ يَكُونَ فِيهِ يَأْسٌ؛ کسی از متقین محسوب نمی شود مگر این که اموری را که ذاتاً اشکالی ندارد ترک کند به سبب ترس از افتادن در اموری که حرام است». (۱)

در یازدهمین نکته حکیمانه امام علیه السلام می فرماید: «هیچ زهد و پارسایی همچون بی اعتنایی به حرام نیست»؛ (وَ لَا زُهْدَ كَالزُّهْدِ فِي الْحَرَامِ)

گرچه بسیاری از افراد، زهد را تنها در ساده زیستن و به لباس و غذا و مسکن قناعت نمودن و بی اعتنا به مقامات دنیوی بودن می دانند؛ ولی از نظر مبارک امام علیه السلام مهم ترین زهد پرهیز از حرام است، هرچند زندگی انسان زیاد ساده هم نباشد؛ اگر همان زندگی از حلال باشد دارنده آن فرد زاهدی است و آن کس که زندگی بسیار ساده ای دارد و در همان زندگی ساده اموال مشتبه و مشکوکی هست زاهد واقعی نیست.

در این که زندگی ساده به ویژه هنگامی که از هرگونه اموال شبهه ناک دور باشد مایه نجات از گناهان بسیاری و سبب توجه به ذات پاک پروردگار است شکی نیست و به همین دلیل هم در آیات قرآن و هم در روایات اسلامی به طور گسترده اهمیت زهد و سپس ماهیت و حقیقت آن و نتایج پرباری که بر آن مترتب می شود بیان شده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در اینجا نوشته اند که زهد اگر به این معنا باشد که انسان اضافه درآمد خود را به دیگران بدهد و به زندگی ساده ای قناعت کند یک فضیلت است ولی هرگاه اضافه درآمد خود را ذخیره کند و فایده آن به کسی نرسد چنین زهدی کاملاً بی ارزش خواهد بود.

در ذیل خطبه ۸۱ در جلد سوم به اندازه کافی در مورد «زهد» شرح دادیم، از این رو ضرورتی به تکرار آن نمی بینیم و تنها به یک روایت از امام صادق علیه السلام

ص: ۶۷۷

بسند می کنیم:

«جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی ها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن زهد در دنیاست».

(۱)

حضرت در دوازدهمین نکته حکیمانه می فرماید: «هیچ علم و دانشی همچون تفکر نیست»؛ (وَلَا عِلْمٌ كَالْتَفَكْرِ).

کسانی که تنها به حفظ عبارات دیگران و آنچه در روایات آمده بسند می کنند و درباره آن نمی اندیشند علمشان چندان ثمری ندارد و در واقع همچون دستگاه ضبط صوتی هستند که می تواند علوم زیادی را در خود جای دهد؛ ولی آنان که اهل اندیشه اند از جای جای آیات قرآن و روایات اسلام و کلمات بزرگان حقایقی کشف می کنند که راهنمای زندگی مادی و معنوی آن هاست و اگر تفکر نباشد و تنها به نقل علوم دیگران قناعت شود هرگز علوم، پیشرفت و نمو و بالندگی پیدا نمی کند.

به همین دلیل در بعضی از احادیث که هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام رسیده، تفکر برترین عبادت شمرده شده است:

«لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكْرِ». (۲)

در سیزدهمین نکته حکمت آمیز می فرماید: «هیچ عبادتی همچون ادای فرایض و واجبات نیست»؛ (وَلَا عِبَادَةَ كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ).

در حدیث دیگر از امام سجاده علیه السلام می خوانیم:

«مَنْ عَمِلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَادِ النَّاسِ؛ کسی که به واجبات خود عمل کند از عابدترین مردم است».

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ؛ عابدترین مردم کسی است که واجبات را ادا کند».

تمام این روایات اشاره به این دارد که عبادت، تنها رفتن به سراغ مستحبات

ص: ۶۷۸

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۳، ح ۴ و کافی، ج ۸، ص ۲۰، خطبه الوسيله.

و نیایش های طولانی و پرسوز و گداز نیست؛ عبادت در درجه نخست آن است که انسان واجبات خود را ادا کند؛ اعم از پرداختن حقوق مردم و ادای حقوق مالی دینی و از همه مهم تر ادای حق الهی.

در چهاردهمین نکته می فرماید: «هیچ ایمانی مانند حیا و صبر نیست»؛ (وَلَا إِيمَانًا كَالْحَيَاءِ وَالصَّبْرِ).

«حیا» به معنای حالت بازدارنده ای است که انسان را از رفتن به سراغ کارهای زشت باز می دارد. به بیان دیگر، حیا انقباض نفس در برابر زشتی هاست و «صبر» به معنای استقامت در برابر مشکلات است؛ خواه مشکلات اطاعت باشد یا ترک معصیت و یا مشکلات مصائب و سختی ها.

به یقین اگر حالت حیا نباشد، ایمان بر باد می رود و اگر صبر و استقامت در برابر مشکلات نباشد ایمان ثبات و قراری نخواهد داشت.

در حدیثی از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام می خوانیم:

«الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ فَإِذَا ذَهَبَ أَحَدُهُمَا تَبِعَهُ صَاحِبُهُ؛ حیا و ایمان با یک ریسمان بسته شده اند هر جا یکی از آنها برود دیگری به دنبال او خواهد رفت». (۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

«أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَكَانَ مَنْ قَرَنَهُ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ: الصَّدَقُ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالشُّكْرُ؛ چهار صفت است که در هر کسی باشد هر چند از فرق تا قدمش گناه باشد خداوند آن را تبدیل به حسنات می کند: صدق و حیا و حسن خلق و شکر». (۲)

بدیهی است راستگویی انسان را از بسیاری از گناهان باز می دارد و حیا از

ص: ۶۷۹

---

۱- ۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۴.

۲- ۲. همان، ص ۱۰۷، ح ۷. (در تحف العقول، ص ۳۶۹، به جای عبارت «ذُنُوبًا»، «ذُنُوب» آمده است که صحیح تر به نظر می رسد).

قبایح و زشتی‌ها و حسن خلق از درگیری با مردم و شکر، انسان را به قدردانی از نعمت‌ها تشویق می‌کند و همین امور است که سیئات را به حسنات مبدل می‌کند؛ یعنی در پرتو این صفات در ادامه راه گناهان تبدیل به حسنات می‌شوند.

در پانزدهمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ ارزش و اعتباری (برای انسان) همچون فروتنی نیست»؛ (وَلَا حَسَبَ كَالْتَوَاضِعِ).

بسیارند کسانی که از نظر شرافت خانوادگی در حد مطلوبی هستند و خودشان نیز صفات برجسته‌ای دارند؛ ولی بر اثر تکبر و خودبرتربینی، در جامعه منفورند در حالی که متواضعان هرچند حسب و نسب عالی نداشته باشند محبوب مردمند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که به یارانش فرمود:

«إِنَّ التَّوَّاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رَفْعَهُ فَتَوَاضَعُوا يُرَفِّعْكُمْ اللَّهُ؛ تواضع و فروتنی صاحبش را به مقام بالا می‌رساند، بنابراین فروتنی کنید تا خدا شما را بالا ببرد».

در شانزدهمین نکته حکمت آمیز می‌فرماید: «هیچ شرافتی چون علم و دانش نیست»؛ (وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ).

«شرف» به معنای شایستگی و عظمت و افتخار و نیکنامی است و به یقین، این امور از طریق علم و دانش به دست می‌آید زیرا علم و آگاهی کلید همه افتخارات و ارزش‌های انسانی است و برای افراد نادان و جاهل جایی در جامعه انسانی وجود ندارد.

قرآن مجید و روایات اسلامی پر است از آیات و روایاتی که در مدح و ستایش علم آمده است تا آنجا که مرکب‌های نوک قلم دانشمندان از خون شهیدان برتر شمرده شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود:

«طَلَبْتُ الشَّرَفَ فَوَجَدْتُهُ فِي

ص: ۶۸۰

الْعِلْمُ؛ مَنْ بِهِ سِرَاغُ ارْزَاقِ وَ شَخْصِيَّةٍ وَ شَرَفٍ رَفْتُمْ، أَنْ رَا فِي عِلْمٍ وَ دَانِشٍ يَافْتُمْ». (۱)

بدیهی است منظور از «علم» علوم و دانش‌هایی است که یا جنبه معنوی دارد و یا دنیای انسان‌ها را سامان می‌بخشد.

در هفدهمین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ عزتی چون حلم نیست»؛ (وَلَا عِزٌّ كَالْحِلْمِ).

حلم به کسی گفته می‌شود که در برابر افراد نادان و جاهل و بی‌ادب عکس‌العمل نشان نمی‌دهد همچنین مشکلات زندگی را تحمل می‌کند و بر اثر سعه صدر و فکر بلند، آنها را در خود حل می‌نماید و در مقابل حوادث سخت، دست‌پاچه نمی‌شود و همین‌ها باعث عزت اوست و بسیار دیده شده که مردم به حمایت افراد حلیم در مقابل نادان برمی‌خیزند.

افراد بردبار در نظر مردم عزیزند، زیرا سکوتشان در برابر افراد نادان، سبک‌سر و بی‌ادب بر عزت و شخصیتشان می‌افزاید؛ ولی نابدباران در کوچک‌ترین مسائل درگیر می‌شوند و همین امر از عزت و احترامشان می‌کاهد.

در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌خوانیم:

«مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا أَدَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ؛ خدایا هرگز کسی را به سبب جهل و نادانی عزت نداد و هرگز کسی را به موجب حلم و بردباری ذلیل نساخت». (۲)

آن‌گاه در هجدهمین و آخرین نکته حکیمانه می‌فرماید: «هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت نیست»؛ (وَلَا مُظَاهَرَةٌ أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوَرَةِ).

ناگفته پیداست که هر انسانی فکری و عقل و تشخیصی دارد؛ هنگامی که عقول و افکار به یکدیگر ضمیمه شوند بسیار قوی‌تر عمل می‌کنند، مسیرها روشن، موانع برطرف و نزدیک‌ترین راه به مقصد غالباً معلوم می‌شود و از این

ص: ۶۸۱

۱-۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۴، ح ۱۳۸۱۰.

۲-۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۵.

طریق پشتیبانی مهمی برای هر فردی حاصل می گردد.

همان گونه که در نیروهای جسمانی چنین است که نیروی یک فرد همچون ریسمان باریکی است که گسستن آن آسان است؛ ولی هنگامی که نیروها به یکدیگر ضمیمه شد و طناب محکمی از آن تشکیل گردید، به گفته شاعر: «چون به هم برتافتی اسفندیارش نگسلد». این حکم در نیروهای فکری نیز کاملاً جاری است.

بر این اساس یکی از صفات برجسته مؤمنان در قرآن مجید انجام امور با مشورت ذکر شده است و می فرماید: «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» ۱ حتی شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله به مقتضای «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» ۲ مأمور به مشورت با مؤمنان بوده است.

در ذیل حکمت ۵۴ که امام علیه السلام فرموده بود:

«ولا ظهیر کالمشاوره» شرح مبسوطی درباره اهمیت مشورت و آثار پربار آن و در جلد دوم، ضمن خطبه ۳۵ نیز بحثی تحت عنوان بهره گیری از آرای اهل نظر داشتیم.

در تفسیر نمونه نیز ذیل آیات فوق بحث های قابل ملاحظه ای آمده است. (۱)

در پایان این گفتار حکیمانه و پربار که مشتمل بر هجده توصیه اخلاقی مهم بود ذکر این نکته لازم است که این سخنان گرچه در اینجا به صورت یک جا جمع شده ولی قسمت هایی از آن در احادیث مختلف با شأن ورودهای گوناگون آمده است و بعید نیست بسیاری از آنها را امام علیه السلام به طور مکرر به مناسبت های گوناگون بیان کرده باشد.

به یقین کافی است که انسان به همین یک گفتار حکیمانه در زندگی عمل کند تا خوشبخت و سعادتمند و پیروز در جنبه های مادی و معنوی گردد.

ص: ۶۸۲



و قال عليه السلام

إِذَا اسْتَتَوَلَّى الصَّلَاحَ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ، ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرِ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ! وَإِذَا اسْتَتَوَلَّى الْفُسَادَ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ، فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ .

امام عليه السلام فرمود:

هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلس ظاهر گردد اگر کسی در این حال به دیگری که از او گناهی ظاهر نشده، گمان بد برد به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلس مستولی گردد هر کس گمان خوب به دیگری برد خود را فریب داده است! (۱)

ص: ۶۸۳

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده که این گفتار حکیمانه در کتاب غررالحکم با تفاوت هایی ذکر شده و این تفاوت ها نشان می دهد که آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است. زمخشری نیز آن را در ربیع الابرار با تفاوت کمتری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۶).



معیار حُسن ظن و سوء ظن

مسئله حسن ظن و سوء ظن در اسلام از مسائل بسیار مهم است که در آیات و روایات بازتاب گسترده ای دارد. البته اصل بر حسن ظن مسلمانان نسبت به یکدیگر است؛ ولی این اصل استثنایی هم دارد که امام علیه السلام در جمله بالا- به آن اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که صلاح و نیکی بر زمان و اهلش ظاهر گردد اگر کسی در این حال گمان بد به دیگری برد که از او گناهی ظاهر نشده به او ستم کرده است و هنگامی که فساد بر زمان و اهلش مستولی گردد هر کس گمان خوب به دیگری ببرد خود را فریب داده است»؛ (إِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ، ثُمَّ أَسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ! وَ إِذَا اسْتَوَلَى الْفُسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ، فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ).

همان گونه که گفتیم، اصل در جامعه اسلامی بر حسن ظن است، چنان که در سوره «حجرات» آیه ۱۲ می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها پرهیزید چرا که بعضی از آنها گناه است».

در روایات اسلامی نیز تأکید شده که کار برادر مسلمانان را حمل بر صحت کن و از سوء ظن پرهیز؛ در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم:

«ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ...مَحْمِلًا؛ عمل برادر مسلمانان را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن

مگر این که دلیلی بر خلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمان صادر شده گمان بد میر و مادامی که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی حمل بر صحت کن». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

«إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انَّمَا الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هَنَگَامِي كِه شَخْص بَايْمَان برادر مسلمانش را متهم كند ايمان در قلب او ذوب مي شود همان گونه كه نمك در آب». (۲)

مطابق کلام حکمت آمیز بالا این مطلب مربوط به زمانی است که چهره اسلام در محیط نمایان باشد و غالب مردم راه صلاح پیوند؛ اما زمانی که فساد، غالب بر زمان شد و اکثر مردم به راه خلاف می روند حسن ظن نسبت به افراد سبب می شود انسان خودش را فریب دهد و باید جانب احتیاط را نگه دارد تا گرفتار توطئه ها و مفسده ها نگردد.

این بدان معنا نیست که انسان سوء ظن خود را به اشخاص آشکار سازد و آنها را متهم کند، بلکه منظور این است که بدون این که عکس العمل منفی که سبب اهانت به مؤمن می شود ظاهر سازد، در عمل جانب احتیاط را از دست ندهد.

گاه افرادی که در یک زمان زندگی می کنند با هم متفاوتند؛ بعضی سوابق خوبی دارند که باید به آنها حسن ظن داشت و بعضی دارای سوابق سوء اند که باید درباره آنها جانب احتیاط را رعایت کرد، بنابراین معیار، فساد تمام مردم زمان نیست، از این رو امام علیه السلام در کلام حکمت آمیز بالا فرمود:

«بِرَجُلٍ لَمْ تَطْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةً» و «حَوْبَةً» به معنای گناه است، بنابراین سوء ظن به کسی که سابقه سویی از او دیده نشده ممنوع است.

ص: ۶۸۶

---

۱-۱. کافی، ج ۲، ص ۳۶۲، ح ۳.

۲-۲. همان، ص ۳۶۱، ح ۱.

تعبیر به «فَقَدْ ظَلَمَ» به این معناست که سوء ظن به برادر مسلمانی که خلافی از او دیده نشده ظلم و ستم بر اوست. این احتمال نیز در تفسیر این جمله امکان دارد که چنین کسی به خودش نیز ستم کند، زیرا خود را از همکاری او محروم می سازد.

در واقع، امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به همان قاعده «حمل شیء بر اغلب» فرموده و غلبه صلاح را برای حمل به صحت کافی دانسته مگر این که فردی سوء سابقه داشته باشد و در مقابل، غلبه فساد را برای سوء ظن و احتیاط لازم می داند (مگر این که واقعا کسی دارای سوابق خوبی است که او را با آن می شناسیم).

این سخن در روابط ملت ها و دولت ها نیز کاملاً صادق است؛ هرگاه دولت های ستمگری که غالباً برای حفظ منافع خود حقوق دیگران را زیر پا می گذارند در باغ سبز به ما نشان دهند هرگز نباید کار آنها را حمل بر صحت کنیم، بلکه باید فرض بر این باشد که آنان برای فریب ما دامی گسترده اند.

\*\*\*



وَ قِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

فقال عليه السلام

كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِنَقَائِهِ، وَ يَسْقَمُ بِصِحَّتِهِ وَ يُؤْتَى مِنْ مَأْمِنِهِ؟

کسی به امام علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان حال شما چگونه است؟

امام علیه السلام فرمود:

چگونه خواهد بود حال کسی که با بقای خود فانی می شود و با سلامت خود بیمار می گردد و در حالی (یا در جایی) که خود را در امان می بیند

مرگ دامانش را می گیرد. (۱)

ص: ۶۸۹

---

۱- ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده که این کلام در امالی شیخ طوسی مسنداً از «عبدالله بن جعفر» (جعفر بن ابی طالب) آمده است که می گوید: «صبحگاهان خدمت عمویم علی بن ابی طالب رسیدم در حالی که بیمار بود. از حال مبارک ایشان سؤال کردم. سخن بالا را در پاسخ من فرمود» و این نشان می دهد که مرحوم شیخ طوسی آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه اخذ کرده است و مرحوم راوندی نیز در کتاب دعوت طبق نقل روضه بحار الانوار آن را با تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۶).





امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به سه نکته مهم در پاسخ سؤالی که کسی از آن حضرت پرسید حال شما ای امیرمؤمنان چگونه است؟ اشاره کرده، می فرماید:

«چگونه خواهد بود حال کسی که با بقای خود فانی می شود و با سلامت خود بیمار می گردد و در حالی (و در جایی) که خود را در امان می بیند مرگش فرا می رسد»؛ (وَ قِيلَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ نَجِدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ يَكُونُ حَالُ مَنْ يَفْنَى بِبَقَائِهِ، وَ يَشْقَمُ بِصِحَّتِهِ وَ يُؤْتَى مِنْ مَأْمَنِهِ).

دلیل اینکه چگونه انسان با بقایش فانی می شود روشن است، زیرا عمر انسان هر قدر طولانی باشد بالاخره محدود است و هر ساعتی که از عمر او می گذرد یک گام به پایان عمر و فنا نزدیک تر می شود درست مانند سرمایه داری که هر روز مبلغی از سرمایه خود را هزینه می کند بی آنکه درآمدی به جای آن داشته باشد که درباره او می توان گفت با استفاده از سرمایه اش، مفلس و تنگدست خواهد شد.

اما این که انسان چگونه به سبب سلامتیش بیمار می شود از این نظر است که سلامتی انسان به سبب کار کردن منظم تمام دستگاه های بدن است؛ ولی همین کار کردن منظم آن را تدریجاً فرسوده می کند و انواع اختلالات روی می دهد و سرانجام از کار باز می ایستد.

راز اینکه چگونه انسان از محل امنش آسیب می پذیرد آن است که عوامل

آسیب پذیری در درون وجود خود انسان پنهان است. ناگهان با اختلالی که در یکی از رگ های قلب یا مغز رخ می دهد سخته قلبی یا مغزی به او عارض می شود و او را نیمه جان می سازد و یا به جهان دیگر می فرستد.

قرآن مجید در آیات مختلف به این نکات اشاره کرده، در یک جا می فرماید:

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»؛ هر جا باشید مرگ به سراغ شما می آید هر چند در دژهای محکم باشید». (۱)

در جای دیگر می فرماید: «وَالْعَصِيرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»؛ قسم به عصر که انسان (پیوسته) در حال خسران و زیان کردن است». (۲)

در همین کلمات قصار، حکمت ۷۴، آمده بود که

«نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ»؛ نفس های انسان گام های او به سوی مرگ است (هر نفسی که می کشد یک گام به مرگ نزدیک تر می شود).

احتمال دیگر در تفسیر جمله های حکیمانه بالا هست که انسان به هنگام بقا و سلامتی جسم، چه بسا از خطرات غافل می شود و این بقا و سلامتی او را به فنا و بیماری می کشاند، چرا که عامل بسیاری از این حوادث ناگوار، غفلت به هنگام توانایی و تندرستی است.

همچنین انسان در محل امن خود غالباً احتیاط را از دست می دهد و گاه همان محل امن تبدیل به محل خطر بزرگی می شود و یا این که انسان به افرادی کاملاً اطمینان می کند و همه چیز خود را به دست آن ها می سپارد، ناگهان از همان ها ضربه می خورد؛ ولی تفسیر اول مناسب تر است.

\*\*\*

ص: ۶۹۲

---

۱-۱. نساء، آیه ۷۸.

۲-۲. عصر، آیه ۱ و ۲.

و قال علیه السلام

كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَ مَغْرُورٍ بِالسُّرِّ عَلَيْهِ، وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ! وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ .

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیارند کسانی که به سبب نعمتی که به آنها داده شده در غفلت فرو می روند و به سبب پرده پوشی خدا بر آنها مغرور می گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می خورند و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است. (۱)

ص: ۶۹۳

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: نویسنده مصادر می گوید: این کلام حکمت آمیز پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول و روضه کافی و تاریخ یعقوبی و تذکره سبط بن جوزی آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷). در ضمن، این گفتار حکیمانه تحت حکمت شماره ۲۶۰ نیز عیناً تکرار شده و در حکمت ۴۶۲ نیز سومین جمله آن «رب مفتون بحسن القول فيه» به طور مکرر آمده است.



هشدار به چهار چیز

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و هشدار دهنده به چهار نکته مهم اشاره می کند که بر محور چهار واژه معنادار: «مستدرج»، «مغرور»، «مفتون» و «املاء» دور می زند. می فرماید: «چه بسیارند کسانی که به وسیله نعمتی که به آنها داده شده غافل می شوند و به سبب پرده پوشی خدا بر آنها مغرور می گردند و بر اثر تعریف و تمجید از آنان فریب می خورند و خداوند هیچ کس را به چیزی مانند مهلت دادن (و ادامه نعمت ها و ترک عقوبت) آزمایش نکرده است»؛ (كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَ مَغْرُورٍ بِالسُّتْرِ عَلَيْهِ، وَ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ! وَ مَا ابْتَلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ).

«مستدرج» از ریشه «استدراج» به معنای چیزی را تدریجاً به سمت و سویی بردن آمده است. در قرآن مجید این تعبیر در دو آیه (۱۸۲ سوره اعراف، و ۴۴ سوره قلم) ذکر شده و مفهوم آن در هر دو مورد یکی است و آن این که کسی را مرحله به مرحله بدون این که خود متوجه شود در دام مجازات گرفتار کنند درست مثل این که کسی از بیراهه به سوی پرتگاه می رود اما نه تنها او را از این کار نهی نکنیم بلکه به دلیل آنکه مستحق مجازات و کیفر است او را نیز تشویق کنیم. ناگهان به لب پرتگاه می رسد و خود را در دام مجازات می بیند، وحشت می کند و راه بازگشت در برابر خود نمی بیند و از همان جا می لغزد و در پرتگاه

سقوط می کند. خدا به افرادی که طغیان را به اوج خود می رسانند نیکی می کند، نعمت می بخشد، مقام می دهد و ناگهان در میان ناز و نعمت گرفتار مجازاتشان می سازد، مجازاتی که در آن حالت بسیار دردناک است.

در آیه ۴۴ سوره «انعام» می خوانیم: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ هنگامی که آنچه را به آن ها تذکر داده شده فراموش کردند ما درهای همه گونه نعمت را بر آنها گشودیم تا زمانی که (کاملاً) به آنچه به آنها داده شده بود خوشحال شدند.

ناگهان آنها را به عذاب گرفتار ساختیم و یکباره نومید شدند». (۱)

دومین جمله اشاره به کسانی است که مورد آزمون الهی از طریق پرده پوشی خداوند نسبت به گناهان آنها قرار می گیرند. خدا، ستار العیوب است و تا آن جا که ممکن باشد بر گناهان بندگانش پرده می افکند تا بیدار شوند و توبه کنند و به راه حق باز گردند ولی گروهی به عکس، مغرور می شوند و از این ستر الهی فریب می خورند و بر شدت و کثرت گناه می افزایند. با توجه به این که «چون که از حد بگذرد رسوا کند» سرانجام پرده ها بالا می رود و آنها رسوای خاص و عام می شوند.

جمله سوم اشاره به یکی دیگر از راه های نفوذ شیطان و هوای نفس در انسان است؛ گاه مردم از روی حسن ظن و گاه از طریق تملق و چاپلوسی به مدح و ثنای افرادی می پردازند؛ ولی گاه آنها که از حال خود باخبرند و وضع خود را با آنچه به صورت مدح و تمجید گفته می شود کاملاً متفاوت می بینند بیدار شده و سعی می کنند خود را با حسن ظن مردم موافق کنند، گاهی با این سخنان، فریب می خورند و خود را مقرب در گاه الهی و در اوج فضیلت و اخلاق می پندارند، در

ص: ۶۹۶

---

۱ - ۱). برای توضیح بیشتر در مورد عذاب «استدراج» می توانید به تفسیر نمونه، جلد ۵، صفحه ۲۹۸ ذیل آیه ۴۴ سوره «انعام» مراجعه کنید.

حالی که در دام شیطان و هوای نفس گرفتارند.

چهارمین جمله اشاره به حال کسانی است که خداوندِ حلیم و غفور آنها را از طریق بخشیدن نعمت و گسترش روزی و مانند آن می‌آزماید شاید به پاس نعمت‌های الهی بیدار شوند و باز گردند؛ این گسترش نعمت‌ها سبب غفلت و بی‌خبریشان شده و همچنان راه خطا را با شتاب ادامه می‌دهند، ناگهان خدا آنها را گرفته و مجازات می‌کند؛ مجازاتی که بسیار دردناک است، زیرا در میان نعمت‌های الهی غوطه‌ور و سرگرم لذاتند که در یک لحظه همه چیز دگرگون می‌شود و همچون «قارون» که با داشتن آن همه امکانات در اوج غرور و غفلت قرار داشت، گرفتار عذاب ناگهانی الهی شده و در یک لحظه همه چیز خود را از دست می‌دهند.

قرآن مجید در شرح حال قوم «سبأ» و سرگذشت آنها به همین معنا اشاره کرده است؛ خدا آنها را مشمول انواع نعمت‌ها قرار داد، سرزمینی پر از نعمت و خدایی آمرزنده داشتند «بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ»<sup>۱</sup> اما هوای نفس و شیطان کار خود را کرد و آنها را به ناسپاسی و طغیان واداشت. ناگهان سد عظیم «مأرب» بر اثر نفوذ آب و جانوران در آن شکست و سیلاب عظیمی به راه افتاد و باغ‌ها و زراعت‌ها و کاخ‌ها را در هم کوبید و در هم برد و تنها زمینی بایر و ویران به جای ماند به گونه‌ای که باقی مانده جمعیت مجبور شدند از آن سرزمین کوچ کنند.

قرآن مجید درباره این گروه می‌فرماید: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُذَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»؛ کافران هرگز گمان نکنند مهلتی که به آنان می‌دهیم به نفع آنها است تنها به این سبب به آنها مهلت می‌دهیم که (اگر بیدار نمی‌شوند) بر گناهان خود بیفزایند و (سرانجام) برای آنها

عذابی خوار کننده است». (۱)

در این آیه شریفه نیز از واژه «املاء» (همچون کلام حکیمانه بالا) استفاده شده که به معنای «کمک دادن» و گاه به معنای «مهلت دادن» است که آن نیز نوعی کمک به شمار می آید؛ ولی معمولاً در قرآن مجید به مهلت دادنی اطلاق شده که مقدمه عذاب دردناک است.

\*\*\*

ص: ۶۹۸

---

۱-۱. آل عمران، آیه ۱۷۸.



و قال علیه السلام

هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٍ، وَ مُبْغِضٌ قَالٍ .

امام علیه السلام فرمود:

دو کس درباره من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن کینه توز! (۱)

ص: ۶۹۹

---

۱ - ۱). سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده که این کلام حکمت آمیز را قبل از سید رضی گروهی از دانشمندان در کتاب های خود نقل کرده اند از جمله جاحظ در کتاب الحيوان، بیهقی در المحاسن و المساوی، مرحوم صدوق در امالی، آمدی در غررالحکم و کراجکی در معدن الجواهر است و شبیه آن را در کلمات دیگر مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام خواندیم؛ از جمله در خطبه ۱۲۷ آمده بود «و سَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مُحِبٌّ مُفْرَطٌ... وَ مُبْغِضٌ مُفْرَطٌ» و در حکمت ۴۶۹ نیز خواهد آمد که امام می فرماید: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ مُفْرَطٌ وَ بَاغِتٌ مُفْتَرٌّ» و همه اینها قریب المعناست. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷).



امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه، افراط و تفریط در امر محبت اولیاء الله را نکوهش می کند و می فرماید: «دو کس درباره من هلاک شدند: دوست غلو کننده و دشمن کینه توز»؛ (هَلَكَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٍ، وَ مُبْغِضٌ قَالٍ).

بی شک محبت اولیاء الله از ارکان ایمان است و همان سبب پیروی بی قید و شرط از آنان و در نتیجه سبب نجات در دنیا و آخرت می شود ولی اگر این محبت از حد اعتدال تجاوز کند و به شکل غلو در آید و امام را به مقام نبوت یا الوهیت برساند، به یقین چنین محبتی گمراهی و ضلالت است. همان گونه که اگر محبت محو شود و جای خود را به عداوت و دشمنی دهد سبب خروج از ایمان و گمراهی و ضلالت خواهد بود.

تاریخ می گوید: اتفاقاً هر دو گروه در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام پیدا شدند؛ جمعی از غلات که امروز هم آثاری از آنان باقی است او را برتر از پیغمبر بلکه خدا می دانستند و می گفتند: خداوند در جسم علی علیه السلام حلول کرده، زیرا صفات صفات خدایی است. در روایات آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام جمعی از آنان را توبه داد و چون توبه نکردند فرمان مرگ آنها را صادر کرد. (۱) امروز هم کسانی پیدا می شوند که در اشعار و سخنان معمولی خود مطالبی می گویند که عین غلو است.

ص: ۷۰۱

این گونه سخنان آمیخته با غلو متأسفانه به جلسات مذهبی به ویژه از طریق بعضی مداحان یا خطبای بی خبر و کم اطلاع راه یافته است. آنان می کوشند گروهی از عوام را نیز به دنبال خود بکشانند و گاه آن را حقیقت ولایت می پندارند، در حالی که گمراهی و ضلالت است و اگر علمای دینی و خطبای آگاه و مداحان بامعرفت از آن پیش گیری نکنند آینده بدی در انتظار آنان است. از آنجا که دنیای امروز دنیای ارتباطات است، این سخنان آمیخته با غلو از یک مجلس کوچک به همه جا منتقل می شود و دشمنان شیعه که در کمین نشسته اند آن را به همه شیعیان تسری می دهند و حکم کفر و قتل آنها را صادر می کنند. باید در برابر این توطئه ها بیدار بود.

در برابر این گروه، گروه دیگری نه تنها نور ولایت و محبت امامت در قلبشان نیست بلکه به جای آن دشمنی و عداوت دارند؛ مانند خوارج که آن حضرت را (نعوذ بالله) لعن و نفرین می کردند و واجب القتل می دانستند. آن افراطگران و این تفریط کنندگان هر دو گمراهند. تنها کسانی در صراط مستقیم گام بر می دارند که حد اعتدال را رعایت کنند. همان گونه که امام علیه السلام در خطبه ۱۲۷ فرمود:

«وَحَيْزُ النَّاسِ فِي حَالِ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ فَالْزُمُوهُ؛ بهترین مردم در مورد من گروه میانه رو هستند. هرگز از آنها جدا نشوید».

متأسفانه این گونه افراد که در فقه ما به عنوان نواصب (ناصبی ها) شمرده می شوند مانند طائفه غلات، از اسلام خارج اند و در ردیف کفار به شمار می آیند، بلکه ناصبی ها بدترین کافران اند.

مع الاسف در عصر و زمان ما افرادی نیز یافت می شوند که گرچه عداوت خود را با صراحت آشکار نمی کنند ولی در دل علاقه ای به امیر مؤمنان علی علیه السلام ندارند، فضایل او را منکر و از ذکر آن ناراحت می گردند به گونه ای که شنیده شد در ایام ما در عربستان سعودی کتاب های فضایل علی علیه السلام جمع آوری می شود

و اجازه نشر به آن نمی دهند. این هم نوعی ناصبی گری است.

این سخن را با روایتی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: در روایتی در اعتقادات صدوق از آن حضرت می خوانیم که در پاسخ کسی که می گفت: خداوند محمد و علی را آفریده و تمام کارها را به دست آنها سپرده، آفرینش به دست آنها و رزق نیز در دست آنهاست، زنده می کنند و می میرانند، فرمود: این دشمن خدا دروغ گفته است، آیه سوره «رعد» را برای او بخوانید که می فرماید: «آنها برای خدا شریکانی قرار داده اند که اعتقاد داشتند این همتایان نیز مانند خدا می آفرینند... بگو خداوند خالق همه چیز است و او یگانه پیروز است». (۱)

\*\*\*

ص: ۷۰۳

---

۱- ۱). رعد، آیه ۱۶.



و قال عليه السلام

إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ .

امام علیه السلام فرمود:

از دست دادن فرصت مایه غم و اندوه است. (۱)

ص: ۷۰۵

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که در کتاب مصادر درباره این کلام حکمت آمیز نقل می کند این است که مرحوم آمدی در غررالحکم آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸). «علی بن محمد اللیثی» نیز در کتاب عیون الحکم و المواعظ همین حدیث حکمت آمیز را نقل کرده است. قبلاً نیز در نامه مبارک امام، به امام حسن مجتبی علیهما السلام عبارتی شبیه همین عبارت آمده بود آنجا که می فرمود: «بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً».





فرصت را از دست ندهید

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و بسیار حکیمانه همگان را به استفاده از فرصت ها دعوت می کند و می فرماید: «از دست دادن فرصت مایه غم و اندوه است» (إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ).

همان گونه که در سند این حکمت اشاره شد امام علیه السلام شبیه آن را در وصیت نامه اش به امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده و در کلام حکمت آمیز ۲۱ نیز خواندیم:

«الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ؛ فرصت ها همچون ابرها (به سرعت) در حرکت است، بنابراین فرصت های نیک را غنیمت بشمارید.

فرصت به معنای فراهم شدن اسباب انجام کاری است، زیرا بسیاری از کارها به ویژه کارهای مهم نیازمند به مقدماتی است که گاه از اختیار انسان بیرون است.

هنگامی که بر اثر پیش آمدهایی آن اسباب فراهم گردد باید هرچه زودتر از آنها استفاده کرد و به مقصد رسید، زیرا بسیار می شود فرصت از دست رفته هرگز باز نمی گردد.

جوانی انسان، فراغت، نشاط کار، صحت و سلامت همه از فرصت هایی است که به سرعت می گذرد و گاه به آسانی یا هرگز باز نمی گردد.

حدیث معروفی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا؛ نصیبت را از دنیا هرگز فراموش نکن» (۱) آمده که فرمود:

«لَا تَنْسَ»

ص: ۷۰۷

صِحَّتِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ فِرَاعِكَ وَ شَبَابِكَ وَ نِشَاطَتِكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ؛ سلامتی و توانایی و فراغت بال و جوانی و نشاطت را فراموش نکن و به وسیله آن سعادت آخرت را تحصیل نما». (۱)

به یقین، غم و اندوه و حتی گریه و زاری برای از دست رفتن فرصت هیچ مشکلی را حل نمی کند. چه بهتر که انسان بیدار باشد و فرصت ها را دریابد.

حدیث معروفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود:

«إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ پروردگار شما در دوران زندگانی تان نسیم های سعادت در اختیار شما می گذارد از آن نسیم ها استفاده کنید و خود را در معرض آن قرار دهید». (۲)

این نسیم های سعادت همان فرصت های گرانبهاست که در دوران زندگی برای انسان گه گاه حاصل می شود.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ الْآنَ الْآنَ مِنْ قَبْلِ النَّدَمِ وَ مِنْ قَبْلِ «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسِيرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»؛ ای مردم هم اکنون هم اکنون (به پا خیزید) پیش از آنکه (فرصت ها از دست برود و) پشیمان شوید و پیش از آنکه (به فرموده قرآن مجید) کسی بگوید:

افسوس بر من از کوتاهی هایی که در اطاعت از فرمان خدا کردم». (۳)

ص: ۷۰۸

---

۱- ۱. جامع الاحادیث شیعه، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۲- ۲. بحار الانوار، ج ۶۸ ص ۲۲۱. در منابع اهل سنت نیز این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: دانشمند معروف اهل سنت «هیثمی» آن را در مجمع الزوائد در باب «التعرض لنفحات رحمة الله» ج ۱۰، ص ۲۳۱ آورده است.

۳- ۴. میزان الحکمه، ح ۱۵۷۹۱.

## گفتار حکیمانه ۱۱۹- دنیا مار خوش خط و خال!

### اشاره

و قال علیه السلام

مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا، وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا الْعَرُّ الْجَاهِلُ، وَ يَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ .

امام علیه السلام فرمود:

دنیا مانند مار (خوش خط و خال) است که به هنگام لمس کردن نرم به نظر می رسد در حالی که سم کشنده در درون اوست (به همین دلیل) مغرور نادان به سوی آن می رود و خردمند عاقل از آن حذر می کند. (۱)

ص: ۷۰۹

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: در نامه ۶۸ که امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را به سلمان فارسی پیش از دوران خلافت ظاهری خود نگاشته شبیه همین جمله حکمت آمیز دیده می شود و منابع آن قبلاً گذشت از جمله مرحوم کلینی پیش از سید رضی در کتاب الایمان و الکفر اصول کافی صدر نامه را آورده و مرحوم شیخ مفید در ارشاد و قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و مرحوم ورام در کتاب تنبیه الخواطر با تفاوت هایی آن را ذکر کرده اند که نشان می دهد از مأخذی جز نهج البلاغه اخذ کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸).



دنیا مار خوش خط و خال!

امام علیه السلام در این گفتار پربار خود تشبیه دیگری برای دنیای فریبنده بیان کرده و به همگان هشدار داده است، می فرماید: «دنیا مانند مار (خوش و خط و خال) است که به هنگام لمس کردن نرم به نظر می رسد در حالی که سم کشنده در درون آن است (به همین دلیل) مغرور نادان به سوی آن می رود و خردمند عاقل از آن حذر می کند»؛ (مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مُسْنَمَا، وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا الْعُرُّ الْجَاهِلُ، وَ يَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ).

طبیعت دنیا دارای این دو ویژگی ظاهری فریبنده و باطنی خطرناک است؛ کاخ ها، زر و زیورها، لباس ها، غذاهای رنگارنگ و عیش و نوش ها مظاهر جذاب دنیاست؛ ولی در درون، غفلت، بی خبری از خدا آلوده شدن به انواع گناهان را برای به دست آوردن یا حفظ آن با خود دارد. روی این جهت امام علیه السلام در عبارات مختلفش با ذکر مثال های متعدد تناقض این ظاهر و باطن را آشکار ساخته و هشدار داده است.

در ذیل نامه ۶۸ که امام علیه السلام پیش از دوران خلافت ظاهری اش به سلمان فارسی قدس سره نگاشته، همین مثل را با کمی تفاوت بیان فرموده است. ما تشبیهاتی برای دنیا از آیات قرآن و روایات اسلامی جمع آوری کردیم که به هجده تشبیه بالغ می شد و نشان دادیم که چگونه خدای متعال در قرآن و سپس پیشوایان معصوم در احادیث خود برای بیدار کردن غافلان بی خبر، از مثال های حسی

مختلف بهره گرفته اند. تعدد و تکثر این امثله به خوبی نشان می دهد که تا چه اندازه این مسئله دارای اهمیت است.

در مثال مورد نظر تضاد ظاهر و باطن دنیا با تمثیل به مار نشان داده شده که به هنگام لمس آن بسیار نرم و ملایم به نظر می رسد و انسان بی خبر از لمس آن لذت می برد در حالی که اگر یک لحظه غافل شود سم «ناقع» (سم قاتل و جان گدازی) که در درون این حیوان خطرناک است از طریق نیش آن به بدن انسان منتقل می شود. سوزش فوق العاده توأم با پیچ و تاب تا آنجا که مار گزیده به صورت یک مثل در بیتابی درآمده است و سپس از کار افتادن تدریجی دستگاه های اصلی بدن و شتاب به سوی مرگ.

تعبیر به «غرّ جاهل» (غر به معنای انسان خام بی تجربه که زود فریب می خورد) اشاره به انسان های نادان و نا آگاهی است که تنها چشم به ظواهر فریبنده دنیا می دوزند و از آنچه در باطن دارد و تاریخ پیشینیان آن را به خوبی مجسم ساخته بی خبر می مانند؛ ولی عاقلان با تجربه و آگاه که سرنوشت دنیاپرستان را در آینه تاریخ مشاهده کرده اند خود را از آن برحذر می دارند.

به همین دلیل حب دنیا (دنیاپرستی) سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است. افراد دنیاپرست چنان اسیر آن می شوند که نه خدا را بنده اند و نه فرمان عقل را می برند، نه حق الناس می شناسند و نه وجدان بیدار و آگاهی دارند و گاه با صراحت می گویند: برای رسیدن به اهداف دنیوی هر کار برای ما مجاز است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«أُتْرِكُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ مِنْ حَتْفِهِ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ؛ دُنْيَا رَا بَه اَهْل رَا بَه اَهْل اَنْ وَا كْذَارِيْد، زِيْرَا كَسِي كَه بِيْش اَز نِيْاز خُود اَز اَنْ بَر كِيْر دَر وَا قَع مَرْ كُ خُود رَا اَز اَنْ جَا كَه نَمِي دَا نْد تَسْرِيْع كَرْدَه اسْت.» (۱)

ص: ۷۱۲

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم:

«ما أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا وَهُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا: هیچ کس از اولین و آخرین نیست مگر این که روز قیامت آرزو می کند که ای کاش جز به اندازه نیاز از دنیا به او داده نشده بود». (۱)

بی شک تمام آنچه گفته شد درباره دنیای دنیاپرستانی است که هدفی جز لذت و عیش و نوش ندارند و دنیا برای آنها غایه الآمال است؛ ولی هرگاه از امکانات دنیا برای وصول به سعادت اخروی استفاده شود، دنیای ممدوح و محبوب و به تعبیر روایت امام سجاد علیه السلام «دنیای بلاغ» (دنیایی که انسان را به هدف می رساند) محسوب می شود.

در حدیثی می خوانیم: شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا ما دنیا را دوست داریم و علاقه مندیم به ما داده شود. امام علیه السلام به او فرمود: دنیا را دوست داری؟ می خواهی با آن چه کنی؟ عرض کرد: زندگی خودم و خانواده ام را تأمین کنم، با آن صله رحم به جا آورم، در راه خدا صدقه دهم و حج و عمره به جا آورم. امام علیه السلام فرمود:

«لَيْسَ هَذَا طَلَبُ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَةِ؛ این طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است». (۲)

\*\*\*

ص: ۷۱۳

---

۱- ۱). بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۵۴.

۲- ۲). کافی، ج ۵، ص ۷۲، ح ۱۰.





و سئل عن قریش

فقال علیه السلام

أَمَّا بَنُو مَخْزُومٍ فَرَيْحَانُهُ قُرَيْشٌ، نُحْبُ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ، وَ النَّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ.

وَ أَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْيًا، وَ أَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا.

وَ أَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسْمَحُ عِنْدَ الْمَوْتِ

بِنُفُوسِنَا، هُمْ أَكْثَرُ وَ أَمْكَرُ وَ أَنْكَرُ،

وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ.

از امام علیه السلام در مورد قریش سؤال شد.

امام علیه السلام فرمود:

اما بنی مخزوم، گل های قبیله قریشند که ما دوست داریم با مردانشان هم سخن شویم و با زنانشان ازدواج کنیم، اما طایفه بنی عبد شمس، از همه بداندیش تر و بخیل ترند، اما ما (طایفه بنی هاشم) از همه آنها به آنچه در دست داریم بخشنده تریم و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتر؛

---

۱-۱). سند گفتار حکیمانه: این کلام شریف را زمخشری در ربیع الابرار همانند روایت مرحوم سید رضی آورده است ولی در محجّه البیضاء فیض کاشانی با تفاوت روشنی ذکر شده بی آنکه مدرک آن را بیان کند و از این تفاوت اجمالاً معلوم می شود که از منبع دیگری آن را گرفته است. ابن عبد ربه در عقد الفرید نیز آن را با تفاوتی ذکر کرده و همچنین ابن بکار در موفقیات و این هر دو پیش از سید رضی می زیستند و به هر حال این کلام حکمت آمیز هم در کتب پیش از مرحوم رضی و هم در کتب بعد از آن آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۹).

## ویژگی های قبایل قریش

این کلام حکیمانه در پاسخ کسی بیان شد که از امام علیه السلام درباره ویژگی های قبایل قریش سؤال کرد امام علیه السلام نیز به سه قبیله معروف آنها («بنو مخزوم»، «بنو عبد شمس» و «بنو هاشم») اشاره کرد و ویژگی های روحی و جسمی آنها را بر شمرد و در واقع به عنوان یک روان شناس ماهر در عبارات کوتاهی سجایای آنها را بررسی کرد؛ (و سِئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قُرَيْشٍ).

نخست در پاسخ این سؤال-سؤال درباره طایفه قریش-از قبیله «بنی مخزوم» سخن می گوید و می فرماید: «اما بنی مخزوم گل های قبیله قریش اند که ما دوست داریم با مردانشان هم سخن شویم و با زنانشان ازدواج کنیم»؛ (فَقَالَ أَمَّا بَنُو مَخْزُومٍ فَرِيحَانَةٌ قُرَيْشٍ، نُحِبُّ حَدِيثَ رِجَالِهِمْ، وَ النِّكَاحَ فِي نِسَائِهِمْ).

«مخزوم» جد این قبیله فرزند «یقظه بن مره» بود. و این طایفه به پاکیزگی و برخورد خوب و حسن معاشرت معروف بودند. امام علیه السلام نیز همین اوصافشان را ستود نه اوصاف معنوی و اخلاقی دیگر را و می دانیم که «ابو جهل» معروف، «ولید» و دودمان «مغیره» از دشمنان سرسخت اسلام از این قبیله بودند که شأن نزول بعضی از آیات قرآن مسائل مربوط به آنها را تشکیل می دهد؛ از جمله در شأن نزول آیات «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا\* وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا...» (۱) گفته اند

ص: ۷۱۷

که این آیات درباره «ولید بن مغیره»ی معروف است که تصمیم داشت با قرآن معارضه کند. و آیه شریفه «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» ۱ درباره «ابو جهل» نازل شده که مذمت شدیدی در این آیات از هر دو به چشم می خورد.

سپس امام علیه السلام به سراغ معرفی طایفه «بنی عبد شمس» می رود که «ابو سفیان»، «معاویه» و «بنی امیه» از این قبیله اند، می فرماید: «اما طائفه بنی عبد شمس از همه بداندیش تر و بخیل ترند»؛ (وَ أَمَّا بَنُو عَبْدِ شَمْسٍ فَأَبْعَدُهَا رَأْيًا، وَ أَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا).

جمله «أَبْعَدُهَا رَأْيًا» و «أَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا» گاه به شکل مدح تفسیر شده به این گونه که آنها دارای افکاری عمیق و دورنگرند و نسبت به آنچه در اختیار دارند شجاعانه دفاع می کنند و گاه به صورت دو وصف مذموم تفسیر شده و جمله «أَبْعَدُهَا رَأْيًا» یعنی دورترین قبایل قریش از حقند و «أَبْعَدُهَا رَأْيًا» و «أَمْنَعُهَا لِمَا وَرَاءَ ظُهُورِهَا» به این معنا تفسیر شده که آنها بخیل ترین افرادند نسبت به چیزهایی که در اختیار دارند. با توجه به شواهد و قراین تاریخی و وجود افرادی همچون «ابو سفیان»، «معاویه» و «بنی امیه» در میان آنها، تفسیر دوم مناسب تر به نظر می رسد و جمله «امکر» و «انکر» که بعداً خواهد آمد نیز شاهد این مدعاست.

آن گاه امام علیه السلام از بنی هاشم یاد کرده، می فرماید: «اما ما (طایفه بنی هاشم) از همه آنها به آنچه در دست داریم بخشنده تر و به هنگام بذل جان از همه سخاوتمندتریم، جمعیت آنها بیشتر و مکرشان فزون تر و زشت ترند و ما فصیح تر و دلسوزتر و زیباتریم»؛ (وَ أَمَّا نَحْنُ فَأَبْدَلُ لِمَا فِي أَيْدِينَا، وَ أَسِيحٌ عِنْدَ الْمَوْتِ بِنُفُوسِنَا، وَ هُمْ أَكْثَرُ وَ أَمْكُرُ وَ أَنْكَرُ، وَ نَحْنُ أَفْصَحُ وَ أَنْصَحُ وَ أَصْبَحُ).

فصاحت بنی هاشم نمونه بارز آن در پیغمبر اکرم و امیرمؤمنان علیهما السلام و خطبه های نهج البلاغه و نامه ها و کلمات قصار آن کاملاً نمودار است. دعای

عرفه امام حسین علیه السلام و دعاهاى صحیفه سجادیه نیز نمونه های دیگری از این فصاحت بی بدیل است.

خیرخواهی آنها درباره اسلام تا آنجا بود که تا پای جان ایستادند و همه چیز را برای حفظ اسلام در صحنه هایی همچون کربلا و غیر آن فدا کردند. زیبایی صورت آنها در تواریخ کاملاً منعکس است. بذل و بخشش آنان در زندگی امیر مؤمنان که هزار برده را با دسترنج خود آزاد کرد و در رکوع نماز انگشتر گران قیمتی را به سائل داد و آیه در مدح او نازل شد و در زندگی بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام که پیراهن شب زفافش را به سائل تقدیم کرد و در زندگی امام حسن علیه السلام که در طول عمر خود چند بار تمام اموالش را میان خود و نیازمندان تنصیف نمود و همچنین در زندگی امام صادق علیه السلام که بخشی از اموال خود را به دست یکی از شیعیان سپرده بود تا اگر اختلافی در میان شیعیان در باره مسائل مالی ببیند مبلغ مورد اختلاف را از اموال او بردارد و میان آنها صلح و صفا برقرار سازد معروف است.

کوتاه سخن این که تاریخ اسلام که به دست دوست و دشمن نوشته شده شاهد گویای سخنان فشرده و پرمعنایی است که امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز خود بیان فرموده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که چگونه امام علیه السلام قبیله ای را به طور عموم زیر سؤال می برد و آنها را آشکارا مذمت و نکوهش می کند در حالی که از نظر شرع اسلام چنین کاری مناسب به نظر نمی رسد.

پاسخ این سؤال روشن است. اولاً- این گونه حکم های عام ناظر به عموم نیست، بلکه ناظر به غالب افراد است. مثلاً وقتی می گوئیم: جوانان جسور و سرکش اند مفهومش این نیست که همه بدون استثنا چنین اند و یا این سخن که پیران پخته و پرتجربه اند دلیل وجود این صفت در تمام افراد کهن سال نیست.

ثانیاً ابراز صفات مخفی و پنهان اشکال دارد اما صفات آشکار که افراد نمونه های آن را در این قبایل آشکارا دیده بودند، بیان آن بی اشکال است؛ مثلاً در طایفه بنی عبد شمس چهره هایی همچون «ابو سفیان» و فرزندانش و همچون همسر آلوده و زشت کارش «هند» را می دیدند.

سؤال دیگر اینکه در عصر جاهلیت، عرب به افراد قبیله خود افتخار می کردند و حتی کثرت جمعیت خود را به رخ دیگری می کشیدند؛ ولی با ظهور اسلام این تفاخر به انساب جاهلی از میان رفت. چگونه امیر مؤمنان علی علیه السلام در اینجا ویژگی های قبایل قریش و برتری بنی هاشم را بیان می کند؟

پاسخ آن است که عرب جاهلی بر ارزش های اخلاقی تکیه نمی کرد، بلکه روی تعداد و کثرت و پاره ای از صفات زشت مانند غارت گر بودن تکیه داشت و اصولاً دفاع از قبیله، دفاعی بی چون و چرا و بی قید و شرط و تعصب آمیز بود نه برای ارزش های اخلاقی آنها. امام علیه السلام نیز در اینجا تکیه بر ویژگی های اخلاقی می کند.

\*\*\*

بارالها! تو را سپاس می گویم که توفیق رحمت فرمودی دوازدهمین جلد شرح نهج البلاغه مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام را مقارن ایام غدیر به پایان رساندیم و از غدیر پرفیض کلمات حکیمانه آن حضرت خود و دیگران را سیراب کردیم.

خداوند! توفیق عمل به این سخنان نورانی را نیز مرحمت فرما و عنایت خود را کامل بگردان. آمین یا رب العالمین

پایان جلد دوازدهم

ذی الحجه ۱۴۳۰ مطابق آذر ماه ۱۳۸۸

ص: ۷۲۰

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه



بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

